شکر و سپاس و ستایش بیقیاس خداي واحد و قدیم و مقدّس و عادل
و رحیم‌را سزا است که پرتو ذات پاکش مُعرّا از تغئیر و جلال کبریائیش
مُبرّا از تبدیل و سرچشمهٔ حقیقت و معرفت و منبع هدایت و رحمت
است و عطایا و کرامات بي حد و عد از مراحم بي کرانش در جلوهٔ ظهور و حق
معرفت حقیقي در پناه پردهٔ مکرمتش مستور و بجویندگاني که رتبهٔ این
مرتبه‌را براستي جویند و برهر داني که راه این منزل‌را بدرستي پویند بخشنده
و عطا کننده است و بعد مخفي نماناد که بر عارفان علوم معرفت و ذوي
الشعوران مراتب مُکاشفت ظاهر و هویدا است که اول علمي که انسان‌را
در دبستان وجود واجب و لازم است علم معرفت خود است زیرا که

آن کلیدیست که باب معرفت الله نیز بآن مفتوح خواهد شد یعني آن کسي که بتقاضاي روح خود توجه ننموده و آن‌را نشناخته و هوس و خواهش قلب خودرا تفتیش نکرده و ندانسته پس در شناختن احوال باطني خود بیگانه و بمعرفت الله نیز آشنا نگردیده است و بجهت چنین کس باب معرفت الله بسته است و مادامي که میل بشناختن احوال باطني و توجّه بامور قلبئي خود ننماید باب معرفت الله بر او مفتوح نخواهد شد بنابر این عدم معرفت نفس خود بمرتبهٔ باعث عدم معرفت الله شده است که کسان بسیار الهام الهي‌را یا انکار مي نمایند و یا خوار مي بینند وکسي که در بارهٔ خود فکر کند و به آرزوهاي قلبئي خود متوجّه شود بزودي در خواهد یافت که اصل همهٔ آن آرزوها که اورا بحرکت مي آورند و بعمل و امید ارند یک آرزو است که مدّعاي همهٔ اعمالش در انجام آن است و این آرزوي عمده که در قلب تمامي مردم حتّي در صحرا نشینان نیز یافته مي شود عبارت از تمنّا و تقاضاي قلب آدمي است که بنابر آن خوش حالي جاوداني و بیزوال‌را طالب است و تا انسان آنرا نیابد قلبش آرام نمي گیرد و بهیچ وجهي خودرا در حالت نیکبختي نمي بیند و بهمین علّت است که هر کس بنابر ظن خود زحمت کشیده سعي مي نماید که تقاضاي قلب و روح خودرا بانجام آورد و بهمین طریق بخوش حالي مذکوره برسد بعضي چنان گمان مي برند که این خوش حالي‌را در انواع و اقسام عیش و عشرتها خواهند یافت و بوساطت آنها تقاضاي روح‌را رفع خواهند نمود پس بعیش و عشرت مشغول مي شوند وتن بلهو و لعب داده در آن افراط مي نمایند و باوجود آنکه بحسب الامکان هوا و هوس جسماني‌را بجا آورده از لذّات دنیوي بهره مند مي گردند فامّا آخرالامر بعوض آن که از براي جان و روح خود آرامي‌را بیابند و تقاضاي قلب‌را میسّر سازند اضطراب قلب خودرا بیشتر مي کنند و بجاي خوش حالي جاوید کدورت نفس حاصل نموده بیش از پیش مایوس مي گردند و بعضي خوش حالي خودرا در بسیارئ

جیفهٔ دنیا دانسته خزینه بر بالاي خزینه مي گذارند و هر قدر که زیاده دارند علاوه بر آن مي طلبند و در هیچ وقت بهیچ چیز قانع نمي شوند آخر الامر کمند رساي مرگ ایشان‌را کشان کشان از طلا و نقرهٔ خود شان جدا مي سازد و همان خزینه‌را که گمان مي بردند و برآنها اعتماد داشتند که خوش حالي حقیقي‌را بروح ایشان خواهد رسانید باید که درآن حال گذاشته بي آن بدار بقا رحلت نمایند و بعضي در این امید هستند که آن خوش حالي‌را در علم و زیادتي آن خواهند یافت امّا تا این علم علم انساني است و مادامي که انسان در دبستان الهام ربّاني بآن متعلم نشده آن علم مانند عیش و عشرتهاي مذکوره از دنیاي فاني تحصیل گشته بر مبناي فاني گذاشته است پس در این صورت روح ابدي که طالب خوش حالي حقیقي و جاوداني است چگونه بچنان علمي ساکت مي شود که محصولات فنارا قبول نماید و بعضي چنان تصوّر مي نمایند که خوش حالئ روح خودرا درحرمت و عزت و بزرگئ دنیوي خواهند یافت و بعضي در چیزهاي دیگر بالجمله هرکسي بطریقي طالب یک خوش حالي مي باشد باوجود آنکه هیچ یک از آنها آن خوش حالي مطلوب‌را که امیدواري ایشان درآن است نخواهد یافت آیا ممکن است که روح ابدئ آدمي از غذاي فاني و جسماني سیر گردد و این دنیاي بي ثبات که با همگي طربها و اموال خود درگذر است آیا مي شود که روح باقي آدمي‌را ساکت و خوش حال سازد پس آدمي دفع تقاضاي روح خودرا که یافتن خوش حالي جاوداني است در دنیا و اموال و عیش آن تحصیل نمي تواند کرد بلکه باید که رفع نمودن آنرا خارج از اینها بداند و در عالم روحاني و در وجود حقیقي و بیزوال که خدا است بجوید که آنرا محض در او و در شناختن او مي تواند یافت و بس پس هرکس که درارادهٔ رفع تقاضاي روح خود و در صدد تحصیل خوش حالي حقیقي باشد باو لازم است که پیش از همه چیزها سرچشمهٔ آن خوش حاليّ حقیقي‌را که خدا است بیابد و رضامندي اورا شامل خود سازد و اصل مطلب و سبب

آفرینش آدمي همین است و بس نه خوردن و آشامیدن و مال و دولت جمع نمودن و در حضور مردم طلب جاه و حرمت و عزت کردن بلکه انسان بجهت تعبّد و سعادت دائمي مخلوق گشته و از براي همین باید مادامي که در این عالم است مستعد و مهیّا گردد پس امر نخست و عظیم‌تر کاري که بهرکس واجب است این است که باین مطلب برسد و مادامي که خدارا نیافته و نشناخته آرام نگیرد امّا کسي که این امررا ملاحظه نمي نماید و اوقات عزیز گران بهاي خودرا محض در تحصیل لذّت دنیوي صرف مي سازد چنین شخص مستحق غضب خدا است

امّا خداي بي انتها و لایدرک و غیر مرئي‌را بچه طریق بیابیم و بشناسیم آیا بقوت عقل و بس حاشا که عقل بي ابتدا و انتهارا بچه طور درک کند و غیر مرئي‌را با تفکر بچه نوع متصوّر سازد و حال آنکه عقل محض این گونه چیزهارا فهمیده و تشخیص مي دهد که بقوت حواس ظاهره بحیطهٔ تصرف خود در مي آورد و عالم متصرفهٔ عقل محض عالم مرئي است نه عالم غیر مرئي پس آدمي بوساطت عقل خود در بارهٔ خدا فقط همان قدر مي تواند فهمید که خداي تعالی بسبب ایجاد عالم ذات غیر مرئي خودرا بیان نموده است بنابر این انسان قادر است که از مخلوقات بخالق و از مصنوعات بصانع پي برد و ایجاد گشتن و برقرار ماندن عالم آدمي‌را باین ظن مي تواند کشید که خالق او است و او از مخلوقات عالي و مختار و مطلق است و از آن قدرتهائي که باعث حرکات موجودات و از آن استمداد هر جنس بجنسي که در مخلوقات هویدا است و از آفرینش هر شي بآلت خاصي که مخصوص بعمل مختصهٔ خویش است از قبیل دیده جهت دیدن و گوش براي شنیدن و قس علي هذا که در جمیع مخلوقات صورت این حال ظاهر و هویدا است خلاصه از تمامي اینها آدمي پي تواند برد که خدا قادر و قدیم و علیم و حکیم و کریم است و چون انسان فرق نیک و بد و تفاوت عدل و ظلم و مقبول و نامقبول خدا و علم از اجر و بازخواست

در قلب و عقل خود حس مي تواند نمود پس از دانستن اينها مي تواند حالي شد که خالق دنيا و آدم مي بايست که خداي عادل و مقدّس و دوست دارنده و اجر دهنده نيک کاران و خواربيننده و بازخواست کننده بدکاران باشد امّا مادامي که انسان از کتاب الهام الهي بهره و نصيبي نگرفته است خالق‌را از آثار مخلوقات بيش از اين نمي تواند شناخت و اگرچه خدارا در اوصاف مسطوره بداند باز در اين علم قليل بمرتبهٔ يقين کُلّي نتواند رسيد چنانکه شاهد کافيء اين مطلب طائفهٔ بت‌پرستان اند که بهمه آن عقل و فراست و علم و کياست که اکثر ايشان در اوقات سالفه تحصيل کرده بودند تا اکنون در طور عبادت خود شان باقي و از قيد بت‌پرستي نرهيده بآن مرتبهٔ ايمان هم نتوانستند رسيد که خدارا باليقين واحد و قديم و قادر و عليم و حکيم و رحيم و عادل و مقدّس و خالق آسمان و زمين دانند مخفي نماند چنين نيست که سرشت آدمي و حرکت دهندهٔ او محض عقل باشد و بس بلکه نفس نيز دارد و هوسهاي نفس بمرتبهٔ در او قوّت يافته اند که در اکثر اوقات ديدهٔ بصيرتش‌را نابينا ساخته باو غالب مي شوند و باين علّت بآدمي ممکن نيست و در هيچ وقت امکان نداشته که باستصواب عقل خود و بس بتمامي آن درجهٔ خدا شناسيء مذکوره برسد و نيز ممکن نيست که انسان از پيش خود آن تواناي‌را تحصيل نمايد که هم نفس‌را مغلوب سازد و هم هرچيزي‌را که نيک و مفيد دانسته بعمل آورد و اگر چنين تصوّر نمائيم که انسان با عقل خود در معرفت الله بمراتب مذکوره رسيده باشد بازبا اينها تقاضاي روح ابدي خودرا رفع نمي تواند نمود زيرا که آدمي بعقل خود در باب اوصاف مذکورهٔ خدا يقين کلّي نمي تواند حاصل کرد و في نفسه از خود نمي تواند يافت که ارادهٔ خدا در بارهٔ بشر چيست و احکام او چه خواهد بود و انسان رضامنديء اورا بچه طريق تحصيل نمايد چنانکه درخصوص اين مطالب علمائي يونان نيز که عمده ترين علمائي بت‌پرستان اند بسوء فهم و قلّت عقل و کمي دراکهٔ

خود شان اقرار و عتراف نموده اند و واضح است که آدمي تا از مطالب مذکوره خبردار نشود ارادهٔ خدارا نمي تواند بجا آورد و مادامي که ارادهٔ خداوندي‌را بجا نياورده رضامنديء خدا باو شامل نمي گردد و آدمي که رضامندي خدا شامل حال او نشده است بچه طريق خوش حالي حقيقي‌را خواهد يافت پس ازبراي رفع تقاضاي روح آدمي که يافتن خوش حالي ابدي است لازم است که خدا ارادهٔ خودرا که در بارهٔ انسان دارد باسبابهاي که رسيدن مطلب درآن باشد بطرزي که آدمي تواند فهميد بيان و عيان سازد و شک نيست که خداي تعالي طلب بخت جاوداني‌را در قلب هر بشري محض ازبراي اين ثبت و نقش کرده است که انسان بهمان خوشحاليء مطلوب برسد و چون ثابت گرديد که آدمي بي الهام ربّاني بخوش‌حالي حقيقي نمي‌تواند رسيد پس بنابراين الهام الهي بآدمي بالضّرورة لازم است فلهذا کسي که چنان گمان برد که الهام لازم نيست و آدمي محض برهنمائي عقل خود خدا و ارادهٔ اورا مي تواند شناخت و آن طريق‌را مي تواند يافت که بآن رضامنديء خدارا بخود شامل سازد و خوش حالي حقيقي و جاوداني‌را بجهت روح خود حاصل نمايد چنين کس خيال باطل و فکر عبث نموده و در طريق ضلالت است حتّي اين‌را نيز فراموش کرده که قبل از او الي الآن کسان بسيار در درياي بي پايان چنين فکرها غوطه خورده هيچ يک از آنها گوهر مراد بکف نياورده است زيرا که روشنائي بي فروغ و تجلّي ظلمت اندود عقل هرگز آدمي‌را بسرمنزل مقصود نمي تواند رسانيد بلکه انسان محض بنورآفتاب کلام الهي بانجا مي تواند رسيد و چنين الهام مخصوصهٔ که انسان بوساطت آن آنچيزهارا مي تواند فهميد و آموخت که عقل در درک آنها عاجز است خدا بآدمي مرحمت و عنايت فرموده و ارادهٔ خودرا که در بارهٔ آدمي دارد در آن بيان ساخته است بخداي کريمي که چنين بخشش عظيمي که سرآمد همه عطاياست بانسان نموده ابدالآباد شکر و حمد باد

امّا چون مذاهب عالم باقسام است و هر طائفه مذهب خودرا حق می داند پس در این صورت امکان ندارد که تمامی آنها حق بوده و از خدا باشند بلکه محض یکی از آنها حق و از خدا است و بس در این حال سوال لازم می آید که آیا علامات معتبرهٔ طریقت مقررهٔ خدای تعالی کدام است فامّا الجواب یافتن علامات الهام حقیقی و طریقی که خدا داده و نهاده است اشکالی ندارد زیرا در حالتی که بتقاضای روح آدمی و بچیزهای مطلوب انصاف انسانی و بظهور صفات خدائی که خود را در موجودات عیان ساخته اگر باینها رجوع و ملاحظه شود آن علامات‌را بزودی می توان یافت یعنی چون خدا قدیم و ذات او معرّا از تغئیر و تبدیل است پس بنابر این بطریقیکه خدا در آفرینش موجودات و محافظت عالم و در قلب آدمی خودرا ظاهر و هویدا ساخته است باید که در کلام خود نیز خود را بهمان طریق ظاهر و بیان سازد پس الهام حقیقی‌را باین شروط پنجگانه آتیّه می توان شناخت

شرط اول آن است که الهام حقیقی تقاضای روح انسانی‌را که یافتن خوش حالی جاودانی است رفع سازد و این تقاضای روح بچند قسم منقسم می شود اوّلا این که آدمی بدانستن حقیقت دربارهٔ خود و خدا محتاج است یعنی بآدمی لازم است که خبر معتبره در خصوص صفات خدا بداند و از ارادت و احکام خدا و از مطلب آفرینش خود خبردار باشد و از تحصیل چارهٔ انجام آن آگاه زیرا اگر چنانچه آدمی از این مطالب خبردار نباشد و آنهارا نداند بخوش حالی حقیقی چگونه می تواند رسید ثانیاً اینکه انسان بتحصیل عفو گناهان و تقصیرات خود محتاج است زیرا که انسان در خود می یابد که در حضور پروردگار خود مقصّر است و انصافش باو حالی می‌نماید که آن افکار و گفتار و رفتاری که باو لازم است بعمل نیاورده و در حضور خدا گنهکار است و هر کس که از حال باطنیهٔ خود بی خبر و در ارادهٔ فریفتن خود نباشد باید که بتقصیرات خود مقر گردد پس معلوم

و مشخّص است که انسان از هر جهت بانواع و اقسام خطایا در حضور خدا مقصّر و مدیون است در این حال لازم است که آدمي از مواخذهٔ تقصیرات خود رهائي یافتهٔ دَین خودرا ادا سازد والّا بآن خوش حالي که محض در خدا است نمي تواند رسید زیرا که مدیون و گنهگار چگونه بپروردگار خود تقرّب مي تواند جُست ثالثاً این که علاوه بر تحصیل عفو گناهان روح آدمي به نیک و پاک گشتن نیز محتاج است یعني بآدمي لازم است که روز بروز در کمال خوبي خوبتر و پاکتر گردیده بخدا تقرّب بیابد زیرا تا این تقاضاي روح آدمي رفع نگردد و باطن او پاک و مقدّس نشود رضامندي خداي پاک و مقدّس نیز شامل حال اونخواهد گشت و از این جهت که خوش حالي حقیقئي آدمي وابستهٔ این پاکي باطني است پس بدون آن خوش حالي حقیقي‌را تحصیل نمي تواند نمود و این تقاضاي ثلاثهٔ روح انسان در ضمن آن تمنّا و تقاضاي عمده که عبارت از یافتن خوش حالي جاوداني است لازماً و واضحاً یافت مي شود در این صورت مادامي که انسان حقیقت‌را نیابد و در حضور خدا بري الذّمه نشود و بپاکي قلب خود نرسد لذّت آن خوش حالي جاوداني و حقیقي‌را که در خدا است وبس نخواهد چشید و تمناي ساکت و رفع ساختن تقاضاي مذکوره از قراریکه معلوم است در میان بت پرستان هم متداول است چنانکه آنها نیز خود را محتاج حقیقت مي دانند و بنابر زعم خود شان گویا همیشه طالب حق اند و قرباني آنها برهاني است قاطع که مي خواهند که بوساطت آنها عفو تحصیل کنند و اقسام ریاضت و نذر ایشان شاهد این مدّعا است که تقاضاي پاک گشتن بآنها هم معلوم است و از همین‌ها واضح است که بت‌پرستان نیز تقاضاي یافتن خوش حالي حقیقي آشکار گردیده است پس مادامي که تقاضاي مذکوره که خدا بطور مستحکمي در روح آدمي ثبت نمودهٔ رفع نشود آدمي خوش حال و سعادتمند نمي تواند شد و چنانکه مذکور گشت که هیچ کس تقاضاي روح خود را با لذّت نفساني و با قوّت عقل خود

ساکت نمي تواند ساخت و حال آنکه خدا اين تقاضا را محض از براي
آن در روح نقش کرده است که رفع شود و آدمي باستصواب سکوت
آن خوش حالي جاوداني‌را تحصيل نمايد پس بايد که الهام الهي تقاضاي
مذکوره‌را رفع سازد زيرا که مدعاي الهام الهي چنانکه مذکور گشت همين
است که اينهارا رفع کند پس اگر رفع ننمايد هر آئينه بيفائده خواهد بود
لهذا کتاب هر ايک از مذاهب که تقاضاي روح آدمي‌را رفع نسازد همين
دليل است کافي که آن مذهب از خدا نيست

شرط دوم اين است که بايد الهام حقيقي با شريعتي و انصافي که از خدا
در قلب آدمي ثبت گشته است موافقت داشته باشد و انصاف آن قوة
باطني است که خدا آنرا در قلب هر کس بنحوي که هرگز محو نشود
ثبت نموده است که آدمي با آن تشخيص نيک و بد و ظلم و عدل و مقبول
و نامقبول بخدا و سزاواري اجر و بازخواست‌را حساس مي نمايد
و هرچند که قوّة انصاف بعلّت رغبت بدي و قوّت نفس در اکثر اشخاص
بسيار ضعف بهم رسانيده حتّي در بعضي اشخاص کالعدم مي نمايد باز در
تمام طوائف تشخيص نيک از بد و ظلم از عدل و مقبول و نامقبول بخدا
و سزاواري باجر يا بازخواست بديهتهً يافت مي شود و در اکثر ملل
تشخيص دادن انصاف بمرتبهء مطابق مي افتد که دروغ گوئي و فريب
و زنا و دزدي و قطاع الطريقي و قتل‌را بد دانسته به باز خواست سزاوار
مي دانند و همچنين درستي و راستي و بيريائي و رحم و مهرباني‌را نيک و لائق
اجرت مي شمارند پس بايد که الهام حقيقي باين احساس انصاف خواه
مقوي و خواه ضعيف باشد موافقت نمايد چنانکه چيزيرا که انصاف زشت
و ناحق و بخدا ناگوار و لائق باز خواست مي فهماند الهام حقيقي هم آنرا
بهمان قسم بفهماند و آن چيزيکه بنابر انصاف نيک و بخدا خوش آينده
است الهام نيز آنرا بهمان طور بيان کند و نمي تواند بود که کلام الهامي ربّاني
با شريعت انصافي که خدا در قلب انسان بر قرار کرده است نقيض گويد

امّا مي تواند بود بلکه ضرورت دارد که آنرا زیاده بفهماند و بتکمیل رساند

شرط سوم آنکه چون خدا در انصاف قلب آدمي خود را عادل و مقدّس بیان ساخته و بنابر این دوست دارنده و اجر دهندهٔ نیک و نیک کاران و خوار بیننده و باز خواست کنندهٔ بد و بدکاران است پس الهام حقیقي باید که خدارا در همان صفات بیان سازد و چنانکه انصاف بجهت تحصیل نیکي و پاکي متحرّک قلب آدمي است بهمان طریق نیز باید که الهام الهامي منظور و مقصود آدميرا باین مطلب عمده بکشد و در تحصیل آن متحرّک آدمي گردد بمرتبهٔ که نه محض ظاهراً بلکه باطناً پاک شود چنانکه خدا پاک است

شرط چهارم اینکه چون خدا قدیم و مطلق و در ذات و صفات خود عاري و بري از تبدیل و تغیر است پس لازم مي آید که الهام حقیقي نیز اورا چنان بیان سازد که خدا خودرا با موجودات بیان نموده است یعني هنگامي که با نظر تعقّل بموجودات ملاحظه شود مفهوم مي گردد که مي بایست خدا واحد و قدیم و قادر و عالم و حکیم و رحیم و خالق آسمان و زمین باشد پس لازم است که الهام حقیقي نیز خدارا بآن صفات بیان سازد

شرط پنجم آنست که در الهام حقیقي خلاف معنوي نباشد یعني لازم است که در کتب الهام الهي تمامي مطالب و تعلیمات عمده موافق یکدیگر باشند زیرا که محال است که در مطالب و تعلیم ضدّ یکدیگر بوده هر دوي آنها حق باشند و اختلاف کلام بي استحکامي و ضعف و نقصرا ظاهر مي سازد و بجهت اینکه بودن این صفات ناقصه در خداي کامل و مبّرا از تغئیر صورت امکان ندارد پس بهمین قسم در کلام الهام الهي نیز بودن چنین صفات محال است

نهایت ممکن است که کلام انجام کنندهٔ شروط مزبوره که کلام الهام حقیقي و ربّاني است چنان حقایقرا بیان نماید که اسرار الهي بوده و از

حیطهٔ تصرّف عقل انسانی دور و خارج باشد بنوعی که آدمی با عقل ضعیف خود بمراتب عالی و درجات رفیع مطالب بیان ساختهٔ خداوندی نتواند رسید زیرا که علم و حکمت خالق بیشتر از علم آدمی می باشد که خاک زاد و کوته نظر و وجودش از دیروز است بلی معلوم و یقین است که چنان اسرار در الهام حقیقی می تواند بود زیرا که بیان خدا با موجودات نیز از چنان اسراری مملو است که عقل آدمی آنهارا درک نمی تواند نمود و هرچندی که انسان اقواء باطنی موجوداترا علی الدوام درکار می بیند و همیشه از آنها مستفیض می گردد باز علل باطنی آنهارا درک نمی تواند نمود و علاوه براین ممکن است که خدای تعالی در کتاب الهام خود نیز آنچنان صفات ذات پاک خودرا اظهار و بیان نماید که در هیچ ایک از موجودات مثل آن صفات نبوده بیرون از تصرّف عقل انسانی باشد زیرا ممکن بل لازم است که در ذات پاک الهی چنان صفاتی باشد که مختّص در خدا بوده درهیچ ایک از مخلوقات مثل آن نباشد تا خدا بآنها از تمامی موجودات امتیاز یافته در انتهای کمال باشد و الاّ درمیانهٔ خالق و مخلوق و عابد و معبود تفاوتی نمی بود پس در این صورت کرا یارائی جرات است که ذات پاک بی پایان باری تعالی‌را با عقل ناقص و قصیر خود بسنجد و از برای بی انتها و لایدرک انتها و انجامی قرار دهد و یامعین سازد که در ذات پاک خدا می بایست محض فلان فلان صفات یافت شود و یا آنکه بعارف و قادر و حکیم بحث وارد نماید که فلان صفاترا می بایست که بفلان مرتبه واضح و بیان سازد و حال آنکه تصور کنندهٔ چنین خیال‌ها سزاوار بازخواست شدید است زیرا که آدمی خود را با اینها بدعوی الوهیّت می رساند خلاصه بهمین قدر در باب بیان صفات لازمهٔ کتاب الهام حقیقی اکتفا نموده صفات پیغمبر حقیقی‌را درابتدای باب آخر این رساله مذکور خواهم ساخت

پس در این صورت اگر کسی کتب مذاهب بت پرستان‌را بنابر شروط

مذکوره ملاحظه نموده تشخیص دهد اورا بخوبي معلوم خواهد شد که امکان
ندارد که اطوار عبادت ایشان و کلام کتب آنها از الهام حقیقي صادر گشته
باشد زیرا که تقاضاي روح آدمي‌را که یافتن حقیقت و بي تقصیري و پاکي
و خوش حالي حقیقي است هرگز رفع نمي‌توانند نمود بلکه در خصوص ذات
و صفات خدا و ارادهٔ او که در بارهٔ انسان دارد از آنها گمانهاي نالائق
و ناقص صادر مي شود بمرتبهٔ که آدمي‌را به بت پرستي دلالت مي کنند
پس آنها بالمرّه خلاف بوده متابعان خودرا بگمراهي و هلاکت مي کشند لهذا
جهت شخص محمّدي که جویاي حقیقت است جستجو نمودن مذاهب
بت پرستان لازم نیست زیرا که از تجسّس آنها مرادي حاصل نمي شود
نهایت بجهته چنین شخص سوال لازمه و تفحّص واجبه این است که آیا في
الحقیقت کلام الهي قرآن است که آنرا از خدا دانسته یا انجیل و توریت
است که کتب مقدسه مستعمله مسیحیّان اند و یا قرآن و انجیل هر دو
براستي و درستي الهام و کلام الهي اند امّا چون اکثر مطالب قرآن و انجیل با
یکدیگر موافقت ندارند چنانچه هر کس که از تعلیمات و مطلبات آنها خبردار
و بمعاني آنها رسیده باشد مي‌داند و در این رساله نیز در موقع خود ثابت خواهد
گشت پس بنابر این ممکن نیست که هر دوي آنها کلام‌الهي باشند در این
حال محض یکي از آنها راست و کلام خدا است الحال لجاجت و طرفداري‌را
بر کنار نهاده از روي حقیقت جوئي با قلب صاف و دقّت تمام تجسّس
نمائیم که آیا کدام یک از قرآن و انجیل کلام الهي است امید که خداي
تعالي بجهت یافتن حقیقت اعانت نموده نور هدایت‌را عنایت فرماید
زیرا که این امر چنان امر عظیمي است که هر کس که طالب و جویاي
خوش حالي دائمي است دیگر در این باب غفلت نمي تواند ورزید بجهت
آنکه نجات و هلاکت وابستهٔ همین است زیرا هر کس که طریق هدایت‌را
نیافته باشد جاوهٔ ضلالتش اورا از خدا مهجور ساخته بهلاکت ابدي خواهد
برد، و بطالب طریق حق لازم است که بخداي قاضي الحاجات، که بهترین

هادیان و نور هدایت‌را بطالبان عطا کننده است مناجات نموده با سعي تمام. تفحّص کند و مادامي که طریق حق‌را تحصیل نکرده است از استغاثه و تجسّس دست نکشد و غرض ما از این رساله نه حجّت و مباحثه بلکه همین است که راه حق‌را بمحمّدیاني که از صمیم قلب جویاي حقیقت اند بیان نموده یافتن حقیقت‌را بآنها آسان و اسهل سازیم پس اي متابعت کنندهٔ محمّد باین سخنان که یکي از دوستان تو که طالب خوش حالي جاوداني تُست از راه مهرباني نوشته بقلب و فکر تمام متوجه باش و در خواندن این رساله نقصي نگذاشته بتفکّر و تعقّل تمام الي آخر مکرراً مطالعه نماي و بجهت تحصیل حقیقت بخدائي که اصل نور است التماس کن که ترا از عالم بالا منوّر سازد و الّا اگر نور او ترا منوّر نسازد یاراي دیدن و یافتن حقیقت‌را نخواهي داشت زیرا چنانکه آفتاب‌را محض با نور آفتاب مي توان دید همچنین خدارا نیز با نور خود او مي توان شناخت و بس امّا هرگاه از توفیق و عنایت ربّاني حقیقت‌را یافته پس در هر جا و هر کتاب که یافته باشي از آن روگردان مشو زیرا که خوار دیدن حقیقت خوار دیدن خدا است و هر کس که خدارا خوار بیند خدا نیز اورا خوار خواهد دید

این رساله منقسم بسه باب نموده این مطلب‌را که انجیل یا قرآن کدام یک از آنها في الحقیقت کلام الهي است در ضمن آن سه باب تشخیص خواهیم داد از آن جمله در باب اول تفحّص خواهیم نمود که منسوخ و تحریف گشتن کتب مقدّسه که عبارت از انجیل و توریت باشد صحت دارد یا نه در باب دوم تعلیمات عمدهٔ انجیل و توریت‌را بیان کرده ملاحظه خواهیم نمود که آیا آنها مصداق و انجام دهندهٔ آن شروط اند که ما جهت ثبوت الهام حقیقي ذکر نموده ایم در باب سوم تفتیش و تشخیص ادّعاي رسالت محمّد خواهیم کرد

باب اوّل

مشتمل است بر اثبات این که انجیل و کتب عهد عتیق منسوخ و تحریف نگشته اند

و منقسم است بسه فصل × فصل اوّل در اظهار این که قرآن نیز مقر است که انجیل و کتب عهد عتیق که درمیان مسیحیان مستعمل است از خدا می باشد × فصل دوم در ثبوت این که در هیچ وقتی کتب مذکوره منسوخ نگشته × فصل سوم در اثبات این که کتب مقدسهٔ مذکوره تحریف و تبدیل نیافته اند

فصل اوّل

مخفی نماند که هر ایک از امّتان محمّد مادامی که منکر مذهب خود نباشد بایست که اعتقاد و اقرار داشته باشد که کتب مسیحیان که عبارت از انجیل و توریت است کلام خدا است زیرا که در اکثر مواضع قرآن احوالات اهل کتاب ذکر گشته است و از آن آیات می توان دریافت که کتب مذکوره خدای تعالیٰ بجهت بیان اراده و احکام خود بوساطت موسیٰ و داؤد و سائر پیغمبران و بوسیلهٔ یسوع مسیح باهل مذکوره داده است پس در باب کلام خدا بودن آن کتب دیگر لازم نیست که دلیل آورده حقیقت آنهارا بامّتان محمّد ثابت سازیم زیرا که خود محمّدیان و قرآن نیز بر مطلب مزبوره اقرار دارند چنانچه ذکر خواهد شد در این صورت از اظهار آن دلائل موفورهٔ که بجهت ثبوت کلام الهی بودن کتب

مقدّسه مستعمله مسيحيان مي توانستيم آورد حال در اين جا تامّل نموده انشاء الله تعالى از براي اظهار آن دلائل در صفحات باب دوم مجال و فرصت يافته بتحرير آنها اقدام خواهيم نمود پس در اين جا محض آن مواقع قرآن‌را ذكر خواهيم كرد كه از آنها معلوم و مشخّص مي گردد كه خود قرآن مقر است كه كتب مقدّسه مستعمله مسيحيّان و يهوديان از خدا است چنانكه در سورة الشوري مسطور است كه * و قل آمنت بما انزل الله من كتاب و امرت لا عدل بينكم الله ربّنا و ربّكم لنا اعمالنا و لكم اعمالكم لا حجة بيننا و بينكم * يعني بگو اي محمّد كه من ايمان مي آورم بان كتابي كه از خدا نزول يافته اند و در خصوص شما بمن عدالت امر شده است خدا ربّ ما و ربّ شما است بجهت ما اعمال ما و بجهت شما اعمال شمارا محسوب خواهد نمود مابين ما و شما بايد كه حجّتي نباشد و ايضاً در صورة العنكبوت مرقوم است كه * و لا تجادلوا اهل الكتاب الا بالتي هي احسن الا الذين ظلموا منهم و قولوا آمنا بالذي انزل الينا و انزل اليكم و الهنا و الهكم واحد و نحن له مسلمون * يعني شما اى محمديان باهل كتاب حجّت منمائيد مگر بطريق خوشي ماوراي آنها كه با شما ظالم مي نمايند و بگوئيد كه ما ايمان مي آوريم بآن چيزي كه بما نازل شده و بآن چيزي كه بشما نازل گشته است خداي ما و خداي شما يك است و ما خودرا باو تسليم نموده ايم و ديگر در سورة المائده مرقوم گشته كه * اليوم احل لكم الطيبات و طعام الذين اوتوا الكتاب حلّ لكم و طعامكم حل لهم * يعني از امروز حلال گشته بشما طيبات و طعام ايشان كه بآنها كتاب داده شده و طعام شما نيز بايشان حلال گرديد * بهريك از اشان محمد واضح و لائح است كه مللي كه بايشان كتاب داده شده و آنها كه باهل كتاب ملقّب گشته اند مسيحيّان و يهوديان اند چنانكه در سورة البقر در باب يهود و نصارىٰ گفته شد * و هم يتلون الكتاب * يعني يهود و نصارىٰ كتاب‌را خوانده اند و اين فقره نيز از قرآن معلوم و مشخّص است كه كتبي كه به يهوديان و

مسيحيّان داده شده توريت و انجيل است زيرا كه در سورهٔ آل عمران وارد است كه * انزل التوريت و الانجيل من قبل هدي للناس * يعني خدا نازل نمود توريت و انجيل‌را سابقاً كه هادي مردمان باشند و از براي تفسير لفظ لغوي توريت بهمين قدر اكتفا مي رود اين كه در اصطلاح عرب بكلامي كه از خدا به يهوديان داده شده است توريت گفته مي شود لفظي است كه از عبراني استخراج گشته زيرا كه آنها قبل از ايّام محمّد تا حال كتب الهامي‌را كه بوساطت پيغمبران خدا بايشان رسيده توراة مي نامند كه عبارت از تعليم و يا شريعت است و يهوديان كتب مذكوره‌را سه قسمت نموده بهريك لقب عليحدهٔ دادند مثلاً قسم اول‌را كه محض كتب خمسهٔ موسيٰ است توراة مي گويند و قسم ثاني‌را كتب پيغمبران و قسم ثالث‌را رسائل و يا زبور مي نامند سبب زبور گفتن ايشان آن بود كه قسم ثالث از زبور داؤد آغاز مي شود ليكن مسيحيّان كه همگي كتب مذكوره در هر اوقات درميان ايشان نيز مستعمل بوده و مي باشد و آنهارا كلام خدا دانسته و مي دانند در اكثر اوقات اين اقسم ثلاثه‌را كتب عهد عتيق مي گويند از اين سبب كه خدا قبل از مسيح كتب مذكوره‌را ملهم ساخته بود و انجيل‌را در اكثر اوقات كتب عهد جديد مي گويند و بهر دوي اينها نيز كلام الهي و يا كتب مقدّسه و يا بيبل گفته مي شود و بيبل لفظ يوناني است بمعني الكتاب و هنگامي كه در باب كتب مذكوره در اين رساله گفتگو شود آنهارا باين اسماء استعمال خواهيم نمود خلاصه بنابر آيات مزبورهٔ قرآن امكان ندارد كه تابعان محمّد درخصوص كتب مقدّسهٔ مستعملهٔ مسيحيان تغافل ورزيده بآنها ملتفت نشوند زيرا كه بنابر مضامين قرآن بايد كه محمّديان نيز كتب مذكوره‌را كلام الهامي پروردگار بدانند نهايت مطلبي كه قرآن‌را در چه مرتبه محسوب مي توان داشت در باب سوم ذكر خواهيم نمود و باعث آوردن اين آيات قرآن نه آن است كه گويا انجيل بشهادت قران احتياجي داشته باشد حاشا بلكه

بجهت این است که امّتان محمّد بدانند قرآن که خود شان حق می دانند مقر است که کتب مقدسهٔ مذکوره از خدا است

فصل دوم

مشتمل است بر ثبوت اینکه انجیل و کتب مقدّسهٔ عهد عتیق
در هیچ وقتی منسوخ نگشته اند

در این باب محمّدیان ادّعا می کنند که چنانچه بسبب آمدن زبور توریت و بعلت ظهور انجیل زبور منسوخ گشته همچنین انجیل نیز بسبب قرآن منسوخ گردیده است چنانچه دیگر آدمی در تحت قید آن نمی باشد در این صورت بما لازم است که با دقّت تمام بحقیقت این ادّعا برسیم زیرا که اگر راست باشد پس کتب عهد عتیق و جدید باوجودیکه از خدا می باشد باز باحدی لازم نیست که احکام آنهارا تابع باشد

پوشیده نماند که ادّعای مذکوره از قراری که مشخّص می شود از ندانستن توریت و انجیل و از نفهمیدن مطالب و مقاصد آنها صادر گشته است زیرا که اگر کسی با تفکّر و دقّت کتب مقدّسهرا مطالعه نماید بزودی دریافت خواهد کرد که فی الحقیقت معنی آنها متضمّن یک دیگر و در مطالب و تعلیمات باهم موافقت و مناسبت کلّی دارند بطریقی که تمامی آنها معمورهٔ عجیبهٔ معرفت و محبت خدا هستند که اصل بنای آن عمارت توریت است و سائر کتب مقدّسه سبب تکمیل آن چنانکه در توریت ارادهٔ خدایٔ که دربارهٔ آدمی دارد باین نحو بیان شده است که باید سلسلهٔ انسانی باستصواب معرفت الله و بسبب عبادت شایستهٔ خدا تقاضای روح آدمی انجام یافته آن سلسله بخوش حالی حقیقی و

دايمي برسد كه بنياد آن عمارت همين است و بس و بعد از توريت در رسائل رسل و زبور بيان شده است. كه خدا نظر بمعرفت و محبت خود با انواع و اقسام اطوار و طريقها بني نوع بشررا علي الخصوص ملّت اسرائيلرا يوماً فيوماً قريب بشناختن خود كشيده و جهت عبادت لائقهٔ او مهيا نموده است و آخر الامر انجيل واضح مي سازد كه خداي تعالي بچه نحو و بچه قسم اين مطلب عظيمرا بوساطت مسيح بانجام رسانيده و آن چنان عبادتي مقرّر داشته است كه خارج از آن آداب و عبادتهاي ظاهري باشد كه يهوديان در زمان عهد عتيق مي كردند و ديگر اين مرحله نيز در انجيل و كتب پيغمبران بيان شده است كه در آخر عموم طوايف عالم بفيض عبادت حقيقي مقرّر شدهٔ انجيل خواهند رسيد

و اين كه عبادت ظاهري توريت بعبادت روحاني و باطني تبديل خواهد يافت مطلب نو نبود زيرا كه در بعضي مواقع كتب عهد عتيق مذكور گشته بود كه ايّامي خواهد آمد كه بعوض عبادت ظاهري عبادت روحاني مقرر خواهد گرديد مثلاً در آيات ۳۱ الي ۳۳ فصل ۳۱ ارميا پيغمبر ذكر شده است كه * اينك خداوند مي فرمايد كه روزها مي آيند كه من با خاندان اسرائيل و خاندان يهوداه عهد تازهرا خواهم بست نه مثل عهدي كه با پدران ايشان بروزي كه ايشانرا جهت بيرون آوردن ايشان از زمين مصر دست گرفته بستم كه ايشان عهد مرا شكستند و خداوند مي فرمايد كه از براي ايشان بجاي شوهر بودم امّا خداوند مي فرمايد عهدي كه بعد از آن ايّام بخاندان اسرائيل مي بندم اين است كه شريعت خودرا بدرون ايشان نهاده آنرا در قلب ايشان خواهم نوشت و از براي ايشان خدا بوده ايشان نيز بمن قوم خواهد بود و آيهٔ ۶ فصل ۴۲ اشعيا پيغمبر و آيهٔ ۴ فصل ۱۱۰ زبور كه معني آنها در انجيل در فصل ۷ نامهٔ بعبرانيان تماماً واضح گرديده است و آيات ۱۸ و ۱۹ فصل ۱۸ كتاب پنجم موسي نيز اشاره بمطلب مذكور است

مخفي نماند که احکام توریت بر دو قسم است قسمي احکام ظاهري است که برآداب عبادت یهودیان و عادات وحکمراني ایشان منسوب بود و قسمي احکام باطني است که بخدا شناسي و بپاکي قلب و نیک رفتار منسوب است غرض از قسم نخست که خداي تعالی از براي یهودیان برقرار نموده بود بر دو نحو است نحو اوّل این که طائفهء مذکوره باستصواب آن احکام از طائفهء بت‌پرستان و عادات و مذهب ایشان کناره جویند و نحو دوم این که اشاره و نمونهء آن عبادت روحاني باشد که مي بایست بوسیلهء مسیح مقرّر گردد فلهذا احکام ظاهریّه بظهور مسیح انجام یافته بدین معني منسوخ گردیدند که دیگر محافظت آنها لازم نشد چنانکه بهمین تبدیل و تغئیر در آیات سابق الذکر توریت اشاره گشته است لیکن بوقوع چنین تغئیر در احکام ظاهریّهء آن احکام باطنیّه توریت که اصل الاصول اند تبدیل و منسوخ نگشته اند بلکه مسیح آنهارا در انجیل زیاده تفصیل کرده و واضح نموده است چنانچه ما بعد مذکور خواهد گشت و بتغئیر مذکور که در ظاهرات و فروعات واقع شده کتب عهد عتیق یعني توریت نه برهم خورده است و نه منسوخ گشته بلکه آن چیزهاي که در توریت بر طریق ظاهري و نمونه بوده اند حال در انجیل باطني و روحاني شده و انجام یافته اند * اکنون باظهار نمونهء چندي این مطلب‌را بیان و واضح خواهیم ساخت بدین قسم که در توریت امر شده بود که بجهت آمرزش گناهان حیوانات‌را قرباني نمایند بدیهي است که چنین قربانیها گناهان‌را نمي توانند پوشانید و مقصود اصلي قربانیها نیز این نبوده است بلکه نمونهء آن یک قرباني بود که مسیح در وجود خود بعمل آورد چنان که در عهد عتیق وعده داده شده است که مسیح جسم خودرا بجهت تمامي گناهان مردم قربان خواهد ساخت چنانچه در باب ۵۳ اشعیا و در زبور ۴۰ باین مطلب اشاره رفته است و غرض دیگر از قرباني حیوانات این بود که افکار قرباني کنندگان بآن قرباني عظیم کشیده شود و ایشان آنرا دریافت نمایند و براو

ایمان آورند و سبب آمرزش گناهان ایشان محض آن قربانی عظیم بود که می بایست با مسیح صورت پذیر گردد و حال که مسیح آمده و خودرا از برای گناهان انسان قربان ساخته وبهمین یک قربانی بجهت آنان که باو ایمان آورده و می آورند کفّارهٔ ذنوب گشته است در این صورت آن قربانیهای نمونه دیگر لازم نیست زیرا که بانجام رسیده اند چنانکه این مطلب در انجیل در فصل ۹ و ۱۰ نامه بعبرانیان بواضحیء تمام ذکر شده است الحال قربانی لازمه بشخص مسیحی قربانی شکر و حمد خدا است که این‌را نه محض بسخن بلکه باید باعمل نیز در حضور خدا بگذراند چنانکه در آیهٔ اول فصل ۱۲ نامهٔ باهل روم و در آیهٔ ۵ فصل ۲ نامهٔ اول پطرس مرقوم است دیگر در توریت بجهت غسل و شست و شوی بدن حکم شده بود غرض از این شست و شوها آن بود که عامل این عمل دریافت نماید که روح پیش از بدن محتاج شست و شو وتطهیراست پس این شستن وتطهیر جسمانی نمونهٔ آن پاکی روحانی بود که بوساطت انجیل بعمل می آید در این حال دیگر چنان غسل و طهارت لازم و واجب نیست بلکه الآن بطریق روحانی و باطنی بعمل می آید چنانکه درآیهٔ ۲۲ فصل ۱۰ نامهٔ بعبرانیان و درآیهٔ ۵ فصل ۳ نامهٔ به تیطس مذکور است و ظاهر است کسی که روحش از ناپاکی گناه پاک شده باشد در پاک نگه داشتن بدن خود نیز کوتاهی و مساهلت نخواهد نمود امّا نه آن که این پاکی ظاهری‌را بآن مرتبه بداند که از برای تحصیل نجات چیزی است لازم و مفید و دیگر اینکه عبادت خانهٔ اورشلیم که قربانگه و محلّ عبادت یهودیان بود و خدا خودرا درآنجا چنان بیان می نمود که گویا در ان محل ساکن است نمونهٔ این بود که می بایست دل آدمی منزل خدا باشد پس درصورتی که انجیل بسبب ایمان آوردن بمسیح قلب آدمی‌را چنان مکان مقدّس می سازد دیگر عبادت خانهٔ سنگی یعنی هیکل لازم نیست زیرا که آن هیکل روحانی که خانهٔ سنگی نمونهٔ آن بود حال در درون کسانی که قلباً بمسیح ایمان

آورده اند بنا یافته است چنانکه در آیات ۱۶ و ۱۷ فصل ۳ نامهٔ اول باهل قرنتس مرقوم است و دیگر آن روزهاي عید که در توریت مقرر گشته بودند که احدي ماذون نبود که در آنها مرتکب امري شود مگر این که با تمامي حواس خود مستغرق افکار امورات الهي و اخروي گردد آنها نمونهٔ عید قلبي بودند که عبارت است از تقرّب یافتن بخدا و استحکام ساختن رابطهٔ دوستي باطني باو که قصد انجیل نیز همان است که آدمي‌را بآن مرتبه برساند و اگر چنانچه کسي محافظت احکام آن نماید هرآئنه بآن مراتب خواهد رسید چنانکه این مطلب درآیات ۱۶ و ۱۷ فصل ۲ نامهٔ بقلسیان مسطور است و دیگر آنکه ختنهٔ که در توریت از براي طائفهٔ بني اسرائیل مقرّر گشته بود قطع نظر از اینکه علامت ظاهري بود براي عهدي که درمیان خدا و آن طائفه بود نیز نمونهٔ بود از قطع نمودن خواهش نفساني چنانچه حال بسبب ایمان آوردن بانجیل قطع کردن خواهش نفساني بعمل مي آید زیرا که بکسي که في الحقیقت بآن ایمان آورده است چنان قوتي بهم مي رسد که با خواهشهاي نفس امّارهٔ خود مجادله کرده آنرا مغلوب سازد و موافق ارادهٔ خداوندي رفتار نماید و در عهد جدید علامت طایفهٔ خدا یعني اسرائیل روحاني یا مسیحي حقیقي همین است پس در این صورت ختنهٔ ظاهري دیگر لازم نیست ازآنرو که حال در قلب بطور روحاني بعمل مي آید چنانکه درآیات ۲۸ و ۲۹ فصل ۲ نامهٔ باهل روم و درآیهٔ ۱۱ فصل ۲ نامهٔ بقلسیان مرقوم گشته است و چندین نمونه‌هارا دیگر زیاده مرقوم و معلوم مي توانستیم نمود زیرا که تمامي اداب عبادت عهد عتیق نمونه و تدارک آن عبادت حقیقي و روحاني بوده است که مسیح آنرا در عهد جدید مقرّر نموده است پس انجیل کتب عهد عتیق‌را باطل نمي سازد بلکه بانجام مي رساند بدین نحو که چیزهائي که در کتب مقدّسه عهد عتیق ظاهري مي بود حال در عهد جدید بباطني مبدّل گشته است و آن چیزي که درآنجا بحسب تصویر دیده مي شد در اینجا وجوداً ملاحظه مي گردد

و آنکه آغاز و تدارک آن درآنجا بر قرار گشته بود در اینجا تکمیل یافت و بجهت همین است که خود مسیح درحینی که یهودیان چنین تصوّر می نمودند که گویا او ارادهٔ بر هم زدن و منسوخ نمودن توریت دارد بآنها گفت که تصوّر مکنید که من از بهر ابطال توریت و رسائل انبیا آمده ام از جهت ابطال نه بلکه بجهت تکمیل آمده ام چنانکه در آیهٔ ۱۷ فصل ۵ متّي مذکور گشته است

و علاوه براین واضح و آشکار است که انجیل هیچ موضعي از مواضع توریت را که بخدا شناسي و بپاکي قلب و نیکي رفتار شامل اند باطل و منسوخ نگردانیده است چنانچه هرکس که باندک تامّلي و با فکر و دقّت جزوي هر دورا مطالعه نماید این مدّعارا بزودي دریافت خواهد نمود و ما در اینجا بجهت اثبات امر مذکوره مطلب چنديرا ذکر مي نمائیم مثلاً باین نوع که در باب صفات بدان که همان صفات که در توریت بیان شده در انجیل نیز مسطور اند باین تفصیل که محبت و رحمت و تقدس و عدالت الهي درانجیل زیاده تر عیان و وحدت با تثلیث توضیح و بیان گشته است و احکام باطني یعني آن احکام که بپاکي قلب و نیک رفتار منسوب اند در انجیل و توریت همان اند مگر در انجیل زیاده واضح و بیان شده بدین طریق مثلاً در توریت نهي قتل جاري گشته امّا مسیح مي گوید که در حضور خدا مستوجب بازخواست قتل محض آن کس نیست که قتل نموده بلکه آن شخص نیز هست که نسبت ببرادر خود غضبناک و بدگو است و خرابي و بربادي وي خواسته باشد و دیگر در توریت نهي شده است که زنا مکنید امّا مسیح مي گوید که نه محض آنکس که فعلاً مرتکب این عمل گشته زناکار است حتّي آنکس هم که از روي شهوت بزن کسی نظر اندازد في الفور در قلب خود با او زنا نموده است و دیگر بنابر سنگدلي طائلفهٔ بني اسرائیل در توریت فتوي اطلاق جاري گشته بود لیکن مسیح بجهت توضیح معني عظیم نکاح این اذن را محض

درآن وقت مي دهد، که يکي از شوهر و زن بسبب ارتکاب فعل زنا نکاح‌را باطل ساخته باشند و ديگر در توريت حکم شده است که سوگند خود را بخداوند خويش وفا کن چون يهوديان بنوع خفيفي و بي علّت و از براي امورات نالائق قسم مي خوردند بنابر اين مسيح فرمود که هر گاه امر عظيمي اتفاق نيفتد وفي الحقيقت ضرور نشود قسم ياد منمائيد بلکه مکالمهء شما بآري آري و ني ني واقع شود يعني آري و ني گفتن شما بايد بآنمرتبه راست و درست باشد که بطريق سوگند و در منامش محسوب گردد و ديگر در توريت امر نافذ گشته است که همسائيه خود را چون خود دوست دار نهايت يهوديان اين نوع الفت و دوستي‌را محض بطائفهء خودشان توجيه نموده اند ليکن مسيح چنين بيان فرموده است که همسايه و دوستان محض نزديکان و هم طايفگان نيستند بلکه همه کس حتّي فرموده است که اعداي خودرا نيز دوست داريد و از براي آنها که بر شما لعن مي کنند برکت طلبيد و بآنان که شما را عداوت مي نمايند احسان کنيد و از بهر آنها که شما را فحش مي دهند و زحمت مي رسانند دعا کنيد چنانکه همهء اين مطالب در آيات ۲۱ الي آخر فصل ۵ متّي مرقوم گرديده است پس در اين صورت بديهي است که انجيل کتب عهد عتيق‌را باطل نمي سازد بلکه مضامين آنهارا زياده واضح مي نمايد و در انتهاي مراتب آنهارا تقويت داده و تکميل مي کند * * امّا نه آنکه بسبب چنين تکميل کتب عهد عتيق بي مصرف شده باشند حاشا بلکه آنها باز بنياد کتب عهد جديد اند يعني مدّعاي کتب عهد عتيق آن بود که هم بطائفهء اسرائيل و هم بسائر مطالعه کنندگان با احکام و حکايات بفهمانند که احوال آدمي بچه نحو بد شده است و او در حضور خداوندگار خود بچه نوع گناهکار است و محتاج بودن برهانندهء از گناه معلوم آنها نموده ايشان‌را برهانندهء موعوده که مسيح است مائل و معتقد سازند حال باوجوديکه مسيح آمده است باز مضامين کتب عهد عتيق بهمين مطالب اشاره کننده است ليکن

همین بهمین قدر تفاوت دارد که قبل از مسیح کتب مذکوره آدمی‌را برهانندهٔ آینده محوّل می ساختند و حال که مسیح ظهور یافته است برهانندهٔ آمده مرجوع می نمایند و این مطلب که چرا اکثر اشخاص از طائفهٔ یهود این رهانندهٔ موعود را که مسیح باشد قبول ننموده اند بعد ذکر خواهیم نمود ** در این حال که توریت و زبور و رسائل پیغمبران یعنی همگی کتب عهد عتیق در معنی متصل ایک دیگر اند و با عهد جدید لاحق و موافق می باشند پس اصلا ایک دیگررا باطل نمی سازند بلکه همدیگر را بیشتر واضح و تکمیل می نمایند پس در این صورت ادّعای شخص محمّدی بی بنا است که می گوید زبور ناسخ توریت است و انجیل ناسخ هر دوی اینها چنین ادّعارا محض آن کس می تواند نمود که از کتب مقدّسه و از معانی و از موافقت مطالب آنها خبردار نباشد و یا آنکه محض بعضی فصول انهارا بطریق اخفاف و سهل انکاری مطالعه نموده و در مطالب آنها متفکّر نگشته باشد

و ادّعائی که گویا بسبب ظهور قران انجیل و کتب عهد عتیق منسوخ گردیده باشند بطلان چنین ادّعا بدو وجه مثبت است وجه اوّل این که از قبول چنین نسخ عام دو فقره صادر می شود اوّلاً این که ارادهٔ خداوندی قرار گرفته بود که با دادن توریت امر نیک و مفیدی‌را بعمل آورد لیکن میسّر نگردید پس بهتر از انی‌را داد که زبور باشد و چون این نیز مقصد و مطلب‌را بجا نرسانید پس این‌را هم منسوخ نموده انجیل‌را داد چون احوالات این نیز بدستور سابق مانند آنها گردید از این هم فائدهٔ حاصل نگشت آخر الامر بسبب ظهور قرآن مطلب‌را بانجام رسانید هرگاه احیاناً العیاذ بالله چنین تصوّر در کارگاه خیال کشیده شود پس حکمت و قدرت خدا باطل خواهد گردید بلکه خدا بپادشاه انسانی و بآدمی ضعیف و عدیم الفهم مشابه خواهد شد که این قبیل رفتار محض در بارهٔ ذات ناقصهٔ انسانی ممکن است نه آنکه در ذات کاملهٔ خدا ثانیاً اگر قول مذکوره

غیر ممکن است پس از قانون نسخ این تصوّر لازم مي آید که خدا نظر بمصلحت و ارادت خود عمدا خواست که چیز ناقص و بمطلب نرسانندهرا بدهد و بیان نماید امّا چه نوع امکان دارد که کسي در بارهٔ ذات قدیم و کامل الصّفات خداوندي چنین تصورات ناقصه و باطله نماید

و دیگر اگر بعضي گویند که خدا بسبب روز بروز متزاید گشتن معرفت و علوم انساني بجهت هر ایّامي مذهب مخصوصهٔ مقرّر نموده است و بنابر این مذهبي که در ایّام موسی بوده دیگر از براي مردم ایّام مسیح مناسبتي نداشته و همچنین مذهب مسیح بجهت خلائق ایّام محمّد مناسب نبوده است این مظنه هرچندیکه ظاهرا صحیح مي نماید امّا نظر بسببهاي آتیه خلاف و باطل است اوّلاً بدان که انجیل کتب عهد عتیقرا منسوخ ننموده است بلکه هر دوي آنها ملحق و موافق ایک دیگر اند چنانکه سابقاً مذکور و مدلّل گشته است ثانیاً کساني که ترقي دانائي و علمرا سبب منسوخي ادیان خیال کرده اند باید بدانند که باعث این فکر خلاف آن است که دین و علمرا منسوب و مخلوط ایک دیگر مي سازند و چنان تصوّر مي نمایند که گویا دینداري وابستهٔ دانائي و عقل و علم است و بس و حال آنکه چنین نیست زیرا مدّعاي الهام حقیقي همین است که تقاضاي روح آدميرا رفع سازد و اورا بتحصیل حقیقت و بي تقصیري در حضور خدا و بپاکي قلب و نیک رفتار و بخوش حالي جاوداني برساند نه آنکه عقلرا بدانش و علم مملو سازد و تمامي مخفیّات و مستوراترا باو واضح و روشن گرداند زیرا که آدمي فقط بدانائي نیک نخواهد شد و براي تحصیل پاکي قلب و نیک رفتار و رضامندي خدا کثرت علم لازم نیست بلکه محض در قلب انسان چنان فکر و خواهشي مي بایست باشد که احکام خدا را متابعت کند پس دینداري کار ارادت و قلب و عمل است و بس و اگر چنانچه انسان في الحقیقت ارادهٔ تحصیل دانستن احکام خداونديرا دارد در این باب باو لازم نیست که اوّل مرد عالم و فاضل گردد باو محض یک

عقل صحیحي درکار است که آنرا نیز پروردگار در هر اوقات بآدمیان مرحمت فرموده نهایت الهام حقیقي عقل‌را نیز منوّر مي سازد اما این منوّر گشتن عقل با معمول داشتن احکام خدائي چنان پیوستگي دارد که خدا آنرا باطاعت و عمل کنندگان کلام خود موافق سعي ایشان ارزاني داشته است و بس چنانکه در انجیل در آیهٔ ۱۷ فصل ۷ و در آیهٔ ۳۱ و ۳۲ فصل ۸ و در آیهٔ ۲۱ فصل ۱۴ یوحنا مرقوم است و هرچندیکه مردم در دانائي و علم بقدر امکان متفاوت اند لیکن باز تقاضاي قلب در هر مکان و در هر زمان همان است که هست پس باین علّت کتب الهامي خدا که مطلب آنها رفع ساختن تقاضاي روح است در هر ایامي که داده شده باشد باز لازم است که در تعلیمات و مطلبات عمده موافقت داشته و آدمي‌را در همه اوقات بهمان وسائل که رفع تقاضاي روح و تحصیل نجات از آنها است رجوع کنند و بهمین جهت امکان ندارد که تعلیم و مطالب عمدهٔ آنها نقیض و باطل کنندهٔ ایک دیگر باشند بلکه این مرحله صورت امکان دارد که موضّح ایک دیگر بوده مطلب‌را زیاده آشکار سازند و کتب عهد عتیق وجدید مطابق همدیگر و بهمین منوال هستند چنانکه سابقا ذکر وثابت گشت پس بنابر این ادّعائي که گویا از براي هر زمانی مذهب مخصوصهٔ از خدا داده شده باشد باطل و عاطل است

وجه دوم بطلان ادّعائي که انجیل و کتب عهد عتیق بسبب ظهور قرآن منسوخ شده اند آن آیات باهرهٔ کلام الهي اند که در ضمن آن گفته شده است که کتب عهد عتیق و جدید ابدًا منسوخ نخواهند گشت زیرا که بنابر آن آیات مي بایست که تا آسمان و زمین برقرار است احکام انجیل و کتب عهد عتیق در جریان باشند چنانکه خود مسیح در انجیل در آیهٔ ۳۳ فصل ۲۱ لوقا فرموده است که آسمان و زمین خواهد گذشت ولیکن نخواهد گذشت سخنان من و در آیهٔ ۱۸ فصل ۵ متّي باز فرموده است که راست مي گویم بشما تا انکه آسمان و زمین زائل نشود یک همزه یا یک

نقطه از شریعت (یعني از توریت) بهیچ وجه زائل نخواهد گشت تا آنکه همه کامل نشود و دیگر در آیهٔ ۲۳ و ۲۵ فصل اوّل نامهٔ اوّل پطرس مرقوم گشته است که شما (ای مسیحیان) تولّد تازه یافتید نه از تخمهٔ فانی بلکه از تخمهٔ غیرفاني که عبارت است از کلام خدا که تا ابد زنده و باقي است و این کلامي است که بشما بمژده داده شده است و دیگر در آیهٔ ۸ فصل ۴۰ اشعیا مرقوم است که گیاه (که تمثال آدمی است) پژمرده و گل افسرده مي شود امّا کلام خداي ما ابداً قائم است و در آیهٔ ۸ فصل اوّل نامهٔ بگلتیان وارد است که اگر ما (حواریون) یا فرشته از آسمان مژدهٔ دیگر (یعني انجیل دیگر) جز این که ما بشما رسانیدیم رساند ملعون باد پس بنابر این آیات واضحهٔ کلام الهي معلوم است که کلام ربّاني که عبارت از انجیل و کتب پیغمبران و زبور و توریت است درهیچ وقتي منسوخ نگشته و نخواهند گشت بلکه لازم است که کلام خدا دائما بماند زیرا که خدا همچنین خواسته و فرموده است

و اگر بعضي از روي عوامیّت گویند که انجیل بآسمان کشیده شده است باین چنین سخن رکیک و بی بنیاد که با قرآن نیز موافقت ندارد اعتنا نمودن و دلیل آوردن لازم نیست بلکه در جواب آن بهمین قدر اکتفا مي نمائیم که انجیل بجهت هدایت مردم داده شده است در این صورت باید که در زمین باشد نه درآسمان و در این حالت که آن تا روز آخر هادي مردم خواهد بود پس ظاهراست که تا روز قیامت بر زمین موجود خواهد ماند * خلاصه از دلائل مذکورهٔ بی شک و شبه معلوم و یقین است که کتب عهد عتیق وجدید منسوخ نشده اند و ابداً منسوخ نخواهند شد و بنابر این اوامر و نواهي آنها نه مختص در بارهٔ مسیحیان بلکه در بارهٔ امّتان محمّد حتّي در بارهٔ عموم طوائف عالم هم جاری است

فصل سوم

مشعراست برائبات این که ادّعاي متابعان محمّد که گویا کتب مقدّسه تحریف وتبدیل گشته باطل است

چون جمهور محمّدیان ادّعا مي نمایند که مسیحیان و یهودیان کتب مقدّسهٔ خود شان‌را تحریف نموده وآن آیاتي‌را که بمحمّد اشاره وآمدنش‌را بیان کننده بودند اخراج ساخته کلمات دیگر درمقام آنها نهاده اند وباین سبب کتب مقدّسهٔ موجوده که الآن مستعمل ایشان اند دیگر صحیح وقابل اعتماد واعتقاد نیستند پس واجب و لازم است که با دقّت تمام متوجّهٔ تشخیص این ادّعا شویم نهایت درصورتي که از امّتان محمّد طلب ثبوت این ادّعارا نمائیم تعجّب است که هیچ یک از آنها هنوز درستي آنرا با دلائل واضحه ومعتبره ثابت ننموده است وایشان درباب اداي جواب قاطع این چهار مسئله که آیا کتب مقدّسهٔ عهد عتیق وجدید در چه زمان وبواسطهٔ کیان وبچه نوع تحریف گشته وکلمات محرّفه کدام اند تا حال مدیون مسیحیان مي باشند بلکه بي دلیل بمحض ادّعا خود شان‌را ساکت مي سازند وحکماً مي گویند که چنین است ودرقرآن نیزبجهت تحریف کتب مقدّسه مستعمله مسیحیان ویهودیان اشاره گشته است پس مادامي که تابعان محمّد ادّعا خودرا با دلائل معتبره به ثبوت نرسانیده برمسیحیان تحمّل این ادّعا لازم نمي آید زیرا که هرچیزرا گفتن وادّعا نمودن ممکن است امّا ادّعائي که از براي تحقیق آن دلائل معتبره نباشد بیجا وبي ثمر است بلکه ادّعاي بي دلیل کار خردمندان نیست

پوشیده نماند که مسیحیان بطریق اولي ادّعا مي توانند کرد وگفت که قرآن تحریف وتبدیل یافته است وآن قرآني که الآن درمیان اُمتان محمّد مي باشد قرآن اصل نیست زیرا که اوّلاً ابوبکر بجمع آوري وترتیب آن

اقدام نموده و بعد از آن عثمان آنرا دو باره ملاحظه کرده اصلاح داده است
وحال آنکه شیعیان این اشخاص‌را کافر و بیدین شمرده و می گویند که عثمان
چند سوره‌را که اشاره بعلي بود عمداً از قرآن استخراج نموده است و نیز
در کتاب دبستان فاني تخلص مسطور است که می گویند که عثمان مصحف‌را
سوخته بعضي از سورهائي که در شان علي و فضل آلش بود بر انداخت
و در صفحهء ۲ ورق ۲۰۸ کتاب عین الحیات حدیثي مرقوم گشته که امام
جعفر فرمود که در سورهء احزاب فضائح بسیاري از مردان و زنان قریش و غیر
ایشان بود و درازتر از سورهء بقر بود لاکن کم کردند و تحریف کردند و در
مشکات المصابیح که کتاب مشهور و معتبر جماعهء اهل سنّت است در
فصل اوّل کتاب فضائل القرآن مندرج است که * عن عمر بن الخطاب قال
سمعت هشام بن حکیم بن حزام یقرءء سورة الفرقان علي غیر ما اقراءها عمر
ابن الخطاب مي گوید که من شنیدم هشام ابن حکیم ابن حزام‌را که او مي
خواند سورهء فرقان‌را برخلاف قراءتي که من مي خواندم وکان رسول الله
صلي الله علیه و سلم اقرانیها فکدت ان اعجل علیه ثم امهلته حتّي انصرف
ثم لببة و حال آنکه رسول اللّه صلي اللّه علیه وسلم ان سوره را بمن آموخته
بود پس خواستم که جلد اورا منع کنم لیکن مهلت دادم تا آنکه او از
خواندن فارغ شد بردائه فجئت به رسول الله صلي الله علیه و سلم فقلت
یا رسول الله اني سمعت هذا یقرء سورة الفرقان پس چادر او بگرفتم و اورا
نزد رسول اللّه صلي اللّه علیه وسلم بردم و گفتم یا رسول اللّه بدرستي که من
این شخص‌را شنیدم که سورهء فرقان مي خواند علي غیر ما اقراتینیها فقال
رسول الله صلي الله علیه و سلم ارسله اقراء فقراء القراءة التّي سمعته یقراء
برخلاف آن قراءت که تو مرا تعلیم فرمودهء پس فرمود رسول اللّه صلي اللّه
علیه وسلم که بگذار اورا باو فرمود که بخوان پس او همچنان خواند که سابق
خوانده بود ومن شنیده بودم فقال رسول الله صلي الله علیه و سلم هکذا
آنزلت ثم قال لي اقراء فقراءت پس فرمود رسول اللّه صلي اللّه علیه و سلم که

همچنین نازل کرده شده است بازمرا فرمود که تو بخوان پس من هم خواندم فقال هکذا انزلت ان هذا القران انزل علي سبعة احرف فاقرءوا ما تیسر منه پس فرمود که همچنان نازل کرده شده است و بدرستي که قرآن بر هفت قراءت نازل شده است پس هرچه بر شما آسان باشد بخوانید متفق علیه و اللفظ لمسلم این حدیث متفق علیه است و عبارت از مسلم است ** باز در فصل سوم مرقوم است ** عن زید بن ثابت قال ارسل الي ابوبکر مقتل اهل الیمامة زید ابن ثابت مي گوید که ابوبکر کس را فرستاده مرا از مقتل اهل یمامة بخواند فاذا عمر بن الخطاب عنده قال ابوبکر ان عمر اتاني فقال ان القتل قد استمر یوم الیمامة بقراء القران چون رفتم ناگاه عمر ابن الخطاب را نزد او دیدم ابوبکر بمن گفت که عمر نزدم آمد و گفت که بروز جنگ یمامه قاریان قران بسیار مقتول شدند واني اخشي ان استمر بالقتل بالقراء بالمواطن فیذهب کثیر من القران ومن مي ترسم که اگر بمقامات دیگر نیز همچنین مقاتله خواهد بود پس اکثر از قران محو خواهد شد واني اري ان تامر بجمع القران قلت لعمر کیف یفعل شیئا لم یفعله رسول الله صلي الله علیه و سلم ومن چنان بهتر مي بینم که تو حکم دهي بجمع کردن قرآن من بعمر گفتم که چگونه میکني کاري را که نکرده است رسول الله صلي الله علیه و سلم فقال عمر هذا والله خیرٌ فلم یزل عمر یراجعني حتّي شرح الله صدري لذلک و رایت في ذلک الذي راي عمر پس عمر گفت والله این کار نیک است پس عمر بتکرار این امر را بمن مي گفت حتي که بکشاد خدا سینه مرا براي این امر و دیدم در این امر فایده را که عمر دیده بود قال زید قال ابوبکر انک رجل شاب عاقل لانتهمک و قد کنت تکتب الوحي لرسول الله صلي الله علیه و سلم فتتبع القرآن فاجمعه فوالله لوکلفوني نقل جبل من الجبال ماکان اثقل عليّ ممّا امرني من جمع القرآن پس زید مي گوید که ابوبکر بمن گفت که تو مرد جوان و عاقل از سهو و تهمت مبرّا هستي وبدرستي که تو مي نوشتي وحي را در زمانهٔ رسول الله صلي الله علیه و سلم پس تو

تتبع قران کرده آنرا جمع بکن پس والله اگر مردم مرا مامور به برداشتن کوه می کردند بر من گران نمي شد چنانکي جمع کردن قرآن بر من گران افتاد قال قلت کیف تفعلون شیئا لم یفعله رسول الله صلي الله علیه و سلم زید مي گوید من باو گفتم که چگونه مي کنید امري‌را که نکرد رسول الله صلي الله علیه و سلم قال هو والله خیر فلم یزل ابوبکر یراجعني حتي شرح الله صدري الذي شرح له صدر ابي بکر و عمر ابوبکر گفت بخدا سوگند که این کار نیک است پس ابوبکر مرا بتکرار گفت تا آنکه بکشاد خدا سینه مرا براي امري که سینه ابوبکر و عمررا کشاده بود فتتبعت القرآن اجمعه من العسب واللخاف و صدور الرجال حتي وجدت اخر سورة التوبة مع ابي خزیمة الانصاري لم اجدها مع احد غیره پس من تتبع و تلاش قرآن کردم و جمع کردم آنرا از برگ خرما و سنگها و سینهاي حافظان حتّي که یافتم این آیت آخر سورهٔ توبه را نزد ابي خزیمه انصاري که نیافتم آنرا نزد هیچ کس غیر او * * لقد جاء کم رسول من انفسکم حتي خاتمة براءة فکانت الصحف عند ابي بکر حتي توفاه الله ثم عند عمر حیوته ثم عند حفصة بنت عمر * * لقد جاء کم رسول من انفسکم * * تا خاتمه براءة پس ماند آن اجزا نزد ابي بکر چون خدا اورا وفات داد پس از آن نزد عمر تا حیات او بماند پس ازان نزد حفصه دختر عمر بماند رواه البخاري این روایت بخاري است * * وعن انس بن مالک انس ابن مالک مي گوید ان حذیفة بن الیمان قدم علي عثمان و کان یغازي اهل الشام في فتح آرمینة و اذربیجان مع اهل العراق که حذیفه ابن یمان آمد نزد عثمان درحالي که او جهاد مي کرد با اهل شام در فتح ارمینه و در آذربیجان با اهل عراق فافزع حذیفة اختلافهم في القراءة فقال حذیفة لعثمان یا امیر المومنین ادرک هذه الامة قبل ان یختلفوا في الکتاب اختلاف الیهود والنصاري پس بترسید حذیفه از اختلاف قراءت قاریان پس گفت بعثمان که اي امیر المومنین خبر گیري بکن این امت‌را قبل از آنکه اختلاف کنند در کتاب چنانکه اختلاف کردند

یہود و نصاری فارسل عثمان الی حفصة ان ارسلي الینا بالصحف ننسخها في المصاحف ثم نردها الیک پس عثمان کسي‌را نزد حفصه فرستاد و پیام داد این که بفرستي نزد ما صحیفه‌را تا بنویسم از آن نسخهاي متعدده بعد از آن باز دهیم بتو فارسلت بها حفصة الی عثمان فامر زید بن ثابت و عبدالله بن الزبیر و سعید بن العاص و عبدالله بن الحارث بن هشام پس فرستاد حفصه آن صحیفه‌را نزد عثمان پس امر کرد عثمان زید ابن ثابت و عبدالله ابن زبیر و سعید ابن العاص و عبدالله ابن الحارث ابن هشام‌را فنسخوها في المصاحف و قال عثمان للرهط القرشیین الثلاث اذا اختلفتم انتم و زید بن ثابت في شئي من القرآن پس نوشتند آنها از ان صحیفه نسخهاي متعدده و گفت عثمان بر آن سه کسان قریش‌را که هرگاه اختلاف کنید شما با زید ابن ثابت در امري از قران فاکتبوه بلسان قریش فانما نزل بلسانهم ففعلوا پس بنویسید آنرا در زبان قریش زیرا که قرآن در زبان آنان نازل شده است پس ایشان همچنین کردند حتی اذا نسخوا الصحف في المصاحف رد عثمان الصحف الی حفصة و ارسل الی کل افق بمصحف مما نسخوا و امر بما سواه من القرآن في کل صحیفه او مصحف ان یحرق چون از ان صحیفه نسخهاي متعدده بنوشتند باز فرستاد عثمان آن صحیفه‌را نزد حفصه و فرستاد هر طرف نسخهء از این نسخها که نوشته بود و حکم داد که انچه ما سواي آنست از قرآن هر صحیفه یا مصحف سوخته شود قال بن شهاب فاخبرني خارجة بن زید بن ثابت انه سمع زید بن ثابت قال فقدت ایة من الاحزب حین نسخنا المصحف گفت ابن شهاب که خبر داد مرا خارجه ابن زید ابن ثابت اینکه او شنید زید ابن ثابت‌را که گفت نیافتم یک آیت مکتوبه‌را از سورهء احزاب در وقت نوشتن صحیفه قد کنت اسمع رسول الله صلی الله علیه و سلم یقراء بها فالتمسنا ها فوجدناها مع خزیمة بن ثابت الانصاري و بدرستي که شنیده بودم رسول الله صلی الله علیه و سلم که مي خواند آن آیت‌را پس آنرا بجستم پس یافتم آنرا نزد خزیمه ابن ثابت انصاري من

المومنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه فالحقناها في سورتها في المصحف رواه البخاري و آن آيت اين است من المومنين رجال صدقوا ما عاهدوا الله عليه * پس لاحق كردم آنرا در سورهٔ احزاب در كتاب ، اين روايت بخاري است حال از اين احاديث مشكوة چند امر به ثبوت مي رسد اوّل اين كه خود در وقت محمّد آيت‌را شخصي بطوري و شخصي بطوري ديگر خوانده بود دوم اين كه قرآن در وقت محمّد در يك جلد مجتمع نشده بود بلكه ابوبكر بعد از وفات محمّد براي جمع آن حكم داد حال آنكه ابوبكر از محمّد براي اين كار مامور نشده بود بلكه صرف از راه مصلحت چنين كرد كه مبادا آيات گم شوند سوم اين كه عثمان بر تخت خلافت نشسته چون ديد كه مردم در خواندن قرآن فرق و اختلاف مي كنند ترسيد كه در قرآن خرابيها واقع نشود پس زيد وغيره‌را حكم داد كه قرآن‌را بازصحيح كنند و همه آيات‌را حسب لهجهٔ قريش بنويسند چهارم اين كه جميع نسخ سابقه‌را جمع نموده بسوخت و از نسخهٔ جديده نسخهاي ديگر نقل نموده در هر مقام فرستاد و آنرا شهرت داد حال ما مي پرسيم كه عثمان چرا نسخهاي سابقه‌را بسوخت اگر آن نسخه جديده كه او مشهور كرده بود و الى الآن مستعمل است با نسخهاي سابقه در مضمون و الفاظ بعينه برابر و مطابق بود و محض ترتيب و تركيب آيات و سور بطور ديگر كرده بود پس بچه سبب آنرا بسوخت بلكه ضرور بود كه از آن جمله بعض‌را نگاه مي داشت تا اگر كسي بگويد كه قرآن‌را تغئير داده پس آن نسخهٔ قديمه‌را پيش نظرش بگذارد و بگويد كه ببين اين نسخه سابقه‌را و مقابله بكن تا بتو معلوم گردد كه اين قرآن در مضمون و الفاظ با نسخه سابقه موافق و مطابق است ليكن در حالي كه عثمان چنين نكرد بلكه جميع نسخ سابقه‌را بسوخت پس هيچ گمان نمي رود مگر اين كه از نسخ سابقه هر واحد بطور ديگر بوده است يا اين كه چنانكه شيعيان مي گويند كه عثمان قرآن‌را قصداً كم كرده و در بعض آيات تغئير و تبديل نموده است و از آن نسخه كه نزد حفصه ماند و عثمان باو باز داده

بود هیچ کس خبري نیافت و باز آنرا ندید شاید عثمان بسوختنش نیز حکم داده باشد و اگر نزد کسي از محمّدیان هست پس آنرا ظاهر کند تا با قرآن موجوده مقابله اش کرده شود و معلوم گردد که این با آن مطابق است یا نه پس در صورتي که شیعیان چنان می گویند و در کتب مشهوره و معتبرهٔ سنّیان نیز آن چنان مرقوم است در این حال هر صاحب فهم و شعوررا در باب صحّت واصلي بودن قرآن شک کلّي رو خواهد داد اگر محمّدیان این چنین گزارشات در باب توریت و انجیل از کتب مشهوره و معتبرهٔ مسیحیان مي توانستند برآورد در این صورت البتّه ادّعاي تحریف کتب مقدّسه از ایشان بیجا نمي بود

امّا در این حال که ادّعاي تحریف کتب مقدّسهٔ مسیحیان و یهودیان درمیان امّتان محمّد شهرت کلّي یافته است پس بجهت محمّدیاني که طالب حقیقت اند ادّعاي مذکوررا تشخیص داده معلوم سازیم که آیا تحریف کتب مقدّسه در یک وقت واقع گردیده است یا نه بلي بجهت زمان چنان تحریف در آیات قرآن اندکي خبر داده شده است چنانچه در سورة الانبیا مرقوم است * وما ارسلنا قبلک الاّ رجال نوحي الیهم فسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون * یعني ما قبل از تو هیچ کس‌را نفرستادیم مگر آدمیان‌را که با ایشان ارادهٔ خودرا بیان ساخته ایم پس از اهل ذکر یعني از اهل کتاب بپرسید اگر این‌را نمي دانید و دیگر در سورهٔ یونس مذکور گشته که فان کنت في شک مما انزلنا الیک فسئال الذین یقرؤن الکتاب من قبلک یعني اگر تو درخصوص آن چیزي که ما از براي تو نازل کرده ایم شک داري پس بپرس از آناني که قبل از تو کتاب‌را خوانده اند پس از این مواضع قرآن استنباط مي گردد که تا ایّام خروج محمّد کتب مقدّسه اهل کتاب هنوز تحریف نگردیده بودند و الاّ اگر بالفرض قرآن حق باشد چگونه مي تواند بود که خدا درآیات مذکوره حکم نماید که بکتب مسیحیان و یهودیان رجوع نمائید زیرا که بیرون از امکان است که خدا

احدي‌را بكتابي كه محرّف گشته رجوع نمايد مگر باين شرط كه معلوم نموده باشد كه كدام يک از كلمات آن كتاب تحريف يافته است و حال آنكه در هيچ مواضع قرآن سخني نمي توان يافت كه كدام مواقع و آيات كتب عهد جديد و عتيق تحريف گشته اند بلكه محض گفته است كه اهل كتاب علي الخصوص يهوديان كتب مقدّسهٔ مستعملهٔ خود شان‌را تحريف نموده اند چنانكه در سورهٔ بقر نوشته شده است كه يا بني اسرائيل لا تلبسوا الحقّ بالباطل و تكتموا الحق و انتم تعلمون يعني اى بني اسرائيل حق‌را باطل نسازيد و حقيقت‌را ميپوشيد و حال آنكه آن‌را مي دانيد و در مواقع ديگر همان سورة مسطور است كه افتطمعون ان يومنو لكم و قد كان فريق منهم يسمعون كلام الله ثم يحرفونه من بعد ما عقلوه و هم يعلمون يعني آيا مي خواهيد كه آنان يعني يهوديان بشما ايمان آورند و حال آنكه فرقهٔ از آنها بعد از استماع كلام الهي آنرا تحريف نموده اند و اين‌را نيز بعد از فهميدن و دانستن * در ضمن اين دو آيت تحريف بلا تعيين وقت بمعني عام بيان شده است حال آن آيات‌را ذكر مي كنم كه بزمان تحريف كتب مقدّسه در آنها اشاره رفته است چنانكه در سورة البينه نوشته شده كه * لم يكن الّذين كفروا من اهل الكتاب و المشركين منفكين حتّى تاتيهم البينة رسول من الله يتلو صحفا مطهرة فيها كتب قيمه و ما تفرق الذين اوتوا الكتاب الا من بعد ما جاءتهم البينه * يعني آناني كه اهل كتاب و مشرك اند از حق رو گردان نگشتند تاكه بينهٔ يعني قرآن و رسول يعني محمّد از جانب خدا بنزد ايشان نيامد كه او صحف مطهّررا بآنها بيان سازد كه در آنها احكام محكم مي باشد و آناني كه بايشان كتاب داده شده بود مفارقت ننمودند مگر بعد از اين كه بايشان بينه رسيد پس از اين آيت اگر بالفرض قبول نمائيم كه ادّعاي قرآن درست است مستنبط مي گردد كه يهوديان و مسيحيان كتب مستعملهٔ خود شان‌را بعد از خروج و آغاز تعليم نمودن محمّد تحريف نموده اند نه قبل و مصّنف كتابّ استفسار نيز در صفحهٔ

۱۴۲۷ مضمون آیهٔ مذکوره‌را بدین منوال بیان کرده است که از اعتقاد نبي سابق الانتظار علیحده و جدا یا در اعتقادش متفرّق و مختلف نشدند مگر وقتي که آن نبي مبعوث گردید نظر بر این معنيٰ این قدر البتّه مي توان گفت که در بشارات نبي آخر الزّمان قبل از ظهور او هیچ تحریف و تبدیل واقع نشده ورنه آن کسان بدین طور انتظارش نکشیدندي که هرگاه او خواهد آمد اورا قبول کرده بر او ایمان خواهیم آورد جوابش انیست که این استدلال‌را اگر صحیح و درست داشته آید پس همین قدر از آن ثابت مي شود که محض در بشاراتي که براي نبي بوده اند تحریف و تبدیل واقع نشده مگر بعد ظهور او نه آنکه در تمامي بیبل بموضعي از مواضع آن هیچ گونه خرابي نینداخته شده مگر بعد ظهور آن نبي تم کلامه حال مي گوئیم که این تقریر مصنّف استفسار عین مطلب ماست چه در حالیکه دران آیات که محمّدي بآنها بشارات مي گویند تحریف و تبدیل نشد پس در آیات دیگر چرا مي شد و این مرحله که في الحقیقت در هیچ وقتي در کتب مقدّسه تحریف واقع نشده است در اوراق آتیّه بیان و مدلّل خواهد شد و دیگر علماء محمّدي نیز مي گویند که مسیحیان و هم یهودیان در انتظار ظهور محمّد بودند لیکن بعد از خروج او از راه بغض و عداوت اورا رد کرده و تمامي یا اکثر آن آیاتي که در ضمن آنها بآمدن محمّد اشاره رفته بود از کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ خود شان اخرج نمودند که باین طور بي ایماني خود شان‌را مستور ساخته عذرش بیابند امّا چون قرآن بجهت این ادّعاي خود که کتب مقدّسه تحریف گشته اند هیچ دلیل نمي آورد و نظر بآن سببها که بعد ذکر خواهیم نمود قول قرآن‌را بي دلیل قبول نمي توانیم نمود پس محال است که بمحض ادّعاي قرآن در این مطلب سکوت اختیار نمائیم بلکه لازم آنست که چون در قرآن از براي اثبات این ادّعا دلیل نیست تفحّص کنیم و به بینیم بلکه از این طرف بجهت خلاف بودن این ادّعا دلائل واضحه و معتبره بیابیم و باین نوع بحقیقت برسیم *

در حین تشخیص این مطلب سوال نخست اینست که آیا مسیحیان و یهودیان بجهت ارتکاب چنین امر جهتی و سببی داشته اند یا نه آیا بعلت تحریف نمودن کتب مقدسه از برای خود شان فائدهٔ تحصیل می نمودند یا پیش محمد و امت او محترم می گشتند یا دولت حاصل می کردند یا در ولایات محروسهٔ خلفا و پادشاهان اسلام با رفاهیت می گذرانیدند و یا رضامندی و خوشنودی خدارا بسبب این امر شامل حال خود می ساختند حاشا و کلا بلکه اگر بالفرض کتب مقدسه را تحریف می نمودند چه در این دنیا و چه در آن عالم عقبی عکس تمامی آن فوائد مذکوره را می یافتند چنانکه در این دنیا از همین مرحله که محمدیان مظنه تحریف کتب مقدسه را نموده اند در هریک از ممالک محروسهٔ اسلام که طائفهٔ عیسوی و یهودی سکناء دارند جفاهای بسیار و عذابهای بی شمار از جماعت اسلام کشیده و می کشند و آنکه عذاب اخروی است در خصوص آن بتوضیح تمام در کتب مقدسه خبر داده شده است که کم و زیاده کنندهٔ کلام خدا مستوجب عذاب کلی خواهد بود چنانکه در آیهٔ ۲ فصل ۴ کتاب ۵ موسی مرقوم است که در کلامی که من بشما امر فرمودم نه زیاده و نه کم نمائید تاکه اوامر خداوند خدای خودرا که من بشما امر فرمودم مرعی دارید و دیگر در آیات ۱۸ و ۱۹ فصل ۲۲ مکاشفات گفته شده است که بهر کس که سخنان الهامی این صحیفه را می شنود براستی امر می نمائیم که اگر کسی چیزی بر آن ملحق سازد خدا آن الهامی‌را که در این کتاب نوشته شده است باو ملحق سازد و اگر کسی از سخنان این صحیفهٔ الهامی چیزی کم کند خدا حصه اش از کتاب حیات و شهر مقدس و نوشته های این کتاب کم خواهد کرد پس در این حال چگونه تصور می توان کرد که مسیحیان و یهودیان بالمره بی سبب و بی جهت مرتکب چنین امر شده و حال آنکه بیقین تمام می دانستند که چنین عمل ایشان‌را در این عالم بجفاهای جماعت اسلام و در آن عالم بغضب خدا گرفتار خواهد ساخت و بالعکس

اگر بمحمّد عداوت نکرده و قول اورا قبول مي نمودند در آن حال از جفاهاي اهل اسلام رهائي یافته درمیان ولایات مسلمانان فارغ البال بوده و در جهاد و غزوات محمّدي عزّت و اعتبار یافته از اموال غارت مخالفان بایشان نیز قسمتي مي رسید پس در این صورت اگر في الحقیقت در کتب مقدّسهء مستعملهء مسیحیان ویهودیان در بارهء محمّد اشارهء مي بود هر آئنه آنهارا هیچ سببي نمي بود که محمّدرا انکار نموده کتب خودرا تحریف سازند و سبب اینکه چرا مسیحیان ویهودیان محمّدرا قبول نکرده اند وبجهت قبول ننمودن او آن قدر دشواریها و زحماترا از او و متابعانش کشیدند محض آنست که در کتب خود شان بجهت او خبري نبود وهم تعلیم اورا با کتب مقدّسه موافق نیافتند *

قطع نظر از آنکه هیچ سببي براي تحریف کتب مقدّسه نمي بود اگر احیاناً کسي چنین فکر شنیع در کارگاه قلب قبیح مي کشید باز انجام آن غیر ممکن بود زیرا که در زمان محمّد بلکه چندین سالها قبل از او دین مسیحیه در اکثر بلاد منتشر گشته بود بطریقي که اهالي ولایات اناتولي و شام و یونان و مصر و سمت بالاي افریکه مجموعاً مسیحي بودند و دیگر در عربستان وعجم و هندوستان نیز مسیحیان مي بودند و ولایات ایطلیه و فرانس و هسپانه و انگلس و اکثر حصهء ولایات نمسه یعني جرمني دین مسیحيرا قبول نموده بودند پس این هزاران هزار مسیحیان که در اطراف و اکناف ولایات قریبه و بعیده مي بودند چگونه امکان داشت که بجهت چنین امر قبیح متّفق گردند و علاوه بر این یهودیان و مسیحیان علي الدوام بمرتبهء در مقام مخالفت یک دیگر بودند که ابداً امکان نمي داشت که ایشان بجهت انجام چنین عملي اتفاق نمایند واگر احیاناً اکثري یا بعضي از آنها متّفق مي گشتند هر آئنه از طرفین چنان اشخاص یافت مي شدند که مطلبرا ظاهر مي کردند وسواي این در ایّام محمّد وقبل از ایّام او خود مسیحیان نیز بغیرت و تعصّبهاي گوناگون افتاده بمرتبهء در مقام حجّت

و نگهباني يک ديگر بودند که اگر آن فرقه در اين فرقه خلافيرا علي الخصوص در تعليم مي يافتند در همان وقت بيان و آشکار مي ساختند پس ظاهر است که باين سعي و نکته بيني و با چنان تعصّبهائي که مسيحيان داشتند غيرممکن بود که همگي آنها از چندين ولايات قريبه و بعيده بجهت تحريف کتب مقدّسه فراهم گشته اتفاق نموده باشند و اگر بالفرض چندي از مسيحيان مثلاً آنان که در عربستان يا شام متوطّن بودند بتحريف نمودن انجيل اقدام مي ورزيدند هرآئنه بديهيست که مسيحيان ولايات ديگر بزودي اين امررا دريافت نموده معلوم مي گردانيدند نهايت در کتب تواريخ سلف که چگونگي احوالات و حجّت و نزاع اتفاقيّه في مابين مسيحيان آن زمانرا که بنابر انجيل بالمره حرکات خلاف و نالائق مي بودند مفصّلاً نقل کرده اند از براي چنين تحريف هيچ خبري نيست و از احوالات مسطورهء آنها محض اين قدر فهميده مي شود که سبب تمامي نزاعهاي ايشان آن بود که بعض از معلّمين و مفسّرين بعضي آيات کتب مقدّسه‌را بنوعي ديگر توجيه و تفسير مي نموده اند والاّ بابت تحريف کتب مقدّسه در هيچ وقتي نزاعي اتفاق نيفتاده است پس آشکارا و يقين است که هيچ امکاني نمي داشت که کسي کتب مقدّسه‌را تحريف و تبديل کنند بدان چنانکه حال از براي محمّديان محال است که آن همه غيرت و تعصّب‌را که درميان ايشان هست بر کنار گذاشته تمامي قرآن‌هارا که در ولايات قريبه و بعيده در دست محمّديان مي باشند براي تحريف جمع آوري نموده باز هريک از تحريف گشته‌را چنان بمکانش فرستند که هيچ دانسته نشود و مسيحيان نيز از اين مقدمه مخبر نگردند همچنين نيز بجهت مسيحيان زمان محمّد و سائر ايام تحريف ساختن کتب مقدّسهء مستعملهء خود شان محال و غير ممکن بود *

و اين مرحله که کتب مقدّسهء عهد عتيق و جديد في الحقيقت تحريف و تبديل نگشته اند بالتّمام واضح و مشخّص مي گردد وقتي که بآن نسخهاي

کتب مقدّسه که از ایّام القدیم الي الآن مانده رجوع کنیم زیرا که حال چنان نسخهای کتب مقدّسه موجود هستند که قبل از ایّام محمّد در زبان یوناني که اصل زبان انجیل است بدستیاري قلم بر کاغذ پوستین نوشته شده تا این زمان مانده اند و در بعضي از آنها کتب عهد عتیق و جدید بالکلیّه مسطور اند و در بعضي‌ها چند حصّه از آنها ترقیم یافته است از آن جمله یک جلد از این گونه کتب که دویست و پنجاه سال قبل از هجرت بتوسّط قلم سمت تحریر یافته و تا زمان ما باقي و مسمّي به قُدکس واطیکانوس گشته در کتب خانهٔ شهر روم واقع ولایت اطالیه موجود است و مجلد دیگري که دویست سال پیش از هجرت بتوسّط خامه مرقوم گشته در کتب خانهٔ مُوسَه‌اُم بِرِطَنیه واقع شهر لندن موجود است و آن‌را قُدکس الکسندرینوس مي نامند و باز یک نسخهٔ دیگر توریت و انجیل که ۲۵۰ و یا خود ۳۰۰ سال قبل از هجرت نوشته شده در شهر پترسبورغ که پاي تخت روس مي باشد در کتب خانهٔ پادشاه موجود است و بشرح ایضاً یک جلد دیگري که باز بتوسّط قلم مسطور و مانند کتاب مزبور کهنه است در یکي از کتاب خانهاي شهر پارس موجود است که بآن قُدکس افریمي مي گویند و سواي نسخهاي مذکورهٔ دیگر چندین نسخه‌ها در دست مسیحیان بسیار هستند که اندکي قبل از زمان محمّد و بعضي در همان عصر و بعضي بعد از او مرقوم گشته اند و ذکر احوالات تمامي این نوشته‌ها در این جا لازم ندانسته باظهار همین قدر اکتفا نمودیم و اگر آن نسخهارا که پیش از محمّد بتوسّط قلم مرقوم گشته بآن نسخهائي که بعد از او تحریر یافته اند و هم بآن نسخهائي که در این ایّام مستعمل مسیحیان اند مقابله مي نمایم مشخّص مي گردد که نسخهائي قدیم با یک دیگر و هم با همه نسخهائي کتب مقدّسه که الآن مستعمل اند موافقت کلّي دارند بدین مضمون که همان گذارشات و تعلیمات و احکام و نصایح در همه یافت مي شود مثلاً تولّد مسیح و معجزات و تعلیماتش و موت صلیبي او در بارهٔ گناهگاران و قیام و عروج وي و ابدیت

و شفاعت و الوهیت او و تعلیم تثلیث و غیرهما در همهٔ نسخ به همان مضمون و تفصیل مرقوم و مسطور است چنانکه از این مرحله بیقین تمام واضح و آشکار می گردد که کتب مقدسهٔ عهد جدید و عتیق در هیچ وقتی تحریفی نیافته اند ×

و دلیل دیگر جهت ثبوت مطلب مزبورهٔ از آن کتب موفورهٔ معلمان وکشیشانی که بعد از حواریون بوده اند یافت می شود و این معلمان مشهورهٔ مسیحیان مدت مدید قبل از محمد بوده اند و نوشتجات ایشان تا حال درمیان مسیحیان می باشند الحال دراین موضع چند نفری‌را از آنها ذکر نموده ایام ایشان‌را نیز معین می سازیم باین نوع که مطابق سنهٔ مسیحیه در سنوات صد اول و در صد ثانی از کلیمنس نام اسقوف و از ایگناثیوس و از یوسطینوس شهید و از ایرنوس و از کلیمنس الکسندریه و همچنین از ترطولیانوس چندین کتابها مانده اند و از معلمان مذکور بعض شاگردان حواریون و بعض شاگردان شاگردان حواریون بوده اند والغرض از نود سال بعد از صعود مسیح تا سنه ۲۰۰ یعنی چهارصد و پانصد سال پیش از هجرت محمد کتابهای ایشان نوشته اند و دیگر در سنوات صد ثالث سنهٔ مسیحیه که سیصد سال قبل از هجرت است از این اشخاص یعنی از اوریگنس و کپریانوس بعضی کتب تصنیف گشته تا حال مانده اند و همچنین این اشخاص یعنی ایرینیوس و ایفرم شامی و امبروزیوس و باسیلیوس و خریزوسطموس و هیرونیموس و اگوستینوس نیز که درمیان ملت مسیحیه معلمان بسیار مشهور بوده اند و در سنوات ۴۰۰ و ۵۰۰ سنهٔ مسیحیه که ۲۰۰ و ۱۰۰ سال قبل از هجرت بوده باشد کتب بسیاری تصنیف نموده گذاشته اند که تا حال نیز باقی می باشند و تمامی کتب مزبورهٔ در خصوص مذهب مسیحیه مرقوم گشته و اکثری از آنها مشتمل بر تفسیر و بیان کتب عهد جدید و عتیق می باشند و بهمین علت اکثر مواضع عهد عتیق و جدید در آنها تسطیر یافته است و اگر مواضع مسطورهٔ

کتب مقدّسه که در آنها است با آن نسخهاي کتب مقدّسهٔ که الآن درمیان مسیحیان مستعمل اند مقابله مي نمائیم هرآئنه آشکارا مي گردد که تمامي آن آیات که معلّمان مذکور درکتب خود از کتب مقدّسه ذکر کرده اند بعینه چنان اند که حال درنسخهاي مستعملهٔ مسیحیان مرقوم اند پس ازاین نیز بیقین تام حاصل مي شود که انجیل در هیچ زمان محرّف نگشته است و سواي انجیلي که الآن در دست مسیحیان است انجیل دیگري نبوده است و اصل انجیل همین است و بس *

و اگر احیانًا شخصي خواهش این ادّعا داشته باشد که در هنگامي که در ایّام محمّد تمامي کتب مقدّسهٔ مستعملهرا تحریف مي نمودند همگي نسخهاي قدیمي کتب مقدّسه وکتابهاي معلّمان مذکوررا نیز با آنها محرّف ساختند جواب ما این است که اوّلاً از براي ثبوت این ادّعا هیچ دلیلي نیست ثانیًا چنانکه سابقا ثابت نموده ایم که بجهت مسیحیان هیچ سببي نبوده است که در ایّام محمّد کتب عهد جدید و عتیقرا تحریف نمایند همچنین نیز هیچ سببي و غرضي نداشته اند که این کتب قدیمي خود شانرا تحریف سازند ثالثًا بنحوي که مذکور شد که همه نسخهاي کتب مقدّسهرا تحریف نمودن در ایّام محمد غیر ممکن بود بهمان طریق نیز واقع گشتن ادّعاي مذکور بالمرّه محال است چنانکه حال در این ایّام تحریف نمودن تمامي کتب دینیه که در دست محمّدیان است محال و اخراج کردن مواضعي که درآنها بجهت محمّد اشاره شده غیر ممکن است همچنین کتب بیشمار مسیحیانرا در ایّام محمّد تحریف نمودن هرگز امکان نمي داشت *

قطع نظر از اینها بعد از وفات محمّد عمر خلیفه چند کتاب خانهاي عظیم مسیحیان آن ایّامرا بحیطهٔ تصرّف درآورده از آن جمله در ولایت شام کتاب خانهٔ قیصریه و در مصر کتاب خانه اسکندریه و در این کتاب خانهها از نسخهاي قدیمي کتب مقدّسه و اکثري از کتب معلّمان

مسیحیان موجود بوده است چنانکه از تواریخ قدیمهٔ مستنبط می شود پس در این صورت بجهت تابعان محمّد بکمال آسانی امکان داشت که نسخهای قدیمي کتب مقدّسه وکتب معلّمان قدیمي مسیحیان‌را ضبط نموده در وقت ادّعاي تحریف بابراز آن نسخ قدیم ادّعا و مطلب خود شان‌را ثابت سازند وحال آنکه بعد از ضبط و تصرّف کردن آن کتاب خانها عمر بسوزانیدن آنها حکم کرد و سائر محمّدیان آن عصر نیز هر کتاب قدیمي که بدست مي آوردند تلف می کردند در این تلف کردن یا قدر کتب قدیمي‌را نمي دانسته اند یا اینکه فهمیده بودند که مضمون آنها برخلاف معاني قرآن گواهي مي دهد و همین تلف کردن کتب قدیمي باعث بي خبري محمّدیان شده است که بنابرآن از احوالات اتفاقیّهٔ مسیحیان و ازکم و کیف سائرمللي که قبل از محمّد بوده اند آن قدر اطلاع وآگاهي ندارند که چنین ادّعاهارا بمیان مي آورند مثل ادّعاي تحریف کتب مقدّسه و غیره وچون محمّدیان از کتب قدیم و تواریخ مسیحیان اطلاع و سر رشتهٔ ندارند لهذا جهت ایشان از تواریخ دلیل آوردن اشکالي دارد و قطع نظر ازاین محمّدیان تفحّص و تجسّس کتبي که در دست مسیحیان مغرب زمین مي باشد تا حال بر خود لائق ولازم ندانسته اند امّا اگر محمّدیان این عصر تعصّب آبا و اجدادرا بر کنار گذاشته بطریق انصاف در مقام تلافيء مافات بیایند از براي ایشان در این عهد ممکن خواهد شد که بولایت فرنگ رفته کتاب خانه هاي آنجارا ملاحظه نمایند که درآنها آن نسخهاي قدیمي کتب مقدّسه وکتابهای آن معلّمان مسیحي‌را که سابقا مذکور کرده ایم مي توانند دید واگر زبان آن کتب‌را بیاموزند در آن وقت از براي ایشان نیز خواندن آنها بکمال آساني میسّر خواهد شد و نیز درآن کتاب خانها چنین کتابهارا بسیار خواهند یافت که درضمن آنها مطالب مرقومهٔ این مواضع مطوّلا و مفصّلا ذکر یافته و اسناد قدیم بودن نسخ و کتب سابق الذکر درآنها بیان شده اند ×

در صورتي كه مدلّل ساخته ايم كه كتب مقدّسه نه در ايّام محمّد و نه بعد از آن تحريف و تبديل گشته اند پس خلاف ادّعاي محمّديان‌را بجوابهاي شافي به ثبوت رسانيده ايم لهذا اين مطلب‌را گذاشته بي تامل مرتكب بيان مطالب باب دوم مي توانستيم شد نهايت چون بعضي از محمّديان در بعضي اوقات يا از جهت نفهميدن معني قرآن و يا از راه تعصّب و كج بحثي مي گويند كه كتب مقدّسهٔ مسيحيان قبل از زمان محمّد محرّف گرديده اند و حال آنكه اين گونه كلمات خلاف و ضدّ قرآن نيز آمده است چنانكه ذكر كرده ايم پس باين سخن حجت نيز بر سبيل اختصار جواب خواهيم داد بدين معني اولاً بدان كه هرچه كه تا حال بجهت تحريف نيافتن كتب عهد جديد و عتيق ذكر نموده ايم در ردّ اين قول حجت نيز جواب است كافي و مبرهن زيرا كه سابقاً ذكر كرده ايم كه الآن درميان مسيحيان چنان نسخهاي كتب مقدّسه و كتب معلّمان قديمي موجود مي باشند كه چندين مدت قبل از ايّام محمّد و بعضي از آنها قريب ايّام خود حواريّون نوشته شده اند و اين مرحله‌را نيز در همان موقع ذكر نموده ايم كه آن نسخهاي قديمي كتب مقدّسه باين نسخهائي كه الحال درميان مسيحيان مستعمل مي باشند موافقت كلّي دارند پس بصراحت تمام معلوم و يقين مي شود كه كتب مقدّسهٔ مسيحيان چندين سالها قبل از محمّد بلكه در هر ايّام همان بودند كه در اين عصر هستند ثانياً در اين باب محض مطلب چندي مانده كه ذكر آنها در اين جا بجا است اينكه مسيحيان نخست از زمان حواريّون الي سيصد سال بسبب ايمان آوردن بمسيح و قبول نمودن انجيل بمرتبهٔ از طرف بت‌پرستان و يهوديان جور و جفا كشيده و ظلم و ستم ديده اند كه بحيطهٔ تقرير نمي توان آورد باين نوع كه همه كس با آنها عداوت مي ورزيدند و جفا مي رسانيدند و اموال و املاك ايشان‌را حكماً و جبراً مي گرفتند و در اثناي تحمّل اين زحمات محض اين يک تسلّي از براي ايشان باقي مانده بود كه بمسيح معتقد و از

انجیل تسلّي دلي و لذّت وخوش حالي روحانی دیده و چشیده بودند بنابر
این خزینهٔ عظیم‌ترین ایشان در این دنیا همان انجیل بود و بس بهمین
جهت مال و دولت و هر چیز خودرا بخوشي تسلیم مي نمودند که خزینهٔ
مذکوررا نگهداري نمایند حتّي چندي از ایشان بقتل رسیدن خود شان‌را
ترجیح مي دادند بر این‌که بت‌پرستان انجیل ایشان‌را بسوزانند پس چگونه
ممکن است که این‌گونه مسیحیان به تحریف و تبدیل کتب مقدّسهٔ خود
شان راضي شده باشند پس در این صورت چندین حجّت و جحت‌را بمیان
آوردن زهي کم خردیست الحاصل بیقنین تام معلوم و مشخّص مي گردد که
قبل از محمّد بلکه تا ایّام حواریّون در هیچ وقتي تحریف کتب مقدّسه
مسیحیان اتفاق نیفتاده است و کتب عهد عتیق و جدید الآن نیز همان
اند که اصلاً بوده اند *

خلاصه بدین قول بعضي اشخاص نیز متوجّه گردیده تشخیص دهیم که
گویا یهودیان در ایّام مسیح نظر بعداوتي که باو بهم رسانیده بودند آن مواضعي‌را
که اشاره بمسیح بوده از کتب عهد عتیق اخراج نموده اند جواب این
است که بقراري که ادّعاي سابق الذکر محمّدیان بی دلیل بود این ادّعا نیز
به ثبوت نرسیده بلکه محض خیالي است بی بنیاد و الاّ اگر یهودیان مواضع
اشاره گشتهٔ مسیح‌را از کتب مقدّسهٔ خود شان اخراج مي نمودند هرآئنه
در اوّل مرحله همان آیات‌را که صریحاً وصحیحاً گواهي مي دهند که مسیح
موعودهٔ یهودیان همان یسوع مسیح مذکورهٔ انجیل است اخراج مي
گردانیدند مثلاً آیهٔ ۱۴ فصل ۷ اشعیا و ایضا تمامي فصل ۵۳ همان کتاب
و آیات ۲۴ الی ۲۷ فصل ۹ دانیال و آیات ۹ الی ۱۲ فصل ۴۹ کتاب اوّل
موسی و آیات اوّل و دوم فصل ۵ میخا و آیه ۱۰ فصل ۱۲ زکریّا و آیات ۱۶
و ۱۷ و ۱۸ زبور بیست ودوم‌را * و دیگر آنکه خدا به یهودیان تاکیداً امر
و حکم فرموده بود که هیچ چیزي بکتب خود شان اضافه و کم ننمایند چنانکه
در آیهٔ ۳۲ فصل ۱۲ کتاب ۵ موسی مسطور است پس بموجب ابن حکم

یهودیان بمرتبهٔ متوجّهٔ نگه داشت کتب عهد عتیق شده اند که تمامی کلمات و حروفات هر یک از کتب عهد عتیق‌را شمرده ضبط نموده اند که مبادا یک کلمه و حرفی افراط و تفریط گردد و اگر آن نسخهای کتب عهد عتیق که در دست مسیحیان می باشد بآن نسخهای عهد عتیق که درمیان یهودیان مستعمل اند مقابله کرده شوند مشخّص می گردد که بی کم و زیاده بعنیه موافق یک دیگر هستند * و دیگر آنکه مسیحیان نخستین اکثری یهودیه بودند پس هرگاه معلّمان یهود در ایّام مسیح یا قبل از آن کتب مقدّسهٔ عهد عتیق‌را تحریف می نمودند البتّه از این مرحله مخبر بوده بعد از این که مسیحی می گشتند این مطلب‌را بروز می دادند و حال آنکه در کتب مسیحیان هیچ خبری نیست که یهودیان آن پیش گفتنیهای کتب عهد عتیق‌را که بمسیح اشاره بوده اند اخراج نموده باشند معلّمان نخستین ملّت مسیحیه محض این ادّعای صحیح‌را می نمایند که یهودیان آیات‌را که در آنها اشاره به یسوع مسیح رفته است بتاویل ناحق و نا مناسب تفسیر نموده و خلاف بیان کرده اند جستن که یکی از قدماء مسیحیان است دعوی کرده بود که یهود بعض آیات توریت‌را تحریف نمودند لیکن او سهو کرد و از زبان عبرانی واقف نبود پس چون دید که ترجمهٔ یونانی که داشت در هر مطلب با نسخهٔ عبرانی که نزد یهود بود مطابق نمی آید لهذا گمان کرد که یهود نسخهٔ خودرا تبدیل کرده اند و حال آنکه ترجمهٔ یونانی دربعض مقام خلاف است نه نسخهٔ عبرانی توریت * و دیگر این که مسیح یا حواریون در هیچ مواقعی سخنی نگفته حتّی اشاره هم ننموده اند که یهودیان در آن ایّام و یا در یکی از ایّام سابقه کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ خود شان‌را تحریف نموده باشند بلکه برعکس این گواهی دادند که کتب عهد عتیق کلام الله اند و بمطالعه و ملاحظهٔ آن امر نموده اند بدین مضمون که مسیح درآیهٔ ۳۹ فصل ۵ یوحنا فرموده است که کتابهارا تفتیش کنید چه شما خود گمان دارید که درآنها برای شما زندگی جاوید

باشد و اینها هستند که در حق من شهادت مي دهند و ایضاً در آیت ۱۶ فصل ۳ نامهٔ دوم به تیموتیوس مرقوم است که هر نوشته (یعني هر نوشتهٔ کتب عهد عتیق) از الهام خدا است و بجهت تعلیم و حجّت و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است و ایضاً در آیات ۱۷ و ۱۸ فصل ۵ متّي مسیح به یهودیان فرمود که تصور مکنید که من از بهر ابطال توریت و رسائل انبیا آمده ام از جهت ابطال نه بلکه بجهت تکمیل آمده ام که راست بشما مي گویم تا آنکه آسمان و زمین زائل نشود یک همزه یا یک نقطه از شریعت بهیچ وجه زائل نخواهد گشت تا آنکه همه کامل نشود و باز چنانکه در آیات ۴۶ و ۴۷ فصل ۵ یوحنا مرقوم است بآنها فرمود که اگر موسیٰ را باور مي کردید هرآئنه مرا باور مي کردید زیرا که او در حق من نوشت لیکن چون نوشتهای اورا باور نمي کنید چگونه سخنان مرا باور خواهید کرد و ایضاً در آیات ۳۱ و ۳۲ فصل ۲۲ متّي فرموده است که آیا در توریت مطالعه ننموده اید انچه از خدا در بارهٔ برخاستن مردگان بشما گفته شده است که خداي ابراهیم و خداي اسحاق و خداي یعقوب منم و خدا خداي مردگان نیست بلکه خداي زندگان است و ایضاً در آیه ۳۵ باب ۱۰ یوحنا نسبت بیهودیان فرمود که کلام خدا نزد آنها آمد و ایضاً در آیات ۲۵ الیٰ ۲۷ فصل ۲۴ لوقا بشاگردان خود فرموده گفت که ای نافهمان و در باور کردن همه انچه پیغمبران گفته اند سست اعتقادان آیا نبایست که مسیح آن چیزهارا کشیده بجلال خود برسد پس نقل خودرا از همگي کتابها از موسیٰ آغاز نموده و سائر پیغمبران براي ایشان تفسیر نمود و ایضاً در آیات ۲۹ و ۳۱ فصل ۱۶ لوقا مرقوم است که مسیح در ضمن یک تمثیل فرمود که ابراهیم اورا (یعني العاذررا) فرمود که موسیٰ و پیغمبران‌را دارند از آنها بشنوند باز فرمود در صورتي که موسیٰ و پیغمبران‌را نکردند پس اگر چنانچه از مردگان هم کسي برخیزد نخواهند میل نمود پس در ضمن این آیات و امثال اینها مسیح بواضحي تمام اقرار کرده و گواهي داده است که کتب عهد عتیق که

درآن ایام درمیان یهودیان مستعمل بود حق و از خدا و صحیح اند اگر یهود درآنها دخل و تصرف یا تحریف و تبدیل کردندي البتّه مسیح چنین امر قبیح‌را اعلان داده آیات محرّف‌را معلوم مي کرد و تصحیح مي نمود * و از این فقره این نیز صادر مي شود که در زماني که ملّت بني اسرائیل اسیر بابل گشتند درآن وقت نیز کتب مقدّسه عهد عتیق از تحریف و تغئیر مصون و محفوظ مانده اند زیرا که چگونه امکان دارد که اگر اتفاق افتاده باشد مسیح در این باب حقیقت‌را بیان نساخته و بکذب شهادت نموده باشد في الجمله شهادت مسیح دلیلي است کافي و وافي در باب حقیّت و صحّت کتب عهد عتیق پس بنابر این علل ادعاي مذکوره‌را اصلي نیست و بالتّمام یقین است که ملّت یهودیه کتب مقدّسهٔ مستعملهٔ خود شان‌را نه در ایّام مسیح تغئیر داده اند و نه در زمان اسیري بابل بلکه تا حال درهمان صورت اند که بوساطت پیغمبران از جانب خدا به یهودیان رسیده بود *

بعضي محمّدي از مسیحیان شنیده که در بعض قدیم نسخهاي توریت و انجیل سهو کاتبان بسیار یافته شده پس گفته اند که این مرحله دلیل است که کتب مقدسه تحریف یافته اند لیکن همچو دعوي دعوي است بي جاي زیرا که بهر عارف و منصف معلوم و یقین است که از سهو کاتبین تحریف و تبدیل کتاب ثابت نمي گردد سهو کاتب در نسخ قرآن نیز یافته مي شود لیکن از این سبب کسي نخواهد گفت که قرآن تحریف یافته است پوشیده نماند که معلّمان مسیحي این ایّام با هزار محنت از قریب و بعید همه نسخهاي قدیمهٔ کتب مقدّسه‌را که الي الآن موجود مانده اند جمع نموده با دقّت تمام مقابله کرده اند تا معلوم و یقین گردد که از سهو کاتبین وغیره بمضمون و مطالب آیات کتب مقدّسه خلل رسیده است یا نه پس از این مقابله آشکار و ثابت شد که اگرچه در مدّت سیزده و چهارده صد سال که از زمان حواریین تا وقت طبع نمودن کتب مقدّسه

گذشت سهو کاتبان بسیار اتّفاق افتاد از قبیل تبدیل اعراب و حروف و در
بعض مواضع الفاظ نیز مقدّم و موخّر گشته یا لفظي تبدیل یافته است باز
همه نسخ در مطالب ومضمون موافقت ومطابقت کلّي مي دارند چنانچه
در روایات و احکام و تعلیمات و نصائح کلّ هم اجمعین مطابق و موافق اند
پس از این تدقیق وتحقیق نیز محقّق و مدلّل گردید که کتب مقدّسه
عهد عتیق و جدید در هیچ وقتی تحریف و تبدیل نیافته الي الآن همان
اند که از قدیم بوده اند و ظاهر است که تحریف کتابي بعض در آن وقت
ثابت ومبرهن خواهد شد که درمیان نسخ معتبرة و مشهورهٔ آن کتاب
اختلاف یافته شود ونسخ قدیم دیگر ونسخ مستعملهٔ الآن دیگر باشند
چنانچه بالفرض اگر کسي بگوید که در این صورت که در قرآن سهو کاتبین
یافته مي شود و در قرأت بعض اعراب و حروف و الفظ اختلاف است
مثلاً در اوائل سورهٔ یوسف در بعض نسخ قرآن بجاي یرتع و یلعب لفظ
مرتع و ملعب یافت مي شود و ایضاً در وسط سورة الحج در بعض قرآن
بجاي صواف صوافن واقع است و ایضاً در وسط سورة الفرقان در بعض قرآن
بجاي بُشراً نشراً یافت مي شود و ایضاً در اواخر سورة ق در بعض قرآن
در جاي توعدون یوعدون واقع است و ایضاً در اواخر سورة تکویر در بعض
قرآن بجاي یضنین بظنین یافت مي شود خلاصه از مقابله دو نسخهٔ قرآن
معه تفسیر از سورة یوسف تا سورة التکویر معلوم گشته که در این سور سي
و سه لفظ هستند که در آنها در حروف فرق افتاده است مانند آنکه مذکور
شده پس ظاهر است که اگر صد دو صد نسخ قرآن از دیار قریبه و بعیده
جمع آورده اول تا آخر مقابله کرده شوند صدها غلطي کاتبین یافت خواهد
شد ماوراي آن اختلاف که در اعراب یافت مي شود و مشهور اند
بیضاوي در تفسیر خود در سورهٔ بني اسرائیل شصت و نه و در
سورة الکهف نود و یک اختلاف قرأت مذکور و مسطور کرده است
حال آنکه این سورهها چندین کلان نیستند پس ظاهر است که اگر

قرأت همه سورهها جمع کرده شمار کنند چند هزارها خواهند بود
و در این قرأت اختلاف واقع است نه صرف در اعراب و حروف
بلکه در بعض مقام در الفاظ و جملهها نیز اختلاف آمده است مثلاً در
سورة الکهف بیضاوي در جاي الفاظ * * کلتا الجنتین اتت أکلها * این
قراءت ذکر کرده است که * * کل الجنتین آتي اکله * و در مقام دیگر در
همان سورة در جاي این الفاظ که * * لکنا هو الله ربي * این قراءت مسطور
داشته است که * * لکن هو الله ربي و لکن انا لا اله الّا هو ربي پس اگر
کسي بگوید که از این ثابت مي شود که قرآن تحریف و تبدیل گشته آیا
محمدیان نخواهند گفت که در حالي که باوجود اختلاف مذکورهٔ همهٔ قرآن
در روایات و احکام و مطالب موافق و مطابق یک دیگر اند اعتراض تو
بیجا و بي بنیاد است پس تا وقتي که محمّدیان یک چنین نسخهٔ قدیم
و معتبرهرا که در روایات و احکام و نصائح وغیره ماوراي نسخ کتب مقدسه
مستعملهٔ الآن باشد پیش نهاد نکرده اند جواب ما در رد همهٔ آن
اعتراضات که بابت تحریف بیبل مي کنند همان جواب مزبورهٔ خود
شان خواهد بود *

بعض علماي محمّدي ترجمه هاي بیبلرا براي مطلب خود دلیل کرده
و گفته اند که در حالي که آنها متّفق یک دیگر نیستند پس از این ثابت
مي شود که در اصل نسخها نیز اختلاف واقع شده * الجواب اوّلاً ظاهر است
که درمیان ترجمهها کم و بیش فرق خواهد بود چنانچه یک مترجم بهتر
از مترجم دیگر ترجمه نموده است بطریقي که درمیان ترجمهٔ قرآن در
زبان فارسي و اُردو نیز فرقي هست اگرچه آن ترجمه صرف تحت اللفظ
است مگر باوجود آن فرق ابواب و اصل مطالب بیبل در همه ترجمهها
همان است ثانیاً اگر بالفرض مترجمي خلاف ترجمه کرده باشد از این
مرحله باصل چه نقصاني خواهد رسید آیا اگر احدي از علماي محمّدیه
قرآنرا خلاف ترجمه نماید یا درمیان دو ترجمههاي قرآن اختلاف واقع

شود وکسي از مسیحیان بگوید که از این روشن و ثابت مي شود که قرآن تحریف یافته است پس محمّدیان نخواهند گفت در صورتي که نسخهای عربي متفق هستند اعتراض تو بیجا است پس بدان که همین جواب جوابي ماست *

و در باب نبي اعتقاد ما این است که نبي و حواري اگرچه در سائر امورات قابل سهو و نسیان باشند لیکن در تبلیغ و تحریر پیغام معصوم اند بنابر این نوشتههاي انبیا و حواریین مبرّا از سهو و نسیان است و اگر در ضمن آنها کسيرا در موضعي از مواضع آن نوشتهها اختلاف یا محال متلی معلوم نماید پس دلیل بر نقص فهم و عقلش خواهد بود نه بر نقص کلام زیرا عقل محکوم کتاب الهام است نه حاکم کتاب و همه کتب عهد عتیق و جدید از راه الهام از انبیا و حواریون نوشته شده اند سواي سه باب انجیل یعني کتاب مرقس و لوقا و اعمال که از مرقس و لوقا شاگردان حواریین موافق حکم پطرس و پولس حواري مرقوم گشته اند و بدین سبب اینها نیز کتب الهامي اند و اگرچه نسبت بعض کتب عهد عتیق نام نبي نویسندهء آنها معلوم نیست باز از گواهي خود مسیح و از آن دلائل نیز که در کتب اسناد تسطیر یافته معلوم و یقین است که آنها نیز از راه الهام الهي بوسیلهء یکي از انبیاء سلف نوشته شده و حق و صحیح اند * و انبیا و حواریون بعض قولرا در قال الله داخل کرده اند و بعضرا بصیغهٔ غائب نوشته اند و بعضرا از راه وحي و رویا و بعضرا از راه نصیحت و تعلیم مرقوم داشته اند و بعضرا از راه گذارشات که خود دیده اند یا از دیگران شنیده و در باب گذارشات از راه الهام بایشان معلوم گشته که کدامرا داخل کتاب کنند و درمیان حق و باطل تمیز دهند و مضمون و عبارات آنها بچه ترتیب بنویسند و بدین مضمون گذارشات و روایات نیز کلام الهي است خلاصهٔ اعتقاد ما مسیحیان در باب نبي و الهام همان است که بیان شد *

امّا هرگاه سوال نمائي که چگونه امکان داشت که محمّد و متابعان او

بچنین ادّعاهاي باطله افتاده باشند که گویا کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و
جدید منسوخ و تحریف گشته اند و یا باعث این گونه ادّعاهاي ایشان چه
بود الجواب آشکار است که ابراز ادّعاي مذکوره بایشان لازم بود زیرا که
اگر نمي نمودند هرآئنه از سخنان محمّد اختلاف ظاهر مي گشت زیرا که
او از یک طرف مقرّ بود که کتب عهد جدید و عتیق از جانب خدا
هستند و از طرف دیگر خلاف کلام و تعلیمات کتب مذکوره‌را بیان مي نمود
پس در این صورت چارهٔ او منحصر گشت باینکه این ادّعارا بمیان آورد
که بلي کتب عهد جدید و عتیق محرّف و بظهور قرآن منسوخ گردیده اند
و از براي همان است که کتب مزبوره با قرآن موافقت ندارند تا باین
طریق خودرا از اختلاف مذکوره برهاند و کلام خود حق بنماید و قوّت دادن
باین ادّعا بجهت محمّد و تابعانش چندان امر مشکلي نبود زیرا که عربان
بت‌پرست از کتب مقدّسه مسیحیان و یهودیان بیخبر بودند و هرچندي
که در ابتداي خروج محمّد چنانکه از قرآن هم مشخّص مي شود مسیحیان
و یهودیان در جواب دعوت محمّد حرف مي زدند امّا بعد از آنکه اطاعت
کنندگان او بازدیاد رسیده و بضرب و استعانت شمشیر صاحب قوّت
گردیده بود دیگر مجال مقاومت و ثبوت دلائل ممکن نگشته تیغ زبان‌را
به نیام دهان فرو کشیدند و بدین طریق ادّعاء محمّد مشهور و منتشر گشت
امّا بدیهي است که ثبوت حقیقت بضرب و زور ممکن نمي شود و آنرا
بچنین دلائل احتیاجي نیست *

في الآخر اگر مطالب این باب‌را که در جواب ادّعاهاي محمّدیان ذکر
یافته اند بر سبیل اختصار مکرّر نمائم در آن صورت از دلائل مزبوره صادر
مي گردد که اظهر من الشمس ادّعاهاي محمّدیان تماماً بي بنیاد است
بلکه بلا شک و شبه یقین کلّي حاصل مي شود که کتب عهد جدید و عتیق
چه در ایّام محمّد و چه بعد یا قبل از او یعني در هیچ زماني تغیر و تحریف
نیافته اند و در هیچ وقتي منسوخ نگشته و نخواهند گردید زیرا که آسمان

و زمین بر طرف خواهند شد امّا کلام خدا بر طرف نخواهد گشت پس شخص محمّدي که طالب حقیقت است در این کتب مقدّسه کلام منسوخ و تحریف نگشتهٔ خداوندي‌را خواهد یافت که اوامر و احکام و بشارات آن بهمه ملل و باو نیز منسوب هستند بلي بشخص صاف ضمیر محمّدي لازم است که بجهت یافتن سر رشتهٔ تعلیمات و احکام این کلام الهامي ساعي باشد چون بدیهي است که هر کس که بجهت دانستن و بانجام رسانیدن احکام و مطالب کلام الهي سعي ننماید هر آئنه بغضب خدا گرفتار خواهد گشت پس بجهت آنکه دریافتن آن سر رشته از براي صاف قلبان محمّدي راهنمائي کنیم لهذا بتحریر باب دوم مبادرت ورزیده تعلیمات عمدهٔ انجیل و عهد عتیق‌را بطریق اختصار در ضمن آن بنظر آورده مدلّل خواهیم نمود که کتب مقدّسه آن شروطرا که ما بجهت شناختن الهام حقیقي در اوائل رساله مرقوم داشته ایم انجام مي نمایند و تقاضاي روح آدمي‌را رفع ساخته اورا به بخت حقیقي و جاوداني مي رسانند چنانکه بنابر اینها از هر جهت معلوم و ثابت مي گردد که انجیل و کتب عهد عتیق کلام الهامي خدا است ×

باب دوم

مشتمل است بر بیان و اظهار تعلیمات انجیل و کتب عهد عتیق

و منقسم است بهفت فصل در فصل اول صفات و ارادهٔ خدارا که نسبت بآدمي دارد بیان خواهیم ساخت در فصل دوم اظهار خواهیم

نمود که انسان درآغاز در چه حال بوده و حال در چه حال است و در نیکي و پاکي بچه حال مي باید برسد در فصل سوم نجاتي‌را که بوساطت مسیح بعمل آمده است بیان خواهیم ساخت در فصل چهارم اظهار خواهیم نمود که آدمي چگونه بفیض نتائج نجات یسوع مسیح مي تواند رسید در فصل پنجم اطوار رفتار شخص مسیحي حقیقي‌را بیان خواهیم نمود در فصل ششم آن دلائل‌را مذکور خواهیم کرد که از آنها بي شک و شبه ثابت مي گردد که انجیل و کتب عهد عتیق کلام الهي است در فصل هفتم بیان خواهیم نمود که آغاز مشهور و منتشر گشتن انجیل چگونه بوده است

حال قبل از اظهار فصلهاي مذکوره کیفیّت کتب مقدّسهٔ مسیحیان‌را بیان خواهیم ساخت بدین معني کتب مقدّسهٔ که در باب اوّل در خصوص آنها گفتگو نموده ایم و مسیحیان آنهارا سر چشمهٔ معرفت الهي دانسته تعلیمات خود شان‌را از آنها تحصیل مي نمایند بر دو قسم اند بدین نوع که بعهد عتیق و عهد جدید منقسم شده اند و در کتب عهد عتیق آن مطالب الهامیّه مسطور اند که خداي تعالی بیش از ظهور مسیح بوساطت پیغمبران خود به بني اسرائیل داده بود و در کتب عهد جدید یعني در انجیل آن مطالب و بیان گشتنیها مرقوم اند که مسیح بوساطت حواریون معلوم و بیان نموده است * کتب نخستین عهد عتیق کتب خمسهٔ موسی مي باشند که نظر بحکم و الهام خداوندي موسی آنهارا نوشته است و کتب مذکوره مطالب آتیه‌را ذکر و بیان مي سازند یعني که عالم و آدم چگونه خلقت یافتند و آدم بچه طریق از خداي تعالي بر گشت و بسبب این بر گشتگي مورد چه قسم بازخواستها گردید و چگونه اورا جهت رهاننده و نجات دهندهٔ آینده وعده داده شد و بني نوع بشر بچه نوع یوماً فیوماً زیاده از خدا مهجور مي جسته بمرتبهٔ غریق لجهٔ عصیان مي گردیدند که خدا بجهت کثرت گناهان ایشان ۱۶۵۶ سال بعد از خلقت

دنیا یعني ۲۳۴۸ سال قبل از ظهور مسیح بطوفان آبي تمامي انسانات روي زمین‌را بر طرف نموده از این ورطهٔ هولناک محض نوح چون شخص متّقي و پرهیزگار بود با کلفت خود رستگار گردید تاکه سلسلهٔ جدید انساني‌را جد باشد و در صورتي که این سلسلهٔ جدیدي نیز از خدا دور گشته و مستغرق گناه و بت‌پرستي گردیده بودند پس ۲۰۰۰ سال قبل از مسیح خداي تعالی ابراهیم و از نسل او اسحاق و یعقوب‌را برگزید که خودرا بطریق خاصّه بر اینها و بر نسل ایشان بیان و ظاهر سازد و نیز به پسندید که معرفت حق‌را درمیان آنها بگزارد و ازدیاد دهد تا بدین وسیله بني اسرائیل روشنائي بت‌پرستان گردند تا هنگامي که نور معرفت الهي از بني اسرائیل بجهت عموم طوائف طلوع نماید بنابراین خدا بابراهیم و اسحاق و یعقوب وعده داد که آن رهانندهٔ عظیم که بوساطت او تمامي ملل عالم مبارک خواهند شد از نسل شما ظاهر خواهد گشت و بایشان این وعده نیز مي داد که ولایت کنعان که آنها درآنجا مسافر بودند مخصوص آنها و نسل ایشان خواهد شد فلهذا خدا به نسل ابراهیم و اسحاق و یعقوب یعني به بني اسرائیل بمرتبهٔ متوجه مي گردید که آنهارا در زمان یوسف که احوالات او نیز در این کتب مسطور است از کنعان بمصر آورد و وقتي که بعد از وفات یوسف پادشاهان مصر به بني اسرائیل ظلم و جبر بسیار مي کردند خدا هزار و پانصد سال قبل از مسیح موسی‌را بر قوم بني اسرائیل مبعوث نمود که ایشان‌را با معجزات کثیره و عظیمه از بي داد و جبر فرعون برهانید و بعد از خلاصي قوم از جبر فرعون خدا در کوه طور جلال و قدرت خودرا به بني اسرائیل ظاهر نموده اوامر و احکام خودرا بایشان بیان فرمود و اداب عبادت نیز درمیان ایشان مقرّر داشت که بني اسرائیل باستصواب اینها از سائر طوائف جدا گردیده مانند ملّتي باشند که به برکت و سعادت مخصوصهٔ خداوندي توفیق یافته باشند و ایشان بجهت قبول نمودن رهانندهٔ آینده مهیّا و مستعد گردند و بهمین طور عجیب در مدّت چهل سال که آنها در

بیابان عربستان گردش مي نمودند خدا باین طائفه چنان رفتار نموده و آنهارا چنان محافظت فرموده که بت‌پرستان نیز با کمال تعجّب و حیرت اقرار نمودند که خدا با بني اسرائیل است و مانند خداي اسرائیل خداي نیست چنانکه تمامي این گذارشات مفصّلاً در توریت مذکور گشته است * کتاب یوشع که بعد از کتابهاي خمسهء موسی است خبر مي دهد که خدا بچه علامتها و عملها بني اسرائیل‌را بوساطت یوشع بن نون بولایت کنعان برده است و بت‌پرستان آن ولایت‌را بچه قسم از براي گناهان و اعمال قبیحهء ایشان از راه غضب در دست بني اسرائیل ذلیل و پایمال ساخته است وبدین نوع همان وعده انجام یافت که خدا از قبل بابراهیم داده بود که باو گفت نسل تو چندي در ولایت غریب اسیر خواهد شد و بعد از آن ولایت کنعان‌را گرفته در آن ساکن خواهد شد و ما بعد کتب قضات و روث و شموئیل و ملوک و تواریخ ایّام و عزرا است وغیره که گذارشات بعد ملّت اسرائیل و احوالات پادشاهان ایشان‌را ذکر مي نمایند باین دستور در همان ساعتي که بني اسرائیل از خدا روگردان گشته وقول و احکام او از نظر انداخته مائل بت‌پرستي مي گردیدند خدا چه نوع انواع و اقسام غضبها و بلایارا بر آنها نازل مي نمود وبچه نحو بتسلّط بت‌پرستان و بجبر و ظلم ایشان آنهارا وا گذاشت لیکن در همان حال که بني اسرائیل با قلب شکسته بخدا باز گشت نموده و احکام اورا محافظت مي کردند او نیز بایشان اعانت فرموده مکرراً بنوع عجیب آنهارا از تمامي دشمنان خود شان رهائي مي بخشید ونیز احوالات داودرا که هزار سال قبل از مسیح بوده است و همچنین گذارشات سلیمان‌را نقل مي نمایند که آنها چگونه سلطنت کرده وبچه قسم متّقي بوده اند و دیگر در آن کتب ذکر شده است که چگونه یهودیان بعد از پادشاهان مذکوره بآن مرتبه از خدا دوري مي جستند که خدا نیز شش صد سال قبل از ایّام مسیح بخت‌النصررا بر ایشان مسلّط ساخت که عبادت خانهء و قربانگاه یهودیان‌را که بامر

خداوندي سليمان آنرا تعمير نموده بود خراب كرده بني اسرائيل‌را اسير بابل گردانيد ليكن بعد از ان قضاي هفتاد سال نظر بوعده‌ كه خدا به ارميا پيغمبر داده بود آنهارا خلاصي داده دو باره بولايت خود شان آورد و باز آنها هيكل خود شان‌را تعمير ساخته تا ايّام مسيح در ولايت كنعان سكنا داشتند امّا ازاين سبب كه اكثر يهود يسوع مسيح‌را قبول ننمودند من غضب الله چهل سال بعد از مسيح هيكل مذكور و هم شهر اورشليم خراب گشتند و يهوديان درميان ملل مختلفه متفرق گرديدند از آن ايّام تا حال درميان همان پراگندگي مي باشند چنانكه خدا بوساطت موسی و ساير پيغمبران بيهوديان معلوم ساخته بود كه اگر احكام خدارا نگاه ندارند حال ايشان في الآخر بهمان طور مذكوره خواهد شد * نهايت مطلب تمامي اين گذارشات بني اسرائيل ومدّعاي اين گونه رفتار نمودن خدا با آنها و سبب اين كه خدا پيغمبران متعدده نزد ايشان فرستاده و آنها گذارشات بني اسرائيل‌را مفصّلاً نوشته اند مقصد آن همه اين است كه اوّلاً به بني اسرائيل و بمردم ايّام مستقبله معلوم گردد كه خرابي قلب آدمي بمرتبهٔ رسيده است كه باوجودي كه علامتهاي وافرهٔ اعانت و بركت خداوندي‌را مي بينند باز بزودي زود خدارا فراموش ساخته محبّت خودرا بچيزي ديگر مي دهند فلهذا آدمي به بت‌پرستي ظاهري و يا باطني مي افتد و و بغضب الهي گرفتار مي شود ثانياً اين كه به بني اسرائيل واضح گردد كه از قبضهٔ گناه و زور نفس محض با احكام و آداب عبادت آزادي تحصيل نمي توانند نمود بلكه چيز ديگر ضرور است كه باين طريق طلب و آرزوي آن رهاننده و نجاتش‌را كه در شريعت و كتب پيغمبران وعده شده و در آداب عبادت صورت و اشاره يافته بود درميان بني اسرائيل زياده شود ثالثاً اين كه بت‌پرستان هم از كلام و احكامي كه از طرف خدا به بني اسرائيل رسيده و از اطوار رفتاري كه خدا با آنها بعمل آورده است بفهمند كه بتان ايشان چيزي نيستند و خداي بني اسرائيل با اقتدار و واحد و صادق

است چنانکه چندي از آنها حتّي بعضي از سلاطين بت‌پرستان نيز مطلب مذكوره‌را دريافت نموده و مقرّ آن گرديده اند كه باين تقريب بت‌پرستان نيز بشناختن خداي حقيقي تقرّب جويند و از براي قبول نمودن آن نور و نجات كه بايست بوساطت رهانندهٔ ظهور يابندهٔ از بني اسرائيل بآنها هم برسد آماده گردند پس آشكار است كه كتب تواريخ مسطورهٔ بني اسرائيل مشتمل بر مطالب عمده و معاني عالي مي باشند و در عهد قديم سواي كتب مذكور بعضي كتب ديگر نيز هستند كه اصل مطلب آنها تعليم و نصيحت است مثلاً زبور و كتاب ايوب و امثال سليمان وغيره و سواي اينها نيز چند كتاب نبوّت مثلاً كتاب اشعياه و يرمياه و حزقيل و دانيال و هوشع و سائر مانند اينها مرقوم اند خلاصه هرگاه هريك از كتب مقدّسهٔ عهد عتيق‌را اسماً ذكر نموده و مطالب مسطورهٔ آنهارا مفصّلاً بيان مي ساختيم هرآئينه مطلب بطول مي انجاميد پس بطريق اختصار باظهار همين قدر اكتفا نموده محض اين‌را معلوم مي سازيم كه اگرچه در كتابهاي انبياي مذكوره گذارشات و تعليمات مسطور گشته اند ليكن اصل مدعاي آن كتب اين است كه آثار و علامات آن نجات دهندهٔ كه در خصوص او بابراهيم و يعقوب و موسي خبر داده شده بود زياده بيان كنند و وقت آمدن و قدر و منزلت و كيفيّت نجاتش‌را معلوم سازند كه باين علامتها شناختن او ممكن و آسان باشد و در آن كتب در خصوص گذارشات مستقبلهٔ بني اسرائيل و سائر طوائف نيز خبر داده شده است * و كتب مذكورهٔ عهد عتيق همان كتب است كه درميان يهوديان مستعمل و سابقاً از جانب خدا بايشان داده و از ايشان بمسيحيان منتقل گشت و چنانكه يهوديان مسيحيان نيز كتب مذكوره‌را كلام خدا دانسته عزيز مي دارند زيرا كه خداي‌را كه يهوديان و مسيحيان شناخته اند و عبادتش مي كنند همان خداي واحد حقيقي است تفاوتي كه درميان مسيحيان و يهوديان مي باشد محض اين است كه اكثر يهوديان مسيح‌را بعد از ظهور او قبول

ننمودند و تا حال نیز قبول نمي کنند بجهت آن که مسیح چنانکه آنها نظر بافکار جسماني خود گمان برده و خواهش کرده بودند با بزرگي دنیوي و مانند پادشاه کشور ستاني ظهور نیافت بلکه بنابر وعدهاي عهد عتیق بطریق روحاني و مانند پادشاه رهاننده از گناه و خلاصي دهنده از شیطان ظاهر گشت و بهمین علّت است که انجیل‌را از خدا نمي دانند و آن پیش گفتنیها یعني آن اخبارات قبل از وقوع که در کتب عهد عتیق اشاره بمسیح اند خلاف تاویل و تفسیر نموده مي گویند که مسیح موعود هنوز نیامده باید خواهد آمد *

و کیفیّت کتب عهد جدید که عبارت از انجیل است بدین نوع است که در اندک زماني بعد از عروج مسیح حواریون که رسول او بودند آنرا بالهام خداوندي نوشته گذارشات و معجزات و احکام و تعلیمات مسیح‌را در آن ثبت نمودند و آسامي رسولاني که انجیل بوساطت آنها نوشته شد عبارت از متّي و یوحنّا و پولس و پطرس و یعقوب و یهودا است و سه کتاب انجیل بوساطت مرقس و لوقا که شاگردان حواریّون بودند با مباشرت پطرس و پولس نوشته شده اند و کتب اربعهٔ نخستین انجیل عبارت از متّي و مرقس و لوقا و یوحنّا است و آنهارا اناجیل نیز مي نامند و مشتمل اند بر بیان احوالات و معجزات و اعمال و اقوال و تعلیمات یسوع مسیح و نیز در آنها نقل شده است که آن پیشینگوئیها یعني آن اخبار مسطورهٔ عهد عتیق که اشاره یسوع مسیح بوده چگونه بانجام رسیده اند و او بچه نوع جان خودرا بنابر اخبار پیغمبران و قول خود او از طریق مرحمت بجهت مردمان قربان و فدیه گذرانید تا تمامي آنهارا که باو ایمان مي آورند با این قربان از تسلّط شیطان رهانیده و از گناه پاک ساخته مقبول درگاه خداوندي سازد و علاوه بر این درضمن آنها بیان شده است که او سه روز بعد از وفات خود بچه قسم قیام نموده و بشاگردان خود هویدا گشته و مدّت چهل روز با ایشان مانده آنهارا دیگر زیاده تعلیم داد و بعد درحضور

آنها چگونه بآسمان صعود فرمود * و کتاب مرقومهٔ بعد از اناجیل اربعه‌را اعمال حواریون مي گويند و کتاب مذکوره مفسّر این مطلب است که آن تسلّي دهنده و اعانت کننده یعني روح‌القدس که مسیح بحواریون وعده داده بود بعد از نه روز از عروج او بچه نوع بر آنها نازل گردید و ایشان‌را بقدرت روحاني و نورالهي مملو ساخت و چنان توانائي بخشید که از همین رسولان معجزات کثیره صدور یافت و تعلیم مسیح‌را با چنان قوت و قدرت وعظ مي نمودند که هزاران هزار کس از یهودیان و بت‌پرستان بمسیح ایمان مي آوردند و باین نحو بنا و بنیاد جمعیّت مسیحیه‌را برقرار نمودند که آخر الامر تمامي ملل عالم بآن ملحق خواهند گشت * و پس از کتاب مذکوره در انجیل بست و یک کتاب دیگر مي باشند که از حواریون بالهام الهي بطریق مراسلة بعضي طولاني و بعضي مختصر نوشته شده اند و اسامي آنهارا نامه نهاده هر یک‌را باسم علیحده معلوم ساخته اند و در ضمن آنها کلمات و تعلیمات یسوع مسیح تفسیر گشته و تفصیلاً بیان شده است که مسیح رهاننده و شفیع کلّ مردم است چنانکه بهر کس ممکن است که بوساطت او عفو گناهان و توفیق خداوندي و خوش حالي ابدي‌را تحصیل نماید و این فقره نیز در آنها معلوم شده است که آدمي بجهت یافتن تمامي این نعمات چه باید بکند و بعد از وصول این عنایت چگونه مي بایست رفتار نماید تاکه این شفقت بر او باقي بماند و مضاعف گردد و رضامندي خدارا بهم رساند * و کتاب آخرین عهد جدید کتاب مکاشفات یوحنّا است که معني آن مشتمل است بر امثال نبوت بسیار عالي که از جانب یسوع مسیح به یوحنّای حواري کشف گردیده و این امثال احوالات کلیسیا یعني جمعیّت مسیحي‌را الي آخر زمان ذکر و بیان مي نمایند و معلوم مي سازند که شیطان چگونه از هر رهگذري امتحان مي نماید و سعي مي کند که این کلیسیا یعني جمعیّت مسیحیان حقیقي‌را منهدم سازد و در آخر بچه قسم بوسیلهٔ ظلم و خشم مخالف مسیح یعني دجّال جفاها و زحمات بسیاري

بمسیحیان خواهد رسانید که باین امتحانها ایشان‌را از مسیح روگردان سازد وباوجود اینها باز کلیسیای مسیحیّه از تمامي این جفاها نه باستصواب اسباب جسماني بلکه محض بقوت ایمان رهائي یافته از بوتهء آن زحمات مانند زر صاف بي غلّ و غش خالص بیرون خواهد آمد و در فصلهای آخر این کتاب ذکر شده است که مسیح با جلال بي قیاس از آسمان بزیر خواهد آمد و دجّال‌را بر طرف کرده شیطان‌را هزار سال درحبس خواهد نمود بطریقي که دیگر قدرت فریفتن آدمي نخواهد داشت و در آن زمان عموم طوائف عالم بمسیح باز گشت نموده زانوهاي خودرا بجهت تعظیم او خم خواهند گردانید و اقرار خواهند نمود که او خداوند ماست و نجات و توفیق از او داریم چنانکه درآن وقت قول مسیح انجام خواهد یافت که در آیهء ١٦ فصل ١٠ یوحنا گفته است که درآخر یک گله خواهد بود و یک گله‌بان و زمین خراب گشتهء از گناه نیز تازگي خواهد یافت و در روي این زمین جدید خوش حالي و سلامتي و عدالت و راستي و درستي خواهد بود پس در این صورت آن وعدهء که صدها سال پیشتر بآدم و ابراهیم و داود و سائر انبیا داده شده بود در کمال اکملیّت انجام یافته سلسلهء انساني بواسطهء آن رهانندهء موعوده از گناه و تسلّط شیطاني خلاصي یافته زمیني نیز که بسبب گناهان مردم بلعنت خدا گرفتار گردیده بود از لعنت آزادي یافته بحالتي نیکوتر از اول باز خواهد آمد بنابر این کتب عهد عتیق و جدید چنان چیز کاملي هستند که هم مصلحت و تقدیري که خدا بجهت بخت حقیقي سلسلهء انسان مقرر داشته است بیان مي کنند و هم عمل آمدن و انجام یافتن مصلحت مزبوررا معلوم مي سازند چنانکه کتب عهد عتیق آفرینش عالم و آدم و بسبب گناه خراب گردیدن آدمیان و زمین و نیز وعدهء نجات دهندهء آیندهرا ذکر مي نماید و کتب عهد جدید خبر مي دهد که آن نجات بچه طریق حاصل گشته و خدا بوساطت مسیح خلائق‌را از قید گناه چگونه آزاد گردانیده است و آدمي و زمین‌را بچه

طریق مجدد ساخته و مقامي که اول داشته اند بهتر از آنی خواهد رسانید و همین مصلحت و طرح اندازي مذکوره که بنیاد کتب عهد عتیق و جدید است بجهت از خدا بودن آنها دلیلي است واضح زیرا که بغیر از خدا کرا یاراي آن قدرت است که مصلحت نجات سلسلهٔ انساني‌را مقرّر نماید و آنرا ما دام الدهر بانجام رساند پس کتبي که چندین مطالب در آنها مرقوم گشته است بایست که کلام الهي باشند في الجمله بجهت دریافت حقیقت حال و تحصیل علمي قلیلي از مطالب کتب مقدسهٔ مسیحیان چنانکه ذکر یافت در این مقام کافي است حال چندي از آیات کتب مذکوره فراهم آورده تعلیمات مسطورهٔ آنهارا بیان خواهیم ساخت نهایت بعلّت این که در خصوص تعلیمات عمدهٔ مذهب مسیحیه در کتب عهد عتیق و جدید مواضع بسیاري مي باشند پس در این جا محض بعضي از آن مواقع که مشتمل بر آن تعلیمات اند ذکر خواهیم نمود *

مُناجات ای خداي حق و قادر مطلق و شفیق که معدن هر نور و حقیقت توئي از روي رحمت خود نور معرفت خودرا بقلب ما بریز زیرا که تا تو قلب بشري‌را منوّر نگرداني و از نور توفیق خود مملو نسازي آدمي توانائي شناختن ترا و فهمیدن احکامات ترا نخواهد داشت پس توفیق و مرحمت خودرا نیز بهمّدیائي که مطالعه کنندهٔ این رساله اند شامل گردان که چشم روحانيء ایشان‌را کشاده قلب شان‌را نوراني سازي تا آنها ترا بآن قسم که در کلام خود بیان نمودهٔ بشناسند و قوّت و حلاوت مطالب انجیل‌را درک نموده قلباً بآن رجوع نمایند تاکه آنهارا نیز در آن جلال و نیکبختي که بوساطت یسوع مسیح رهانندهٔ عالم بجهت همه مردم آماده گشته است قسمتي و بهرهٔ باشد *

فصل اوّل

متضمن است بر بیان صفات خدا و ارادهٔ که نسبت بآدمي دارد

کتب مقدّسه وجود خدارا باین طریق بیان و ثابت مي سازند که وجود خدا با موجودات و مصنوعات و از عقل و انصافي که بقلب هر آدمي داده شده است ظاهر و هویدا است و موافق مضامین کتب مزبورهٔ انکار وجود خدا محض از راه کم خردي وابلهي و غرور و بي ایماني است نه از اشکال ثبوت آن چنانکه در آیات ۱۹ و ۲۰ فصل اوّل نامهٔ پاول روم مرقوم است که از انجا که انچه از خدا فهمید نیست برآنها (یعني بر مردمان) ظاهر است چه خدا خودرا برآنها نمودار کرده است چه نا مرئیهاي او یعني قدرت نا متناهي و خداوندگاریش از خلقت عالم به تعقّل در اشیاء مصنوعه بحیثیتي روشن مي شود که ایشان‌را یاراي عذر نیست و در آیهٔ اول زبور ۱۴ مرقوم است که ابله با دل خود مي گوید که خدائي نیست و ایضاً آیات اول الی ۷ زبور ۱۹ و آیهٔ ۶ فصل ۱۱ نامهٔ بعبرانیان شاهد این مطلب اند و در خصوص وحدانیّت باري تعالی به یقیني کلّي شهادت مي دهند چنانکه در آیهٔ ۴ فصل ۶ کتاب ۵ موسی مسطور است که ای اسرائیل استماع نما خداوند خداي ما خداوندي است واحد و در آیهٔ ۵ فصل ۴۵ اشعیاه مذکور است که من خداوندم و غیري نیست و سواي من خدائي نیست و در آیهٔ ۴ فصل ۸ نامهٔ اول پاول قرنتس مرقوم یافته است که این محقّق است که در جهان بُت چیزي نیست و این که خدائي نیست جز یک خدا و ایضا در آیهٔ ۶ فصل ۴ نامهٔ بافسیان مذکور است که یک خدا است و پدر همه که بر بالاي همه و درمیان همه و در

اندرون همهٔ شما همان است و دیگر این که خدا مانند روح غیر مرئي
است و بصیرت جسماني انسان اورا درک نمي تواند نمود چنانکه در آیهٔ
۲۴ فصل ۴ یوحنّا ترقیم گشته است که خدا روح است و آن کسان که اورا
مي پرستند باید که بروح و راستي بپرستند و در آیهٔ ۱۵ و ۱۶ فصل ۶ نامهٔ
اول به تیموتیوس مذکور است که او حاکم مبارک واحد و پادشاه پادشاهان
و خداوند خداوندان مي باشد واوست به تنهائي که بقا دارد و ساکن نوري
که دور از نزدیکي است و هیچ کس از مردم اورا ندیده است و نمي تواند
دید و دیگر این که خدا قدیم و ابدي و لا تغئیر و تبدیل است چنانکه در
آیهٔ دوم زبور ۹۰ مسطور است که پیش از آنکه کوهها بوجود آمدند و قبل
از آفریدنت زمین و جهان‌را و هم از ازل تا ابد خدا توئي و ایضاً در آیات
۲۴ الی ۲۷ زبور ۱۰۲ مسطور گشته است که ای خدایم سالهاي تو دور بدور
است از قدیم بنیان زمین‌را گذاشتي و آسمانها عمل دستهاي تست آنها
زائل مي شوند و تو باقي مي ماني بلکه تمامي آنها مثل جامه مندرس
مي گردند و آنهارا مثل لباس تغئیر مي دهي و تغئیر مي یابند اما تو همائي
و سالهاي تو با تمام نمي رسند و دیگر در آیهٔ ۱۷ فصل اول نامهٔ یعقوب
مرقوم است که هر انعام نیکو و هر احسان کامل از بالاست و نازل مي شود
از ابوالانوار که نزد او زوال و ظلّ انعکاس هم نیست و دیگر این که خدا
حاضر و عالم است چنانکه در آیهٔ اول الی ۱۱ زبور ۱۳۹ نوشته شده است
که ای خداوند مرا تفتیش نموده شناختي تو نشستنم و برخاستنم‌را میداني
و فکرهایم‌را از دور درک مي نمائي راه رفتن مرا و خوابیدن مرا احاطه مي
نمائي بلکه تمامي راههاي مرا مي شناسي هنگامي که سخن در زبانم نیست
اینک ای خداوند همه اش‌را میداني مرا از پس و پیش احاطه مي نمائي
و دست خودرا بر من مي گذاري این گونه دانش از براي من عجیب
است و بحدي بلند است که مرا بآن وصول ممکن نیست از روح تو
بکجا بروم و از حضور تو بکجا بگریزم اگر بآسمان صعود نمایم آنجا توئي و اگر

بستر مرا بقعر زمین بگسترانم اینک توئی اگر بالهای سحرگاه را بگیرم و در
اقصای دریا ساکن شوم هم در آنجا دست تو مرا رهبری خواهد نمود و
دست راست تو مرا خواهد گرفت اگر بگویم که ظلمت مرا بتحقیق
مستور خواهد ساخت پس شب در اطرافم روشنائی است و دیگر در
آیات ۲۷ و ۲۸ فصل ۱۷ اعمال حواریون مرقوم است که خداوند از هیچ کدام
از ما دور نیست زیرا که در وی می زئیم و حرکت می نمائیم و موجودیم
و دیگر در آیات ۲۳ و ۲۴ فصل ۲۳ یرمیاه مسطور است که خداوند می فرماید
که آیا من خدای نزدیک و نه خدای دورم خداوند می فرماید که آیا کسی
در جای‌های مخفی خویشتن‌را پنهان تواند نمود که من آنرا نه بینم و خداوند
می فرماید که مگر من آسمانها و زمین‌را مملو نمی سازم و دیگر این که
قادر و حکیم است چنانکه در آیهٔ ۲۴ زبور ۱۰۴ مرقوم است که ای خداوند
اعمال تو چه بسیار شد همگی آنهارا بحکمت عمل می نمائی زمین از
املاک تو پُر است و در آیهٔ ۱۳ فصل ۱۲ ایوب مسطور است که حکمت
و کبریائی با اوست تدبیر و ادراک از آن اوست و دیگر در آیهٔ اول فصل
۱۷ کتاب نخست موسی مذکور است که خداوند برابرام یعنی برابراهیم
مرئی شده ویرا گفت که من خدای قادر هستم در حضورم سلوک نموده
کامل شو و دیگر در آیهٔ ۳۷ فصل اول لوقا نوشته است که نزد خدا هیچ
امری محال نیست و دیگر در آیات ۱۲ الی ۱۸ فصل ۴۰ اشعیاه مسطور است
که کیست که آبهارا بمشتش پیموده و آسمانهارا وجب کرده است و یا
گرد زمین‌را بکیل در آورده است و کوههارا بترازو و تل‌هارا بمیزان سنجیده
است کیست که بروح خداوند دلالت نموده است و مشیرش کیست
که اورا تعلیم داده باشد باکه مشورت کرد و اورا که تلقین نمود و اورا طریق
انصاف یاد داد و اورا که علم آموخت و اورا براه فطانت معروف ساخت
اینک طوائف مثل قطرهٔ دلو شده و بجای گرد تنگ میزان محسوب می
شوند اینک جزیره‌ها در نظرش مثل غبار تنگ رانده شدنی است ولبنان

(یعني هیزم آن) از براي سوختن کافي نشده حیواناتش جهت قرباني سوختني کفایت نمي نمایند تمامي طوائف در نظرش لاشي بلکه از لاشي کمتر و پیش او ناچیز محسوب مي شوند پس خدارا بکه تشبیه مي کنید وبچه تمثالي اورا مقابل مي توانید کرد و دیگر این که خدا مقدّس و عادل و صادق است چنانکه در آیهٔ ٣ فصل ٦ اشعیاه مرقوم است که از سرافیان که فرشتگان بزرگوار اند یکي بدیگري فریاد کرده مي گفت که قدّوس قدّوس قدّوس خداوند لشکرها است تمامي زمین از جلالش پُر است و دیگر در آیهٔ ١٧ زبور ١٤٥ مرقوم است که خداوند در همگي طریقهایش عادل و در تمامي اعمالش کریم است و ایضاً در آیهٔ ٥ و ٦ زبور ٥ مسطور است که ابلهان در پیش نظر تو نخواهند ایستاد همگي مفسدان‌را بُغض مي نمائي و دروغگویان‌را هلاک خواهي ساخت خداوند از مرد خونریز و حیله‌کار متنفر است و دیگر در آیهٔ ١١ فصل ٣ اشعیاه مذکور است که واي بر شریر که بدي با او است چونکه مکافات دستش باو داده خواهد شد و آیات ٥ الی ١١ فصل ٢ نامهٔ باهل روم و آیات ٥ و ٦ و ٧ فصل ١٦ مکاشفات نیز شاهد این مطلب اند و دیگر در آیهٔ ٤ زبور ٣٣ مرقوم است که کلام خداوند راست است وتمامي اعمالش برحق است و دیگر در آیهٔ ١٩ فصل ٢٣ کتاب چهارم موسی مسطور گشته است که خدا انسان نیست که دروغ بگوید و بني آدم نیست که تغئیر باراده اش دهد آیا آنچه که گفته است بجا نخواهد آورد و آنچه که فرموده است استوار نخواهد نمود و دیگر این که خدا رؤف و رحیم و صابر است چنانکه در آیهٔ ١٦ فصل ٤ نامهٔ اول یوحنّا مرقوم است که خدا خود محبّت است پس آنکه در محبت است در خدا است و خدا در وي است و در آیهٔ ٦ فصل ٣٤ کتاب دوم موسی مذکور است که خداوند خداي رحمن و رحیم و دیرخشم و در رافت و نیک عهدي فراوان و در آیات ٩ و ١٠ زبور ٩ مسطور است که خداوند جهت مظلومان ملجا بلکه در زمانهاي تنگي ملاذ است کساني

که اسم ترا می دانند بتو متوکّل اند زیرا که ای خداوند تفحص کنندگانت را وا نمی گذاری و دیگر در آیهٔ ۴۵ فصل ۵ متی مسطور است که او آفتاب خودرا بر بدان و نیکان طالع می نماید و باران خودرا بر عادلان و ظالمان می فرستد و در آیات ۲۲ و ۲۳ فصل ۳ نیاحات یرمیا نوشته شده است که از رافتهای خداوند است که تمام تلف نشدیم چونکه مرحمتهایش کم نمی گردد هر صبح جدید می شوند وفاداری تو بسیار است و در آیهٔ ۱۱ فصل ۳۳ حزقیال مسطور است که خداوند خدا چنین می فرماید بحیات خود قسم که از مرگ شریر هیچ حظّی نمی نمایم بلکه حظ من از این است که شریر از راه خود بر گشته زنده بماند و دیگر در آیهٔ ۱۶ فصل ۳ یوحنّا مذکور گشته است که خدا آن قدر جهان‌را دوست داشت که فرزند یگانهٔ خودرا ارزانی فرمود که هر کس که بر او ایمان آورد هلاک نشود بلکه زندگی جاوید یابد و دیگر این که خدا خالق و حافظ کلّ مخلوقات است چنانکه در آیهٔ ۱ فصل ۱ کتاب اول موسیٰ مسطور است که در ابتدا خدا آسمانها و زمین‌را آفرید و دیگر در آیهٔ ۶ زبور ۳۳ مرقوم است که آسمانها بکلام خداوند و تمامی عساکر آنها بنفس دهانش ساخته شدند و در آیهٔ ۱۱ فصل ۴ مکاشفات مذکور است که خداوندا همه‌را تو آفریدهٔ و بمشیّت تو هستند و آفریده شدند و در آیهٔ ۳۶ فصل ۱۱ نامهٔ باهل روم مرقوم است که همه از او و باو و تا او است سبحانه الی الابد آمین و در آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۴ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ زبور ۱۰۴ مسطور است که خداوند چشمهارا برودها که درمیان کوهها جاریند گردش می دهد تمامی وحوش صحرارا سیراب می سازند گورخران تشنگی خودرا دفع می کنند گیاه از برای بهایم و سبزه‌را بجهت استعمال انسان می رویاند و نان‌را از زمین بر می آورد تمامی آنها از تو منتظر اند تا آنکه بآنها خوراکی در وقتش بدهی آنچه که بآنها می دهی بر می چینند دست خودرا مبسوط می سازی و از نیکوئیها سیر می شوند روی خودرا مستور می کنی که مضطرب می شوند روح آنهارا

قبض مي كني مي ميرند و بخاك خود شان بر مي گردند روح خودرا مي فرستي كه خلق مي شوند و روي زمين‌را تازه مي گرداني و ماعبقي آيات زبور نيز شاهد اين مطلب اند و ديگر در آيات ٣١ و ٣٢ فصل ٦ متي مرقوم است كه در فكر مباشيد و مگوئيد كه چه خوريم يا چه نوشيم يا بكدام چيز پوشيده شويم از آن كه تمامي اين چيزها است كه قبائل طلب مي كنند و پدر آسماني شما خبر دارد كه بهمهٔ اين چيزها محتاج ايد و ايضا در آيات ٢٩ الي ٣١ فصل ١٠ متّي نوشته شده است كه آيا دو كنجشك بيك فلس فروخته نمي شود و حال آنكه بي ارادهٔ پدر شما هيچ يك از آنها بر زمين نمي افتد و بدرستي كه تمامي موي سر شما شمرده شده است پس مخوف مباشيد كه از كنجشكها بسيار افضل مي باشيد و ديگر در آيهٔ ٩ فصل ١٦ امثال سليمان مسطور است كه دل انسان راه خودرا مي سنجد امّا خداوند اقدامش‌را مستقيم مي سازد و ديگر آنكه در آيهٔ ٧ فصل ٢ كتاب اول سموئيل مذكور است كه خداوند فقير كننده و غني نماينده و پست كننده و بلند نماينده است *

پس از مضامين آيات مسطورهٔ صاف ظاهر و ثابت است كه آن فقرات و مطالبات كه در خصوص ذات و صفات و ارادهٔ خدا در كتب عهد جديد و عتيق مسطور گشته اند بالكليّه بخدائي كامل و مقدّس و رحيم سزاوار و لائق و بمرتبهٔ اعلي مي باشند كه بغير از خدا احدي‌را ياراي آن نيست كه چنان معني‌هارا في نفسه از خود اختراع نموده ظاهر سازد و مضامين آيات مذكورهٔ آنها چنان اند كه هم خوف الهي بقلب آدمي عنايت فرمايند و هم بني نوع بشررا محبّ و مطيع آن اصل محبّت كه خدا است گردانيده از بدي دور و به نيكي و ديند‌اري مائل مي سازند زيرا كه كتب مقدّسه خدارا بآدمي چنان بيان مي نمايند كه نسبت بآن كساني كه قلب ايشان نشكسته و در طريق ضلالت خود ثابت قدم اند حاكمي است قادر و عالم و مقدّس و عادل و نسبت بآن اشخاص كه با قلب

شکسته بازگشت کننده باو و معتقد کلامش و طالب و محبّ او پند مانند پدر است شفیق و منعم و رحیم در این حال انجیل و کتب عهد عتیق شرط سوم و چهارم را که در دیباچه جهت شناختن الهام حقیقي مقرر داشته ایم تماماً بانجام مي رسانند چنانچه بدین طریق کلام الهي بودن آن کتب واضحا ثابت مي شود * خلاصه خدا بنابر معرفت خود لازم و مفید ندانست که ذات و صفات لا یدرک خودرا بمردمان زیاده بر این بیان و اعلان فرماید مگر آن شخص که در این دنیا معتقد کلام الهي گشته بخدا تقرّب یافته باشد صفات ذات پاک خدارا در کمال اکملیّت در آن جهان خواهد فهمید امّا بجهت معتقدان همین کافي است که خدارا دوست داشته مطیع و منقادش شوند *

فصل دوم

در بیان این مدعا که انسان در ابتدا در چه حال بوده و الآن * در چه حال است و در نیکي و پاکي بچه حال مي باید برسد

باین نوع که چون خدا سرشت و تمامي خواص و احوالات آدمي‌را درک مي نماید و مي شناسد حتّي اسرار قلوب‌را نیز مي فهمد پس خدا است قادر و بس که آدمي و حال قلب انساني‌را خوب و درست بشناسد چنانکه آدمي کیفیّت احوال قلب خودرا فقط از کلام او درک و تحصیل مي تواند نمود و همچنین اصل مطلب آفرینش آدمي‌را نیز محض از کلام خدا مي توان فهمید و مطالبي که خدا در کلام خود در باب آدمي بیان نموده است معتبرتر از آن است که حکما و علما در باب آدمي نوشته اند زیرا که احدي از بني نوع بشر في نفسه خودرا کاملا نشناخته و احوال

خودرا بالکلیّه درک ننموده است پس ملاحظه نمائیم که خدا در کتب مقدّسه احوال بني نوع بشر و مدّعاي آفرینش‌را بچه نوع بیان ساخته است * ای مطالعه کنندهٔ این رساله باین کلمات ربّاني که نظر بمضامین آنها در روز جزا بتو دیوان کرده خواهد شد بي اعتنائي مکن بلکه با نظر دقّت و انصاف آنهارا خوانده از خدا مسئلت و استدعا نما که چشم روحاني ترا بکشاید تا این سخنان‌را فهمیده و بمطالب آنها رسیده خودرا و حال قلب خودرا و مطالب آفرینش خودرا محقّق نمائي *

در خصوص آفرینش آدم و نخستین احوال او نظر بکلام الهي باظهار همین قدر کفایت مي نمائیم چنانکه در آیات ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۳۱ فصل اول کتاب اول موسي مرقوم است که خدا گفت که انسان‌را بصورت خود موافق مشابهت خود بسازیم تا بماهیان دریا و مرغان هوا و بدواب و بتمامي زمین و بتمامي حشراتي که بر روي زمین مي جنبند سلطنت نماید پس خدا آدم‌را بصورت خود آفرید اورا بصورت خدا آفریده ایشان‌را ذکور و اناث آفرید و خدا ایشان‌را برکت داد و دیگر خدا ایشان‌را گفت که بارور و بسیار شده زمین‌را پُرکنید و اورا ضبط نمائید و بماهیان دریا و مرغان هوا و بتمامي حیواناتي که بر روي زمین مي جنبند تسلط نمائید و خدا هرچه که ساخته بود دید که اینک بسیار نیکو است و دیگر در آیهٔ ۲۹ فصل ۷ کتاب مسمّي بواعظ مسطور است که اینک همین‌را یافتم که خدا انسان‌را راست آفرید امّا خیالات فاسد بسیاررا ایجاد کردند و در آیهٔ ۲۹ فصل ۱۷ اعمال حواریون مذکور است که ما از نسل خدا هستیم * پس از این آیات استنباط کلّي حاصل مي شود که آدم از ید قدرت خالق خود پاک و نیک و بیگناه بوجود درآمده است و شبهٔ خودرا که خداي تعالی در وقت خلقت آدمي بآدم مرحمت فرموده بود تاویل معنيءِ آن شبیه باین طریق است که انسان در آن وقت از گناه و مرگ و ناپاکي قلب و از خواهشها و هوسهاي بد و از ضعف روح و جسم آزاد و بري بوده

است و خدارا در کمال کاملیّت شناخته و دوست داشته و خوش حالي خودرا محض در رضاي او داشته است چنانکه محض خداي خودرا مي شناخت و محض اورا دوست مي داشت و محض اورا طالب بود و بس و در این حال که آدمی خداي خودرا چنین شناخته و دوست داشته و در او بخت یافته و روحش از قدرت و معرفت و پاکي چنان مملّو گردیده بود که گویا نقش صفات الهي گشته قادر بود که بر تمامي مخلوقات عالم ریاست و حکومت نماید ✖

نهایت ظاهر و هویدا است که الآن آدمي دیگر در آن حال نیست که در آغاز بوده است چنانکه در این مطلب بجهت هرکس قلب خودش و تواریخ سلسلهٔ انسان و حال و احوال مردمان شاهدي اند کافي و احوالي را که بالفعل انسان در آن است کلام الهي باین طریق بیان مي سازد و چنانکه در کتاب اوّل موسی در آیهٔ ۲۱ فصل ۸ مرقوم است که خداوند گفت که فکرت قلب انساني از جواني خود بر شرارت است و دیگر در آیهٔ ۲ زبور ۱۴۳ مرقوم گشته است که بر بندهٔ خود بمحاکمه برمیا زیرا که در حضور تو هیچ شي حیاتي تصدیق کرده نخواهد شد و دیگر در آیهٔ ۸ فصل اوّل نامهٔ اوّل یوحنا مسطور گردیده است که اگر گوئیم که گناه نکرده ایم خودرا مي فریبیم و راستي در ما نیست و دیگر در آیات ۱۰ الی ۱۲ و ۱۷ و ۱۸ و ۲۳ فصل ۳ نامهٔ پاهل روم مرقوم است که هیچ کس راستکار نیست یک کس هم نیست و هیچ کس نیست که بفهمد و هیچ کس نیست که طالب خدا باشد همه گمراه شدند و همه بی کاره شدند هیچ کس نیست که نیکو کار باشد یک کس هم نیست و راه آرامرا نشناخته اند و در چشمان ایشان ترس خدا نیست و تمامي گناهکار اند و در ستایش خدائي قاصر اند ✖ و هرکس که شناسندهٔ قلب خود و متوجه شوندهٔ حرکات آنست باید اقرار نماید که احوال آدمی بطریقي است که ذکر یافت و نیز قبول کند که گناه و ناپاکي بقلب او سرایت نموده باطنش از خواهش و هوسهاي

نفساني مملو گشته است بمرتبهٔ که افکار و ارادهٔ او از ایام طفولیت تا حال در معرض تلف بوده و تو نیز ای مطالعه نمایندهٔ این رساله هر کس که هستي اگر با دیدهٔ انصاف بقلب خود نظر نمائي و بفریفتن خود راغب نباشي هر آئینه این سخنان‌را راست و قلب خودرا در همان حال خواهي یافت و بهمین طریق نیز گذارشات اتفاقیهٔ هر ملّت بجهت صدق این کلمات الهي شاهدي اند مبرهن زیرا که بهر جاي که شخص طالب نظر نماید در هر جا و در هر ملّت دوري و مهجوري از خدا و هر قسم گناه و هر نوع اعمال ناشایسته‌را خواهد یافت لیکن این مرحله‌را که خداي تعالیٰ آدمي‌را در این حال که الآن مبتلاي آن است نیافریده و احوال نخستین آدمي این نبوده است سابق بر این ثابت ساخته ایم پس آیا این صفت بدي و بد حالي بآدم و نسلش از کجا بهم رسیده است *

بلي این مطلب‌را که از درّاکهٔ عقل خارج است کتب مقدّسه چنین مفهوم و معلوم مي سازند که گناه و تمامي نتائج آن بعلت عداوت و فریب شیطان بآدم و عالم واصل گشته است زیرا که آدم از شیطان بمرتبهٔ فریفته گردید که از اوامر خالق خود تجاوز نموده خواهش و قلب خودرا از خدا بر گردانید و باین طریق خودرا از سرچشمهٔ بخت و خوش حالي مهجور ساخت چنانکه در این آیات کتب مقدّسه مذکور گردیده است از آن جمله در فصل ۳ کتاب اوّل موسیٰ ترقیم یافته که مار از تمامي جانوران صحرا حیله سازتر بود که خداوند خدا آفریده بود و بزن یعني به حوّا گفت آیا خدا في الحقیقت گفته است که از تمامي درختان باغ مخورید و زن بمار گفت که از میوهٔ درختان باغ مي خوریم امّا از میوهٔ درختي که در وسط باغ است خدا فرموده است که از آن مخورید و آنرا لمس منمائید مبادا که بمیرید و مار بزن گفت که البته نمي میرید و حال این که خدا مي داند روزي که از آن مي خورید چشمان شما کشوده شده

چون خدایانی که نیک و بدرا می دانند خواهید شد پس زن درخترا
دید که بخوردن نیکوست و این که در نظرها خوش آینده است و درختی
که مر دانشمندی‌را مرغوب است پس از میوه اش گرفت و خورد و بشوهر
خویش نیز داد که خورد آنگاه چشمهای هردوی ایشان کشوده شده دانستند
که برهنه اند و برگهای درخت انجیررا دوخته از برای خود فوطه ساختند
و آواز خداوند خدارا شنیدند که بهنگام نیم روز در باغ می خرامید و آدم
و زنش خویشتن‌را از حضور خداوند خدا درمیان درختان باغ پنهان کردند
و خداوند خدا آدم‌را آواز کرده ویرا گفت که کجائی او در جواب گفت
که آواز ترا در باغ شنیدم و ترسیدم زیرا که برهنه ام بجهت آن پنهان شدم
و خدا باو گفت که تورا که گفت که برهنهٔ آیا از درختی که ترا امر فرمودم
که نخوری خوردی و آدم گفت زنی که از برای بودن بامن دادی او از آن
درخت بمن داد که خوردم و خداوند خدا بزن گفت این که کردی چیست
و زن گفت که مار مرا اغوا نمود که خوردم و خداوند خدا بمار گفت چون
که این‌را کردی از تمامی بهایم و تمامی حیوانات صحرا ملعونی بر شکمت
خواهی رفت و تمامی روزهای عمرت خاک خواهی خورد و درمیان تو
و زن و درمیان ذریهٔ تو و ذریّهٔ او عداوت می گذارم او سر ترا خواهد
کوبید و تو پاشنهٔ اورا خواهی گزید و بزن نیز گفت الم تو و حمل ترا
بغایت زیاد خواهم گردانید که بزحمت اولادهارا خواهی زائید و اشتیاق
تو بشوهرت خواهد بود و او بر تو مسلّط خواهد شد و بآدم گفت چونکه
سخن زنت‌را شنیدی و از درختی که ترا امر فرموده گفتم که مخور از آن
خوردی پس بسبب تو زمین مقرون بلعنت است از آن در تمامی
روزهای عمرت بزحمت خواهی خورد و خار و خسک‌را از برایت خواهد
رویانید و سبزه‌های صحرارا خواهی خورد و با عرق جبین خود تا برگردیدنت
بزمین نان خواهی خورد زیرا که از آن گرفته شدهٔ چونکه خاکی و بخاک
مراجعت خواهی کرد و آدم اسم زن خودرا حوّا نامید زیرا که مادر تمامی

زندگان اوست و خداوند خدا جامهاي پوستين بجهت آدم و زنش ساخته بر ايشان بوشانيد و خداوند خدا گفت كه اينك آدم نظر بدانستن نيك و بد چون يكي از ما شده است پس حال مبادا كه دست خودرا دراز كرده هم از درخت حيات بگيرد و خورده دائما زنده ماند پس از آن سبب خداوند خدا اورا از باغ عدن براند تا آنكه در زميني كه از آن گرفته شده بود فلاحت نمايد و آدمرا راند و در طرف شرقيء باغ عدن كرّوبيان را و شمشير آتش باري كه بجهت نگاهباني راه شجرهء حيات گردش مي كردند مسكن داد و ديگر چنانكه درآيات ۳۶ الی ۳۹ فصل ۱۳ متّي مسطور است كه شاگردان يسوع نزد وي آمده گفتند كه مثال كاكلك كشت را بجهت ما شرح نما ايشان را جواب داده گفت آنكه بذر نيكوكار فرزند انسان است و مزرع دنيا است و تخمهاي نيك ابناي عالم ملكوت و كاكلكها فرزندان شرير اند و دشمني كه آنهارا كاشته بود شيطان و موسم حصا و انجام جهان و دروندگان ملايكه اند و در آيهء ۱۲ فصل ۵ نامهء باهل روم مرقوم است كه چنانچه گناه بوسيلهء يك شخص در جهان پديد شد و بگناه مرگ بهمين قسم مرگ بر همگي طاري گرديد از آنجا كه در وي همه گناهكار مي بودند و ديگر در آيهء ۴۴ فصل ۸ يوحنّا مذكور گشته است كه شمارا شيطان پدر است و خواهشهاي پدر خودرا مي خواهيد بجا آريد او از آغاز مردم كُش بود و در راستي نماند زيرا كه راستي در او نيست چون دروغ مي گويد از چيزهاي مختصّ بخود مي گويد زيرا كه او دروغگو است و پدر دروغها است و در آيهء ۸ فصل ۵ نامهء اوّل پطرس مسطور گشته است كه هوشيار و بيدار باشيد زانرو كه خصم شما ابليس چون شير غرّان مي گردد در طلب كسي كه بلع نمايد * و اگر كسي سوال نمايد كه چرا خدا بعمل آمدن شرّ مانع نشده است و چرا گذاشت كه شيطان بآدمي تسلّط بيابد و چرا خدا تا حال شرّ و تسلّط شيطان را متحمّل گرديده است جواب اين سوال در اين جا ممكن نيست ليكن در كتاب طريق

الحیات بقدر امکان ادا شده است و هر چندي که انسان در درک این مطالب قاصر و در جواب کافي این سوال عاجزاست زیرا که خدا بنابر مصلحت خود بآدمي بیان ساختن این اسراررا صلاح ندانسته است نهایت بجهت بندهء مومن همین قدر کفایت مي کند که بداند که خدا حکیم است و حکیم علي الا طلاق در امورات خود سهو نمي کند و اگرچه خدا فاعل مختار است لیکن باز بعمل آمدن فعل فاعل خارجي‌را نیز محض از روي حکمت و مصلحت مانع نمي گردد لیکن درک این حکمت در قوّهء عقل قاصرهء انساني نیست

و در باب مطالب مذکوره این مرحله بندهء حق جوینده‌را بالکلیّه ساکت و مطمئن مي نماید که از کلام الهي صریحةً دریافت مي شود که ارادهء خداوندي آن نیست که آدمي در تسلّط شیطان و گناه و در بدبختي بماند بلکه این است که باز از گناه آزاد و پاک گشته در پاکي شبیهء خدا گردد و مالک سعادت ابدي شود و بآن مرتبه بلکه بمرتبهء زیاده از آن برسد که آدم در بهشت داشته است چنان که در این مقامات کتب مقدّسه یعني در آیهء ۴۴ فصل ۱۱ کتاب ۳ موسی‌ی مسطور گشته است که منم خداوند خداي شما پس خویش تن‌را تقدیس نمائید و مقدّس باشید زانرو که من مقدّسم و دیگر چنانکه در آیهء ۴۸ فصل پنجم متّي مرقوم گشته است که کامل باشید چنانچه پدر شما که در آسمان است کامل است و در آیهء ۱۶ فصل ۶ نامهء دوم باهل قرنتس مرقوم است که شما هیکل خداي حيّ مي باشید چنانچه خدا گفته است که من درمیان آنها خواهم ماند و خواهم سیر کرد و من خداي آنها خواهم بود و آنها اهل من خواهند بود و دیگر در آیهء ۹ فصل ۲ نامهء اول پطرس مذکور گردیده که شما قوم برگزیده و کهنهء ملوکانه و طائفهء مقدّس و قوم خاص گشته اید تا آنکه اوصاف آن کس که شمارا از ظلمت بنور نادر خود دعوت نموده است جلوه دهید و دیگر در آیهء ۲ فصل ۳ نامهء اول یوحنا مرقوم گشته که ای محبوبان حال

هم فرزندان خدا هستیم و انچه خواهیم بود هنوز ظاهر نشده است لیکن
مي دانیم که چون او ظاهر شود چون او خواهیم بود از آنجا که اورا چنانکه
هست خواهیم دید در این حال انجیل و کتب عهد عتیق بواضحي تمام
مفهوم مي سازند که مطلب آفرینش آدمي بقدر امکان مانند خدا پاک
و کامل گشتن است * پس انجیل شرط سومرا از شرایطي که بجهت
شناختن الهام حقیقي در دیباچه ذکر نموده ایم در کمال تکمیل بانجام مي
رساند یعني بنابر شرط مذکور مي باید که الهام حقیقي خدارا خداي پاک
و مقدّس بیان نموده از براي آدمي نیز مرتبهٔ پاک باطنيرا نشان دهد
و بانجام شرط مزبورهٔ انجیل از خدا بودن خودرا ثابت مي سازد و هم از
کتب سائر ادیان مختلفه امتیاز یافته خودرا برتري کلّي مي دهد زیرا که
تمامي آن ادیان از این مطلب عمدهٔ آفرینش آدمي خبري ندارند و پاکي
آدميرا عمل ظاهري دانسته قلب خودرا در ناپاکي مي گذارند امّا این
قسم پاکي اگرچه در نظر مردم پاکي مي نماید نهایت در حضور خداي
مقدّس و کامل و علاّم القلوب هیچ چیز شمرده نخواهد شد *

و از براي این که آدمي بآن مطلب عالي برسد خداي تعالی احکام
خودرا باو عنایت فرموده است چنانکه در این مواقع کتب عهد عتیق
و جدید مسطور است که درآیات اول الی ۱۷ فصل ۲۰ کتاب دوم موسی
گفته شده است که خدا تمامي این کلماترا متکلّم شده گفت که من
خداوند خداي تو ام که ترا از زمین مصر از خانهٔ بندگي بیرون آوردم در
حضور من ترا خدایان غیر نباشند بجهت خود صورت تراشیده و هیچ شکل
از چیزهايء که در آسمان است در بالا یا در زمین است در پائین و یا
در آبهاي که در زیر زمین است مساز آنهارا سجده ننموده ایشانرا عبادت
منما زیرا من که خداوند خداي تو ام خداي غیورم که گناه پدران بر پسران
تا پشت سوم و چهارم بغض کنندگان خود مي رسانم و رحم کننده ام بر
هزاران از کساني که مرا دوست داشته اوامرمرا نگاه دارند اسم خداوند

خداي خودرا بي سبب بر زبان مياَور زيرا كه خداوند كسي كه اسمش‌را بي سبب بر زبان بياورد مبري نخواهد شمرد روز سبت‌را بخواطر دار تا آنكه آنرا تقديس نمائي شش روز بكار مشغول شو و تمامي كار خودرا بجا آور امّا روز هفتمين سبت خداوند خداي تست هيچ كاري در آن نكني پدر و مادر خودرا احترام نماي تا آنكه روزهايت بزميني كه خداوند خداي تو بتو بخشد طول بكشد قتل مكن زنا منما دزدي مكن بر همسايه‌ات شهادت دروغ مده بخانهٔ همسايه‌ات طمع مورز بزن همسايه‌ات و به بنده اش و بكنيزكش و بگاوش و بالاغش و بهيچ چيزي كه از همسايه‌ات هست طمع منما و ديگر چنانكه در انجيل در آيات ۲۱ الي ۴۸ فصل ۵ متّي مرقوم است كه مسيح فرموده كه شنيده ايد كه بمتقدمين گفته شده است كه قتل مكن و هر كسي كه قتل كند مستوجب قضا خواهد شد ليكن من بشما مي گويم كه هر كس كه بر برادر خود بي سبب غضب نمايد مستلزم قضا خواهد گشت و هر كسي كه ببرادر خود راكا (يعني ابله) گويد مستلزم شورا خواهد گرديد امّا هر كس كه ببرادر خود احمق بگويد مستحق آتش دوزخ خواهد بود پس اگر هديهٔ خودرا در قربانگاه بياوري و در آن جا بخاطرت آيد كه برادر تو از تو گله مند است هديهٔ خودرا پيش قربانگاه رها كن و رفته اول با برادر خود صلح كن بعد از آن آمده هديهٔ خودرا بگذران با مدّعيء خود تا با او در راه هستي بزودي صلح نما مبادا كه آن مدّعي ترا حوالهٔ قاضي نمايد و قاضيت بسرهنگ سپارد و در زندان افكنده شوي بتحقيق كه با تو مي گويم تا فلوس آخري‌را ادا ننمائي بهيچ وجه از آن مكان بيرون نخواهي رفت شنيده ايد كه بارباب زمان سلف گفته شده است كه زنا مكن ليكن من بشما مي گويم كه هر كسي كه بر زني از روي خواهش نظر اندازد در همان دم در قلب خود با او زنا نموده است پس اگر چشم راست تو مر ترا بلغزاند قلعش كن و از خويشش بر افكن از اين جهت كه ترا سودمندتر آن است كه يك عضو از اعضاي تو تباه

شود و تمام جسدت در دوزخ افکنده نشود و اگر دست راست تو مر ترا
بلغزاند قطعش کن و از خویشتش بر انداز زیرا که از براي تو فائده مندتر
آن است که یک جزوي از اجزاي تو تباه گردد و همگي بدنت در جهنّم
انداخته نشود گفته شده است که هر کس که زن خودرا مفارقت نماید
خط طلاق‌را باو بدهد لیکن من بشما مي گویم که هر کس که منکوحهٔ خودرا
بغیر علّت زنا جدا گرداند اورا بزنا کردن بر انگیزد و هر کس که آن مطلّقه‌را
در نکاح خود آورد مرتکب زنا مي شود باز شنیده اید که باهل ایّام سابق
گفته شده است که بکذب سوگند مخور بلکه سوگندهاي خودرا بخداوند وفا
کن لاکن من بشما مي گویم مطلقا قسم نباید خورد نه بآسمان از آن که
کرسي خدا است و نه بزمین زیرا که مطرح قدم اوست و نه باورشلیم بنابر
آن که مدینهٔ ملک عظیم است و نه بسر خود سوگند یاد کن زیرا که نمي
تواني یک موي‌را سفید یا سیاه نمائي لیکن بگذارید که مکالمهٔ شما بآري
آري و ني ني واقع شود بجهت آنکهَ هر چه از آن زیاده‌تر است از شریر
است شنیده اید که گفته شده است که چشمي عوض چشمي و دنداني
بدل دنداني لیکن من بشما مي گویم که با شریر مقاومت مکنید بلکه هر
کس که برخسارهٔ راست تو طپانچه زند رخسارهٔ دیگررا بسوي او بگردان
و اگر کسي بخواهد که بر تو ادّعا نماید و خواهد که پیراهنت‌را اخذ کند
قبایت‌را نیز از بهر وي ترک کن و هر کس که ترا برفتن یک میل راه مجبور
نماید دو میل با وي ساعي باش هر کس که از تو سوال کند باو ببخش و از
آنکه قصد قرض از تو دارد بر مگرد شنیده اید که گفته شده است دوست
خویش‌را محبّت کن و دشمن خویش‌را بغض نما لیکن من بشما مي گویم
که اعداي خودرا دوست بدارید و از براي آنها که بر شما لعن مي کنند
برکت طلبید و با آنان که شمارا عداوت مي نمایند احسان کنید و از بهر
آنها که شمارا فحش مي دهند و زحمت مي نمایند دعا کنید تا پدر
خودرا که در آسمان است فرزندان باشید زیرا که او آفتاب خودرا بر بدان

و نیکان طالع می نماید و باران خودرا بر عادلان و ظالمان می فرستد که اگر آنهارا دوست دارید که شمارا دوست می دارند چه اجر خواهید یافت آیا عشّاران چنین نمی کنند و اگر بر برادران خود فقط سلام می نمائید از دیگران چه افزون کرده اید آیا عشّاران چنان نمی نمایند پس کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است و دیگر در آیات اول الی ۲۱ و ۳۱ الی آخر فصل ششم متّی مرقوم است که احتیاط کنید تا صدقهٔ خودرا پیش روی مردم ندهید که آنرا بینند و اگر نه بنزد پدر خود که در آسمان است اجر نخواهید داشت پس هرگاه که صدقه میدهی پیش خود در کرنا منواز چنانکه ریاکاران در مجامع و بازارها می کنند تا آنکه در نزد مردم محترم گردند بشما راست می گویم که اجر خودرا تمام تحصیل نموده اند بلکه چون صدقه می دهی باید که دست چپ از آنچه دست راست تو می کند خبر نشود تا صدقهٔ تو در خفا باشد و پدر تو که در خفا می بیند علانیه ترا جزا خواهد داد و چون نماز گذاری همچو ریاکاران مباش زیرا که ایشان خوش دارند که در مجامع و سر کوچها ایستاده نماز گذارند تا آنکه در نظر مردم باشند بشما راست می گویم که آنها اجر خودرا یافتند لیکن تو چون نماز می کنی در حجرهٔ خود داخل شو و دررا محکم بسته پدر خودرا که در خفا است نماز بگذار و پدر تو که پنهانی می بیند ترا آشکار جزا خواهد داد لیکن هر گاه که نماز کنید مانند مردم قبائل کلمات زائده مگوئید زیرا که آنها تصوّر می نمایند که بجهت زیاده گفتن ایشان مسموع خواهند شد پس مثل آنها مباشید که پدر شما بآن چیزها که شمارا ضرور است عالم است پیش از آنکه از او سوال نمائید پس شما باین طریق دعا نمائید که ای پدر ما که در آسمان هستی نام تو مقدّس باد ملکوت تو بیایاد و ارادت تو چنانکه در آسمان است بر زمین نافذ باد نان روزینهٔ مارا در این روز بما ببخش و آن چنان که قرضداران خودرا می بخشیم قرضهای مارا بما به بخش و مارا در معرض آزمایش میاور بلکه

از شریر خلاصي ده زیرا که ملک و قدرت و جلال تا ابد از آن تست آمین که هر گاه تقصیرات مردمرا بایشان به بخشید پدر آسماني شما شمارا خواهد بخشید اما چنانچه جرائم مردمرا نه بخشید پدر شما نیز جرائم شمارا نخواهد بخشید چون روزه روید مانند ریاکاران کشیده رو مباشید که صورت خویش‌را متغیّر کنند تا در نظر مردم روزه‌دار نمایند بدرستي که من بشما مي گویم که ایشان اجر خودرا گرفته اند لیکن تو هر گاه روزه رويی سر خودرا چرب کن و روي خویش‌را بشوي تا در نظر مردم روزه دار ننمائي بلکه در نظر پدر خود که در خفا مي باشد و پدر نهان بین تو مر ترا آشکارا جزا دهد و در زمین براي خود گنج مگذارید جائي است که بید و زنگ زیان رساند و دزدان سوراخ کنند و ببرند بلکه برآسمان براي خود گنج نهید جائي که نه بید و نه زنگ زیان رساند و نه دزدان سوراخ کنند و دزدي ننمایند زیرا جائي که خزانهٔ شما باشد دل شما نیز درآنجا خواهد بود و در فکر مباشید و مگوئید که چه خوریم یا چه نوشیم یا بکدام چیز پوشیده شویم از آنکه تمامي این چیزها است که قبائل طلب مي کنند و پدر آسماني شما خبر دارد که بهمهٔ این چیزها محتاجید پس اول ملکوت خدا و عدلش‌را طلب نمائید که همهٔ این چیزها از براي شما زیاد خواهد شد پس از براي فردا فکر مکنید از ان که فردا خود در بارهٔ خویش فکر خواهد نمود و امروزرا اذیّت امروز کافي است و دیگر در فصل ۱۲ نامهٔ باهل روم مرقوم است که اي برادران براي خاطر رحمتهاي خدا من بشما استدعا مي نمایم که بدنهاي خودرا وا گذارید چون قرباني زنده و مقدّس چنانکه خدارا خوش آید که آن است عبادت عقلاني شما و هم شکل باین جهان مباشید بلکه شکلي دیگر پذیرید بفهم نوي تاکه دریابید که آن رفتار نیکوئي خوش آیندهٔ کامل که خدا خواهد کدام است و بعلّت آن توفیقي که بمن داده شده است هر کس‌را که درمیان شما مي باشد مي گویم که میندیش فوق انچه باید اندیشید بلکه اندیشه سنجیده نما چنانچه هر کس‌را

خدا پیمانهٔ از ایمان باو پیموده است که چنانچه یک بدن ما را اعضاي بسیار است و جمیع اعضا بیک کار مشغول نیستند بهمین وضع جملاً ما در مسیح یک تن مي باشیم و مفصّلاً اعضاي یک دیگر هستیم هرچند استعدادات مختلفه در ما مي باشد بحسب فضلي که بما داده است اگر آن اخبار کردن باشد فضلش در پیمایش ایمان است و اگر خدمت باشد فضیلتش در خدمت است و اگر معلّم است در تعلیم و اگر وعظ دهنده است در وعظ و تقسیم کننده درپاک دستي و پیشوا در کوشش و پرستار در خوشنودي و در محبّت صداقت باید و بدي‌را بغض نمائید و با نیکي ملحق شوید و در برادري با یک دیگر مهربان باشید و یک دیگررا در سبقت تعظیم نمائید و در کوشش تاخیر ننمائید و در روح چالاک و خداوندرا فرمان پذیر باشید در امید شاد و در مصیبت صابر و در دعا پایدار حاجت مقدّسان‌را بر آورده غریب پروري‌را پیروي نمائید معذّبین خودرا خوش گفته بلي خوش گوئید و نفرین ننمائید و شما راست خوشي با خوش شدگان و گریستن با گریانان و با یک دیگر به برابري اندیشه نمائید و بلند پرواز مباشید بلکه با افتادگان فرود آید و خود بین مباشید هیچ کس‌را بدي در مکافات بدي ننمائید و بجهت آنچه نزد کلّ خلق شایسته نماید پیش اندیشه نمائید اگر ممکن باشد بقدري که از جانب شما باشد با همهٔ خلق بصلح باشید اي محبوبان بجهت خود انتقام مکنید بلکه جاي غضب‌را خالي گذارید که نوشته شده است که مرا است انتقام عوض خواهم کرد خداوند مي فرماید و اگر دشمن تو گرسنه باشد اورا لقمه بده و اگر تشنه باشد آبش ده که اگر تو چنین کني اخگرهاي آتش‌را بر سر او خواهي انباشت و مغلوب بدي مشو بلکه بدي‌را به نیکي مغلوب کن و ایضا در آیات ۱ و ۲ و ۵ الی ۸ فصل ۱۳ همین نامه مرقوم گشته است که هر شخصي باید که قدرتهاي برتر از خودرا اطاعت نماید زیرا که هیچ قدرت نیست مگر آنکه از خدا است و قدرتهائي که موجود است از خدا مقرّر است پس آن کس که قدرت‌را

مخالفت مي نمايد تقدير خدارا مقاومت مي نمايد و چنين مقاومان حکمرا برخود فرود مي آرند پس بايد مطيع باشيد نه بعلّت غضب و بس بلکه بجهت معرفت خود و بهمين قسم باجرا ادا نمائيد زيرا که خدارا ملازمان حضور اند که بهمين کار بمواظبت متوجّه اند پس همگيرا اداي لوازم نمائيد و باج خواهرا باج و صاحب جزيهرا جزيه و مستحق ترسرا ترس وبخداوند عزّت عزّت و هيچ کسيرا بدهکار مباشيد جز دين محبّت يک ديگررا زانرو که آن کس که ديگريرا محبّت مي نمايد در شريعت کامل است و ديگر در آيات اول الي ۱۰ فصل ۱۳ نامهٔ باهل قرنتس مسطور است که اگر من بزبانهاي خلق و فرشتگان حرف زنم و محبّت نداشته باشم چون کرّه ناي نفير کننده يا صنج فغان نماينده شده ام و اگر نبوت داشته باشم و همگي اسرار و جميع علومرا يافته باشم و نيز کمال ايمانرا بحدّي که کوههارا نقل مکان نمايم و محبّت نداشته باشم هيچ نيستم واگر همگي اموال خودرا خيرات نمايم و بدن خودرا وا گذارم که سوخته شود و محبّت نداشته باشم هيچ سود نکرده ام و محبّترا حوصله مي باشد و مهربان است محبّت غيرت ندارد محبّت کبر ندارد محبّت مغرور نمي باشد اطوار ناشايسته ندارد و مال خودرا تقاضا نمي نمايد و خشونت نمي نمايد و بد مظنّگي ندارد از نا راستي خرش وقت نمي گردد بلکه با راستي خوشنود مي شود بهمه چيز شکيبائي مي نمايد و همه چيزرا باور مي نمايد و از هر چيز انتظار نيکو مي کشد و بهر چيز صبر مي نمايد و محبّت گاهي ساقط نمي شود ليکن اگر نبوتها است باطل خواهند گشت اگر زبانها است باز خواهد ماند اگر فهم است ضايع خواهد گرديد که جزئيرا مي فهميم و جزئيرا خبر مي دهيم و چون انچه کامل است آيد پس جزوي باطل مي گردد و ديگر در آيات اول الي ۲ فصل ۵ نامهٔ بافسيان مذکور است که خدارا متابعت نمائيد چون فرزندان محبوب و در محبّت رفتار نمائيد چنانچه مسيح مارا محبّت نمود که در راه ما خودرا تسليم نمود که خدارا

هدیه و قربانی با رایحهٔ خوش بوده باشد و زنا و هر قسم بی عصمتی و حرص درمیان شما ذکر کرده نشود چنانچه می زیبد مقدّسان‌را و نیز فحش و بیهوده گوئی یا شوخی که نا مناسب باشد بلکه اولی است شکر گذاری که شما خود مطّلع هستید که هر کس که زانی یا بی عصمت یا طامع که بت‌پرست است باشد هیچ میراث در ملکوت مسیح و خدا ندارد و از سخنان باطل هیچ‌کس شمارا نفریبد زانرو که بجهت این امورات است که غضب خدا بر ابنای بغاوت نازل می شود پس ایشان‌را رفیق مباشید زیرا که شما پیش ظلمت بودید و اکنون که در خداوند نور می باشید چون ابنای نور رفتار نمائید از آنجا که میوهٔ روح در کمال مهر و صدق و راستی است و تحقیق نمائید که رضای خداوند چیست و در اعمال بی ماحصل ظلماتی رفیق مباشید و بهتر است که آنهارا روشن سازید از آنجا که تکلّم بقبایحی که از آنها در خلوت سر می زند ناشایسته است و هر آنچه از نور ظاهر می شود آشکار است و هر چه آشکارا می شود روشن می باشد و از آنجا است که می گوید که ای خوابیده بیدار شو و از مردگان برخیز که مسیح بر تو خواهد تابید پس با خبر باشید که باحتیاط رفتار نمائید نه چون مردمان بی عقل بل چون عارفان و زمان‌را در یابید که روزگار نا مساعد است و بی مدرک مباشید بلکه در یابید که مشیّت خداوند چیست و مست شراب مشوید که در آن فساد است بلکه مملوّ از روح باشید و با یک دیگر بمزامیر و ترنمها و اشعار روحانی تکلّم نمائید و قلبًا خداوندرا سرود و ترنّم نمائید و پیوسته بجهت هر چیز خدا و پدررا شکر نمائید باسم خداوند ما یسوع مسیح و از خدا ترسی یک دیگررا مطیع باشید و دیگر در فصل ۳ و در آیهٔ اول فصل ۴ نامهٔ بقلسیان مسطور است که چون با مسیح برخاستید طالب باشید اشیاء علوی‌را جائی که مسیح نشسته است بر دست راست خدا که بآنچه علوی است ضمیر شما باشد نه از آنچه بر زمین است از آنجا که مرده اید و زندگی شما با مسیح مخفی است در خدا و چون مسیح

که حیات ما است بظهور آید آن وقت شما نیز با وی با جلال بظهور خواهید آمد پس اعضاي خودرا که بر زمین مي باشد مرده انگارید از زنا و بي عصمتي و شهوت و خواهش نفساني و طمع که بت‌پرستي است که بسبب این اعمال غضب خدا بر ابناي بغاوت نازل مي شود و شما نیز مدّتي بآنها بسر مي بردید هنگامي که در آنها زنده بودید لیکن الحال شما همه‌را وا گذاشته اید از غضب و خشم و تُند خوئي و خبث و فحش از دهن خود و دروغ بیک دیگر مگوئید از آنجا که انسانیّت کهنه‌را با اعمالش از خود برکنده اید و نورا پوشیده اید که او متجدّد مي شود در معرفت در صورت خالق خود آنجا که یوناني و یهودي و ختنه و نا مختوني و بربري و اسکوتي بنده و آزاد نیست بلکه همه و در همه مسیح است پس چون برگزیدگان خدا که مقدّس و محبوب اند رحم دلي و مهرباني و فروتني و افتادگي و حلم‌را در بر خود نمائید و نسبت بیک دیگر متحمّل و بخشنده باشید و اگر کسي در ضدّ دیگري ادّعائي داشته باشد چنانچه مسیح شمارا عفو نمود شما نیز چنان کنید و علاوه بر این همه محبّت‌را در بر خود نمائید که او ریسمان انضباط کاملیّت است و در دلهاي شما صلح خدا حاکم باشد که بجهت آن در یک بدن خوانده شده بودید و شاکر باشید و کلام مسیح در شما کثیراً واقع شود و بکمال دقّت یک دیگررا تعلیم و اندرز نمائید و بمزامیر و ترنّمات و اشعار روحاني بشکرانه در دل خود خداوندرا بسرائید و هر آنچه قولاً یا فعلاً مي نمائید تمامي باسم یسوع خداوند نمائید و خداي پدررا بوساطت وي شاکر باشید ای زنان شوهران خودرا چنانکه در خداوند زیبد اطاعت نمائید ای شوهران زنان خودرا محبت نمائید و با ایشان تند خوئي منمائید و ای فرزندان والدین خودرا در هر امر مطیع باشید که این است رضاي خداوند و ای پدران با فرزندان خود بلجاجت رفتار ننمائید مبادا که افسرده گردند و ای نوکران آقایان بشري‌را در هر امر مطیع باشید نه بخدمتهاي ریائي چون کساني که مردم‌را خوش آمد مي گویند بلکه

بسادهٔ لوحي چون خدا ترسان و هر امررا که بعمل مي آريد بجان بجا آريد چنانچه بجهت خداوند نه بجهت خلق و چنين دانيد که در مکافات ميراثشارا از خداوند خواهيد يافت زيرا که مسيح است آن آقائي که شما اورا بندگي مي نمائيد و آن کسي که ظلم مي نمايد بر حسب ظلمي که نموده است باو خواهد رسيد و مطلقاً ظاهر بيني نمي باشد اي آقايان در حق خادمان براستي و عدالت رفتار نمائيد که شمارا نيز آقائي در آسمان مي باشد * چون بعضي از محمّديان در اين گمان مي باشند که گويا در انجيل امر و نهي نمي باشد لهذا اين آياترا تفصيلاً ذکر نموديم و از مضامين آنها ظاهر است که احکام مذکوره محض مطلب و حکم روحاني و باطنيرا که تماماً بخداي مقدّس لائق است شرح مي دهند چنانکه تمامي آن احکام به نيک و پاک گشتن قلب و رفتار آدمي منسوب اند و بآداب ظاهريّه هيچ رجوعي ندارند مخفي نماند که اکثر احکام سائر مذهب محض بآداب ظاهري منسوب است و بنابر اين نزد خداي علّام القلوب نا مقبول و از براي پاک گشتن قلب آدمي بي مصرف اند و در اين صورت که احکام انجيل محض باطني و مخصوص به نيکي قلب و رفتار آدمي مي باشند پس بر احکام مذهب مختلفهٔ امتياز و برتري کلّي دارند و بهمين مرحله نيز ثابت مي شود که اين احکام نه احکام انساني بلکه احکام الهي مي باشند * و تمامي اين احکام در ضمن آن يک حکم جمع اند که در آيات ۳۷ و ۳۹ فصل ۲۲ متّي مرقوم گشته است که آن خداونديرا که خداي تو است بهمگي دل و همگي جان و همگي انديشهٔ خود دوست دار و آشناي خويشرا چون خود دوست داريعني بايد که منظور و مطلوب خواهش و هوسهاي تو هميشه خدا و در او جمع گشته با او متّفق باشد و پس چنانکه تمامي اقواي عقل و روح و جسد تو در همگي عمر هر روز و هر ساعت و هر دقيقه بنابر ارادهٔ و بجهت حرمت خدا متحرک و مصروف گردند و ديگر آن که بايد چنانکه طالب نيکي و خيرخواه خود هستي

همچنین با تمامي توایاي خود طالب نیکي و خیرخواهي همسایهء خود باشي خواه دوست باشد وخواه دشمن تا آن کلام مسیحرا معمول داشته باشي که در آیهء ۱۲ فصل ۷ متّي مرقوم گشته است که هر چه خواهش دارید که مردم با شما بعمل آرند بهمان طریق با ایشان سلوک نمایند * واین احکام که انسانرا با محبّت بخداي خود ملحق و با همسایه اش نیز متّحد ساخته اورا بپاکي حقیقي وخوش حالي ابدي مي رسانند واین امر دوست داشتن خدا و همسایهء خود که خدا در کلام خود بیان نموده است همان شریعت وامر است که خداي تعالی در قلب و انصاف هر آدمي مقرر داشته است محض باین تفاوت که در قلب آدمي بآن مرتبه واضح نیست چنانکه در انجیل بنابر این هر چندیي که آدمي از شریعت مسطورهء کتب عهد عتیق و جدید خبردار نباشد باز بي شریعت نیست زیرا که آن شریعت دوست داشتن خدا وهمسایه از طرف خدا در لوح ضمیر هر بشري بطریقي که محو پذیر نباشد مثبت گشته است چنانکه او نیز بنابر کم و بیش متوجّه گردیدن بشریعت مندرجهء قلبي خود از حکم مذکور کم و بیش خبردار مي تواند گشت پس در این صورت در قلب هر یک از بت‌پرستان نیز باوجودیي که کتب دیني ایشان خلاف است باز از خدا یک شریعتي مي باشد که بنابر عمل آوردن و نیاوردن آن خدا آنهارا مواخذه خواهد نمود وچون آنها نیز شریعت مندرجهء قلب خودرا بانجام نمي رسانند پس از این سبب در حضور خدا ناقص و مقصّر بودن خود شانرا مي توانند فهمید و محتاج بودن برهاننده دریافت مي توانند نمود *

نهایت بجهت تحصیل آن پاکي و مرتبهء عالي که بنابر کلمات واحکام مذکورهٔ براي آدمي از خدا مقرّر گشته لازم است که آدمي در هیچ یک از احکام الهي قاصر نباشد زیرا که درآیهء ۱۰ فصل ۲ نامهء یعقوب مسطور است که اگر کسي تمام شریعترا نگاه دارد ویک جزورا سهل انگارد

همه‌را مقصّر شده است و دیگر در آیهٔ ۱۰ فصل ۳ نامهٔ بغلتیان نوشته شده
است که ملعون باد هرکس که ثابت نباشد در تمامی نوشتهای شریعت
تا آنکه همه‌را بجا آرد پس در حضور خداوند مقدّس این مقبول نخواهد
بود که آدمی محض بعضی از احکام اورا مرعی دارد بلکه لازم است که هر
کسی که در صدد تحصیل رضای خداوندگار است باید احکام اورا چنان
بانجام رساند که در هیچ یک از آنها قصوری نماند و الّا شخصی که مقصر آید
هر چندی که محض در یکی از آنها مقصر گشته باشد هر آئنه باز ملعون
است یعنی بغضب الهی گرفتار خواهد بُود انتها در این حال که هم بنابر
کلام الهی و هم نظر بشهادت انصاف همگی مردم گناهکار اند پس همچنین
شخصی کجاست که احکام خداوندی‌را چنان برسانیده باشد که در
هیچ یک آنها در هیچ وقتی قصوری واقع نگردیده باشد و درکجاست چنان
کسی که پیوسته خدارا با همگی قلب و همگی قدرت و همگی اندیشه و
آشنائی خودرا نیز مانند خود دوست داشته در هر اوقات باو همان رفتار
کرده باشد که توقع از آشنا دارد و درکجاست چنان شخصی که در هیچ وقتی
مرتکب امر شنیعی نگشته و یا یک کلمهٔ سخنی که بخدای مقدّس نا
خوش آینده است نگفته باشد وکجاست چنان کسی که در هیچ وقتی
یک خواهش ذمیمه و ناپاک و حرکتی منهیّه در قلب او بحرکت نیامده
باشد پس در این باب بمن و تو حتی بتمامی مردم لازم است که در
حضور خدا اقرار نمایم که تماما مقصّر وگناهکاریم و ان حالت نیکی و پاکی‌را
که می بایست در حضور تو داشته باشم ای خدای مقدّس و عادل در ما
نیست بنابر این همگی آن بازخواستهای موعودهٔ که خدا بجهت تجاوز
کنندگان از احکام خود مقرّر داشته است بتمامی مردم حتّی بمن و تو نیز
خواهند رسید زیرا امکانی ندارد که خدای عادل و صادق کلام خودرا بشکند
و بوعدهٔ خود وفا نکند ×

و بازخواستی که از خدا بجهت گناهکاران وعده شده است در کلام الهیا

باین طریق ذکر یافته اسب چنانکه در آیهٔ ۳۶ فصل ۱۲ متّي مسیح فرموده
است که من بشما مي گویم که هر کلمهٔ نا شایسته‌را که مردم مي گویند
در روز جزا محاسبه اش‌را خواهند داد و دیگر درآیهٔ ۲۵ فصل ۳ نامهٔ
بقلسیان مسطور است که آن کسي که ظلم مي نماید بر حسب ظلمي که
نموده است باو خواهد رسید و مطلقاً ظاهر بیني نمي باشد و دیگر درآیهٔ
۱۸ فصل اول نامه باهل روم مرقوم شده است که غضب الهي ظاهر است
ازآسمان برمجموع بي دیني و نا راستي مردم که ایشان حقیقت‌را با شرارت
دارند و ایضاً درآیات ۸ و ۹ فصل ۲ همین نامه مرقوم گشته است که اهل
لجاج‌را که براستي اطاعت نمي نمایند بلکه مطیع اند نا راستي‌را خشم
وغضب و عذاب و عقوبت بر هر نفس بشري زبانکار مقرّر است نخستین
بر یهود و بر یونانی نیز و دیگر در آیهٔ ۹ فصل اول نامهٔ دوم بتسلینیقیان
مسطور گردیده است که ایشان (یعني آنان که خدارا نمی شناسند و بانجیل
اطاعت نمي نمایند) از حضور خداوند و جلال و قدرتش بقصاص هلاکت
ابدي خواهند رسید و در روز جزا بنابر قول مسیح که درآیهٔ ۴۱ فصل ۲۵
متّي مرقوم است ببدکاران گفته خواهد شد که ای ملعونها از نزد من بروید
درآتش ابدي که بجهت شیطان و سپاه وي مهیّا شده است * پس
این آن حصه است که بسبب مهجور گردیدن از خدا و انحراف ورزیدن
از احکامش تو و من و تمامي مردم از براي خود تحصیل نموده و مستوجب
آنها گشته ایم زیرا که بمثل ما گناهکاران و ناپاکان چگونه ممکن است که
بخداي پاک و مقدّس تقرّب جوئیم و چگونه مي شود که شخص ناپاک و
گناهگار بخداي عادل و مقدّس خوش آید و تجاوز کردن از احکام او باو
مقبول گردد بلي این که محبّت خداوندي بي پایان و دریاي رحمتش بي
کران است بدیهي است نهایت بهمین طریق عدالت و تقدّس اورا
نیز حد و نهایتي نیست و قهر و غضب و براهم پایاني نه در این صورت
محال است که زشتي و زشتکاري بخدا خوش آید بلکه لازم است که

خداي پاک و مقدس نقیض گناه باشد و نیز بنابر عدالت خود نا خوشي و نفرت خودرا از گناه ببازخواست گناهکاران ظاهر سازد پس عجب خیال باطل اگر کسي چنین تصوّر نماید و خودرا بدین امید فریبنده ساکت سازد که بلي خدا نظر بمراحم عظیمهٔ خود بي جرا و بازخواست گناهان مرا خواهد بخشید ای فریبندهٔ دل خود خدا چنین عمل نخواهد کرد زیرا چگونه ممکن است که خداي عادل و حکیم بخلاف عدالت و تقدّس خود عملي نماید امّا هرگاه خدا به تجاوز کنندهٔ شریعت خود بازخواست نمي کرد هرآئنه عهد شکن و مخالف عدالت خود مي شد * و بنابر مهرباني خدا نیز لازم مي آید که خدا گناهکاران را بي بازخواست نگذارد بعلّت این که آدمي وقتي که بداند که خدا بتجاوز کنندگان بازخواست نخواهد کرد دیگر آن احکامرا که خدا محض از روي مهرباني از براي نیکو گشتن آدمي باو عنایت فرموده است نگاه نخواهد داشت بلکه یوماً فیوماً بیش از پیش در دریاي عصیان غوطه خورده آناً فآناً زیاده بد احوال و بدبخت خواهد گردید و همچنین اگر تجاوز کنندهٔ حکم شریعترا بازخواستي نمي بود آن شریعت دیگر چه مصرف مي داشت و اگر عاصي مانند عابد مقبول درگاه خداوندي مي بود امتیاز نیک از بد چگونه بعمل مي آمد پس بنابر دلائل مذکوره بالکلّیه آشکار و واضح است و هم چنین از مضامین کلام سابق الذّکر الهي به یقیني تمام مفهوم مي گردد که خدا گناهکاررا مورد بازخواست لائقه خواهد نمود و بنابر این یا باید که سزاي گناهان خودرا دیده دائماً در هلاکت باشیم یا این که چارهٔ بیابیم که بسبب آن از سزاي گناه خلاصي بیابیم *

در این حال این سوال لازم مي آید که آیا في نفسه آدمي خودرا از عقوبتهاي گناهان خود خلاصي مي تواند داد یا نه و آیا چنان چارهٔ و کفّارهٔ ذنوبي مي تواند پیدا کرد که در حضور خداي مقدّس و عادل مقبول و باعث عفو گناهان خود باشد و رضامندي خدارا شامل حال خود سازد یا نه مخفي

نماند که بجهت آدمي ابداً ممکن نیست که عملي یا ثوابی حاصل نماید
که کفاره و تلافي گناهانش بوده باشد زیرا که بآدمي محال است که احکام
خدارا بآن طریقي که در کتب مقدّسه بیان شده اند کاملاً و تماماً بانجام
رساند و همچنین امکان ندارد که آدمي بعد از آنکه عصیان و گناهان خود
باو معلوم شده و پشیمانی حاصل نموده است دیگر هیچ دفعه بگناه نیفتد
زیرا بنابر کلام الهي نه آنکه محض عمل ناشایسته گناه است وبس بلکه قول
و فکر و خواهش نالائق نیز گناه شمرده مي شود و کیست که در قلب او
فکر و خواهش نالائق ابداً نباشد پس وقتي که آدمي واجباترا بعمل نیاورد
چگونه باو ممکن خواهد شد که عمل زیاده از واجبرا کرده ثوابی حاصل
نماید که تلافي و کفارهٔ گناه او بوده باشد و اگر بالفرض شخصي در تمامي
عمر خود هیچ وقتي از احکام خدا تجاوز نکرده باشد باز زیاده بر آنکه باو
واجب بود نکرده است و بنابر این در حضور پروردگار خود هیچ ثوابي نخواهد
داشت بلکه بنابر قول مسیح که در آیهٔ ۱۰ فصل ۱۷ لوقا مرقوم گشته است
باید که آدمي اقرار نماید که ما بندهگاني بي منفعت هستیم زیرا که آنچه
کردنش بر ما واجب بود همانرا کرده ایم وبس القصّه عمل زیاده از
واجب بآدمي هیچ امکان ندارد زیرا که بنابر کلام الهي باو واجب است
که در تمامي اوقات عمر خود با همه قوایاي روحي و بدني در بندگي خدا
باشد پس در این صورت از براي آدمي نه فرصت و وقتي و نه قوّت و
قدرتي بجا مي ماند که زیاده از واجبات بعمل بیاورد و ثوابي از براي خود
تحصیل نماید که تلافي و کفّارهٔ گناه خود بوده باشد و اگر کسي از راه غرور
خودرا بچنین خیال باطله اندازد که گویا زیاده از آن که خدا بر من واجب
کرده بود بعمل آورده ام آیا این چنین شخص چگونه بخود اطمینان خواهد
داشت که عمل او در حضور خدا بجهت تلافيء گناهان خود کافي و مقبول
خواهد بود یا نه بهرحال باید که چنین شخص پیوسته در این باب متردّد
و متشکّي باشد پس طریقيرا که خود آدمي بجهت خلاصي یافتن از عقوبت

گناهان خود پسندیده و پیش گرفته است هرگز اورا بسر منزل نجات نخواهد رسانید و بشرح ایضاً اگر کسي چنین تصوّر نماید که توبه و انابه کفّارهٔ گناه خواهد بود اوّلاً چنین شخص باید بداند که توبه هم از قسم واجبات است و باین علّت توبه هم سبب تلافي وکفّارهٔ گناه نمي تواند بود ثانیاً بداند که در انجیل بوضوح تمام گفته شده است که خدا محض بسبب توبه از عقوبت گناه نمي گذارد پس بنابر دلائل مذکوره هرگز امیدي نیست که انسان خودرا از عقوبت گناهان خود تواند رهانید هرگاه چنان رهانندهٔ یافت نشود که آدمي‌را از عقوبت گناه برهاند واز براي او کفارهٔ ذنوب حاصل نماید پس غضب الهي دائماً در بارهٔ آدمي بر قرار خواهد ماند و او همیشه از خدا مهجور مانده بهلاکت ابدي خواهد افتاد * نهایت رهانندهٔ که در حضور خداوندگار بجهت گناهگاران چنان کفاره ذنوبي بعمل بیاورد که مقبول خداي عادل و مقدّس باشد و سبب نجات و خلاصي همهٔ گناهگاران گردد لازم است که آن چنان رهانندهٔ از جنس بني نوع بشر نباشد زیرا که تمامي آدمیان گناهگار اند و گناهکار گناهکاررا از گناه چگونه خلاصي مي تواند داد و در آیهٔ ۷ و ۸ زبور ۴۹ نیز بواضح گفته شدا است که کسي برادر خودرا مطلقاً خلاص نتواند کرد و بجهتش بخدا کفّاره نتواند داد بلکه لازم است که آن رهاننده بي گناه و پاک و کامل و مقدّس باشد حتي باید که ماوراي جنس انسان و برتر از آن باشد و این چنین رهاننده و واسطه که در چنین مرتبه و صفات بوده باشد که اورا ممکن گردد که از براي همه گناهگاران کفّارهٔ ذنوب و نجات‌را حاصل نماید در انجیل بیان شده و اشاره بیسوع مسیح گشته در آن ذکر یافته است که یسوع مسیح بعلّت نیکي و کاملي و ثواب و مرگ خود در حضور خداي عادل و مقدّس چنین کفّاره و فدیه گذرانیده است که خدا بسبب آن از همه گناهان بنده مي گذرد و رضامندي خودش‌را شامل حالش مي سازد خداي ابدي و مقدّس و رحیم‌را ابدالاباد شکر باد که بنابر محبّت بي پایان خود

چنین خلاصي و نجاترا از براي گناهکاران با یسوع مسیح مهیّا نموده است *

فصل سوم

در بیان آن نجاتي است که بوساطت مسیح بعمل آمده است

و این نجاترا ازآیات انجیل بهمان طریق که درآنها بیان شده است اظهار خواهیم نمود اما ای مطالعه کنندهٔ این رساله اگر بیابي که این عظیم‌تر امر خدا که حکمت و محبّت و تقدّس و عدالت اورا بحدّ امکان بیان و اعلان مي سازد بطریقي باشد که بعقل انساني نگنجد و درک آنرا احاطه نسازد تعجّب منما زیرا که خدا درهمگي اعمال خود و هم در ذات پاکش از براي آدمیان خداي مستور است وانسان از ذات پاک و اعمال او محض آن قدرمي یابد و مي فهمد که خدا اظهارآنرا مصلحت و مفید دانسته است و بآن مرتبه که خدا از آدمیان اعلا و معرفت و حکمت او ازمعرفت و حکمت انساني برتر است همچنان نیز حکمت و افعال او از افکارتو و من و دیگران اعلا و عمیق است پس دراین حال تعجّبي نیست اگر درکتاب الهام الهي چنان مطالب یافته شود که آدمي از درک آنها عاجز باشد این معني نه این که باعث نقص کتاب الهامي است بلکه علامتي است که عمل خداي لایدرک است * و نجات مذکوره که خداي تعالیٰ بنابر وفور محبت و حکمت خود بجهت همهٔ گناهکاران دریسوع مسیح برقرار و آماده نموده است درکتب مقدّسه باین طریق بیان شده چنانکه درانجیل درآیهٔ ۱۶ فصل ۳ یوحنّا مرقوم است که خدا آن قدر جهان‌را دوست داشت که فرزند یگانهٔ خودرا ارزاني فرمود که تا هرکس

که بر او ایمان آورد هلاک نشود بلکه زندگانی جاوید یابد و ایضاً در آیهٔ ۹ فصل ۴ نامهٔ اول یوحنّا نوشته شده است که از این جا محبّت خدا بر ما ظاهر گشت که فرستاد فرزند یگانهٔ خودرا بدنیا تا آنکه بواسطهٔ او زندگانی یابیم و دیگر در آیهٔ ۱۰ فصل ۱۹ لوقا گفته شده است که فرزند انسان آمده است که گم شدگان‌را طلب نموده رستگار نماید و دیگر در آیهٔ ۱۵ فصل اول نامهٔ اول به تیموتیوس نوشته شده است که کلامی است معتبر و قابل کمال قبول است که مسیح یسوع بدنیا درآمده است تاکه گناهکاران‌را نجات بخشد و دیگر در آیهٔ ۲ فصل ۲ نامهٔ اول یوحنّا مذکور است که یسوع مسیح بجهت گناهان ما کفّارت است نه بجهت گناهان ما و بس بلکه بجهت گناهان تمامی جهانیان و دیگر در آیات ۱۹ و ۲۱ فصل ۵ نامهٔ دوم باهل قرنتس مسطور است که خدا در مسیح دنیارا بسوی خود برمی گرداند و خطایای آنهارا بر آنها نمی گیرد زیرا که آن کسی که گناه‌را نشناخت در راه ما کفّارهٔ گناه قرار داد تا آنکه ما نفس عدالت خدایٔ در وی شویم و دیگر در آیهٔ ۲۴ فصل ۲ نامهٔ اول پطرس مرقوم شده است که او یعنی مسیح گناهان مارا بر بدن خود بردار متحمّل شد تاکه ما از گناهان عریان گشته در راستی زنده گردیم و بسبب ضرب او شفا یافته اید و دیگر در آیهٔ ۴ فصل اول نامهٔ افسیان واقع است که خدا مارا پیش از بنای عالم در مسیح اختیار نمود که مقدّس و بی نقص در محبّت باشیم در پیش روی او *

در باب نجات مذکوره که خدای تعالی بنابر مصلحت و مهربانی خود از ازل برقرار فرموده بوساطت پیغمبران از ابتدا خبر داده و آشکار نموده است که این رهاننده از کدام طائفه و سلسله و در چه وقت و بچه قسم خواهد آمد و در چه مرتبه خواهد بود و نجات‌را چگونه مهیّا خواهد ساخت چنانکه آن کسانی که قبل از یسوع مسیح در دنیا بوده اند و از وعده‌هائی که در خصوص او داده شده بود مخبر بودند بجهت این رهانندهٔ آینده

و از براي آن نجاتي كه بوساطت او حاصل خواهد گرديد فرحناك و اميدوار گشته اند و بپدر نخستين ما يعني بآدم بجهت اين رهاننده از جانب خدا باين مضمون خبر داده شده كه او چنان شخصي خواهد بود كه سر ماررا يعني شيطان‌را خواهد كوفت خلاصهٔ كلام آنكه آن رهانندهٔ آينده آدميان‌را از شيطان و گناه رهائي خواهد بخشيد چنانكه در آيهٔ ۱۵ فصل ۳ كتاب اول موسي مرقوم است كه درميان تو و زن و درميان ذرّيهٔ تو و ذرّيهٔ او عداوت مي گذارم و او سر ترا خواهد كوبيد و تو پاشنهٔ اورا خواهي گزيد و ديگر در خصوص آن رهانندهٔ خدا بابراهيم وعده داده است كه از نسل تو شخص بزرگي خروج خواهد نمود كه بسبب او عموم طوائف دنيا نجات و بركت خواهند يافت چنانكه در آيهٔ ۱۸ فصل ۲۲ كتاب اول موسي مسطور است كه تمامي امّتهاي زمين از ذريهٔ تو بركت خواهند يافت و آن ذرّيهٔ ابراهيم كه امّتهاي زمين بسبب او بركت خواهند يافت عبارت از مسيح است چنانكه از انجيل يعني از آيهٔ ۱۶ فصل ۳ نامهٔ اهل گلتيان اين معني معلوم است و ديگر در بارهٔ همين نجات دهنده خداي تعالي بموسي چنين خبر داده است كه او پيغمبر عظيم خواهد بود كه خدا اورا از طائفهٔ بني اسرائيل ظاهر خواهد ساخت و او احكام و طريق خدارا بخلق تعليم خواهد داد بطريقي كه در آيات ۱۸ و ۱۹ فصل ۱۸ كتاب پنجم موسي مرقوم است كه از براي ايشان پيغمبري‌را مثل تو از ميان برادران ايشان مبعوث خواهيم كرد و كلام خودرا بدهانش خواهم گذاشت تا هر انچه كه باو امر مي فرمايم بايشان برساند و واقع مي شود شخصي كه كلمات مرا كه او باسم من بگويد نشنود من از او تفتيش مي كنم و ديگر آنكه خدا بداؤد پيغمبر معلوم ساخته است كه اين رهاننده از اولاد تو ظاهر خواهد شد و او هميشه سلطنت خواهد راند بقراري كه در آيات ۱۲ و ۱۳ فصل ۷ كتاب دويمين ثموئيل مرقوم است كه حيني كه روزهايت بسر آمده با پدرانت مي خوابي ذرّيهٔ ترا كه از پشت تو بيرون مي آيد بعد از تو برپا خواهم نمود و مملكت اورا

استوار خواهم ساخت او خانهٔ را باسم من بنا خواهد کرد و مسند مملکت اورا ابداً پایدار خواهم نمود و ایضاً در همین خصوص در آیات ۵ و ۶ فصل ۲۳ یرمیاه مذکور است که خداوند مي فرماید که اینک روزها مي آید که از براي داؤد شاخهٔ عادلي‌را بر مي خیزانم که ملوکانه سلطنت خواهد نمود و بکام رسیده در زمین انصاف و راستي‌را بجا خواهد آورد و در روز کارش یهودا نجات خواهد یافت و اسرائیل با امنیّت ساکن خواهد شد و اسمي که بان نامیده مي شود این است که یهواه صدقینو (یعني خدا صداقت ما) و نیز در خصوص این رهاننده اشعیاه پیغمبر از جانب خدا ملهم گشته در آیات ۶ و ۷ فصل ۹ بیان نموده است که از براي ما ولدي زائیده و براي ما پسري عطا کرده شده است که سلطنت در دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و واعظ و خداي کبیر و والد جاوید و سرور سلامت خوانده خواهد شد از دیاد سلطنت و سلامتیش‌را بر تخت داؤد و در مملکتش انجامي ني تا آنکه آنرا بعدالت و صداقت از حال تا باید ثابت و برقرار نماید و غیرت خداوند لشکرها این‌را بجا خواهد آورد و دیگر آنکه بجهت زمان ظهور این رهاننده که از خدا وعده داده شده بود یعقوب در توریت یعني در آیهٔ ۱۰ فصل ۴۹ کتاب اول موسی چنین ذکر نموده است که عصاي سلطنت از یهوداه و فرمان فرمائي از میان پایهایش نهفت نخواهد نمود تا وقتي که شیلوه (یعني مسیح) بیاید که باو امّتها جمع خواهند شد و ایضاً در خصوص همین مطلب خداي تعالی در آیهٔ ۲۴ الی ۲۷ فصل ۹ کتاب دانیال بدانیال پیغمبر فرموده است که براي قومت و شهر مقدّست هفتاد هفته تعیین شده است جهت انجامیدن عصیان و اتمام رسانیدن گناه و کفّاره نمودن خطا و آوردن عدالت دائمي و تکمیل نمودن رویا و نبوّت و جهت مسح نمودن قدس قدوسین پس بدان و درک نما که از صدور فرمان جهت مرمّت و بنا کردن اورشلیم تا مسیح سرور هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود و چهار سوها و دیوارها به تنگي وقتها

بنا کرده خواهد شد و بعد از شصت و دو هفته مسیح منقطع شده ناپدید
خواهد گردید و قوم سرداري که مي آيد شهر و مقام مقدّس‌را خراب خواهد
کرد و آخرش با طوفان خواهد بود و تا باخر محاربه خرابيها مقدّر شده اند
و عهدي‌را در يک هفته با بسياري محکم خواهد ساخت و در نصف هفته
قرباني و هديه‌را رفع خواهد کرد و مکان ولادت اين رهاننده در کتب ميکاه
پيغمبر يعني در آيهء ۲ فصل ۵ چنان معلوم شده است که اي بيت‌لحم
افراتاه اگرچه درميان هزارهاي يهوداه کوچکي ليکن از برايم شخصي که در
اسرائيل سلطنت خواهد نمود که خروجهايش از قديم از ايّام پيشين بوده
است از تو بيرون خواهد آمد و ديگر آن رهاننده از دختر باکره بوجود
خواهد آمد چنانکه در اين خصوص اشعياء پيغمبر در آيهء ۱۴ فصل ۷ فرموده
است که خود خداوند بشما آيتي‌را خواهد داد اينک باکرهء حامله شده
پسري‌را خواهد زائيد و اسمش‌را عمّانوئيل خواهد خواند و عمّانوئيل لفظ
عبراني است که معنيش اين است که خدا با ماست و در خصوص
تعليم و افتادگي و زحمات و مرگ اين رهاننده که مسيح است بجهت
همگي مطالب مذکوره که مسيح از براي نجات سلسلهء انساني بخود قبول
نموده است پيغمبران در کتب خود چنين خبر داده اند از آن جمله در
خصوص تعليم مسيح اشعياء پيغمبر در آيهء اول الي ۴ فصل ۴۲ در کتاب
خود از جانب خدا مي گويد که اينک بندهء من که اورا تکيه مي دهم
و برگزيدهء من که جانم از او راضي است روح خودرا بر او مي افکنم تا
از براي طوائف حکم‌را صادر سازد فرياد نکرده و آواز خودرا بلند ننموده آنرا
در کوچها مسموع نخواهد کرد نيء شکاف شده‌را نخواهد شکست و فتيلهء بي
نوررا منطفي نخواهد ساخت تا حکم براستي صادر گرداند غفلت نکرده
تعجيل نخواهد نمود تا آنکه حکم‌را بر زمين قرار دهد و جزائر منتظر شريعتش
باشند و ايضاً در خصوص مسيح و تعليمش اشعياء پيغمبر در آيهء اول
الي ۳ فصل ۶۱ گفته است که روح خداوند خدا بر من است چونکه خداوند

مرا مسح کرده است تا آنکه بستم رسیدگان مژدهٔ خیر بدهم و مرا فرستاده
است که تا شکسته دلان‌را به کردهٔ آزادي باسیران و کشودن محبس بزندانیان
ندا نمایم بلکه سال رضامندي خداوند و روز انتقام خداي مارا ندا کرده
تمامي ماتمیان‌را تسلّي دهم و ماتمیان صئیون‌را بشارت دهم که بجاي
خاکستر عزت و بجاي ماتم روغن شادماني و بدل روح کدر خلعت مدح
داده خواهد شد و این که ایشان بدرختان صدق و مغروس شدگان خداوند
نامیده خواهند شد تا آنکه او ذي جلال گردد و دیگر در بارهٔ افتادگي
و زحمت و مرگ یسوع مسیح درآیات ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ فصل ۵۲ اشعیا مذکور
شده است که اینک بندهٔ من برخوردار بوده رفیع و اعلا و بسیار بلند
خواهد شد و نظر بضعیف بودن سیمایش از سائر کسان و نحیف گردیدن
زیبائیش از بني آدم پس بطوري که بسیاري از تو متحیّر بودند بهمان طور
طوائف بسیاررا وجد کنان خواهد گردانید که پادشاهان در حضورش از او
دهان خودرا خواهند بست زیرا خبرهائي که بایشان بیان کرده نشدند
خواهند دید و انچه که نشنیده بودند خواهند فهمید و ایضاً در آیهٔ اول
الی ۱۰ فصل ۵۳ اشعیا گفته شده است که کیست که بخبر ما ایمان آورده
است و بر کیست که بازوي خداوند کشف گردیده است زیرا که در حضورش
نهالي مي روید و مثل ریشه در زمین خشک شده ویرا نه منظري و نه زیبائي
است وقتي که باو مي نگریم نمایشي ندارد که باو رغبت داشته باشیم خوار
و درمیان آدمیان مردود صاحب غمها و شناسندهٔ دردها مثل کسي که از
او روگردان و حقیر شده که اورا بحساب نیاوردیم بدرستي که رنجهاي مارا
بر داشته وغمهاي مارا کشیده است امّا ما اورا بطوري بحساب آوردیم که
از خدا کوفته و مضروب و مبتلا است وحال این که بسبب معصیتهاي ما
مجروح و بجهت گناهان ما کوفته شده عقوبت سلامتي ما براو بود و از
آسیبهاي وي شفا بما رسیده است همگي ماها مثل گوسفندان آواره
گردیدیم آري بر گردیدیم هرکس براه خود خداوند گناهان تمامي ماهارا

باو راست آورد مظلوم و رنج کشیده دهان خودرا نکشود مانند برهٔ که بمقتل آورده شود و مثل گوسپندي که در برابر پشم برنده اش بیزبان است دهان خودرا باز نکرد و مجبوراً از حقش باز داشته شد و از هم قرنانش کیست که بفکر این افتاد که حین قطع شدنش از زمین زندگان بسبب عصیان قوم من صدمه باو واقع شد اگرچه مزار اورا با شریران تعیین نموده بودند اما بعد از مردنش با متموّلان بود و حال آنکه ظلم ننموده حیله در دهانش نبود و خداوند بکوفتن و رنجانیدنش راضي شد غرض این که بعد از قرباني نمودن جانش جهت رفع گناه ذریّهٔ خودرا به بیند و ایّام خودرا طویل نموده ارادهٔ خداوند در دستش میسر باشد و نیز در آیات ۷ و ۸ و ۱۶ و ۱۸ زبور ۲۲ بیان شده است که تمامي بینندگانم مرا استهزا مي نمایند عبوس بلبها کرده سررا مي جنبانند که بخداوند توکّل نمود تاکه اورا رها دهد پس اورا رها دهد چونکه از او محفوظ است سگان مرا احاطه نمودند و جماعت اشرار مرا دوران نموده دستها و پایهایم‌را سوراخ کردند اثواب مرا درمیان خود قسمت نمودند وبجهت لباسم قرعه اندختند و دیگر آنکه در خصوص قیام نمودن یسوع مسیح و نشستن او در طرف راست خدا یعني عروج کردن وبجلال رسیدنش و در مرتبهٔ الوهیّت بودنش ماوراي آن آیاتي که گذشت در کتب پیغمبران چنین مذکور است چنانکه در آیهٔ ۱۰ زبور ۱۶ گفته شده است که جان مرا در عالم غیب وا نخواهي گذاشت و مقدّس خودرا نمي گذاري که پوشیدگي‌را به بیند و ایضاً در آیهٔ اول زبور ۱۱۰ مسطور است که خداوند بخداوند من فرمود که بدست راست من بنشین تا آنکه دشمنان ترا فرش پاهاي تو سازم و در زبور ۲ در آیهٔ ۷ در بارهٔ مسیح ذکر شده است که خداوند بمن گفته است که پسر من توئي امروز ترا تولید نمودم و باز در آیات ۶ و ۷ زبور ۴۵ نسبت بمسیح ذکر گشته است که ای خدا تخت تو تا ابدالاباد است عصاي مملکت تو عصاي عدالت است عدالت‌را دوست مي داري و شرارت‌را بغض مي

نمائي از ان سبب خدا خدايت ترا بروغن شادماني زياده از مصاحبانت مسح نمود و ديگر در آيهء ۱۰ فصل ۲ زكريّا پيغمبر مرقوم است كه خدا گفت كه اى دختر صئيون بسرا و شادمان باش زيرا خداوند مي فرمايد كه اينك من آمده درميانت ساكن خواهم بود و ديگر آنكه در آيات ۱۳ و ۱۴ فصل ۷ دانيال پيغمبر ذكر گشته است كه در روياهاي شبانه نگريستم و اينك در ابرهاي آسماني شخصي مانند فرزند انسان مي آمد و نزد صاحب روزهاي قديم نزديكي نموده بحضورش آورده شد و باو سلطنت و عظمت و مملكت داده شد تا آنكه تمامي قومها و امّتها و زبانها اورا خدمت نمايند سلطنتش سلطنت ابدي است كه در نگذرد و مملكتش فاني نخواهد گرديد ×

و چنانكه خدا بوساطت پيغمبران خود در كتب عهد عتيق در خصوص آمدن مسيح خبر داده بود بهمان طريق رهانندهء موعوده كه مسيح است در دنيا ظاهر گشت و ظهور او بعد از انقضاي مدّت چهار هزار سال از خلقت دنيا بود كه ششصد وبيست سال شمسي قبل از هجرت محمّد بوده باشد و در ايّام ظهور او همان هفتاد هفته كه عبارت از چهار صد و نود سال باشد كه دانيال پيغمبر خبر داده بود كه از برگشتن بني اسرائيل از اسيري بابل تا آمدن مسيح آن قدر وقت خواهد گذشت بانجام رسيده وهمچنين نيز آن خبر كه يعقوب در توريت داده بود كه در ظهور مسيح حكومت از ميان طائفهء بني اسرائيل قطع خواهد گرديد درهمان ايّام ظهور مسيح بانجام رسيد زيرا كه چند سال قبل از ظهور مسيح طائفهء يهود در زير حكم پادشاه روم بودند ودر ايّام تولّد او اسامي ايشان در دفتر آن پادشاه ثبت شده و بالمرّه رعيّت او گرديده بودند چنانكه اگر بايهء اول الي ۳ فصل ۲ لوقا رجوع نمائي معلوم مي شود ودر حين مصلوبي يسوع مسيح چنانكه در آيهء ۱۵ فصل ۱۹ يوحنّا ذكر شده است خود يهوديان اقرار كرده گفتند كه سواي پادشاه روم مارا پادشاهي ديگر نيست و از آن زمان الي الآن امر سلطنت يهوديان بر طرف گذشته است و مدت چهل سال بعد

از مسیح چنانکه دانیال پیغمبر پانصد سال سابقا خبر داده بود عساکر
بادشاه روم باورشلیم هجوم آورده شهر و عبادت خانه و قربانگاه آنهارا ویران
و منهدم ساختند چنانکه از آن ایّام الي حال قربان نمودن در آنجا بالمرّه
موقوف شده است و ولایت یهودیان‌را خراب نموده یهودیان باطراف
و اکناف متفرّق گشته تا حال درآن حالت مي باشند چنانکه این مطلب
از تواریخ نیز معلوم است * و چنانکه خدا بوساطت اشعیاه نبي خبر داده
بود که مسیح از دختر باکره تولّد خواهد یافت بهمین طریق که خدا فرموده
بود بظهور رسید چنانکه در انجیل در آیهٔ ۲۶ الی ۳۵ و ۳۷ فصل اول لوقا
ذکر یافته است که در ماه ششم جبرئیل فرشته از خدا بسوي شهري از
جلیل که ناصره نام داشت بنزد دختر دوشیزهٔ مریم نام فرستاده شد که
منسوب بود بیوسف نام مردي از دودمان داؤد و فرشته بنزد وي آمده
گفت السّلام ای شرف یافتهٔ خداوند با تو است وتو درمیان زنان مبارکي
و او چون این‌را دید ازسخن او مضطرب شده و در شبهه افتاد که این چه
نوع سلام است و فرشته ویرا گفت که مترس ای مریم زیرا که تو یافتهٔ
نعمت خدا دادرا و اینک تو آبستن خواهي شد و خواهي زائید پسري و اورا
یسوع خواهي نامید و او شخص بزرگي خواهد بود و فرزند خداي تعالی
خوانده خواهد شد و خداوند خدا تخت پدرش داؤدرا بوي خواهد داد
و بر دودمان یعقوبي تا ابد سلطنت‌رانده سلطنتش‌را نهایت نخواهد بود
مریم ملک‌را گفت چگونه این تواند شد وحال آنکه من مردي‌را نیافته ام
وملک وي‌را جواب داده گفت که روح‌القدس برتو نزول خواهد نمود
و قوّت خداي تعالی بر تو سایه افکند از آنجا است که آن مولود مقدّس
فرزند خدا خوانده خواهد شد زیرا که نزد خدا هیچ امري محال نیست
و در همین خصوص در آیهٔ ۱۸ الی ۲۵ فصل اول متّي گفته شده است که
متولد شدن یسوع مسیح باین طریق بوده است که چون مادر او مریم
بیوسف منسوب شده بود قبل از آنکه باهم جمع آیند یافته شد که از وساطهٔ

روح القدس حامله بود و از آنچه که شوهر او یوسف مردی بود عادل و نخواست که اورا عبرت خلق نماید بخاطرش رسید که وی‌را پنهانی رها کند و هم بر این اندیشه می بود که فرشته از جانب خداوند خودرا در خواب براو نمود و گفت ای یوسف پسر داؤد از گرفتن زن خود مریم مترس زیرا که انچه دراو موجود شده است از روح القدس است و او پسری خواهد زائید و تو اسمش‌را یسوع خواهی نهاد از آنجا که او قوم خودرا از گناهان ایشان نجات خواهد داد و این همه برای آن واقع شد که کامل شود انچه از خداوند بواسطهٔ پیغمبر گفته شده بود که می گفت اینک دختری باکره آبستن خواهد شد و پسری‌را خواهد زائید و نام اورا اعمّانوئیل خواهند خواند که ترجمه اش این است که خدا با ماست پس یوسف از خواب بیدار شده آن چنانکه فرشتهٔ خدا باو گفته بود رفتار نمود و زن خودرا نزد خویش خواند و باو نزدیکی نکرد تا آنکه پسر نخستین خودرا زائیده بود پس اورا یسوع نام نهاد * و دیگر این که بنابر وعدهٔ خدا که در کتب عهد عتیق مذکور گشته یسوع از نسل داؤد ظاهر شده است چنانکه این معنی درآیهٔ ۳ فصل اول نامهٔ باهل روم و درآیهٔ اول فصل اول متّی مسطور است * و دیگر چنانکه خدا بوساطت میخا پیغمبر خبر داده بود یسوع در شهر بیت‌لحم متولّد گشت بطریقی که در آیهٔ ۴ الی ۱۷ فصل ۲ لوقا مذکور است که یوسف نیز از جلیل از شهر ناصره بیهودیه بشهر داؤد رفت که به بیت‌لحم مسمی است ازآنرو که او از دودمان و قبیلهٔ داؤد می بود تا نوشته شود اسمش با زن منسوب بخود مریم که آبستن بود و در آن آوان که ایشان درآنجا بودند ایام وضع حملش رسید پس زائید نخستین پسر خودرا و اورا در قنداقه پیچیده درآخور خوابانید زیرا که نبود در اندرون کاروان سرا مکانی برای آنها و درآن زمین شبانان می بودند که گلّه خودرا حراست نموده درشب بنوبت کشیک می کشیدند ناگاه فرشتهٔ خداوند برآنها نزول نمود نور خداوند باطراف آنها درخشید و آنها بغایت

مخوّف گردیدند آن ملک ایشان‌را گفت مترسید که اینک مژدهٔ سروري بیغایت که خواهد بود براي تمامي قبائل بشما آورده ام زیرا که نجات دهندهٔ از براي شما که او مسیح خداوند است امروز در شهر داؤد متولّد شده این است براي شما نشاني که یابید طفلي‌را که بقنداقه پیچید در آخور گذاشته شده است ناگاه فوجي از لشکر آسماني با آن ملک خدارا ستایش کنان نمودار شده مي گفتند که خدا راست در عالم بالا جلال و بر زمین آرام و درمیان انسان رضامندي و چون آن فرشتگان از نزد آنها بسوي آسمان رفتند شبانان گفتند با یک دیگر که تا به بیت‌لحم رفته این واقعه‌را که خداوند بما نمودار گردانیده است ملاحظه نمائیم پس بزودي روان شده یافتند مریم و یوسف و آن طفل‌را در حالتي که در آخور خوابیده بود پس ایشان ملاحظه نموده سخني‌را که در بارهٔ آن طفل بآنها گفته شده بود بدرستي دریافتند * بعد از آن که یسوع بسن سيّ سالکي رسید وعظ و تعلیم دادن آغاز نموده معجزات کثیره از او صدور یافت چنانکه بیماران‌را شفا داد و اخراج شیاطین نمود و بکوران بینائي و بشلان رفتار و بگنگان گفتار و بکران شنواي بخشید و مردگان‌را زنده نموده برخیزانید و از این قبیل معجزات بیشمار از او صورت وقوع یافت بنحوي که در حیني که یحیي تعمید دهنده دو نفر از شاگردان خویش‌را بنزد یسوع فرستاد که از او سوال نموده دریافت نمایند که آیا رهانندهٔ که در کتب عهد عتیق وعده شده این است یا نه چنانکه در آیات ۴ و۵ و ۶ فصل ۱۱ متّي ذکر یافته است خود یسوع مسیح بآنها جواب داده گفت که بروید از انچه شنیده اید و دیده اید یحیي‌را مطلع گردانید که کوران روشن مي گردند و شلها برفتار مي آیند و مبروصین طاهر مي گردند و کران شنوا مي شوند و مردگان بر مي خیزند و بي نوایان مژدهٔ انجیل مي یابند و خوشا حال کسي که در بارهٔ من پا نکوبد و نیز چنانکه در آیهٔ ۲ فصل ۳ یوحنّا مرقوم است که یکي از بزرگان یهود وقتي که بجهت پرسیدن طریق نجات بنزد یسوع مسیح آمده

بود اقرار نموده گفت که ربي ما مي دانيم که تو از جانب خدا از براي تعليم
آمده زيرا که هيچ کس اين معجزاترا که تو مي نمائي نمي تواند نمود
جز اين که خدا با وي باشد و خود مسيح در آيهٔ ۳۶ فصل ٥ يوحنّا گفته
است که همين عملها که مي کنم براي من شهادت مي دهند که پدر مرا
فرستاده است * نهايت باوجود اين همهٔ بزرگي باز يسوع مسيح بحقيري
و فقيري در دنيا رفتار مي نمود چنانچه خودش در آيهٔ ۲۰ فصل ۸ متّي
مي گويد که روباهانرا سوراخها و مرغان هوارا نشيمنها است و فرزند انسانرا
جاي سر نهادن نيست و همچنين نيز بحرمت و بزرگي دنيوي هيچ راغب
نگرديد چنانکه در آيهٔ ۱٥ فصل ٦ يوحنّا نوشته شده است که يسوع دريافت
که خواهند آمد و اورا خواهند گرفت تاکه اورا پادشاه سازند پس باز به
تنهائي بکوهي رفت و در آيهٔ ۳۴ فصل ۴ يوحنّا نوشته است که يسوع
مسيح گفت که غذاي من اين است که خواهش آن کسي که مرا فرستاده
بجا آورم و کارشرا تمام کنم و ديگر آنکه يسوع چنان رفتار پاک مي نمود که
در حضور مخاصمان خود مي توانست بگويد و مي گفت که کيست از
شما که مرا بگناه ملزم کند چنانکه اين کلمات در آيهٔ ۴٦ فصل ۸ يوحنا
مسطور است بهر حال هر چيزي که سابقاً بجهت ايّام ظهور و مکان تولّد و
تعليم مسيح بوساطت پيغمبران گفته شده بود کاملاً انجام يافت * و در
اواخر زماني که بنابر جسم در دنيا بود درخصوص زحماتي که در آن اقرب
اوقات باو خواهد رسيد بشاگردان خود چنانکه در آيهٔ ۳۱ الی ۳۳ فصل ۱۸
لوقا مرقوم است خبر داده گفت که اينک بسوي اورشليم روانيم و انچه در
کتب پيغمبران مرقوم شده است بر فرزند انسان کامل مي گردد زيرا که
بقبائل سپرده شود و تمسخّر و ظلم يابد و بر او آب دهن خواهند انداخت
و اورا چوب زده خواهند کُشت و روز سوم خواهد برخاست و تمامي اين
زحماترا يسوع مسيح محض از وفور محبت خود متحمّل گشته و بخود
قبول نموده است چنانچه در آيات ۱۴ و ۱٥ و ۱۸ فصل ۱۰ يوحنّا مرقوم

است که یسوع مسیح فرموده است که من شبان خوب هستم و جان خودرا
براه گوسفندان مي نهم هیچ کس آنرا از من نمي گیرد بلکه من خود جان‌را
مي دهم و من بر گذاشتنش اختیار دارم و اختیار دارم که آنرا باز گیرم
و این حکم‌را از پدر خود یافتم پس یسوع بنابر محبّت موفورهٔ خود که در
خصوص ما گنهگاران داشته است و بجهت این که مارا از گناه و جهنّم
برهاند مانع نگردیده بلکه خودرا وا گذاشت که یهودیان اورا دستگیر نموده
بنزد پیلاطس حاکم بت‌پرست برده تا از راه کذب از او شکایت کنند
و اورا استهزا و تمسخر نمایند و برویش طپانچه زده و باشارهٔ حاکم
بت‌پرست اورا تازیانه زده مصلوب سازند و باین طریق هر چیزي که سابقاً
پیغمبران بجهت زحمات یسوع مسیح و انواع و اقسام آنها نوشته بودند
انجام پذیر گشت چنانکه در آیهٔ ۱۲ الی ۱۴ فصل ۲۷ متّي مسطور است
که در حیني که روساي کهنه و مشائخ وي‌را متهم مي‌نمودند او مطلقاً جواب
نمي داد آنگاه پیلاطس گفتش که نمي شنوي که بچه مقدار چیزها بر تو
شهادت مي دهند مطلقاً اورا بیک لفظ هم پاسخ نداده چنانچه حاکم بسیار
تعجّب نمود پس در این صورت آن کلام اشعیاء پیغمبر که سابقاً ذکر شد
انجام یافت که گفته است که مسیح‌را مانند برّه بمقام ذبح آوردند و او
دهانش‌را نگشاده و وقتي که یسوع‌را مصلوب مي ساختند دستها و پاهایش‌را
سوراخ نمودند و رختونش‌را تقسیم و بر پیراهنش قرعه افکندند چنانکه همین
مطلب در آیهٔ ۳۵ فصل ۲۷ متّي مرقوم گشته است و دیگر در آیات ۳۹
و ۴۲ و ۴۳ همین فصل ذکر شده است که گذرندگان اورا فحش داده سرهاي
خودرا جنبانیده مي گفتند که دیگران‌را نجات داده است و خودرا نمي
تواند که نجات دهد اگر پادشاه اسرائیل است از صلیب الحال فرود آید
که ما بروي اعتقاد خواهیم آورد او که توکّل بر خدا مي نمود و چنانچه
از او راضي است الحال نجاتش دهد زانکه مي گفت فرزند خدا مي باشم
و بهمین وقائع همهٔ آن کلمات انجام یافتند که قبل از وقوع این واقعه داؤد

در خصوص زحمات یسوع مسیح در زبور ۲۲ گفته بود * و دیگر چون عادت
یهودیان در آن زمان این بود که هر مقصّری را که قتل می کردند بدن اورا
در قبرستان مقصّرین که خارج از قبرستان سائر مردهها بود دفن می کردند
بنابر این بعد از مصلوب کردن یسوع می خواستند که بدن اورا نیز بعادتی
که داشتند به بی حرمتی در قبرستان مقصّرین دفن نمایند لیکن بخلاف
عادت آنها بحرمت و عزت تمام مدفون گشت چنانکه در آیهٔ ۵۷ الی ۶۰
فصل ۲۷ متّی خبر داده شده است که چون شام گردید توانگری یوسف
نام از ارمیثیه که او نیز شاگرد یسوع بود آمده و آن شخص نزد بیلاطس
رفته جسد یسوع را خواهش نمود و پیلاطس فرمان داد که جسد باو داده
شود پس یوسف جسد را گرفته بپارچهٔ کتان پاکی پیچیدهش و در قبر
نو خویش که از سنگ تراشیده بود بگذاشت و سنگ بزرگی را برسر قبر
غلطانید و رفت در این حال آن کلام اشعیاء پیغمبر که در بارهٔ یسوع مسیح
گفته بود که اورا باکسان شریر می خواستند هم قبر سازند امّا بعد از وفات
در مقبرهٔ شخص توانگری مدفون گشت بانجام رسید * و دیگر آنکه یسوع
مسیح چنانکه بشاگردان خود خبر داده بود بهمان طریق در روز سوم بعد
از وفات خود زنده شده از قبر برخاست چنانکه در آیهٔ اول الی ۶ فصل ۲۸
متّی مرقوم است که در آخر سبت سفیده دم روز اول هفته مریم مجدلیّه
و مریم دیگر بجهت مشاهدهٔ قبر آمدند که ناگاه زلزلهٔ عظیمی واقع گشته
زانرو که فرشتهٔ خداوند از آسمان نزول نموده پیش آمده آن سنگ را از
سر قبر غلطانید و بر آن بنشست که جبههٔ او مانند برق و لباس وی چون
برف سفید بود و نگاهبانان از هیبتش مبهوت شده چون مُردگان گردیدند
پس آن فرشته توجّه بآن زنان نموده گفت شما خوف ننمائید زانرو که
می دانم که در تفحّص یسوع مصلوب می باشید و او در این جا نیست
زیرا که چنانکه گفته بود برخاست بیائید و جائی که خداوند خوابیده بود
ملاحظه نمائید بنابر این کلام زبور انجام یافته و صدق آن بظهور رسید که در

خصوص برخاستن مسیح گفته بود که نفس مرا در گور نخواهي گذاشت ومحبوب خودرا نخواهي گذاشت که فسادرا به بیند یعني در قبر فاسد گردد و بعد از برخاستن از قبر باز یسوع مسیح مدّت چهل روز در دنیا ماند امّا در آن ایّام خودرا محض بآن یهودیان که باو ایمان آورده بودند علي الخصوص بشاگردان خود نموده ومطلب و مضمون مردن و زنده شدن و برخاستن خودرا بآنها بیان نمود و بایشان ثابت کرد که بنابر کلام پیغمبران مي بایست که همهٔ این وقائع بهمان طریق واقع گردند چنانکه واقع گردید * و بعد از اتمام ایّام مزبور شاگردان خودرا در یک کوهي نزدیک اورشلیم فراهم آورده در حضور ایشان بآسمان عروج نمود و این کلماترا که در آیهٔ ۱۸ الی ۲۰ فصل ۲۸ متّي نوشته شده است بایشان گفت که تمامي قدرت درآسمان و زمین بمن عطا شده است لهذا بروید وتمامي قبائلرا از شاگردان نمائید بغسل تعمید دادن آنهارا باسم اب و ابن و روح القدس وآنهارا بمحافظت کردن هرآنچه شمارا فرمودم امر نمائید و اینک دایم تا انقضاي جهان با شما مي باشم و درآیهٔ ۱۹ فصل ۱۶ مرقس مسطور است که بعد از تکلّم بایشان خداوند بآسمان صعود نموده بردست راست خدا بنشست پس باین قسم آن کلامي که درباب در دست راست خدا نشستن مسیح و بزمین و آسمان حکم نمودن او در زبور ۱۱۰ وفصل ۷ دانیال گفته شده است بانجام رسید * و چون همهٔ این وعدها و علامتهائي که خدا چند قرني قبل از مسیح درخصوص او بوساطت پیغمبران خود در کتب عهد عتیق از براي این بیان نموده بود که باستصواب آن علامت رهانندهٔ موعودهرا دروقت آمدنش بشناسند چون همهٔ آنها دریسوع مسیح بدرجهٔ تکمیل رسیدند پس لاشک و شبه یقیناً و صریحاً آشکار وثابت است که رهانده ونجات دهندهٔ تمامي سلسلهٔ انساني که درکتب عهد عتیق وعده و اشاره شده است في الحقیقت یسوع مسیح است واو بسبب زحمات ومرگ خود کفارهٔ ذنوب ایمان آورندگان خود گردیده

باعث نجات آنها شده است و نیز مخفي نماند که انجام یافتن همهء آن وعده و پیشینگوئیها که در کتب عهد عتیق در خصوص یسوع مسیح داده شده بود دلیلي است واضح و مبرهن که آن کتب کلام الهي مي باشند زیرا که بغیر از خدا کرا یاراي آن قدرت مي بود که چندین قرن قبل از وقوع در خصوص مسیح باین معني خبر دهد که وقت آمدن و مکان تولید و قدر و مرتبه و انواع زحمات و کم و کیف مردن و زنده شدن و عروج نمودن و سائر احوالات اورا به تفصیل بیان و معلوم سازد و آشکار است که انسان احوال و واقعه پیش‌را نمي داند و به بیان نمودن این گونه پیشینگوئیها ابداً قادر نیست مگر در صورتي که خدا آنهارا باو الهام کرده باشد پس کتابي که در او این گونه پیش گفتینها مسطور است بي شک و شبه الهام الهي و کلام خدا است *

نهایت این مرحله که یسوع مسیح از جنس انسان و پیغمبران برتر بلکه در مرتبهء الوهیّت است از آیاتي که در خصوص مرتبهء او از کتب عهد عتیق ذکر کرده ایم معلوم و آشکار است لیکن در انجیل این مطلب عمده دیگر زیاده بیان و توضیح یافته است پس همان آیات انجیل که بمرتبهء اعلا و الوهیّت مسیح گواهي مي دهند ذکر خواهیم نمود تا بدین طریق این تعلیم انجیل‌را بر تو اي مطالعه کننده واضحاً ثابت سازیم و مخفي نماند که نجات سلسلهء انساني که بوسطهء یسوع مسیح انجام یافت بي مرتبهء الوهیّت هرگز صورت امکان نمي داشت و بدیهي است که در خصوص مرتبهء الوهیّت مسیح کلام خدا که عبارت از انجیل باشد دلیلي است قاطع و شاهد بست کافي و آدمي باید دلیل و حکم کلام خدارا قبول نماید خواه عقل آن حکم خدارا درک نماید خواه ننماید و آیات انجیل که بآنها مرتبهء الوهیّت یسوع مسیح توضیح یافته و ثابت گردیده است اینها است چنانکه در آیهء ۱۷ فصل ۳ متّي مرقوم است یعني در حیني که یسوع در رود اردن از یحیي غسل تعمید مي یافت ناگاه آوازي از آسمان رسید باین

مضمون که این است فرزند محبوب من که از او خوشنودم و دیگر در بارهٔ همین مطلب در آیات ۱ و ۲ و ۳ و ۶ فصل ۱۷ متّي مرقوم است که بعد از شش روز یسوع پطرس و یعقوب و برادرش یوحنّارا برداشته و پنهانی ایشان‌را بکوه مرتفعي آورد و در حضور آنها صورتش متغیّر گشته و چهرهٔ اش چون خورشید مي درخشید و لباس او چون نور سفید بود که ناگاه موسیٰ و الیاس با وي تکلّم کنان بر ایشان ظاهر گردیدند و در اثناي تکلّم آن ابر درخشنده بر ایشان سایه افکنده و ناگاه صدائي از آن ابر مي گفت این است فرزند محبوب من که از وي خوشنودم سخن اورا بشنوید و خود یسوع مسیح در بارهٔ مرتبهٔ الوهیّت خود باین طریق اقرار نموده است چنانکه در آیهٔ ۳۵ الی ۳۷ فصل ۹ یوحنّا مرقوم است که یسوع مسیح بشخص کوري که بینا نموده بود گفت که آیا تو به پسر خدا ایمان مي آوري او جواب داد که ای آقا او کیست که من باو ایمان آورم یسوع گفت تو اورا دیدهٔ و آن کس که با تو گفتگو مي کند همان است و در آیات ۱۵ الی ۱۸ فصل ۱۶ متّي مذکور است که یسوع مسیح بشاگردان خود فرمود که شما مرا چه شخص مي گوئید آنگاه شمعون پطرس جواب داده گفت که توئي مسیح پسر خداي حّي و یسوع جواب داده فرمود که خوشا حال تو ای شمعون باریونا زانرو که جسم و خون این‌را بر تو ظاهر نساخت بلکه پدر من که در آسمان است ظاهر نمود و همچنین در آیهٔ ۲۳ فصل ۸ یوحنّا مرقوم است که به یهودیان فرمود که شما از تحتاني هستید و من از فوقاني هستم شما از این جهان هستید و من از این جهان نیستم و در آیهٔ ۵۸ همین فصل مي گوید که پیشتر از آنکه ابراهیم شد من هستم و دیگر یسوع مسیح در آیهٔ ۲۸ فصل ۱۶ یوحنّا فرموده است که از نزد پدر بیرون آمدن و بجهان رسیدم و باز جهان‌را مي گذارم و بنزد پدر مي روم و دیگر در آیهٔ ۵ فصل ۱۷ یوحنّا گفته است که حالا ای پدر بآن جلالي که پیش از بناي عالم نزد تو داشتم مرا در نزد خویش مزیّن کن و ایضاً در آیهٔ ۹ فصل ۱۴ یوحنّا یسوع مسیح

می فرماید که آن کس که مرا دیده است پدررا دیده است و ایضاً در
آیهٔ ۳۰ فصل ۱۰ می فرماید که من و پدر یک هستیم و باز در آیهٔ ۲۱ فصل
۱۷ یوحنّا گفته است تو ای پدر در من هستی و من در تو و در آیهٔ ۲۶
فصل ۵ یوحنّا یسوع گفته است چنانچه پدر در ذات خود زندگانی دارد
به پسر نیز داده است که او در ذات خود زندگانی داشته باشد و در آیهٔ
۱۱ فصل اول و در آیهٔ ۱۳ فصل ۲۲ مکاشفات نیز می فرماید که من الفا
و اومگا یعنی (ابتدا و انتها) و اول و آخر هستم و ایضا در آیات ۱۷ و ۱۸ و ۱۹
و ۲۱ و ۲۲ فصل ۵ یوحنّا مرقوم گشته است که یسوع بیهودیان فرمود که
پدرم تا حال کار می کند و من نیز کار می کنم و بجهت این یهودیان بیش
از اول اراده کردند که اورا بکشند زیرا که او نه همین روز سبت را شکست
بلکه خدارا پدر خود خوانده خودرا با خدا مساوی ساخت پس یسوع
بآنها جواب داده گفت که هرآئینه من بشما راست می گویم که پسر از
خود هیچ نمی تواند کرد مگر آنچه می بیند که پدر می کند و هرآنچه او می
کند پسر نیز همان‌را می کند و هم چنانکه پدر مردگان‌را برمی خیزاند و زنده
می کند بهمان طور پسر نیز هرکرا می خواهد زنده می کند و پدر بر هیچ کس
حکم نمی کند بلکه تمامی حکمرانی‌را به پسر داده است تا آنکه همهٔ مردم
پسررا عزّت کنند چنانکه پدررا عزّت می کنند آن کس که پسررا عزّت
نمی کند پدری‌را که اورا فرستاده است عزّت نمی کند * و معنی آن
الفاظی که در انجیل بیسوع مسیح فرزند خدا خطاب شده است نه بآن
معنی است که در اصطلاح مردم بولد مولود خطاب می گردد بلکه معنی
آن الفاظ چنین باید فهمیده شود چنانکه در آیات انجیل تفصیل یافته
است یعنی در آیهٔ ۱۵ الی ۱۷ فصل اول نامهٔ بقلسیان ذکر شده است
که او (یعنی پسر خدا) رؤیت خدای غیر مرئی است و پیش از همه
مخلوقات متولّد شد که مخلوق شد بوی هرآنچه در آسمان و زمین است
از چیزهای دیدنی و نا دیدنی چه از اورنگها و چه خداوندیها و چه ریاستها

وچه قدرتها تمامي بوساطت وبجهت وي خلقت گشت واو پيش از همه مي باشد و همه دروي باهم متّصل اند و ديگر در آيات ۲ و ۳ فصل اول نامهٔ بعبرانيان مرقوم است که خدا در اين ايّام آخر با ما تکلّم نمود بوساطت پسر خود که اورا وارث جميع اشيا گردانيد و بوساطتش عوالمرا خلق نمود واو تابش جلال وسکّهٔ وجود خدا بود وهمگي اشياءرا بجريان قوهٔ خود متحمّل گشته گناهان مارا بنفس خود محو نموده بر دست راست خداي قادر مطلق در علّيّين جلوس فرموده وديگر در آيات اول الی ۴ و هم ۱۴ فصل اول يوحنا مسطور است که بود در ابتدا کلمهٔ و آن کلمه نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود و همان در ابتدا نزد خدا بود و هر چيز بوساطت او موجود شد و بغير از او هيچ چيز از چيزهائي که موجود شده است وجود نيافت در او حيات بود و آن حيات روشنائي انسان بود و آن کلمه مجسم شده درميان ما قرار گرفت وتجلّي اورا ما ديديم و آن تجلّي بود که شايستهٔ يگانهٔ پدر بود و پر از مهرباني و راستي بود وديگر آيهٔ ۱۲ الی الآخر فصل ۸ امثال سليمان نيز شامل اين مطلب است * و علاوه بر اينها يسوع مسيح در انجيل بلفظ خدا نيز طقّب شده است چنانکه در آيهٔ ۵ فصل ۹ نامهٔ باهل روم گفته شده است که پدران نيز پدران ايشانند و مسيح نيز از حيثيّت جسم از ميان ايشان است که او خداي فوق همه است مبارک باد تا بابد آمين وديگر در آيهٔ ۲۰ فصل ۵ نامهٔ اول يوحنّا مرقوم است که مي دانيم که پسر خدا آمده است و مدرکی بما داده است که آن کس را که راست است بشناسيم وهستيم درآن شخص راست يعني درپسرش يسوع مسيح واين است خداي حقيقي وحيات جاوداني و ايضاً در آيهٔ ۱۶ فصل ۳ نامهٔ اول به تيموتيوس تحرير يافته که بالبديهه عظيم است سرّ دين که خدا در جسم آشکارا شد و بروح تصديق کرده شد و ديگر در آيهٔ ۸ فصل ۱ نامهٔ بعبرانيان چنين ترقيم يافته است که در زبور پسررا چنين گفته مي شود که ای خدا تخت

تو تا بابدالآباد است و دیگر آنکه یکي از دوازده نفر شاگردان یسوع مسیح که ملقّب بتوما بود بعد از مصلوب گشتن یسوع برخاستان اورا باور نکرده گفت که تا اورا با چشم خود نه بنیم اعتبار نخواهم نمود که یسوع مسیح برخاسته است پس در حالتي که خود مسیح باو ظاهر گشت تصدیق نموده چنانکه در آیات ۲۸ و ۲۹ فصل ۲۰ یوحنّا مرقوم است بیسوع مسیح گفت که خداوند من و خداي من پس یسوع باو گفت ای توما از این جا که تو مرا دیدهٔ ایمان آوردهٔ خوشا حال آنان که ندیده باشند و ایمان آورده باشند خلاصه از این مواضع انجیل بالتّمام آشکار و یقین است که نه از راه حرمت و بس بیسوع مسیح پسر خدا گفته مي شود بلکه او في الحقیقت در مرتبهٔ الوهیّت است و صفات الهي در او یافت مي شود و او با خدا یک و خدا است *

و اگر کسي سوال نماید که در جنب وحدانیّت خدا نسبت الوهیّت بیسوع مسیح چگونه امکان دارد جواب این است که بنابر کلام انجیل الوهیّت مسیح بوحدانیّت خدا قصوري نمي رساند بلکه در نفس الامر محض یک خداي واحد است و بس امّا تشخیص کیفیّت این مطلب کار ما نیست بلکه در قوهٔ هیچ بشري نیز نخواهد بود زیرا که این امر بدست مخصوص و منسوب باسرار ذات پاک خدا و آشکار است که آدمي ذات خدا و اسرار اورا بحیطهٔ تصرّف عقل خود نمي تواند آورد پس در این صورت آدمي خاکزاد چگونه جُرات مي تواند نمود که با عقل تنگ خود عمائق بي انتهای ذات پاک الهي‌را به پیماید و بجهت آن حدّي قرار دهد و آیا چنان هنري از براي انساني ازکجا حاصل شده باشد که دعوي کند که ذات پاک خدا و صفات او بآن طریقتي که خدا در کلام خود بیان نموده است نتواند شد بلکه بایست که بنابر راي و خیال عقل خودم باشد بدیهي است که چنین افکار مغرورهٔ کفر کلّي مي باشد و چون عقل انساني برسیدن و درک نمودن مرتبهٔ الوهیّت یسوع مسیح عاجز و قاصر است

پس در این صورت اگر کسي بخیال خود رسانیده بگوید که مسیح نه پسر
خدا ونه در مرتبهء الوهیّت و نه خدا است این چنین شخص بهمان کفر
و مغروري مذکوره گرفتار است زیرا که سابقا ذکر نمودیم که در کلام الهي
بآشکاري تصدیق و تصریح شده است که یسوع مسیح در این مراتب است
پس تو اي آدمي بي نوا و ضعیف العقل بجهت این امر چه مي تواني
گفت آیا ترا چنان قوهء هست که در خصوص این مطلب عمده و عمیق
با خدا در مقام بحث ایستاده کلام اورا باطل سازي البتّه بدیهي است که
ترا چنین هنر نمي باشد و اگر کسي از راه غرور ادّعاي چنین هنر نماید
اوّلاً باو لازم است که ذات بي منتهاي پروردگاررا چنانکه هست تماماً
درک نماید زیرا که تا باین مرتبه نرسیده باشد در باب کیفیّت ذات خدا
عقلاً گفتگو و بحث نمودن کمال کم خرد است نهایت تحصیل آن مرتبه
بیرون از قوهء انسان و از قبیل محالات است پس در این مقام بهر کس
واجب است که سکوت اختیار نموده بکلام خدا معتقد شود * مخفي
نماند که بجهت ذات پاک الهي ممکن بلکه لازم است که چنان خواص
مخصوصه داشته باشد که درمیان مخلوقات نباشد و بهمین علّت عقل انساني
نیز بآنها نمي تواند رسید لیکن بجهت ایمان‌دار همین قدر کافي است که
بداند که خدا نظر بمعرفت و محبّت خود عمائق ذات پاک خودرا در
کلام خود بآن طریق که ذکر یافت بما بیان ساخته است و بنابرآن پسر
خودرا بجهت رهائي ونجات گناهکاران ارزاني داشت و شخص ایمان‌دار
باوجودي که نفهمد که بچه قسم این بخشش‌را خدا بجهت او بعمل آورده
است باز از براي این عطاي عظیم که بوساطت آن بدولت ابدي وبخت
جاوداني خواهد رسید شادمان مي تواند شد * القصّه در این مطالب
سواي دلائل کلام الهي دلیل دیگر ممکن و لازم نیست زیرا که کلام خدا از
تمامي دلائل عقلیّه معتبر تر است و در حالتي که آدمي این مرحله‌را یافته
است که انجیل و کتب عهد عتیق کلام خدا مي باشند و در این خصوص

شخص طالب حقیقت علي الخصوص شخص محمّدي اگر بآن دلائل که ما بجهت منسوخ وتحریف نگشتن واز خدا بودن انجیل و کتب عهد عتیق آورده وخواهیم آورد متوجّه گردیده باشد دیگر منکر و متشکّي نخواهد بود پس در این حال باو واجب و لازم است که هر چه در آنها مسطور است خواه بعقلش رسد یا نرسد از خدا دانسته قبول نماید آیا خدارا چنین حکمي نمي باشد که بآدمي آن چنان مطالبرا بیان سازد که عقل از درک آن عاجز باشد و باز از براي باور نمودن آن به بندگان حکم فرماید وحال آنکه در افهام ظاهریّه دنیویّه نیز چنین است که بجهت اطفال در هر وقت و براي اشخاص کبیر در اکثر اوقات چنین اتفاق مي افتد که اوّل چیزي نا فهمیده‌را قبول مي نمایند و بعد از اعتقاد نمودن مي فهمند پس زهي سعادت چنین شخصي که اگرچه درک نکرده باز بکلام خدا معتقد گشته مرتبهٔ عالي مسیح‌را قلبًا قبول نماید زیرا که باین وسیله نجات یافته در عالم بالا به بخت دائمي و بکمال مرتبهٔ معرفت الله خواهد رسید *

و آن کلمه که در ابتدا در نزد خدا بود که با آن خدا خودرا از ازل با پیغمبران بیان ساخت و بوساطت او تمامي اشیا خلقت یافت یعني آن مخصوصیّت ذات پاک الهي که نظر بآیات انجیل بلفظ پسر بیان گشته مجسّم گردید و نوع بشریّت‌را گویا مانند لباس پوشیده و بخود قبول نموده درمیان مردم ساکن گشت چنانکه درآیهٔ ۱۴ فصل اول یوحنّا ذکر شده است که آن کلمه مجسّم شده درمیان ما قرار گرفت و تجلّي اورا ما دیدیم و آن تجلّي بود که شایستهٔ یگانهٔ پدر بود و پر از مهرباني و راستي بود و دیگر درآیات ۶ الي ۱۱ فصل ۲ نامهٔ پاول فیلیپي نوشته شده است که هر چند او تمثال خدا مي بود وتساوي با خدارا تعدّي ندانست لیکن خودرا پست نموده مثال بندگي‌را گرفته درصورت خلق بدیدار گشت و چون صورت انساني‌را پذیرفته خودرا حقیر ساخته مطیع گردید تا بمرگ بلکه

بمرگ صلیب هم پس خدا اورا بی نهایت بلند نموده است و اسمي بوي داده است که فوق هر اسمیست تاکه خم گردد باسم یسوع هر زانوئي از اهل آسمان و زمین و آنان که در زیر خاک اند و تا آنکه هر زبان اقرار نماید که مسیح خداوند است بقصد جلال خداي پدر پس بنابر جسم یسوع مسیح در خوردن و آشامیدن و در خواب و بیداري و فرح و غم شبیه جنس ما آدمیان گشته مانند انسان بود لاکن آنکه در خصوص گناه است ماوراي این جنس بوده و هیچ گناهي از او بوجود نیامده است چنانکه در آیهٔ ۲۲ فصل ۲ نامهٔ اول پطرس مذکور شده است که او گناه نکرد و در دهانش تغلّب یافت نشد و در آیهٔ ۲۶ فصل ۷ نامهٔ بعبرانیان مرقوم گشته است که او معصوم و بي ضرر و نا آلوده و از گناهکاران متفرّق و رفیع‌تر از آسمانها است * و دیگر آنکه در انجیل گفته شده است که پدر پسررا فرستاد و مسیح به پسر انسان نیز ملقّب گشته و نوشته شده است که زحماترا کشیده مصلوب گشت و مُرد و مدفون گشت و قیام نمود و خود مسیح اقرار مي نماید که پدر از من بزرگ‌تر است و من نیامده ام که خواهش خودرا بعمل بیاورم بلکه خواهش آنرا که مرا فرستاده است و بنابر این که یسوع مسیح واسطهٔ و شافع سلسلهٔ انساني است او بخدا دعا و مناجات و شفاعت کرده است و همه این گونه افعال که از مسیح صدور مي یافت بنابر تقاضاي بشریّت او بود نه بنابر الوهیّت * واگر در خصوص این مدعا سوال نمائي که آیا چگونه ممکن است که الوهیّت و بشریّت بهم ملحق شود پس من هم از تو سوال مي نمایم که چگونه ممکن است که روح و جسم ملحق یک دیگر بوده باشند چنانکه در وجود انساني تالیف یافته اند جواب این سوالها این است که حکیم علي الاطلاق بهمه چیز قادر است و هر چیزیرا که مي نماید محض از روي حکمت خودش مي باشد و بحث بحکمت خداوندي عین غرور و کم خرد است و از براي آدمي همین قدر کافي است که بداند که این مطلب در کلام خدا بوضوح

پیوسته و ثابت گردیده است * و از کلام خدا این نیز واضح می گردد که الحاق الوهیّت به بشریّت در مسیح بجهت انجام ارادهٔ عظیم خدا صورت یافت یعنی که باین وسیله تمامی مردم از هلاکت ابدی رهائی یافته و بخدا تقرّب جسته صاحب بخت جاودانی گردند و نیز مسیح در حالت بشریّت با رفتار و اخلاق خود بآدمیان نمونهٔ کامل ارزانی فرماید تاکه همه کس در اخلاق حسنه مانند او رفتار نمایند پس اگر خدا بر حسب تقاضای محبّت و حکمت خود هر چیزیرا که بجهت خلاصی بنی نوع بشر مصلحت دانسته بعمل آورده است کرا یارای دم زدن است که گوید بخدا چنین امری لائق نبوده است و حال آنکه خدا بهمین امر نجات مهربانی و محبّت و عدالت خودرا بر آدمیان در کمال درجات آشکار و واضح ساخته است * و اگر احیاناً چنین سوال نمائی که آیا خدا که بهمه چیز قادر است نمی توان است که سلسلهٔ انسانیرا بنوعی دیگر از گناه و جهنّم خلاصی دهد جواب این که بلی کرا یارای و قدرت است که بقدرت و معرفت الهی حد و پایانی قرار دهد نهایت از این مرحله که خدا بجهت رهانیدن آدمیان همین طریقرا مصلحت دانسته است ظاهر و ثابت می شود که از برای انجام مدّعای او همین طریق بهترین طرق بوده است خلاصه برای تحصیل نجات بجهت گناهگاران محض یسوع مسیح قادر بود و بس که او با زحمات و مرگ خود نجات دائمیرا بجهت انسان مهیّا ساخته است *

حال مطلب بقیّهٔ این فصل این است که فوائد و ثمرات نجاترا که مسیح با زحمات و مرگ خود بجهت آدمیان حاصل نموده است از انجیل ذکر نمائیم و نظر به بیان انجیل ثمرهٔ اوّل نجات این است که خدا بجهت خاطر یسوع مسیح تمامی ایمانداران‌را بالمرّة بی گناه محسوب می نماید و از عقوبتهای گناهان ایشان می گذرد چنانکه در آیات ۱۸ و ۱۹ فصل ۵ نامهٔ باهل روم مرقوم است که چنانچه بسبب خطای یک شخص بر همه مردم حکم بالزام شد بهمین طور بیک راست کرداری همه مردمرا فتوی

شده است تا منسوب شدن بعدالت زندگي که چنانچه بسبب معصیّت
یک شخص بسیار کسان گناهگار مقرر گردیدند بهمین طور بسبب اطاعت
یک شخص بسیار کسان عادل شمرده خواهند شد و دیگر در آیهٔ ۷ فصل
اول نامهٔ اول یوحنّا مسطور است که خون پسر خدا یعني یسوع مسیح
مارا از هر گناه پاک مي سازد و دیگر در آیهٔ ۱۴ فصل ۱۰ نامهٔ بعبرانیان
نوشته شده است که (یسوع مسیح) بیک قرباني تا ابد کامل گردانیده
است مصفا شوندگان‌را و دیگر در آیات ۶ و ۷ فصل اول نامهٔ بافسیان
مذکور است که خدا مارا مقبول نمود در محبوب خود و در وي فدیه یافته
ایم بعلّت خونش یعني آمرزش گناهان‌را از استغناي فضلش پس نظر
بمضامین آیات مذکوره خدا بسبب مسیح همهٔ گناهان آن کساني‌را که
حقیقتًا بیسوع مسیح ایمان آورده اند عفو فرموده رضامندي خودرا شامل
حال ایشان مي سازد و توفیق خود نیز بقلب ایمانداران مي بخشد *
و فیض و ثمرهٔ دیگر که از نجات یسوع مسیح صادر مي گردد این است
که ایمان آورندگان بسبب آن منوّر و مصفّا و مقدّس مي گردند یعني خدا
بوساطت یسوع مسیح توفیق و نور خودرا بآدمي کرامت مي کند و عقل
اورا منوّر مي سازد بمرتبهٔ که آدمي در شناختن احوال باطني خود و معرفت
الله بلذیّت تام بهم مي رساند و قلب او از توفیق و محبّت خدا مملو
مي گردد و آن چنان توانائي باو بخشیده مي شود که باحکام احکام خدا
قادر باشد و در پاکي قلب و در معرفت حقیقي بمرتبهٔ اکملیّت مي رسد
چنانکه در آیهٔ ۶ فصل ۴ نامهٔ دوم باهل قرنتس مذکور گشته است که
خدائي که حکم فرمود که از ظلمت روشنائي درخشد همان است که
دلهاي مارا روشن ساخت تا آنکه بمعرفت جلال خدا که در صورت یسوع
مسیح است روشن سازد و دیگر در آیهٔ ۳ فصل ۲ نامهٔ بقلسیان مرقوم
است که در وي یعني در یسوع مسیح همگي خزائن دانش و بینش مستتر
است و دیگر در آیات ۴ و ۵ فصل اول نامهٔ اول باهل قرنتس نوشته شده

است که پیوسته شکر می نمایم خدائی خودرا در بارهٔ شما بجهت توفیق خدا که در مسیح یسوع بشما داده شده است زیرا که در هر چیز در وی مستغنی شده اید از کمال بیان و کمال علم و دیگر در آیهٔ ٥ فصل ٥ نامهٔ باهل روم مرقوم است که از آن روح القدس که بما عطا شده است محبّت خدا در دلهای ما ریخته شده است و دیگر در آیهٔ ۱۳ فصل ۴ نامهٔ باهل فیلیپی از قول پولس حواری مذکور است من بر همه چیز قادرم در مسیح که مرا قدرت می بخشد و دیگر در آیهٔ ۱۴ فصل ۲ نامهٔ به تیطس مرقوم است که یسوع مسیح خودرا در راه ما تسلیم نمود تا آنکه مارا از هر قسم گرفتاری رهائی بخشد تا پاک نماید بجهت خود طائفهٔ مخصوصیرا غیور در اعمال نیکو و نیز آیهٔ ۱٥ فصل ۸ نامهٔ باهل روم و آیهٔ ۱۴ فصل ۹ نامهٔ بعبرانیان و آیات ۱۱ و ۱۲ فصل ۲ نامهٔ به تیطس و از آیهٔ ۱۶ الی ۱۹ فصل اول بافسیان و آیات ۳۱ و ۳۲ فصل ۸ یوحنّا نیز بمطلب مذکوره اشاره و مطابق می باشند * و باز ثمرهٔ دیگر نجات یسوع مسیح این است که مسیح همه ایمانداران را از تحت حکم شیطان و از خوف مرگ رهانیده و امیدواری حیات جاودانی و قسمت بخت و جلال ابدیرا بایشان داده است یعنی از شرّ خلاصی داده آنهارا صاحب بخت دائمی نموده است چنانچه در آیات ۱۴ و ۱٥ فصل ۲ نامهٔ بعبرانیان نوشته شده است که چون فرزندان در جسم و خون شریک اند یسوع مسیح نیز در آنها برتساوی حصه یافت تا آنکه بوسیلهٔ مرگ صاحب اقتدار مرگ یعنی ابلیس را تباه سازد و آنانیرا که از ترس مرگ همه عمر گرفتار بندگی بودند رهائی بخشد و دیگر در آیهٔ ۱۰ فصل اول نامهٔ دوم به تیموتیوس مرقوم است که نجات دهنده ما یسوع مسیح مرگ را معدوم ساخت و حیات و بقارا روشن نمود و دیگر در آیات ۳ و ۴ فصل اول نامهٔ اول پطرس مذکور است که مبارک باد خدا و پدر خداوند ما یسوع مسیح که بحسب وفور رحمتش مارا باز بامید زنده تولید نمود بوسیلهٔ برخاستن یسوع مسیح از مردگان

بمیراث بی فساد و نا آلوده و نا پژمرده‌ٔ که بجهت ما گذارده شده است
در آسمان و دیگر در آیهٔ ۱۷ فصل ۸ نامهٔ باهل روم مسطور است که چون
فرزندانیم وارثان نیز می باشیم یعنی وارثان خدا و هم ارث با مسیح *
پس ثمرات و نتائج نجات که یسوع مسیح با زحمات و مرگ خود بجهت
گناهکاران مهیّا ساخته است چنان عظیم و سعادت دهنده مي باشند که
بسبب آنها انسان از ناپاکي گناه پاک گشته بخدا تقرب مي یابد و باب
خزائن توفیق خداي تعالی بجهت ایمانداران مفتوح مي گردد و قلب
و روح ایشان منوّر و مقدّس گردیده صاحب بخت حقیقي و جاوداني مي
شوند پس در این صورت تعلیمات انجیل تمنّا و تقاضاي روح انسانی‌را
چنانکه در دیباچهٔ این کتاب تفصیل آن ذکر شده بالمرّه رفع نموده ساکت
مي سازد زیرا که از جانب خدا یسوع مسیح از براي ما سبب معرفت
و عدالت و تقدیس و نجات گردیده است چنانکه در آیهٔ ۳۰ فصل اول
نامهٔ اول باهل قرنتس مذکور گشته است و از همین انجام تقاضائي روح
واضحتهً ثابت مي گردد که انجیل کلام الهي است پس در این حال آیا
کیست که بجهت این نجات بخدا حمد و شکر ننموده هر دو دست
خود‌را باین خزائن حقیقي نیندازد *

و نجات مذکوره که بوسیلهٔ یسوع مسیح بعمل آمده است باز چنین
امر خدا است که در درک کم و کیف آن عقل انساني عاجز و قاصر است
نهایت در این خصوص نیز کلام خدا دلیلي است کافي و مبرهن و از کلام
خدا چنانکه ذکر شد معلوم و مشخّص است که یسوع مسیح واسطه و رهانندهٔ
تمامي مردمان است و زحمات و مرگ صلیب او که در راه ما بخود
قبول نمود باعث شد که خدا بجهت خاطر او از عقوبت گناهان آن کساني
که بیسوع مسیح ایمان آورده اند بگذرد و ایشان‌را به نجات و بخت
جاوداني رساند و این که بیان تعلیم نجات در انجیل زیاده از آن که ذکر
کرده ایم واضح و بیان نگشته است البتّه بي مدعا و بي حکمت نیست

باري اين تعليم نجات چنان محكّي مي باشد كه با آن مشخّص مي شود
كه آيا انسان در شناختن احوال قلب خود و در معرفت الله بآن مرتبه
كه بجهت يافتن توفيق و نور خداوندي لازم است رسيده است يا نه و
هرگاه شخصي تعليم نجات‌را شنيده يا خوانده است و اين تعليم‌را نه
پسنديده در باب آن متشكّي و منكر باشد همين دليل است كه آن شخص
هنوز احوال قلب خودرا تماماً ندانسته و از گناهان خود مخبر نشده و در
صميم قلب از معاصي خود نادم و پشيمان نگرديده است پس چنين
شخص خطرناكي احوال خودرا نفهميده و بي خبر است از مرض روح خود
كه بسبب گناه داخل قلب او شده و اورا بهلاكت ابدي گرفتار خواهد
ساخت و بسبب اين غفلت در فكر رهاننده و حكيم علاج كننده نيست
بلي البتّه در نظر چنين شخص تعليم نجات مسيح بي مصرف و بي مطلب
خواهد نمود نهايت بجهت شخصي كه احوال قلب خودرا بدرستي تمام
شناخته و فهميده باشد كه گناه او در حضور پروردگار چه مقدار و در نظر
خداي مقدّس و عادل بچه غايت زشت و اوبار است چنانكه بسبب آن
بهلاكت ابدي گرفتار خواهد گرديد و نيز دانسته باشد كه بهيچ وجه نمي
تواند كه خودرا از عقوبت گناهان خود برهاند بچنين شخص خبر نجات
يسوع مسيح مژده ايست كه اورا از هر چيز شيرين‌تر مي آيد و بجهت
قلب او كه از سنگيني بار گناه مجروح گرديده است مرهمي است شافي
و صحّت دهنده پس اگر تعليم نجات بنظر شخصي كه بحالت مذكوره
نرسيده است بي مطلب و بي مصرف نمايد تعجّبي نخواهد بود زيرا امكان
ندارد كه شخص تابع هوا و هوس و غريق درياي افكار دنيوي و معصيّت
بعقل ناقصهٔ خود اعمال و مطالب خداوندي و امور روحاني‌را بفهمد و بكنهٔ
آن برسد چنانچه در انجيل نيز در آيهٔ ۱۴ فصل ۲ نامهٔ اول باهل قرنتس
در همين خصوص مرقوم گرديده است كه انسان طبيعي چيزهاي روح
خدارا نمي پذيرد زيرا كه نزدش مهمل است و نمي تواند فهميد از آنرو

که روحانیتهٔ تحقیق آن مي شود و ایضاً در آیات ۱۸ الی ۲۵ فصل اول همین نامه مسطور است که ذکر صلیب یعني تعلیم نجات مسیح در نزد هلاکان حماقت است و نزد ما نجات یافتگان قدرت خدا است زیرا که نوشته شده است که من تباه مي کنم حکمت حکمارا و باطل مي سازم فهم ارباب فهم‌را کجاست حکیم و کجاست کاتب و کجاست مباحثه کنندهٔ این جهان آیا که خدا حکمت این دنیارا تحمیق نکرده است زیرا که چون بسبب حکمت خدا جهان بحکمت خود خدارا نشناخت راي خدا چنین قرار گرفت که بوسیلهٔ مهمل قول منادي ایمانداران‌را برهاند هر چند یهود در تفحّص آیت و یونانیان جویان حکمت اند لیکن ما ندا مي کنیم بمسیح مصلوب که او یهودرا سنگ مصادم و یونیان‌را مهمل است و آنهائي که خوانده شده اند چه از یهودیان و چه از یونانیان مسیح قدرت خدا و حکمت خدا است پس در آن حال که شب پره شعشعهٔ آفتاب‌را مکروه و نظر بخاصیّت طبیعي خود اورا زشت دانسته طاقت پرواز در آن ندارد و حال آنکه جلال آفتاب عالمتاب اظهر من الشمس است آیا آفتاب‌را چه عیب و قصوري و در جلال او چه نقصي مي باشد در این صورت بگذار تا چنان باشد که تعلیم نجات مسیح بجهت شخصي که قلب او مغرور و دیدهٔ روحانیش کور و هم طبیعت شبپره دارد نا مقبول آید نهایت بشخص ایماندار و نوراني گشته تعلیم نجات مسیح سبب معرفت حقیقي و سعادت ابدي خواهد شد * و قطع نظر از اینها بوسیلهٔ نجات مسیح عدالت و تقدیس خدا بمرتبهٔ بآدمیان بیان و واضح گشته است که از سائر اعمال خدا مثل آن آشکار نگردیده است زیرا باین مطلب که خدا گناه آدمي‌را بطریق دیگر عفو نفرموده است مگر باین که یسوع مسیح که بي گناه و پاک و کامل بود در بارهٔ گناهگاران زحمت کشید و مرد و برخاست از اینها به بني نوع انسان و فرشتگان نیز بالتّمام بیان و آشکار گردیده است که گناه بچه مرتبه بخداي مقدّس نا مقبول و زشت آینده

است چنانچه مادامي که گناهکار برهاننده نه پیوسته و بوسیلهٔ او از گناه خود رهائي نیافته است الطاف خداوندي باو نخواهد رسید و علاوه برین خدا بسبب نجات یسوع مسیح محبّت و رحمت خودرا نیز بآدمیان بانتهاي مراتب واضح و بیان گردانیده است زیرا که با آن نجات بر بندگان اظهر من الشمس واضح شده است که خدا آدمي‌را چه قدر دوست داشت که نخواست که در گناه و در هلاکت ابدي بماند بلکه بنابر رحمت بي پایان خود فرزند یگانهٔ خودرا که شعلهٔ جلال و سکّهٔ وجودش مي باشد از آسمان بجهت نجات گناهکاران بزمین فرستاد و او با زحمات و مرگ خود ایمان آورندگان خودرا از گناه رهانیده بحیات ابدي رسانید در این صورت تعلیم نجات مسیح بالکلّیه مطابق این مطلب است که انسان زشتي و قباحت گناه‌را فهمیده از آن دوري جوید وبجانب دوست داشتن و تابع شدن احکام خدا میل نماید و در راه ایمان و محبّت خدا مستقیم گردد * و مخفي نماند که خداي تعالی در طبیعت تمامي موجودات مقرّر داشته است که ممات و تحلیل یک شئي باعث معیشت شئي دیگر باشد مثلاً باین طریق که تحلیل عناصر اربعه باعث موجود گشتن و یا تقویت یافتن جمادات و نباتات و حیوانات است و صرف گشتن و خورده شدن نباتات سبب قوّت بعضي حیوانات و ممات بعضي حیوانات باعث حیات و تقویت برخي حیوانات است و ایضاً تحلیل نباتات و ممات حیوانات سبب دوام حیات بدن انساني است و درمیان مردم نیز اکثر اوقات چنین اتفاق مي افتد که عمل نیک بعضي اشخاص سبب خیر بعضي مي گردد پس در این صورت که خدا فیمابین انسان و سائر موجودات رسم این قواعدرا مرسوم ساخته و گذاشته است پس بچه جهت آدمي متحیّر گردد که مرگ و اعمال نیک یسوع مسیح که از همه برتر واز آسمان عالي‌تر است سبب نجات و باعث سعادت و حیات گشته است و در صورتي که آدمي آن قاعدهٔ مذکوره‌را که خدا در موجودات برقرار

نموده است تماماً درک ننماید پس اگر کمّ و کیف نجات مسیح را نیز تماماً درک ننماید تعجّبي نخواهد بود * و اگر احیاناً کسي از راه غرور چنین خیال خلاف نموده محض همان قدري که قوهٔ عقل او درک کند راست و درست دانسته قبول نماید در چنین صورت لازم مي آید که خدارا و خودش را و هم سائر اشیارا انکار نماید زیرا که آدمي توانائي آنرا ندارد که بعقل ناقص خود خدا و خودرا و خواص هزاران هزار موجودات را درک نماید و حال آنکه موجود بودن اینها از آثار ظاهري هویدا است و همچنین نیز از آثار آیات کلام خدا تماماً آشکار و واضح است که بوساطت مسیح از براي آدمي کفّارهٔ گناه و نجات ابدي حاصل گشته است * و هر چندي که کمّ و کیف باطني نجات را عقل درک نمي تواند نمود نهایت ایماندار در قلب خود از قوّت و قدرت نجات مسیح مخبر مي تواند شد بعلّت این که نجات مسیح درماني است که حکیم علي الاطلاق بجهت شفا یافتن از مرض گناه جهت هر آدمي مهیّا نموده است و اگر آدمي باین طبیب خود که خدا است اعتبار نموده این درمان را بنوشد لا محاله از مرض باطني خود شفا خواهد یافت و به بخت حقیقي و جاوداني خواهد رسید و چنانکه شخص مریض که بدرمان طبیب شفا یافته یقین نمود که طبیب اورا دواي نیک و مفید داده است بهمان طریق ایماندار را نیز از این که بوسیلهٔ نجات مسیح از مرض گناه شفا یافته است به یقین کلّي حاصل مي شود که دوائي که بجهت شفاي روح آدمي در انجیل مقرّر گشته است نیک و از جانب خدا است پس شفاي مذکوره بحقیقت نجات یسوع مسیح دلیلي است واضح و مبرهن در این صورت نجات مسیح چنانکه در انجیل بیان گشته است بجهت از جانب خدا بودن آن دلیلي است واضح زیرا که بمهیّا نمودن چنین نجات محض خدا قادر است و بس *

فصل چهارم

در بیان این که آدمی چگونه بفیض نتائج نجات یسوع مسیح می تواند رسید

حال ای مطالعه کننده این مدّعا که ثمرات نجات یسوع مسیح‌را بچه طریق در قلب خود می توانی دید و چشید و بوسیلهٔ او حیات جاودانی‌را بچه نوع می توانی یافت و بعطایا و نعمتهای خدا که مسیح بجهت آدمی مهیّا نموده است بچه طریق شریک می توانی شد همگی اینهارا از کلام خدا در این فصل بتو معلوم و ثابت خواهیم ساخت *

آن وسیله که انسان بسبب آن بتمامی آن نعماتی که در نجات مسیح موجود اند مستفیض می گردد بنابر کلام انجیل ایمان آوردن بیسوع مسیح است چنانکه در آیهٔ ۳۱ فصل ۱۶ اعمال حواریان ذکر شده است که گفتندش که بر یسوع مسیح خداوند ایمان بیاور تو و خاندانت رستگاری خواهید یافت و دیگر چنانچه در آیهٔ ۲۳ فصل ۳ نامهٔ اول یوحنّا مذکور است که این است فرمان او (یعنی فرمان خدا) که باسم پسرش یسوع مسیح ایمان بیاوریم و دیگر در آیهٔ ۱۶ فصل ۱۶ مرقس مسطور است که هرآنکو ایمان می آرد و غسل تعمید می یابد ناجی خواهد شد لاکن آن که ایمان نمي آرد براو حکم خواهد شد * امّا این ایمان نه محض حق دانستن کلام خدا است که عبارت از کتب عهد عتیق و جدید باشد و نه محض علمي است از امر و نهي و از تعلیمات و مطالبات آن بلکه ایمان این است که تو بآن کلام متوجّه گردیده بدرستي بفهمی که در حضور خدا بچه مرتبه گناهکار می باشي وبجهت گناهان خود في الحقیقت پشیمان شوی و یقینًا دانسته باشي که شفیع و رهانندهٔ تو و کلّ عالم یسوع مسیح

است و بس و خدا بجهت خاطر او تمامي گناهان ترا عفو فرموده ترا بـبخت دائمي و سعادت ابدي خواهد رسانيد و سعي تو اين باشد كه از گناه دوري جُسته خدارا از همهٔ چيزها زياده دوستداري و بنابر احكام او رفتار نمائي بلي در صورتي كه احوال تو بابن طريق باشد پس آن ايمان‌را كه بنابر كلام انجيل باعث نجات است يافتهٔ * نهايت آدمي ايمان مذكوررا بقدّت خود تحصيل نمي تواند نمود بلكه لازم است كه خدا آنرا بآدمي عنايت فرمايد چنانكه در انجيل در آيهٔ ۲۹ فصل ۶ يوحنّا در اين خصوص مسطور است كه يسوع بآنها جواب داده گفت كه كار خدا اين است كه بر آن كس كه او فرستاده است ايمان آوريد و ديگر در آيهٔ ۳ فصل ۱۲ نامهٔ اول باهل قرنتس مرقوم است كه هيچ كس يسوع‌را خداوند نمي تواند خواند مگر بروح‌القدس يعني هيچ كس بيسوع مسيح قلباً ايمان نمي تواند آورد مگر بوسيلهٔ قوّت و اعانت روح‌القدس و ديگر چنانچه در آيات ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ فصل ۱۶ يوحنّا مسطور است كه مسيح بشاگردان خود خطاب فرموده مي گويد كه ديگر چيزهاي بسيار دارم كه بشما بگويم لاكن حالا نمي توانيد متحمّل شد امّا چون او يعني روح راستي بيايد او شمارا بتمامي راستي ارشاد خواهد نمود زيرا كه او از پيش خود سخن نخواهد گفت بلكه هر آنچه مي شنود خواهد گفت و شمارا بآينده خبر خواهد داد و او مرا جلال خواهد داد زيرا كه او انچه‌را از آن من است خواهد يافت و شمارا خبر خواهد داد * در اين صورت خدا از راه محبّت بي پايان خود بجهت گناهكاران نه محض نجات‌را حاضر نموده است و بس بلكه تحصيل اين نجات‌را نيز باعانت روح‌القدس از براي آدمي مقدور كرده است زيرا وقتي كه شخصي خبر مسيح و نجات اورا مي شنود يا مي خواند در آن حال اگر چنانچه آدمي في نفسه خود مانع نشود روح‌القدس ايمان مذكوررا در قلب او بعمل مي آورد پس در اين حال هر قدر كه نجات مسيح

بآدمي لازم است آن قدر نيز بجهت تحصيل آن نجات آدمي باعانت روح القدس محتاج است *

اگر سوال نمائي كه آيا اين اعانت كننده كه بروح القدس مخاطب شده ويسوع مسيح را در قلب انسان بيان كننده وآدمي را بايمان رساننده است كيست ودر چه مرتبه است جواب اين سوال بنابر آيات انجيل اين است كه اول آنچه در خصوص روح القدس در فصل ۲ اعمال حواريان ذكر يافته است مطالعه نموده قدري مخبر خواهي شد وديگر چنانچه در آيه ۱۹ فصل ۲۸ متّي خود مسيح بحواريان مي گويد كه برويد وتمامي قبائل را از شاگردان نمائيد بغسل تعميد دادن آنهارا باسم اب وابن و روح القدس بنابر مضمون اين آيه باشخاصي كه معتقد انجيل اند لازم است كه چنانكه باسم اب وابن همچنان باسم روح القدس نيز غسل تعميد يابند وبطريقي كه شرط اطاعت اب وابن را بر خودشان قبول مي نمايند بايد كه بهمان قسم شرط اطاعت روح القدس را نيز بخود قبول نمايند ودر اين كلمات بلا تفاوت روح القدس با اب وابن متساوي وبرابر شمرده شده است وديگر در آيات ۳ و ۴ فصل ۵ اعمال حواريان پطرس حواري بشخص حنانياس نام مي گويد كه اي حنانياس چرا شيطان دلت را قوي نموده است كه نسبت بروح القدس دروغ گفتي وحال آنكه باخلق دروغ نگفتي بلكه با خدا پس در اين آيات بروح القدس لفظ خدا خطاب شده است وايضاً در آيه ۱۶ فصل ۳ نامهء اول باهل قرنتس اشاره بروح القدس گشته مرقوم است كه آيا ندانسته ايد كه هيكل خدا مي باشيد وروح خدا در شما ساكن مي باشد پس در صورتي كه روح خدا يعني روح القدس در قلب ايمانداران ساكن گرديده وآنها بهمين سبب هيكل خدا ناميده مي شوند لهذا واضح است كه روح القدس ساكن شدهء در قلب ايشان در مرتبهء الوهيّت است ودر آيات ۱۰ و ۱۱ فصل ۲ همان نامه در خصوص روح القدس گفته است كه روح همه چيزهارا تحقيق مي نمايد بلكه مواضع

عميق خدارا نيز وكيست از بشر كه چيزهاي بشري‌را درك كند مگر روح
بشر كه در وي است بهمين وضع امور خدائي‌را هيچ كس درك نتواند كرد
جز روح خدا بنابر اين چگونه كه ابن بآن نحو روح‌القدس نيز در انجيل
با لفظ خدا ملقّب گرديده است و در مرتبهٔ الوهيّت شمرده مي شود
چنانكه در آيهٔ ۱۳ فصل ۱۳ نامهٔ دوم باهل قرنتس نيز باين مطلب اشاره
رفته مسطور است كه توفيق يسوع مسيح خداوند و محبّت خدا و رفاقت
روح‌القدس با همگي شما باد آمين پس در اين آيت نيز روح‌القدس
مانند اب و ابن منبع فضل و نعمت قرار يافته به اب و ابن متساوي
گرديده است *

در اين صورت خدا در كلام خود بما گناهكاران كه محتاج رحمت و
نجات و استعانت روحاني هستيم ذات پاك خودرا باسم پدر مقدّس و
مهربان بيان فرموده است و اگرچه خدا بنابر تقدس خويش از گناه
نفرت مي نمايد و گناهكاررا بدرگاه خود قبول نمي كند ليكن بنابر محبّت
و مهرباني موفورهٔ خود از ازل نجات انساني‌را مصلحت دانسته و برقرار
فرموده است و ديگر خدا خودرا باسم پسر رهاننده بيان نموده است كه
در وقت معيّني بشريّت‌را بر خود قبول نموده و در آن حال نجات‌را با
كشيدن زحمات و چشيدن مرگ بجهت گناهگاران مهيّا نموده است
و ايضاً خودرا باسم روح‌القدس اعانت كننده و بتقدس رساننده بيان نموده
است كه او با تحريكات خود كه در قلب آدمي دارد آدمي‌را كه بعلّت
گناه در امورات ربّاني نابينا گشته و از خود توانائي يافتن حقيقت‌را ندارد
بوساطت كلام انجيل بآن مرتبه مي رساند كه خدا و يسوع مسيح‌را بدرستي
بشناسد و ايمان آورد و به بخت جاوداني برسد و در اعتقاد مسيحيّه اين
مطلب عمده‌را تثليث يا ثلاث واحد مي گويند و هرچه بنابر تعليم انجيل
در باب اين سرّ عميق ذات پاك الهي مي توان گفت اين است كه
اب و ابن و روح‌القدس يك ذات پاك واحد است چنانكه نه سّه بلكه

في الحقيقت محض يک خدا است و بس و فيمابين اب و ابن و
روح‌القدس فرق و امتياز مي باشد امّا نه اين که اين امتياز وحدانيّت
ذاترا قصوري رساند و اگر گوئي که بدين قسم بودن مطالب مذکوره چگونه
امکان دارد جواب ما اين است که خدا در کلام خويش خودرا بهمين
طريق مذکوره بيان فرموده است و بنابر اين بآدمي قبول نمودن اين
مطالب بطريق مسطوره واجب و لازم است در اين صورت آدمي‌را چه
حدّ و قدرت باشد که با خدا بمقام مباحثه برآيد × و در اين حال که
خدا نظر بحکمت خود در کلام خويش بيان نمودن ذات پاک ذو الجلالي
خودرا زياده از اين که ذکر شد لازم ندانسته است و آن علاقه که فيمابين
اب و ابن و روح‌القدس است بيشتر تفسير و تفصيل نکرده است از اين
جهت ما نيز جرأت نداريم که اين سرّ دقيق ذات پاک خدارا تفصيل
دهيم نهايت بنابر کلمات انجيل در خصوص مطلب مذکور همين قدر
مي توان گفت که کون و هستي پسر در پدر مستور و مخفي است و کون
و هستي روح‌القدس هم در پدر و هم در پسر مخفي است چنانکه خود
مسيح در آيهٔ ۲۶ فصل ۵ يوحنّا فرموده است که چنانچه پدر در ذات
خود زندگاني دارد به پسر نيز داده است که او در ذات خود زندگاني
داشته باشد و در آيهٔ اول فصل اول يوحنّا به پسر کلمة الله گفته شده است
بدين تفصيل که بود در ابتدا کلمهٔ و آن کلمه نزد خدا بود و آن کلمه خدا
بود پس از اين آيات معلوم مي گردد که ذات پسر در ذات پاک پدر
مستتر و مستور است و شباهت و علاقهٔ ازليّه که پسررا با پدر مي باشد
مانند علاقهٔ و رابطهٔ ايستکه کلمه بفکر و فکر بروح انسان دارد يعني
چنانکه کلمه در فکر و فکر در روح انسان مخفي است و از اين ظهور مي
يابد لاکن بنابر اصل باز با روح متّحد است همچنين نيز پسر در پدر است
و از ازل از او ظهور يافته و متولّد گشته است لاکن باز در ذات با پدر يک
است و ديگر چنانکه روح انسان در فکر و کلمهٔ خود خودرا تصوير و تشکيل

مي نمايد و بدين وسيله خودرا اظهار و بيان مي سازد همچنين خداي مطلق و لايدرک نيز خودرا در پسر يعني در کلمهٔ ازليّهٔ خود تصوير و تعبير نموده است که بوسيلهٔ اين کلمه ماسوي‌را خلق کرده خودرا بخلائق محدوده اظهار و بيان سازد و با پسر خود بحسّ و خيال آنها قريب و قرين گردد و بنابر اينها مسيح چنانکه در انجيل بيان گرديده تابش جلال و سکهٔ وجود و رويت يعني تصوير ذات خداي غير مرئيست و تمامي الهيت در وي قائم و ساکن مي باشد و او پيش از همه مخلوقات متولّد گشت يعني از ذات پاک مطلق بظهور رسيد چنانکه اين مطالب در آيهٔ ۳ فصل اول نامهٔ بعبرانيان و در آيهٔ ۱۵ فصل اول و در آيهٔ ۹ فصل ۲ نامهٔ بقلسيان مرقوم است و از همين سبب خود مسيح فرموده است که غير از پسر پدررا کس نمي شناسد سواي آن کسي که پسر بوي ظاهر گرداند و هيچ کسي نزد پدر بغير از وسيلهٔ من نمي آيد و بنابر اين هر کس که پسررا منکر است پدر يعني خدارا نيافته است چنانکه کلمات مذکوره در آيهٔ ۲۷ فصل ۱۱ متّي و در آيهٔ ۶ فصل ۱۴ يوحنّا و در آيهٔ ۲۳ فصل ۲ نامهٔ اول يوحنّا مسطور است * امّا از براي آنکه گمان بزنند که گويا هر يک از اب و ابن خداي عليحده باشد پس خود مسيح بجهت تفصيل اين مطلب فرموده است که من و پدر يک هستيم آن کس که مرا ديده است پدررا ديده است و اي پدر هر انچه تراست مراست و هر آنچه مراست تراست و همه مردم پسررا عزّت کنند چنانکه پدررا عزت مي کنند چنانچه اين مطالب در آيهٔ ۳۰ فصل ۱۰ و در آيهٔ ۹ فصل ۱۴ و در آيهٔ ۱۰ فصل ۱۷ و در آيهٔ ۲۳ فصل ۵ يوحنّا مرقوم است پس بنابر اينها کاشف ذات پاک محجوب و مستور الهي پسر است و او بسبب پدر با پدر يک و مساوي است در جميع قدرت و کمال و حکمت و جلال و او با پدر و روح‌القدس همان خداي واحد و حقيقي است که اورا ابدالآباد شکر و حمد باد * مخفي نماند که عقل قصير انساني با مظنّه و قياس واضح بکّم و کيف ذات

پاک الهي نمي تواند رسيد و اورا کماهي درک نمي تواند کرد زيرا که تمثال آن ذات پاک درميان عالم خاک يافت نمي شود نهايت تشبيه مخصوصهٔ ذات الهي که ثالث واحد گفته مي شود در موجودات بيان گرديده است مگر ناقص و نحيف و خود انسان نيز تشبيهٔ آن تثليث‌را در وجود خود دارد چنانکه وجودش از روح که عبارت از وجود باطني باشد که محتاج وقابل تکليف است و از جان که مابين روح و جسم بوده عبارت از نفس ناطقه است و از بدن ايجاد يافته باز يک شخص است و همچنين در نور و آتش و غيره نيز تشبيهٔ تثليث ديده مي شود هر چند تشبيهات مذکوره بجهت تفصيل تثليث ذات پاک الهي کفايت نمي نمايند نهايت فکر کنندهٔ از آنها مظنّه با مکان تثليث في الوحدت مي تواند برد و بنابر قبول مظنّه مشابهت نور که بذات خدا دارد بقدر امکان تفصيل خواهيم نمود و در کتب مقدّسه نيز خدا بنور تشبيه گرديده است چنانکه در آيهٔ ٥ فصل اول نامهٔ اول يوحنّا مذکور است که خدا نور است و از ظلمت در وي اثري نيست و ديگر در آيهٔ ٢ زبور ۱۰۴ مرقوم است که اوست که با نور مثل جامهٔ خودرا ملبّس مي سازد و آسمان‌هارا مثل پرده بسط مي دهد خلاصه نور و آتش که پاک و خالص ترين عناصر است و بهمهٔ چيز تاثيرش ساري و باجراي حيات مجازي نيز جاري است بصفات حاضره و مقدّسهٔ خدا تشبيهٔ است واضح و مبرهن و هر چندي که نور و قوّت تاثيرش در اجزاي همهٔ چيز ظاهر و هويدا مي گردد نهايت اصل ذات او از درک عقل انساني مخفي است لاکن انسان‌را بيان مي شود بوسيلهٔ تابش و بواسطهٔ آن قوّت نور و گرمي که در تاب بوده و با آن انسان‌را اثر کرده اورا قادر مي سازد که از تاب و وجود آتش که در تاب مخفي است حالي شود و همان تاب تشبيه و تصوير ذات آتش است که بوسيلهٔ آن هستي ذات آتش‌را بقدر امکان درک مي کنيم و نمي توان گفت که مابين تاب آتش که آتش‌را بيان مي کنند و خود آتش که تاب از او بظهور مي

آید فرق وتفاوتي نمي باشد نهایت باز آنها با یک دیگر مساوي و متحدّ
اند چنانکه تاب در آتش است و آتش در تاب و مخفي نماند که تاب
هر چندي که متعلق بآتش و ظهورش از اوست باز تفاوت زماني ندارد
چنانچه آتش قبل از تاب و تاب بعد از آتش صورت نمي بندد زیرا که
آتش هیچ دمي بي تاب نیست و هر چندي که تابهایش در همگي اوقات
با چشم دیده نمي شوند بازبي تاب نیست زیرا تبئیین و تاثیر آتش
همان در تاب است و از تاب آتش باز همان قوّت نور بخشنده و گرمي
دهنده جدا است که نیز در نفس الامر در ذات آتش بوده و بوسیلهٔ
تاب بظهور مي آید واگر این قوّت نور و گرمي آتش و نوررا نمي بود و
آدمي‌را تاثیر نمي کرد هر آئینه دیدن تاب‌را و حالي گردیدن از وجود
آتش اورا محال مي بود خلاصه این علاقه‌هاي مجازي‌را که درمیان آتش
و تاب وقوّت گرمي آن هویدا است تشبیه و تصویر مي توان کرد بآن
شباهت و علاقهٔ روحاني که فیمابین اب و ابن و روح‌القدس است بدین
طریق چنانکه در وجود آتش میانهٔ ذات آتش و تاب و گرمي او تفاوتي
است امّا بدان تفاوت اتّحاد عنصر مذکوره باز باطل نمي گردد بناء علي
هذا تبئیین و تعبیر ذات پاک الهي به اب و ابن و روح‌القدس چنانکه در
کتب مقدّسه مسطور گردیده است وحدت ذات‌را باطل نمي سازد و
قصوري بوي نمي اندازد و چنانکه آتش و نور محض بتاب خودرا بیان مي
کند و مؤثّر مي گردد همچنین پدر نیز محض به پسر و در پسر خودرا بیان
مي کند و فاعل مي گردد و چنانکه محض بوسیلهٔ قوّت نور و گرمي که در
تاب است چشم تاب‌را اخذ مي کند و مي بیند و از وجود آتش حالي
مي گردد بهمان طریق انسان بتاثیر قوّت روح‌القدس که نوراني سازنده
و بحیات رساننده است پسررا و در پسر پدررا مي تواند شناخت و یافت
* نهایت تصویر و تشکیل مذکوره هر چند مظنّه‌را در خصوص ذات پاک
خدا امکاني دهد باز نقص و قصوري دارد چنانکه آدمي قادر نیست که

بوسیلهٔ آن دقائق و عمائق اسرار ذات پاک الهی‌را بکمال تشبیه تفسیر و تفصیل بدهد و از برای بندهٔ که در تصوّر دریای ذات پاک خدا غرق گشته است سکوت‌را شیوه و شعار خود ساختن لازم است و بس در این صورت ما هم این سکوت لائقه‌را اختیار نموده بخداوندی بندگی می نمائیم که درک کنندهٔ تمامی اشیا و خود لا یدرک و بینندهٔ همگی ذرّات و خود غیر مرئی و قادر بکلّ موجودات و نه در تحت قدرت است لاکن بعلت همین که او در انتهای مراتب بما گناهکاران رحم نموده بجهت رهانیدن و صاحب بخت جاوید نمودن ما خودرا در کلام خویش باسم خدای پدر عادل و رحیم و نجات‌را برقرار کننده و باسم پسر از گناه و شیطان رهاننده و باسم روح‌القدس مقدّس و کامل سازنده بیان نموده است بهمین سبب با خوش حالی تمام و افتادگی مالا کلام بآن قدیم و واحد و عادل و رحیم عبادت و حمد و شکر گذاری می نمائیم در این حال هر چندی که ما توانائی درک این سرّرا نداریم لاکن ندیده ایمان آوردن و قبول نمودن آنرا راضی می باشیم زیرا که بهمین بیان ذات پاک خدا محبّت اورا دریافت می نمائیم و میوه‌های لذیذ این محبّت‌را می توانیم چشید و خوش حال و نیکبخت می توانیم گردید و اگر چنانچه بهمان سیاق مذکور ایمان آوریم در آن وقت نجات خودرا تحصیل نموده و بخدا تقرّب یافته آن چیزهای که الآن در دنیا بما پوشیده شده است در عقبی آشکارا دیده و درک خواهیم نمود ×

امّا هر چندی که انسان با عقل خود کیفیّت ذات روح‌القدس‌را درک نمی تواند نمود لاکن مانند حواریّان و هزاران هزار کس که بانجیل ایمان آورده و تحریکات تاثیرات روح‌القدسی‌را در قلب خود شان مشاهده کرده اند بهمین طریق شخص ایمان آورنده نیز مانند آنها در قلب خود خواهد یافت که روح‌القدس بجهت ایمان آوردن بیسوع مسیح اعانت و امداد کننده است و این مطلب که روح‌القدس بچه قسم آدمی‌را بایمان می

رساند خود یسوع مسیح در آیات ۸ الی ۱۱ فصل ۱۶ یوحنّا چنین بیان نموده است که او (یعنی روح‌القدس تسلي دهنده) چون بیاید جهانیان‌را بگناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت بگناه زیرا که برمن ایمان نمي آرند بصدق زیرا که بنزد پدر خود مي روم و شما مرا دیگر نمي بینید بانصاف زیرا که بر رئیس این جهان حکم جاري شده است پس هرکس که کلام انجیل‌را با تفکّر بشنود یا بخواند روح‌القدس احوال باطني اورا بهمان طریق که هست و در انجیل نیز نقش شده است باو معلوم و بیان مي سازد و آدمي‌را با این ملزم مي سازد که احکام خدارا بانجام نرسانیده و در حضور خدا بچه مرتبهٔ گناهگار است و دیگر باو واضح مي کند که خداي مقدّس و عادل در بارهٔ گناهگاران محض بسبب یسوع مسیح غفور و رحیم است و مادامي که آدمي بمسیح ایمان نیاورد خدا اورا برضامندي خود قبول نمي نماید بلکه در عذاب گناهان خود گرفتار خواهد شد و علاوه براین روح‌القدس آدمي‌را باین نیز ملزم مي سازد که بسبب ایمان نیاوردن بیسوع مسیح در ضلالت بوده است و اورا بسبب همین بي ایماني و گناهگاري قلباً نادم و پشیمان ساخته بجانب نجات مسیح مي کشد و بانجام احکام خدا شائق مي نماید و بهمین طریق روح‌القدس در آدمي شناختن احوال قلب و پشیماني حقیقي‌را بعمل مي آورد چنانکه در انجیل در آیهٔ ۳۷ فصل ۲ اعمال حواریان مرقوم گشته است که ایشان (یعنی یهودیان) این کلام‌را (یعنی مژدهٔ یسوع مسیح‌را) شنیده بر دل شان فرو رفت پطرس و باقي حواریان‌را گفتند که ای برادران (از براي نجات یافتن) چه کنیم و دیگر در آیهٔ ۱۳ فصل ۱۸ لوقا ذکر شده است که آن عشّار دور ایستاده نمي خواست که چشمان‌را هم بسوي اسمان کند لیکن برسینهٔ خود زده مي گفت خدایا برمن ببخش که گناهگارم پس در این صورت توبهٔ مقبول درگاه خداوند عزّ اسمه این است که آدمي گناهان خودرا فهمیده و نادم و پشیمان شده درصدد خلاصي یافتن از آنها باشد و بیقین تمام در دل خود

قرار دهد که بلي بغير از يسوع مسيح احدي ديگر قادر نيست که مرا از گناهانم و از عقوبت آنها تواند رهانيد * و اين توبه که بسبب تحريک و تاثير روح‌القدس بعمل مي آيد آدمي‌را بسوي ايمان آوردن بيسوع مسيح مي کشد و بهمين ايمان آوردن آدمي شريک همهٔ آن سعادت مي گردد که در نجات مسيح موجود است چنانکه در انجيل در آيات ۱۴ و ۱۵ فصل ۳ يوحنّا ذکر شده است که چنانکه موسيل مار را در دشت بلند کرد فرزند انسان نيز بايد که بر داشته شود تا هر کس که بر او ايمان آورد هلاک نشود بلکه زندگي جاويد يابد و ديگر در آيات ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ فصل ۳ نامهٔ باهل روم مرقوم شده است که عدالت خدائي بوساطت ايمان بر يسوع مسيح بر همگي و با همگي که ايمان مي آورند مي شود بنوعي که تفاوتي نباشد بعلّت آنکه تمامي گناهکار اند و در ستايش خدائي قاصر اند پس مفت بکرم او بوسيلهٔ فديهٔ يسوع مسيح عادل شمرده مي شوند پس بنابر اين سخنان در هر کس که ايمان مذکور جا گرفته باشد بديهي است که عفو گناهان خود و صداقت مقبول خدارا يافته است يعني بجهت خاطر مسيح خداي تعالی قلم عفو بر جرائم او کشيده و عقوبت گناهانش‌را بالمره محو نموده اورا چنان حساب مي نمايد که گويا هيچ گناهي از او صدور نيافته و احکام اورا بالکلّيه بانجام رسانيده است و بنابر اين خدا رضامندي کلّي خودرا شامل حال ايمان آورنده‌را مي سازد چنانچه وارث بخت ابدي و جلال سرمدي خواهد شد و آن واهمهٔ که سابقاً بجهت گناهان در قلب خود داشت و در بعضي اوقات مانند بار گران بر او سنگيني مي نمود رفع گشته ظلمت قلب او مبدّل بنور گرديده است و آرام و استراحت در قلب او چنان منزل گرفته که ديگر از خدا وحشت نخواهد نمود بلکه بيقين خواهد دانست که خدا بوسيلهٔ مسيح نسبت باو مثل پدر مهربان گرديده است و گناهي که سابق دوست مي داشت حال آنرا دشمن دانسته محض در صدد آن است که فرمايش خدارا بانجام رساند بنابر اينها

زیاده از حد فرهناک است و باین طریق مشخّص و معیّن نموده است که هر چه که از برای نتائج و ثمرات نجات یسوع مسیح در انجیل ذکر یافته تماماً لاشک و شبه حق و راست است چنانکه در خصوص مطالب مذکوره در آیات ۱ و ۲ فصل ۵ نامهء باهل روم ذکر گشته است که چون بسبب ایمان عادل شمرده شدیم لهذا مارا بوسیلهء خداوند ما یسوع مسیح با خدا صلح افتاد و بسبب او مارا از ایمان در این عنایت مدخلیّت است و در آن پایدار هستیم و باميّد جلال خدا فخر مي نمائیم و ایضاً در آیهء ۱۷ فصل ۱۴ همین نامه مرقوم است که ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و آرام و خوشي در روح القدس است و ایضاً در همین خصوص در آیات ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ فصل ۸ همین رساله مرقوم است که شما بار دیگر نیافته اید روح بندگي را تا محلّ خوف بلکه یافته اید روح پسر خواندگي را که بسبب این ندا مي کنیم ماکه یا ابا یعني ای پدر و همان روح با ارواح ما شهادت مي دهد که فرزندان خدا مي باشیم و چون فرزندانیم وارثان نیز مي باشیم یعني وارثان خدا و هم ارث با مسیح زیرا که در مصایبش شرکائیم تا آنکه در جلالش نیز شریک باشیم چون مي سنجیم مصائب این زمان را که لائق مقابله نیست نزد آن جلال که نزدیک است که بر ما ظاهر گردد * پس تغئیر و تبدیل مذبوره که روح القدس در قلب ایمان آورنده بعمل مي آورد همان توجّه و باز گشت نمودن بجانب خدا است که بنابر ان آدمي از اطاعت گناه دست کشیده و بخدا تقرّب یافته قلباً تابع احکامش مي شود یعني ابتداي زندگاني روحاني انساني و آن تولّد تازه است که بنابر کلام مسیح لابدًّا باید که در هر کس بعمل آمده باشد تا برضامندي خدا و مملکت اسمان تواند رسید چنانچه در آیهء ۳ فصل ۳ یوحنّا خود مسیح به نیقودیمس نام خطاب فرموده که هر آئنه بتو راست مي گویم که تا کسي تولّد تازه نیابد ملکوت خدارا نمي تواند دید * نهایت این بر گشتن از گناه و باز گشت نمودن بخدا که تولّد تازه نیز نامید مي

شود في نفسه خود آدمي بعمل نمي تواند آورد بلکه این هم مانند ایمان آوردن بیسوع مسیح کار خدا است که بوسیلهٔ روح القدس در آدمي بعمل مي آورد چنانکه در آیهٔ ۱۸ فصل ۳۱ یرمیا پیغمبر ذکر شده است که خدایا مرا بر گردان تا بر گردیده شوم زیرا که خداوند خداي من توئي و دیگر در آیهٔ ۴۴ فصل ۶ یوحنا مرقوم گشته است که مسیح فرمود که هیچ کسي بنزد من نمي تواند آمد مگر آنکه پدري که مرا فرستاد اورا بکشد و در آیات ۸ و ۹ فصل ۲ نامهٔ بافسیان مسطور است که شما از کرم در راه ایمان نجات یافتید و آن نیز از بخشش خدا است نه از شما و نه از اعمال است مبادا کسي فخر نماید * لیکن ارادهٔ خداوندي چنین قرار گرفته است که همه کس بایمان و توجّه مذکوره برسند چنانکه در آیهٔ ۴ فصل ۲ نامهٔ اول به تیموتیوس مرقوم است که (خدا) مي خواهد که تمامي خلق نجات یافته بمعرفت راستي گرایند و در آیهٔ ۹ فصل ۳ نامهٔ دوم پطرس ذکر شده است که خداوند نمي خواهد که کسي هلاک گردد بلکه تمامي بتوبه رجوع کنند و در کتاب حزقیل پیغمبر در آیهٔ ۱۱ فصل ۳۳ مرقوم است که بایشان بگو که خداوند خدا چنین مي فرماید بحیات خود قسم که از مرگ شریر هیچ حظّي نمي نمایم بلکه حظّ من از این است که شریر از راه خود بر گشته زنده بماند پس در این صورت هیچ کس از نجات خارج نیست یعني هر آن کس که في الحقیقت خواهش تحصیل نجات یسوع مسیح را دارد مي تواند یافت و محض آن کس از او محروم و مهجور خواهد ماند که خودرا نشناخته و از مغروري قلب خود چنان گمان مي برد که گویه این نجات باو لازم نیست و از این سبب از درگاه خدا استدعاي ایمان و نجات نمي کند بلکه بتحریکات روح القدس نیز مانع گشته نمي گذارد که اورا بایمان حقیقي برساند یعني چون خداي تعالی آدمي را فاعل مختار آفریده است بنابر این اختیار طالب گشتن و نگشتن بایمان و نجات مذکوره و بتحریکات و تاثیرات روح القدسي در قلب جا دادن و ندادن در

خود انسان است چنانکه در آیات ۹ و ۱۰ فصل ۱۱ لوقا مرقوم است که یسوع مسیح گفت که بخواهید که بشما داده خواهد شد و بجوئید که خواهید یافت و بکوبید که کشاده خواهد شد زیرا که هر آن کس که مي خواهد مي گیرد و آن کس که مي جوید مي یابد و براي آنکه کوبد کشاده خواهد شد و دیگر در آیهٔ ۲۳ فصل ۱۶ یوحنّا ذکر شده است که مسیح گفت هر آئنه من بشما راست مي گویم که هر انچه پدررا باسم من در خواهید خواست او بشما خواهد بخشید و دیگر در آیهٔ ۵۱ فصل ۷ اعمال حواریون مرقوم است که شما ای یهودیان همیشه معارضه با روح‌القدس مي نمائید و آن چنانکه پدران شما مي کردند مي کنید و ایضاً در آیهٔ ۴۰ فصل ۵ یوحنّا مذکور است که مسیح بیهودیان گفت شما نمي خواهید که بنزد من بیائید تا زندگاني بیابید * و تغئیر و توجّه قلب بطریقي که ذکر شد نمي گذارد که آدمي بجهت پاکي قلب و نیکي رفتار خود بي سعي و بي فکر بماند و ممکن نیست که ایمان آورنده از این سبب که دانسته که مسیح اورا از گناه و جهنّم رهانیده است بافکار و خواهش نفساني بیفتد و غافل گردد زیرا که ایمان آوردن بیسوع مسیح مانند سائر ایمانها نیست که کالمیّت و بي قوّت بوده باشد بلکه ایمان آوردن بمسیح ایماني است زنده و پر قوّت که آدمي‌را بجهت اعمال نیک بحرکت مي آرد چنانکه بتوفیق خدا و بتحریک و قوّت روح‌القدس بگناه و خواهش نفساني و فکر ناشایسته غالب و فائق مي آید و در اعمال نیک سعي تمام بعمل مي آورد زیرا دانسته و فهمیده است که خدا بوسیلهٔ مسیح در بارهٔ او زیاده از حد رحیم و مهربان است و بسبب ایمان بچه مرتبه آسوده و خوش حال شده است پس بنابر اینها شب و روز تلاش و سعي او این است که از تمامي اعمال و خواهشهاي ناشایسته کناره جوید و احکام الهي‌را تماماً بانجام رساند چنانکه در فصل آتیه مفصّلاً ذکر خواهیم نمود *

فصل پنجم

در بیان اطوار و رفتار شخصی که بیسوع مسیح ایمان آورده

حال اظهار نمایم که شخصی که از روح القدس بوسیلهء ایمان آوردن بیسوع مسیح آن تولّد تازه یافته یعنی مسیحی حقیقی گشته است در بارهء خدا و برادر خود و در مادّهء خودش چه قسم رفتار می نماید که به بیان آن رفتار بمطالعه کنندهء این رساله نتائج و ثمرات سعادت دهندهء نجات مسیح دیگر زیاده واضح و معلوم گردد *

سابق بر این که در باب احکام گفتگو نمودیم مذکور و بیان گشت که تمامی احکام خدا در حکمِ دوست داشتن او مندرج و تکمیل و انجام شریعت همین است و بس و بهمین طریق دل و طبیعت و اعمال مسیحی حقیقی در دوست داشتن خدا است بمرتبهء که با همگی قلب و خواهش و توانائی خود خدارا دوست می دارد و بدین دوست داشتن هم قادر است چنانکه در آیهء پنجم فصل ۵ نامهء باهل روم مرقوم است که از آن روح القدس که بما عطا شده است محبّت خدا در دلهای ما ریخته شده است و چون مسیحی حقیقی دریافت نموده است که خدا اورا در مسیح چه قدر دوست می دارد او هم از هر چیز بیشتر خدارا دوست می دارد و دیگر طالب دنیا و جیفه و لذت آن نبوده راغب آنها نیست چنانکه در آیهء ۱۹ فصل ۴ نامهء اول یوحنّا مذکور است که ما خدارا از آن دو محب می باشیم که نخست او مارا محبّت نمود و در همان نامه در فصل ۲ در آیات ۱۵ الی ۱۷ مرقوم است که دنیا و چیزهائی که در اوست دوست مدارید که کسی که دنیارا دوست داشت دوستی پدر در وی نیست

چه هرآنچه در دنیا است از خواهشهاي جسمي و خواهشهاي چشمي و غرور زندگي از پدر نیست بلکه از دنیا است و دنیا و خواهشهایش در گذر است امّا آن کس که خواهش پدررا بجا آورد تا ابد باقي است * بنابراین محبتي که در قلب مسیحي قرار گرفته است او بخدا قلباً احترام مي کند یعني چگونه که فرزند والد خودرا احترام کننده است همچنین او نیز خدارا بآن مرتبه محترم و معزّز دارد که قلب و افکار او همیشه در نزد خدا باشد چنانکه داوٗد درآیهٔ ۶ زبور ۶۳ مي گوید که ترا در بسترم ذکر مي کنم و در پاسهاي شب ترا فکر مي نمایم و هنگامي که مسیحي حقیقي بمقام امتحان افتد مي گوید چنانکه یوسف درآیهٔ ۹ فصل ۳۹ کتاب اول موسی گفته است که این قباحت عظیم‌را چگونه خواهم کرد که بخدا گناه بورزم * و هرچه مسیحي حقیقي مي نماید نه آنکه بجهت خلق بلکه از براي خدا مي نماید چنانکه درآیهٔ ۲۳ فصل ۳ نامهٔ به قلسیان نوشته شده است که هر امري‌را که بعمل مي آرید بجان بجا آرید چنانچه بجهت خداوند نه بجهت خلق * و هم با قوّت این محبّت مسیحي حقیقي بجهت تمامي آن نعمات روحاني و جسماني که پي در پي از خدا باو رسیده و هر روز مي رسند از صمیم قلب شکرگزار و ثناخوان مي شود و این نوع شکرگزاري او نه محض از سخنانش بلکه از اعمالش هم معلوم مي شود چنانکه درآیهٔ اول زبور ۳۴ مرقوم است که خداوندرا درهر وقت شکر نموده تمجید او همیشه در دهانم خواهد بود و درآیهٔ ۱۸ فصل ۵ نامهٔ اول به تسلینقیان مسطور است که درهر امر شاکر باشید که این است خواهش خدا در حق شما در مسیح یسوع و دیگر چنانکه درآیهٔ ۱۷ فصل ۳ نامهٔ بقلسیان ذکر شده است که هرانچه قولاً یا فعلاً مي نمائید تمامي باسم یسوع خداوند نمائید و خداي پدررا بوساطت او شاکر باشید * و یکي از صفات مسیحي حقیقي دیگر این است که در هر امر و در هر تنگي بخلق یا بدولت و یا بعقل خود امّیدوار و معتمد نمي گردد بلکه محض

بخدا رجوع و اعتماد مي کند و بجهت معاش خود چندان متفکّر و آلوده نمي شود بلکه افکار بخل و جمع آوري دولت‌را از خود رفع ساخته باین قانع مي شود که بلي خداي تعالی به پیشهٔ او آن قدر برکت عنایت فرماید که خوراک و لباس کفا في خودرا تحصیل نماید و چون پدر آسماني بوساطت یسوع مسیح ابواب خزائن اخروي‌را باو کشاده است البتّه در این باب بالمرّه خاطر جمع است که معاش گذران دنیوي‌را نیز خواهد رسانید چنانکه در آیهٔ ۷ زبور ۲۸ مذکور است که خداوند قوّت من و سپر من است دلم باو اعتماد نموده از وي نصرت یافتم پس قلب من مسرور خواهد شد و اورا بسرود خودم تمجید خواهم نمود و در آیات ۶ الی ۱۱ فصل ۶ نامهٔ اول به تیموتیوس مرقوم است که دینداري با قناعت نفع بزرگ است زیرا که هیچ چیزرا در دنیا نیاوردیم و ظاهر است که هیچ چیزرا از دنیا بیرون نمي توانیم برد پس هرگاه خوراک و پوشاک داشته باشیم بآنها اکتفا نمائیم و آنانکه عزم دولت دارند مي افتند در امتحان و دام انواع خواهشهاي نا معقول و مضرّ که مردم‌را در تباهي و هلاکت غرق مي کنند و اصل همه بدیها دوستي زر است که آنرا بعضي طالب شده از ایمان گمراه گشتند و در خود نوک المهاي بسیاررا فرو کردند و تو ای مرد خدا از این چیزها بگریز و در پئي صدق و دینداري و ایمان و محبّت و صبر و افتادگي باش و دیگر چنانکه در آیهٔ ۷ فصل ۵ نامهٔ اول پطرس مسطور است که جمیع اندیشهٔ خودرا با وي (یعني با خدا) گذارید که او در بارهٔ شما فکر مي نماید و دیگر آیات ۱۹ الی آخر فصل ۶ متّي باین مطلب نیز شاهد و شامل است ۷ و مسیحي حقیقي بهر طریق و راهي که خدا اورا در آن سالک مي سازد اگرچه دشوار یا آسان باشد باز راضي است و در تنگي و دشواري صابر مي شود زیرا که دانسته است که مطلب آن راهها و دشواریها که پدر آسماني خود اورا در آنها سالک مي سازد همین است که قلب او دیگر زیاده بخدا تقرّب جسته و بجلال اخروي بیشتر

سزاوار شود و بنابر این بجهت زحمات هم خوش حال است و چنانکه در آیهء ۱۸ فصل ۳ کتاب اول سموئیل نوشته شده است مسیحي حقیقي نیز مي گوید که خداوند است هر چه که در نظرش پسند آید بکند و دیگر چنانکه در آیهء ۵ زبور ۳۷ مرقوم است که راه خودرا بخداوند تحویل کرده باو اعتماد کن و او کار سازي خواهد کرد و در آیات ۵ و ۶ فصل ۱۲ نامهء بعبرانیان مسطور است که اي پسر حقیر مشمار تنبیه خداوندرا و چون ترا ملزم سازد خسته مشو زانرو که هرکس‌را که خداوند دوست دارد تنبیه مي نماید و تازیانه مي زند هر پسري‌را که مي پذیرد و دیگر در آیات ۱۷ و ۱۸ فصل ۴ نامهء دوم باهل قرنتس ذکر شده است که زحمات سبکي که مارا درآني مي باشد بار جلال ابدي غایت الغایت‌را براي ما مهیّا مي نماید از آنجا که ما در مرئیات نمي نگریم بلکه در نا مرئیها و در آیات ۳ و ۴ و ۵ فصل ۵ نامهء باهل روم مسطور است که بمصیبتها نیز فخر مي کنیم که مي دانیم که مصیبت صبررا پیدا مي کند و صبر تجربه‌را و تجربه امیدواري‌را و امید شرمندگي‌را باعث نیست و دعا و عبادت مسیحي حقیقي محض از روي صدق و صفا است چنانکه با هوس و بهجت بي اندازه باین کار اقدام مي نماید و این امر بمرتبهء باو شیرین و لذیذ مي آید که در هیچ وقتي بي آن نمي تواند بسر برد بلکه قلبش همیشه در ذکر است و هر دردي که دارد در مناجات خود بخداي خود اظهار مي سازد و چگونه که طفل بپدر خود اعتقاد دارد او هم در این دعا با خدا که بوسیلهء یسوع مسیح اورا پدر آسماني خود شناخته است باعتقاد تمام گفتگو مي نماید و واضح است که از براي این راز و نیاز و استغاثهء درگاه خدا قاعده و کلمات مخصوصه و اوقات معیّنه لازم نیست زیرا که در حضور خداي علّام القلوب و دانندهء اسرار ضمیر عادت مشخّصه و الفاظ معیّنه لزومي ندارد چنانکه مابین پدر و فرزند در حین گفتگو و راز نیاز یک دیگر لفظ مخصوصه و حفظ کرده لازم نیست بلکه با آن سخناني که احتیاج و درد خود و احوال قلبي

او باو تعلیم می دهد بدعای خود مشغول می گردد و هر وقت که قلبش بحرکت می آید دعا می نماید نهایت احوال قلب تازه گشته چنین است که یک روز حتّی یک ساعت هم بی ذکر نمي تواند ماند بلکه همیشه بذکر خدا و مناجات نمودن مشغول است نهایت لازم نیست که ذکر او همیشه بتقریر زبان باشد بلکه در قلب خود هم می تواند ذکر نمود زیرا که خدا زبان قلبرا نیز می داند و با اعتقاد تمام بپدر اسمانی خود یعنی بخدا امر خودرا دامی گذارد که بهر قسمی و در هر وقتی که بنابر معرفت و محبّت خود مصلحت داند مناجاتش را باجابت رساند و وعدهٔ اجابت این قسم مناجاترا خدا در کلام خود داده است چنانکه در خصوص این مطلب در انجیل در آیهٔ ۶ فصل ۴ نامهٔ پاول فیلپی مرقوم است که هیچ فکر ننمائید بلکه در هر امر بمناجات و دعا با شکر گذاری مسئولات شما نزد خدا آشکارا گردد و در آیهٔ ۱۷ فصل ۵ نامهٔ اول بتسلنیقیان مسطور است که پیوسته بدعا مشغول باشید و دیگر در آیهٔ ۱۴ فصل ۵ نامهٔ اول یوحنّا مرقوم است که این است آن اعتمادی که نزد وی داریم که هر چه سوال نمائیم بحسب اراده اش استجابت می نماید و در آیهٔ ۲۳ فصل ۱۶ یوحنّا مسیح فرموده است که هر آینه من بشما راست می گویم که هر آنچه پدررا باسم من در خواهید خواست او بشما خواهد بخشید و دیگر آیات ۵ و ۶ و ۷ فصل اول نامهٔ یعقوب و آیات اول الی ۸ فصل ۱۸ لوقا و آیات ۵ الی ۱۵ فصل ۶ متّی شاهد این مطلب اند نهایت سوای دعای باطنی مذکور دعای ظاهری هم هست چنانکه در میان مسیحیان معتاد است که هر ملّت این طائفه در اوقات معیّنه در کلیسیا جمع می شوند و متّفقا با کلمات مخصوصه دعا می نمایند نهایت مدّعای این اجتماع نه محض دعا نمودن با جماعت است بلکه موعظه و نصیحت شنیدن نیز می باشد واگرچه مسیحیان نماز جماعت و دعای ظاهری خود شان را بیک طریق و در یک وقت ننمایند باز هیچ عیبی ندارد زیرا که

بجهت کلمات مخصوصه و وقت معیّنه و طریق مشخّصه این دعاي ظاهري
در انجیل چیزي مرقوم نشده است *
و دیگر رفتاري که مسیحي حقیقي در مادهٔ برادر خود بعمل مي آورد
بدین نوع است که چنانکه خودرا دوست مي دارد و خیر اخروی خود
مي خواهد برادرش را نیز بهمان قسم دوست مي دارد و خیر او مي طلبد
چنانکه یسوع مسیح در آیهٔ ۳۱ فصل ۲۲ متّي فرموده است که آشناي
خویش را چون خود دوست دار و دیگر چنانکه در آیهٔ ۱۲ فصل ۷ متّي امر
شده است که هر چه خواهش دارید که مردم با شما بعمل آرند بهمان طریق
با ایشان سلوک نمائید پس مسیحي حقیقي بنابر این احکام با خلق بهمان
طریق رفتار مي نماید که خودش توقّع رفتار از خلق دارد و علي الخصوص آن
اشخاص را دوست مي دارد که مثل او قلبًا بیسوع مسیح ایمان آورده اند
و آنهارا در مرتبهٔ برادر بلکه علاوه محسوب مي دارد چنانکه در آیهٔ ۸ فصل
۲۳ متّي مرقوم است که پیش رو شما یکي است یعني مسیح و همگي
شما برادران هستید و دیگر چنانکه در آیات ۳۴ و ۳۵ فصل ۱۳ یوحنّا مسطور
است که مسیح فرموده است که من بشما حکم تازه مي کنم که شما یک
دیگررا دوست دارید و بهمین تمامي خواهند دانست که شما مرا شاگردان
هستید اگر در شما دوستي یک دیگر باشد * ونه این که مسیحي حقیقي
محض برادران روحاني خودرا دوست دارد بلکه تمامي مردم حتّي دشمنان
خودرا نیز دوست مي دارد چنانکه در آیهٔ ۱۲ فصل ۳ نامهٔ اول بتسلنیقیان
مذکور است که خداوند شمارا این عطا کند که در محبّت نسبت بیک
دیگر و همگي ترقّي و افزوني پیدا کنید و در همین خصوص آیهٔ ۵ الی ۷
فصل اول نامهٔ دوم پطرس هم شاهد است و دیگر در آیهٔ ۴۴ فصل ۵ متّي
مسیح فرموده است که من بشما مي گویم اعداي خودرا دوست بدارید و از
براي آنها که بر شما لعن مي کنند برکت طلبید و با آنان که شمارا عداوت
مي نمایند احسان کنید و از بهر آنها که شمارا فحش مي دهند و زحمت

مي نمايند دعا کنيد تا پدر خودرا که در آسمان است فرزندان باشيد *
بنابراين سعي او نه محض اين است که احديرا ضرر و بدي نرساند بلکه
قصد او اين نيز مي باشد که نيکي او بهرکس برسد و هر قدر که از براي
او ممکن باشد باعث خير و سلامتي جسماني و روحاني همه کس گردد
چنانکه در آيهء ۲۴ فصل ۱۰ نامهء اول باهل قرنتس نوشته شده است که
بايد که هيچ کس فائدهء خودرا نجويد بلکه هر کس فائدهء ديگريرا و در
آيهء ۱۰ فصل ۱۳ نامهء باهل روم مرقوم است که از محبّت بر آشنايان
بدي نمي آيد و ديگر در آيهء ۱۰ فصل ۲ نامهء بگلتيان مسطور است که
بقدري که بقدري که فرصت داريم در بارهء همگي احسان نمائيم خصوصاً
در بارهء خاندان ايمان * و نيز مسيحي حقيقي هميشه در احتياط است
که مبادا نمونهء بدي شود بلکه در هر کار مي خواهد که نمونهء نيکي گردد
چنانکه در آيهء ۱۶ فصل ۵ متّي مذکور است که بايد که روشني شما بر
مردم چنان تجلّي نمايد تا آنکه اعمال حسنهء شمارا به بينند و اسم پدر شمارا
که در آسمان است تمجيد نمايند * و مسيحي حقيقي در سخن و عمل
هم با همه کس بطريق صدق و صفا رفتار مي کنند چنانکه در آيهء ۲۵ فصل
۴ نامهء بافسيان نوشته شده است که دروغرا اخراج نموده هر کس با
نزديک خود براستي گويد از آنجا که اعضاي يک ديگر مي باشيم و ديگر
چنانکه در آيهء ۳۷ فصل ۵ متّي مرقوم است که مکالمهء شما بآري آري
و ني ني واقع شود بجهت آنکه هر آنچه از آن زياده‌تر است از شرير است
و شاهد اين مطلب آيهء ۱۱ فصل ۴ نامهء يعقوب هم مي باشد * و شخصي
که في الحقيقت ايماندار مسيحي باشد راغب نزاع و حجّت نمي شود
بلکه آرام و دوستيرا طالب است چنانکه در آيهء ۱۸ فصل ۱۲ نامهء باهل
روم مرقوم است که اگر ممکن باشد بقدري که از جانب شما باشد با همهء
خلق بصلح باشيد و در اين خصوص آيات ۹ و ۳۹ الي ۴۱ فصل ۵ متّي هم
که سابق بر اين ذکر شده بود شاهد است * و مسيحي حقيقي بدرد هر

درد مندي شريک و در مائدهٔ هر نفسي رحيم و نسبت بفقرا بدل کرمي و دل خوشي احسان کننده مي شود چنانکه در آيهٔ ۱۵ فصل ۱۲ نامهٔ باهل روم مرقوم است که شما راست خوشي با خوش شدگان و گريستن با گريانان (يعني در شادي و غم شريک يک ديگر باشيد) و ديگر در آيهٔ ۱۶ فصل ۱۳ نامهٔ بعبرانيان نوشته شده است که از احسان و خيرات غفلت نورزيد زانرو که خدا از چنين هدايا راضي مي شود * و نيز قلب مسيحي حقيقي صابر و حليم و افتاده و حقير مي شود و هر بدي که از مردم باو مي رسد قلبا مي گذرد و مي بخشد چنانکه مسيح در آيهٔ ۲۹ فصل ۱۱ متّي فرموده است که غلّ مرا بر خود گيريد و از من تعليم گيريد زانرو که حليم مي باشم و در دل فروتن که در نفوس خود آسودگيرا حاصل خواهيد نمود و در آيهٔ ۳ فصل ۲ نامهٔ باهل فيلپي مسطور گشته است که هيچ امري بمنازعة وجاه طلبي ميسّر نشود بلکه بکوشک دلي يک ديگررا از خود افضل دانيد و ديگر در آيهٔ ۳۲ فصل ۴ نامهٔ بافسيان نوشته شده است که بر يک ديگر مهربان و رحيم باشيد و يک ديگررا عفو نمائيد چنانچه خدا در مسيح شمارا عفو نموده است * و چنان شخص نه آنکه محض از براي خود بلکه بجهت هر کس و تمامي مردم حتّي از براي دشمنان هم دعا و مناجات مي نمايد چنانکه در آيهٔ ۱۸ فصل ۶ نامهٔ بافسيان مرقوم گرديده است که با کمال طلب و دعا پيوسته قلباً استدعا نمائيد و در اين عمل هوشيار باشيد در نهايت استقلال و استدعا بجهت همگي مقدّسان و ديگر در آيات ۱ و ۲ فصل ۲ نامهٔ اول به تيموتيوس ذکر گشته است که از هر چيز بيشتر سفارش مي نمايم که مناجات و دعا و شفاعت و شکرگزاري دربارهٔ تمامي خلق کرده شود بجهت پادشاهان و تمامي اشخاص صاحب جاه تا آنکه بآرام و استراحت گذران نمائيم با کمال زهد و شايستگي و نيز در آيهٔ ۴۴ فصل ۵ متّي مسطور گرديده است که از بهر آنها که شمارا فحش مي دهند و زحمت مي نمايند دعا کنيد تا پدر خودرا که در آسمان است فرزندان

باشید و دیگر چنانکه در آیهٔ ۱۶ فصل ۵ نامهٔ یعقوب مذکور است که دعای محکم شخص عادل بسیار مؤثّر است ٭

و چنانکه مسیحی حقیقی مانند شخص خدا شناس و خدا دوست در بارهٔ خدا و برادر خود رفتار می نماید همچنین در بارهٔ خود نیز موافق احکام خداوندی رفتار میکند یعنی چون دانسته است که بدن و جان او از خداست و آنهارا خدا بدین سبب باو کرامت فرموده است که ویرا تعبّد و تعظیم نماید پس با احتیاط کثیر همواره اوقات متوجه می شود که بدن و جان خودرا بلهو ولعب و شهوت پرستی خراب نسازد بلکه از همگی این گونه چیزها پرهیز کند و بنابر کلام انجیل چنانکه در آیات ۴ و ۵ فصل ۴ نامهٔ اوّل به تیموتیوس نوشته شده است که هر مخلوق خدا نیکوست و هیچ چیز قابل دور کردن نیست اگر بشکر گزاری تناول کرده شود ازآنجا که از کلام خدا و دعا پاک میشود اگرچه بنابر این کلام جهت اکل و شرب هر چیز بر مسیحی حلال است و از برای خوردنش نهی نیست مگر اینکه حرام در زیادتی و اسراف است باز مسیحی حقیقی از زیادتی خوردن و نوشیدن همیشه در پرهیز است و از افکار و گفتار و اعمال و افعال بی ادب و ناشایسته دست بردار گشته از تمامی اموراتی که بخدا ناگوار است خودرا محفوظ و محروس می دارد و خواهش نفس خودرا انکار نموده محض خواهش خدای تعالی‌را بعمل می آورد چنانکه در آیهٔ ۲۰ فصل ۶ نامهٔ اوّل باهل قرنتس مسطور است که بقیمت خریده شده اید پس خدارا تعظیم نمائید بتن خود و بروح خود که از آن خدا می باشند و در آیهٔ ۳۴ فصل ۲۱ لوقا نوشته شده است که باحذر باشید که مبادا دلهای شما به پرخوری و می‌پرستی و افکار معیشت گران گردد و دیگر چنانکه در آیهٔ ۱۸ فصل ۵ نامهٔ بافسیان مسطور است که مست شراب مشوید که در آن فساد است بلکه مملو از روح باشید و در آیهٔ ۲۲ فصل اوّل نامهٔ اوّل پطرس مسطور است که جانهای خودرا باطاعت براستی از قدرت روح

پاک نمائید و دیگر در آیات ۴ و ۵ فصل ۴ نامهء اوّل بتسلینقیان مرقوم است که هرکس از شما بداند که بچه نوع بدن خودرا منزّه و محترم نگاه دارد نه در آرزوي شهوت چون قبائیل که خدارا نمي شناسند و دیگر در آیهء ۲۴ فصل ۱۶ متّي مذکور است که یسوع شاگردان خویش‌را فرمود که اگر کسي خواهد که بعقب من آید باید که خویش‌را انکار نماید و صلیب (یعني زحمات) خودرا برداشته مرا متابعت نماید و نیز آیات ۱۱ الي آخر فصل ۶ نامهء باهل روم شاهد این مطلب است * و مسیحي حقیقي از هر چیز بیشتر با سعي تمام درصدد آن است که سلامتي حقیقي خودرا تحصیل نماید و چون این مرحله‌را درک نموده است که سلامتي روح بالمراتب از صحّت بدن افضل است بنابراین جهد مي نماید که یوماً فیوماً ارادت و قلب و عقل او پاک‌تر و منوّرتر گردد و هرچندیکه اراده و راي خداوندي‌را در بارهء خود معلوم و مشخّص نموده است باز بسیار طالب و راغب است که دراین علم نجات بخشنده کمال تام تحصیل نماید چنانکه در آیهء ۲۶ فصل ۱۶ متّي مسطوراست که شخص‌را چه سود دارد هرگاه تمامي دنیارا ببرد و نفس خویش‌را ببازد و یا آنکه چه چیزرا آدمي بعوض جان خود خواهد داد و درآیهء ۸ فصل ۳ نامهء باهل فیلپي نوشته شده است که همهء اشیارا نقص مي دانم نسبت بفضیلت معرفت مسیح یسوع خداوند خود که بجهت او همه چیزهاي من زیان گردید و فضله میدانم تاکه مسیح‌را سود یابم و دیگر چنانکه در آیات ۱۷ و ۱۸ فصل اوّل نامهء بافسیان ازقول پولس حواري مرقوم است که خداوند ما یسوع مسیح که ذوالجلال است روح دانش و کشف‌را بشما عطا نماید در شناساي او تا آنکه دیدهاي دانش شما کشاده شود تا بدانید که چیست امّید دعوتش و چیست عظم جلال میراثش که در مقدّسان است * و نیز مسیحي حقیقي در هر کار و پیشهء خود امین و ساعي است نه آنکه بجهت شهرت و تحصیل دولت بلکه هرچه نماید مطابق احکام خداوندي و یا منظورداشتن رضامندي

او مي نمايد چنانكه در آيات ۱۱ و ۱۲ فصل ۴ نامهء اوّل به تسلنيقيان مذكور است كه طالب باشيد اين عزّت را كه آرام داشته در كار خود مشغول باشيد و بدستهاي خود چنانچه شمارا مقرر نموديم بكار پردازيد تاآنكه بطور نيكوئي در نظر خارجيان زيست كنيد و احتياج بهيچ كس نداشته باشيد و در آيه ۱۰ فصل ۳ نامهء دوم به تسلنيقيان مرقوم گشته است كه اگر كسي خواهد كه كار نكند نان نيز نخورد و ديگر در آيات ۲۳ و ۲۴ فصل ۳ نامهء بقلسيان مسطور است كه هر امررا كه بعمل مي آريد بجان بجا آريد چنانچه كه بجهت خداوند نه بجهت خلق و چنين دانيد كه در مكافات ميراث را از خداوند خواهيد يافت * خلاصه از هر جهت بجهت پاكي قلب و كمال روحاني خود مسيحي حقيقي با سعي تمام تلاش مي نمايد و درصدد آن مي باشد كه تمامي آن امورات را كه مقبول درگاه خداوندي و خوب و مفيد است بانجام رساند و درقلب او محبّت خدا و رهانندهء خود يسوع مسيح بمرتبهء جا گرفته است كه درد و مرگ هم اورا از خدا جدا نمي تواند نمود چنانكه در آيهء ۳۵ و ۳۷ فصل ۸ نامهء باهل روم مرقوم است كه كيست آنكه مارا از محبت مسيح جدا سازد آيا مصيبت يا تنگي يا عقوبت يا گرسنگي يا عرياني يا تهديد يا شمشير بلكه برهمگي اين چيزها فوق غالب نيز هستيم بوسيلهء آن كسي كه مارا محبوب داشت و باين طريق حكمي كه بجهت دوست داشتن خدا و برادر خود نافذ شده است مسيحي حقيقي بانجام رسانيده بآن درجه ميرسد كه بنابر اراده و امر خداوندي مي بايست بانجا برسد و صفات خدائي كه اورا از ظلمت بنور نادرهء خود دعوت نموده است در او هويدا مي شود چنانكه اين مطلب در آيهء ۹ فصل ۲ نامهء اول پطرس و در آيهء ۱۸ فصل ۳ نامهء دوم باهل قرنتس مذكور گشته است * و نيز مسيحي حقيقي بخدا متواصل گشته خواهش و ارادهء او انفاق كلّي باراده و خواهش خدا دارد و از اين علاقه كه بوساطت يسوع مسيح با خدا ميسّر

گشته است زیاده از حد خوش حال و بختیار است بمرتبهء که درین دنیاي سفلي لذت ثمر دنیاي علوي را مي چشد در این صورت آن سعادت که آدم پدر آدمیان در آغاز حال بگناه گم کرده بود مسیحي حقیقي بایمان خود زیاده از آن تحصیل مي نماید و بآن مرتبه مي رسد که گویا آسمان و خدا و بهشت گم گشته را بقلب خود نازل ساخته و برقرار نموده است بلي ایمان آوردن بمسیح چنین قوت و قدرتي دارد که ایمان آورنده را بمراتب مذکوره مي رساند و هرچندي که بداند که در وجود خود جهت انجام احکام خداوندي قدرتي و قوّتي ندارد لیکن بنابر قوّتي که بسبب ایمان باو رسیده است مي تواند گفت که بر همه چیز قادرم در مسیح که مرا قدرت مي بخشد چنانکه همین کلام در آیهء ۱۳ فصل ۴ نامهء باهل فیلپي مسطور است * و هرچندي که بمسیحي حقیقي این حال رو داده است هنوز در مرتبهء کاملیّت نیست زیرا که هنوز گناه و شیطان اورا امتحان مي نمایند امّا باو نمي توانند غالب آمد و هرچندي که الم و آزار جسماني مي کشد و از هر طرف باو چنین معلوم مي گردد که هنوز در عالم فاني و بي ثبات و در چنان جايء و درمیان چنان مردمي ساکن است که بسبب گناه تباه گشته و در تسلّط شیطان اند باز مي داند که پیوسته چنین نخواهد بود و همیشه در این جهان و در این احوال نخواهد ماند بلکه این امّید دارد که خدا خواه زود خواه دیر هر وقتي که معرفت و محبت خدايء مصلحت داند اورا از زحمات و بي ثباتي و ناکاملي این جهان خواهد رهانید و از تمامي اینها مرگ اورا خلاص ساخته بوطن حقیقي و بحالت کامل و بمکان بخت بي نهایت خواهد رسانید و بنابر این هنگام رحلت از این جهان فاني را بخوش دلي منتظر است چنانکه در آیهء ۲۳ فصل اول باهل فیلپي مذکور است * و این مرحله را نیز صریحا مي داند که یسوع مسیح در روز قیامت بدن اورا تازه و صاحب جلال نموده از قبر قیام خواهد نمود چنانکه در آیهء ۲۱ فصل ۳ نامهء باهل فیلپي مسطور

است که یسوع مسیح بدن ذلیل مارا متغیّر خواهد ساخت تاکه بدن جلالیش‌را هم رنگ شود برحسب ظهور قدرتش بر کشیدن تمامي اشیارا بتحت خود و دیگر در آیات ۴۲ الی ۴۴ فصل ۱۵ نامهٔ اول باهل قرنتس مرقوم است که قیامت مردگان بهمین نهج است که بفساد پاشیده مي شود و بي فساد برمي خیزد در ذلّت پاشیده مي شود و با جلال برمي خیزد در نا توانائي پاشیده مي شود و در توانائي برمي خیزد بدن حیواني پاشیده مي شود و بدن روحاني برمي خیزد و در همین خصوص تمامي فصل مسطوره و نیز آیهٔ ۴۰ فصل ۶ یوحنّارا مطالعه نمودن لازم است و حاکم روز جزا نیز یسوع مسیح خواهد بود چنانکه در آیهٔ ۲۲ فصل پنجم یوحنّا مرقوم است که مسیح فرموده است که پدر بر هیچ کس حکم نمي کند بلکه تمامي حکمراني‌را به پسر داده است * ودرآن عالم تمامي ناقصي و بي کاملي برطرف گردیده مبدّل بتکمیل خواهد شد و ایمان آورنده خدارا بقدر امکان خواهد شناخت و اورا خواهد دید و باو تقرب خواهد یافت و همیشه نزد یسوع مسیح خواهد بود چنانکه این مطالب در آیهٔ ۱۲ فصل ۱۳ نامهٔ اول باهل قرنتس و در آیهٔ ۸ فصل ۵ متّي و در آیات ۳ و ۴ فصل ۲۲ مکاشفات یوحنّا و در آیهٔ ۱۷ فصل ۴ نامهٔ اول بتسلینیقیان و در آیات ۱۴ الی ۱۷ فصل ۷ مکاشفات یوحنّا مرقوم گشته است اگر کسي بآیات مسطوره رجوع نماید از مطالب مذکوره آگاهي خواهد یافت و دیگر چنانکه در آیهٔ ۹ فصل ۲ نامهٔ اول باهل قرنتس مرقوم است که چشمي ندیده است و گوشي نشنیده است و بخاطري خطور نکرده است آن چیزهاي که خدا بجهت محبان خود مهیّا ساخته است و بنابر این شخص مومن چندان بخت و جلال‌را که خارج از فهم و بیان است دائماً در حضور خدا خواهد دید و بخت بي نهایت مقدّسان در تقرّب جُستن بخدا وکاملاً اورا شناختن و عبادت نمودن است نه در خوردن و آشامیدن و لذّت جسماني پس بجهت مطالبي که سابق بر این در خصوص نجات مسیح مذکور گشت

آدمي فكر نموده و متحيّر مانده مي گويد كه زهي حكمت بي منتها و دانش خدائي كه چه قدر قضاياي او دور از تحقيق و چه بسيار راههاي او بعيد از تدقيق است كيست كه ارادهٔ خداوندرا دانست يا مشيرش كه بود يا كيست كه سبقت جسته اورا چيزي داده باشد كه باو باز داده شود كه همه از او و بوساطت او و تا اوست سبحانه الى الابد آمين چنانكه اين كلمات در آيات ۳۳ الى ۳۶ فصل ۱۱ نامهٔ باهل روم مرقوم گشته است *

امّا اى متابعت نمايندهٔ محمد و مطالعه كنندهٔ اين رساله هرگاه به بيني كه اكثر مسيحياني كه در نزديكي تو مي باشند و يا آنهائي كه با ايشان معاشرت و ملاقات نمودهٔ احوال و رفتار مذكورهرا نداشته باشند تصوّر منما كه اين از نقصي انجيل و يا قصور آن است زيرا هركس كه ادّعاي اعتقاد انجيل‌را نموده باز در قيد رفتار بد و نا شايسته گرفتار باشد همين دليلي است كه موافق احكام انجيل رفتار نكرده است يا اگر بشنوي و به بيني كه درميان مسيحيان چنان اشخاص يافت مي شوند كه سواي مسيح ديگري‌را نيز وسيله و شفيع ميان خلق و خدا مي دانند و در كليسياهاي خود انواع صوررا نقش كرده بآنها سجده مي نمايند بدان كه اين امر امر باطل و خلاف حكم انجيل است چنانكه در آيهٔ ٥ فصل ۲ نامهٔ اول به تيموتيوس مرقوم گشته است كه يک خدا است و درميان خدا و خلق يک واسطه است و او انسان مسيح يسوع است و ديگر چنانكه خود يسوع مسيح در آيهٔ ٦ فصل ۱۴ يوحنا مي فرمايد كه هيچ كسي بنزد پدر بغير از وسيلهٔ من نمي آيد نهايت هرگاه منظور از گذاشتن صورتها محض يادگاري باشد عيبي ندارد و الّا بنابر حكمي كه در آيات ۲ الى ٥ فصل ۲۰ كتاب دوم موسى مرقوم است سجده نمودن بآنها نهي مطلق است مخفي نماند كه سبب اين گونه خلافها از نخواندن انجيل و خبردار نبودن از تعليمات آن و يا از محافظت ننمودن احكام و نصائح آن صادر گشته است و بهمين سبب

است که این قبیل اشخاص هر چندی که مسیحی نامیده شده اند لیکن در نفس الامر مسیحی حقیقی نیستند زیرا که بسبب حُب دنیا از راه غفلت و بی ایمانی احکام انجیل‌را مطیع نشده اند پس این چنین اشخاص مانند آن کاکلها هستند که درمیان زراعت مثل گندم نمودار گشته یعنی مسیحی غیر حقیقی مانند آن کاکلها درمیان زراعت کلیسیای مسیح روئیده اند و خدا بنابر رحمت و حکمت خود مصلحت دانسته است که آنها تا وقت حصاد یعنی تا روز قیامت بمانند امّا در آن وقت بجهت مفارقت ابدی کاکلهارا از گندم جدا خواهد ساخت و اجر آنها عذاب و اجر اینها رحمت شامل گشته با یسوع مسیح خواهد بود چنانچه این تمثال در آیات ۲۴ الی ۳۰ و ۳۶ الی ۴۴ فصل ۱۳ متّی بتفصیل بیان شده است *

فصل ششم

در بیان بعض دلائلی که بآنها یقین و ثابت می گردد که انجیل کلام خدا است

هر چندی که محمّدیان درخصوص از خدا بودن انجیل بنابر آن دلائلی که در فصل اول باب نخست این رساله ذکر نمودیم متشکی و منکر نمی توانند بود نهایت در این فصل دلائل چند که کلام الهی بودن انجیل‌را ثابت می سازند مختصراً ذکر خواهم نمود از آن جمله

دلیل اول این که * از مطالبی که سابق بر این در خصوص تعلیمات انجیل ذکر نموده ایم بدیهی است که انجیل تمنّا و تقاضای روح ایمان آورنده‌را کاملاً رفع نموده ساکت می سازد و چنانکه در دیباچه ذکر شد که تقاضای روح آدمی یافتن حقیقت و در حضور باری تعالی بی گناه بودن

و پاکي قلب‌را تحصيل نمودن و به بخت دائمي رسيدن است يعني اولاً
اين که انجيل اراده و خواهشي که خدا در بارهٔ انسان دارد بتمامه بآدمي مي
فهماند و مطلب آفرينش خودش باو حالي و احوال قلب خودرا باو بيان
مي کند و آن وسائل که بسبب آنها بپاکي قلب و تحصيل مطلب
آفرينش خود مي تواند رسيد باو آشکار و معلوم مي نمايد چنانکه در فصل
اول و دوم و سوم و چهارم اين باب تفصيلاً سمت تحرير يافت ثانياً انجيل
با تعليم نجات مسيح ايمانداررا بسر منزل تحصيل عفو گناهان خود مي
رساند و از تمامي بازخواستهاي گناه آزادي داده بالکلّيه اورا مقبول خدا مي
سازد چنانکه اين مطالب در فصل سوم اين باب ذکر شده است ثالثاً
باعتقاد تعليمات انجيل آدمي بپاکي و صفاي قلب مي رسد زيرا که
بسبب ايمان آوردن بمسيح قلب او از ناپاکي گناه پاک مي گردد و از
روح‌القدس چنان توانائي باو مي رسد که از گناه دوري جسته خدارا
آناً فآناً ديگر زياده دوست مي دارد و احکامش‌را بانجام مي رساند پس
در اين صورت ايمان آورنده پاک و مقدّس مي گردد و در پاکي و صفائي
قلب روز بروز متزايد مي شود چنانکه در فصل چهارم و پنجم اين باب
بيان نموديم رابعاً چون ايماندار بوساطت يسوع مسيح با خدا علاقه يافته
و عنايت و نور خدائي باو اثر کرده و خدارا پدر مهربان آسماني شناخته
است در اين حال بسيار خوش حال و فرحناک است و اين مرحله نيز
باو يقين مي گردد که بآن عالم رسيده و بخدا تقرّب جسته آن بختي که
الآن لذّت آنرا مي چشد در آن وقت کاملاً خواهد چشيد چنانکه اين
مطلب نيز در فصل چهارم و پنجم اين باب مرقوم گشته است پس تعليم
انجيل تقاضاي روح آدمي‌را که يافتن حقيقت و تحصيل عفو گناهان و
پاک و مقدّس گرديدن و نجات ابدي‌را حاصل نمودن است بالکليه رفع
نموده ساکت مي سازد * مخفي نماند که تمامي کتب ساير اديان تقاضا
و تمنّاي روح آدمي‌را رفع ننموده و ساکت نمي سازند زيرا که از خدا

و ارادهء که خدا در خصوص آدمي دارد نقل غير صحيح مي آورند و خبر ناقص مي دهند و آدمي‌را چنان راه و اسبابي نشان نمي دهند که بسبب آن در حضور خداي عادل و مقدّس عفو گناهان خود و پاکي قلب تحصيل تواند نمود و بهمين سبب آدمي باستصواب آنها به بخت ابدي نمي تواند رسيد و عمل آن مذاهب محض اين است که به نقل و احاديث باطل و خلاف و بتعليمات بت‌پرستي و بزيارت و نذر و قرباني که جهت بتها مي کنند بتقاضاي روح آدمي حجاب کلّي شده بر آنها مرهم مجازي مي گذارند ليکن انجيل چنانکه مذکور شد آدمي‌را في الواقع به مقصود نجات مي رساند و تقاضائي‌را که از جانب خدا در قلب انساني ثبت گشته است بکمال درستي و خوبي ساکت مي سازد پس بنابر اين مطالب تعليمات انجيل همان شرط اوّلي‌را که بجهت علامتهاي لازمهء الهام حقيقي در ديباجه ذکر نموديم تماماً بانجام مي رساند و همين مرحله که تعليم انجيل تقاضاي روح آدمي‌را ساکت مي سازد منفرداً دليلي است کافي که انجيل بلاشک و شبه کلام الهي است *

دليل دوم * اثبات ديگر که انجيل کلام خدا است آن تغيّر و توجّه قلب و رفتار آدمي است که در ايماندار بظهور مي رسد چنانکه در فصل چهارم و پنجم اين باب در خصوص آن گفتگو نموديم و تبديل و توجّه مذکوره آن چنان نيست که آدمي محض از چند عادات مذمومه و قبائح و گناهان ظاهري کناره جويد و در حضور مردم خودرا با تمکين آداب و وقار جلوه دهد و حال آنکه باطن او مانند سابق باز بهمان طريق از خواهش و مراد نفساني مملو است بلي بجهت اين گونه تبديل اعانت خدائي لازم نيست زيرا که اين‌را في نفسه خود انسان هم بعمل مي تواند آورد لاکن آن تبديل و توجّه که سابقاً ذکر نموديم که با ايمان آوردن بيسوع مسيح حاصل مي شود چنان است که باطن و ظاهر آدمي‌را بالکلّيه مبدّل مي سازد يعني نخست قلب انسان‌را پاک و صاف نموده بعد رفتار اورا هم تمشيّت مي دهد و

چون این تبدیل مراد و خواهش قلب‌را پاک مي سازد و راي آدمي‌را از بدي و گناه برگردانیده بخدا رجوع مي کند در آن صورت رفتارش نیز پاک و درست مي شود و اورا بي ریا بهر امر خوب مي کشد و بدیهي است که این قسم تغیّر و توجّه‌را نه في نفسه خود انسان و نه دیگري در او بعمل مي تواند آورد بلکه این توانائي محض در ید قدرت قادر علي الاطلاق است و کتبي که خدا بوساطت آن در آدمي چنین امروا بعمل مي آورد باید که کلام خدا باشد * مخفي نماند که در خصوص این گونه تبدیل ظاهري و باطني سواي کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و جدید در کتب سایر ادیان چیزي یافته نمي شود آن کتب متابعان خودرا بچنین تغئیر و تبدیل دلالت نمي کنند بلکه محض نظام و آداب و عبادت ظاهري‌را مي آموزند که در اکثر اوقات از آن آداب عبادت ظاهري معاني هم صادر نمي شود و در تعلیمات آنها چنین قوت نیست که قلب و رفتار آدمي‌را اصلاح داده پاک و درست نمایند چنانکه بهمین مطلب احوال آن طوائف شاهدي است کافي و این توانائي محض در تعلیمات انجیل است زیرا که کلام حقیقي خدا آن است و بس *

دلیل سوم * که کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و جدید کلام الهي است بیان صفات خدا است بنوعي که در ضمن آیات آنها توضیح یافته و در فصل اول این باب مسطور گشته پوشیده نماند که کتب مقدّسه خصوصاً آن صفات‌را بیان مي سازند که علم آن جهت تحصیل نجات و پاکي دل و نیک رفتار بآدمي ضرور و مفید باشد بنابر این صفات اخلاقي‌را تفصیلاً بیان مي کنند و از صفات ذات که عقل انساني در درک آن عاجز است محض آن قدر بیان گشته است که وابستهٔ تحصیل مطلب مزبور است و آن مطالب که ماوراي این است مستور داشته زیرا که درک ذات پاک الهي بجهت نجات لازم نیست بلکه تفکّر و تلاش در شناختن حال قلب خود و در تحصیل نجات لازم است و کتب مقدّسه خدارا باین صفات

بیان می سازند که واحد و قدیم و لا تغئیر و تبدیل و قادر و حکیم و خالق آسمان و زمین و حافظ کلّ مخلوقات و قاسم الا رزاق و عالم و عادل و مقدّس و رؤف و اجر دهندهٔ نیک کاران و بازخواست کنندهٔ بدکاران است و خدا در یسوع مسیح پدري است غفور و رحیم و چنانکه محبّت و رحمتش بي نهایت است تقدّس و عدالت اورا نیز پایاني نیست و بنابر مراتب مسطورهٔ گناه و ناپاکي بخدا ابداً مقبول نیست و حکم و ارادهٔ او در خصوص آدمي این است که آدمي ظاهرًا و باطناً از ناپاکي گناه پاک و منزّه گشته به بخت ابدي و جلال دائمي برسد و بیان صفات مذکوره بالکلّیه باین مطلب منسوب است که آدمي آنهارا دانسته و فهمیده از گناه دوري جوید و بخدا تقرّب یافته محبّ او گردد * وچون آدمي از عقل خود به بیان کردن این صفات قادر نیست چنانکه از تواریخ معلوم است که هیچ کس حتّي هیچ یکي از حکما و فضلا هم مادامي که از کتب مقدّسه متعلیم نگشته خدارا در صفات مذکوره ندانسته اند پس بیان صفات خدا بدان طریق که در کتب مقدّسه مرقوم گشته دلیلي است واضح و مبیّن که این کتب از جانب خدا است مخفي نماند که اگر کسي بدقّت تمام کتب سائر ادیان‌را بخواند خواهد دانست که بدان صفاتي که خدا در کتب مقدّسه بیان شده است خدارا ندانسته اند و اگرچه در بعضي کتب سائر ادیان چندي از صفات خداي تعالی ذکر شده است یا آنکه محض آن صفات‌را که از موجودات دانسته و بقوّهٔ عقل فهمیده مي شود ذکر کرده اند و یا آنکه از کتب مقدّسه اخذ کرده و نقل نموده اند و این نیز بشخصي که کتب سائر ادیان‌را خوانده معلوم است که بیان صفات ذات‌را مطلب عمده ساخته و صفات اخلاقي‌را باین تفصیل که خدا پاک و مقدّس و عادل است و شخص گناهکاررا مادامي که پاکي قلب‌را تحصیل ننموده است قبول نمي کند بکنار نهاده یا بالمرّه ندانسته اند و از همین سبب منظور امر و نهي آن مذاهب نه در پاکي باطني بلکه محض در پاکي عبادت ظاهر است *

دلیل چهارم * که انجیل کلام الهي است معني عالي و روحاني نصائح و احکام آن است یعني آن آیات انجیل‌را که ما در فصل دوم این باب در مواضعي که در خصوص احکام خدائي گفتگو نموده ایم و آن آیات‌را که در فصل پنجم در باب رفتار مسیحيء حقیقي ذکر کرده ایم اگر کسي آنهارا با دقّت تمام خوانده ولجاجت و تعصّب بکنار گذاشته و بکنهء آنها برخورده باشد از معاني عالي و روحاني آن آیات تعجّب خواهد بهم رسانید و یقین خواهد کرد که آنها تماماً بخداي پاک و مقدّس لائق و بتعمیر نمودن احوال قلب آدمي بالکلیّه مناسب اند و همچنین اگر آن شخص بمرتبهء عقل روحاني رسیده باشد اقرار خواهد کرد که این احکام نه احکام آدمي است بلکه در حقیقت احکام و کلام الهامي خدا است زیرا امکان ندارد که آدمي از عقل خود چنین نصائح و احکام بآن معاني عالي و روحاني‌را چنانکه در انجیل مرقوم گشته بیان سازد چه اکثر احکام و نصائح انجیل با عقل آدمي که از نور خدا منوّر نگشته و بقلب که پاک نشده ضدّ و نا مقبول مي آید چنانکه این قبیل احکام انجیل که حکم شده است که دشمنان خودرا قلباً دوست‌دار و آن کسي که ترا بدي کرده است در عوض آن خوبي کن و با ظالم و شریر مقاومت مکن و بچشم شهوت بزن نگاه مکن که در حکم زناست و کج خلقي کردن با مردمان حکم قتل دارد و هر فکر و خواهش بد گناه است و از براي هر حرف نا شایسته خدا باز خواست خواهد کرد و انسان اگر هر امر و حکم خداوندي‌را بجا آورده باشد باز باید بگوید که بندهء بي منفعت هستم و ثواب و خوبي ندارم بسبب آن که محض آن عمل‌را بجا آورده ام که مرا واجب بود و سائر احکام و تعلیمات و نصائح مانند اینها در انجیل بسیار است که معانيء عالي آنها از عقل آدمي بیرون است بمرتبهء که آدمي از پیش خود اقدام به بیان چنان احکام نمي تواند نمود و مخفي نماند که اگر انجیل‌را با کتب سائر ادیان مقابله نمایند معلوم مي گردد که نصائح و احکام بآن معاني عالي و کاملي و روحاني چنانکه در

انجیل مي باشند در هیچ یکي آنها یافت نمي شود اگر چنانچه چندي هم یافت شود یقین است که از کتب مقدّسه اخذ نموده و نقل کرده اند و اکثر احکام و نصیحت کتب سائر ادیان بآداب ظاهري منسوب اند و بپاکي قلب اصلا رجوعي ندارند نهایت احکام انجیل محض بصفاي قلب و نیکي رفتار آدمي منسوب مي باشد پس چنانکه از مقابلهٔ تعلیمات و احکام انجیل با تعلیمات و احکام کتب سائر ادیان واضح و آشکار مي گردد که انجیل بمراتب از آنها افضل و یقیناً کلام خداست همچنین بهمین طریق از مقابلهٔ آنها نیز معلوم مي گردد که کتب سائر ادیان محض کتب جعلي انساني مي باشند و بس

دلیل پنجم * که کتب مقدّسه کلام خدا است آن پیشین گوئیهاست یعني اخبارات قبل از وقوع که در آن کتب مسطور اند و اکثر آن پیشین گوئیها که در خصوص یسوع مسیح در کتب عهد عتیق یافت مي شود در فصل سوم این باب ذکر نموده انجام آنهارا ثابت ساخته ایم و سواي آن پیشین گوئیها که اشاره بمسیح مي باشند پیشین گوئیهاي دیگر هم در کتب مقدّسه بسیار هستند که احوالات مستقبلهٔ بني اسرائیل‌را بیان مي کنند و خبر مي دهند که بولایات قریبه و بعیده متفرّق خواهند شد و نزد همهٔ طوائف ذلیل و عاجز خواهند بود و دیگر نیز در آن کتب چندین پیش گفتنیها یافت مي شود که ادني و اعلي یافتن طوائف مشهورهٔ بُت‌پرستان‌را بیان مي سازند و چندین سالها قبل از وقوع جهت ویران و خراب شدن شهر اورشلیم یعني بیت المقدّس و شهر بابل و شهر نینوي و سائر شهرها خبر داده اند و از جمله پیش‌گفتنیها نیز تسخیر نمودن اسکندر رومي ولایات شام و ایران است که در توریت در کتاب دانیال دو صد سال قبل از وقوع بیان کشته بود و از تواریخ معلوم و آشکار است که همهٔ این پیش‌گفتنیهاي مزبوره بهمان طریق که در ضمن آنها بیان گشته وقوع یافته و بانجام رسیدند و همچنین نیز آن پیش‌گفتنیها انجام یافته و

روز بروز در انجام هستند که در آنها در باب شهرت یافتن و منتشر گشتن دین مسیحي و زحمت کشیدن حواریون و مسیحیان نخست و ظاهر گشتن پیغمبران کاذب و تعلیم خلاف آنها و بي ایماني که در آخر الزمان ظهور خواهد یافت خبر داده شده است و اگر شخصي اراده نماید که آن پیشین‌گوئیها مذکوره‌را مطالعه نماید بمواضع آیته رجوع نموده همکي آنهارا خواهد فهمید یعني آیهٔ ۲۴ فصل ۲۱ لوقا و آیات ۳۱ الي ۳۳ فصل ۲۶کتاب ۳ موسي و دیگر همگي فصول ۷ و ۸ و ۱۱ و ۱۲ دانیال و تمامي فصلهاي ۴۶ الي ۴۹ یرمیا و آیات ۱۵ الي آخر فصل ۲۴ کتاب ۴ موسي و آیات ۱۲ الي ۴۴ فصل ۱۹ لوقا و تمامي فصل ۵۰ یرمیا و همگي فصل ۳ ناحوم و ایضاً آیات ۵ الي ۸ و ۲۰ الي ۲۲ فصل ۸ دانیال و ابواب ۱۳ الي۲۳ اشعیا و دیگر آیات ۳۱ الي ۳۳ فصل ۱۳ متّي و ایضاً آیهٔ ۱۴ فصل ۲۴ متّي و آیهٔ ۱۶ فصل ۱۰ یوحنّا و آیات ۱۰ و ۱۱ فصل ۲ نامهٔ باهل فیلیپي و ایضاً آیات ۱۶ الي ۲۲ فصل ۱۰ متّي و ایضاً آیهٔ ۲۴ فصل ۲۴ متّي و آیات اول الي ۳ فصل ۴ نامهٔ اول به تمیوتیوس و ایضاً آیات اول الي ۷ فصل ۳ نامهٔ دوم به تمیوتیوس و گذارشاتي که بعد از چندین صد سال وقوع یافته و اتفاق بیفتد واضح است که بدانستن و بیان نمودن چنین گذارشات قبل از وقوع محض خدا قادر است و بس و کتبي که اینچنین گذارشات و اخبارات قبل از وقوع در آنها مسطور گشته باشد و بهمان طریق که خبر داده شده وقوع و انجام یابند پس در این صورت بالکلیّه آشکار و بدیهي است که چنین کتب کلام خدا مي باشند

دلیل ششم * که کتب عهد عتیق و جدید کلام خدا است آن معجزات کثیره و مشهوره است که از یسوع مسیح و حواریانش بظهور رسیده و در آیات انجیل مفصّل بیان و مسطور شده اند لاکن چون معجزات مسیح بمتابعان محمد معلوم است و ایشان قائل معجزهٔ مسیح هستند و در

فصل سوم مختصرا ذکر آنها کرده ایم لهذا در این جا از بیان آنها دست کشیده معجزات حواریان‌را در فصل آینده ذکر خواهیم نمود

دلیل هفتم * که انجیل و دین مسیحیه حق و از خدا است قیام و عروج مسیح است مسیح جان خودرا در راه ما گناهکاران کفاره و فدیه کرده بر صلیب مُرد و دفن گشته در روز سوم از قبر قیام نمود چنانچه او خود از پیش خبر داده بشاگردان خود فرموده بود که اینک باورشلیم می‌رویم و فرزند انسان بدستهاي کهنه و نویسندگان تسلیم کرده خواهد شد و ایشان حکم بقتل وي خواهند نمود و بجهت استهزا و ضرب و صلب بقبایلش خواهند سپرد و در روز سوم خواهد برخاست (باب ۲۰ متي آیه ۱۸ و ۱۹) و بعد از قیام باز مدت چهل روز در دنیا مانده و خودرا بر شاگردان خود نمودار ساخته آنهارا تعلیم داد و مطلب مرگ و قیام خود بآنها زیاده‌تر بیان و عیان کرده در آخر روبرو ایشان بر ابري سوار شده باسمان عروج فرمود حال این یک معجزه خاص است که سواي حضرت مسیح در کسي دیگر بظهور نیامده است بعضي از پیغمبران مرده‌را زنده کردند لاکن هیچ یک از آنها از قبر قیام نه نموده است و ظاهر است که اگر مسیح برحق نبود و مرگ او مرگ کفاره و فدیه نمي بود خدا اورا قیام نمي باخشید و او باسمان عروج نمي کرد لهذا قیام و عروج مسیح دلیل قوي است براي حقیت مسیح و سچاي دین مسیحه

دلیل هشتم * که انجیل کلام الهي است مشهور و منتشر گشتن تعلیم آنست باین قسم که هرچندي که تعلیم انجیل بآن عقلي که از نور خدا منوّر نگشته نا مقبول و بیگانه مي نماید و بخواهش و راي قلبي که ازلوث نفساني پاک نشده است نا موافق و ضد مي آید و خلاف همهٔ مذاهب آن حال بود که تعلیم انجیل درمیان آنها شهرت یافته و منتشر گردید و باوجودیکه اشخاص وعظ کنندهٔ تعلیم انجیل اشخاص بي علم و بي شهرت و بي دولت و بي حکومت بودند و مردم نیز بقبول کنندگان انجیل بسیار

زحمت و اذیت دادند بمرتبهٔ که مال و املاک ایشان‌را ضبط نموده حتّي اکثر آنهارا بقتل رسانیدند باوجود این همهٔ مرارتها بازاشخاص بسیار تعلیم انجیل‌را قبول نمودند چنانکه در اندک زماني در اکثر ولایات مشهورهٔ آن ایام مثل شام و مصر و یونان و اطالیه وغیره تعلیم آن بمرتبهٔ شهرت نمود که اکثر اهل آن ولایات از مذهب قدیمي خود شان دست کشیده معتقد انجیل گردیدند چنانچه دین مسیحي بر مذهب بت‌پرستان غلبه و فوق کلّي یافت و غلبهٔ دین انجیل بمذاهب آن ایّام نه بحیله و تدبیر و یا بجبر و زور و یا بقوّت شمشیر بلکه محض بوعظ انجیل بود و بس و بدیهي است که اگر چنانچه خدا بقلب شنوندگان کلام انجیل باطناً توفیق و نور هدایت نمي بخشید و ظاهرا نیز بعلامات و معجزات بوعظ تعلیم انجیل قوّت نمي داد هر آئنه دین مسیح بمذاهب آن ایّام غالب نمي آمد و همین امداد و اعانت واضح که خدا باین نحو بوعظ انجیل نموده است دلیلي است آشکار و یقین که انجیل في الحقیقت کلام خدا است زیرا ظاهر است که خدا بوعظ و تعلیم خلاف ابداً چنین اعانت و امداد نخواهد کرد نهایت در فصل آینده مجال و فرصت یافته درخصوص این مطلب زیاده گفتگو خواهیم نمود *

خلاصه از مطالبي که تا حال درخصوص تعلیمات کتب مقدّسه ذکر یافته است واضح و آشکار مي گردد که تعلیمات کتب مذکوره همان شروطرا بانجام مي رسانند که ما از براي ثبوت الهام الهي در دیباچه ذکر نمودیم و بنابراین دلائلي که از تعلیمات و مطالبات انجیل صادر و از پیش گفتنیها و معجزات و از طریق منتشر گشتن آن ظاهر مي شود از همگي آنها به یقیني تمام از خدا بودن انجیل آشکار و ثابت مي گردد پس ای شخص محمدي و مطالعه کنندهٔ این رساله اگر قلب تو در حضور خدا صاف و درست باشد و احوال باطني خودرا دریافتهٔ و از گناهان خود مایوس گردیده طالب نجات باشي امکان ندارد که کلام و تعلیم انجیل ترا شیرین و مقبول نیاید

زيرا که انجيل نه محض طريق نجاترا بتو معلوم مي سازد بلکه قدرت رفتن راه نجاترا نيز بتو ارزاني مي دارد و ترا يقيناً ببهشت دائمي مي رساند پس باب قلب خودرا بجهت دخول سخنان و تعليم انجيل مسدود منما بلکه بگذار که سخنان توفيق آور انجيل و خبر نجات يسوع مسيح بقلب تو داخل شوند و از خدا استدعا نما که بوسيلهٔ روح القدس آنهارا در قلب تو ثبت و محکم گرداند چنانکه تو هم ايمان آورده در برکات و نعمات نجات مسيح شريک شوي و الا اگر چنانچه بسخنان و تعليمات انجيل مخالفت ورزيده آن نجاترا که بوساطت يسوع مسيح بجهت گنهکاران حاصل گشته است ردّ نمائي دانسته و آگاه باش که در آن حال عفو و نجات نخواهي يافت زيرا بنابر کلام الهي شافع مذنبين مسيح است و بس و در روز جزا بسبب آنکه بمسيح ايمان نياورده بعذاب جهنم گرفتار خواهي شد واگر چنانچه نمي خواهي که الحال يسوع مسيحرا واسطه و رهانندهٔ خود بداني و بشناسي لابداً در روز باز پسين اورا ديوان کنندهٔ خود خواهي يافت چنانکه خود مسيح در آيهٔ ۶ فصل ۱۴ يوحنّا فرموده است که من راه و راستي و حياتم هيچ کس بنزد پدر بغير از وسيلهٔ من نمي آيد و ديگر در آيهٔ ۱۲ فصل ۴ اعمال حواريان مرقوم است که (سواي يسوع مسيح) با کس ديگر نجات نيست زيرا که در زير اسمان نامي ديگر نيست که بانسان داده شده باشد که ما بسبب آن نجات توانيم يافت و ديگر در آيهٔ ۳۶ فصل ۳ يوحنّا مسطور است که آن کس که به پسر ايمان آورده است زندگاني جاويدان دارد و آن کس که سخن پسررا نمي شنود زندگانيرا نخواهد ديد بلکه غضب الهي بروي مي ماند و ديگر در آيات ۶ الي ۹ فصل اول نامهٔ دوم به تسلينيقيان مذکور است که اين است انصاف نزد خدا که معذبين شمارا از راه قصاص عذاب نمايد و شمارا که مظلومانيد راحت بخشد با ما در وقت ظهور يسوع خداوند با فرشتگان قدرتش از آسمان در آتش مشعل منتقم از آناني که خدارا نمي شناسند و آناني که

مژدهٔ (یعني انجیل) خداوند ما یسوع مسیحرا اطاعت نمي نمایند و ایشان از حضور خداوند و جلال و قدرتش بقصاص هلاکت ابدي خواهند رسید و استدعاي ما از درگاه خدا این است که مطالعه کنندهٔ این رساله از بي ایماني و از عقائب مهیب آن بر کنار بوده ایمان نجات آورا تحصیل نماید *

فصل هفتم

در بیان این که تعلیم انجیل در ابتدا بچه طریق مشهور و منتشر گردید

اگرچه تا حال در این باب دوم به بیان تعلیمات عمدهٔ انجیل اقدام نمودیم نهایت در این فصل مشهور گشتن انجیلرا بیان خواهیم نمود و در خصوص نخستین واعظان انجیل که عبارت از حواریون یسوع مسیح باشد گفتگو خواهیم کرد و هر چندي که ذکر این مطالب در این باب مناسبتي کلّي ندارد لیکن چون محمدیان باحوالات حواریون بلدیّت و آشنائي ندارند پس از براي آنکه از احوال حواریون درست اطلاعي بهم رسانند این فصلرا باین باب ضمّ نمودیم * ومطالب فصل از این قرار است که هنگامي که یسوع مسیح بتعلیم دادن ومعجزه نمودن آغاز کرد در آن حال دوازده نفر اشخاص عوامرا از خلق برگزید که گویا کتب ناطقه اش باشند یعني بعد از صعودش در بارهٔ او شهادت داده اعمال و تعلیمشرا در تمامي دنیا وعظ دهند بنابر این دوازده نفر مذکوررا که شاگردان و حواریون او نامیده شده اند همیشه در نزد خود نگاه مي داشت که باعمال ومعجزات وتعلیم او شاهد باشند علي الخصوص مدّعاي او این بود که تعلیم خودرا بایشان بفهماند و حالي نماید و وقتي که زمان توقّف او در دنیا باتمام مي رسید در آن

حال بایشان فرمود که در بارهٔ او گواهي دهند و تعلیمش‌را در تمامي عالم بیان نموده منتشر سازند چنانکه در آیهٔ ۲۷ فصل ۱۵ یوحنّا مسطور است که مسیح گفت که شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از آغاز شما با من بوده اید و بعد از قیام وقتي که مسیح در حضور شاگردان خود بآسمان عروج مي نمود همان فرمایش‌را مکرّر نمود چنانکه در آیهٔ ۱۸ فصل ۲۸ متّي و در آیات ۱۵ و ۱۶ فصل ۱۶ مرقس و در آیهٔ ۲۰ فصل ۲۸ متّي مرقوم است که آخرین کلام و وصیّت او این بود که تمامي قدرت در اسمان و زمین بمن عطا شده است پس بهمگي جهان رفته جمیع خلائق‌را باین مژده ندا نمائید که هر آنکو ایمان مي آرد و غسل تعمید مي یابد ناجي خواهد شد لیکن آنکه ایمان نمي آرد بر او حکم خواهد شد و آنهارا بمحافظت کردن هر آنچه شمارا فرمودم امر نمائید و اینک دایم تا انقضاي جهان با شما مي باشم * و تا قادر گردند که احکام مزبوره بعمل آورند یسوع مسیح وعدهٔ اعانت کننده و تسلّي دهنده که روح راستي یعني روح‌القدس است بایشان داده گفت که او بشما رسیده شمارا براستي خواهد کشید و اگر یکي از اعمال و سخنان و تعلیمات مرا فراموش نموده باشید او بذهن شما آورده خاطر نشان شما خواهد ساخت و سخنان و تعلیم مرا دیگر زیاده بشما واضح و بیان خواهد نمود و شمارا بسخن آورنده او خواهد بود و خبر امورات آینده و قوّت معجزه‌را بشما خواهد داد چنانکه در آیات ۷ و ۱۳ و ۱۴ فصل ۱۶ یوحنّا مسطور است که مسیح بحواریون فرمود که بشما راست مي گویم که شمارا مفید است که من بروم که اگر من نروم آن تسلّي دهنده بنزد شما نخواهد آمد اما اگر بروم اورا بنزد شما خواهم فرستاد چون او یعني روح راستي بیاید او شمارا بتمامي راستي ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر انچه مي شنود خواهد گفت و شمارا بآینده خبر خواهد داد و او مرا جلال خواهد داد و ایضاً در آیهٔ ۲۶ فصل ۱۴ یوحنّا مذکور است که یسوع گفت آن تسلّي دهنده یعني

روح‌القدس که پدر اورا باسم من خواهد فرستاد همان شمارا هر چیز خواهد آموخت و هر چه من شمارا گفتم بیاد شما خواهد آورد و دیگر در آیهٔ ۲۰ فصل ۱۰ متّي مرقوم است که شما متکلّم نیستید بلکه روح والد شما است که در شما تکلّم مي نماید و ایضاً در آیهٔ ۸ همین فصل مسطور است که مسیح بحواریون امر فرموده که بیماران‌را شفا بخشید و ابرص‌را طاهر سازید و مردگان‌را بر خیزانید و جنیّان‌را اخراج نمائید چنانکه بي تکلّف یافته اید بي تکلف به بخشید خلاصه از این سخنان بالتّمام معلوم مي شود که روح‌القدس که مسیح قبل از عروج بحواریون وعده داده بود آنهارا بمرتبهٔ رسالت خواهد رسانید و هم بایشان قدرت اظهار معجزه خواهد داد تا آن که باین علامتها معلوم گردد که حواریون رسولان خدا مي باشند * وهمین حواریون بعد از عروج یسوع مسیح بنابر امري که در آیهٔ ۴۹ فصل ۲۴ لوقا و در آیهٔ ۴ فصل اول اعمال حواریون مرقوم است بانتظار روح‌القدس موعوده در شهر اورشلیم ماندند و پنجاه روز بعد از قیام مسیح که روز دهم عروج باشد در هنگامي که همگي حواریون بجهت دعا نمودن جمع شده بودند ناگاه بطور عجیب و غریبي روح‌القدس موعوده بایشان رسید چنانکه در آیات اول الي ۴ فصل ۲ اعمال حواریون نوشته شده است که چون روز پنجاهم رسید همگي باتفاق یک جا بودند ناگاه صدائي چون صداي باد شدید که مي وزید از آسمان آمد و همهٔ آن خانه‌را که در آنجا نشسته بودند پر کرد و زبانهاي شگافته شده چون زبانهاي آتش بر آنها آشکارا گردید و بر هر یکي از آنها بنشست و همگي ایشان بروح‌القدس مملو گشتند و بزبانهاي مختلف بنوعي که روح بآنها قدرت تکلّم بخشیده بود آغاز گفتن کردند وما بقي این فصل هم شامل این مطلب است و بعد از این با قدرت روح‌القدس چنانکه یسوع وعده داده بود حواریون معجزات بسیار ظاهر نموده اند یعني به بیماران شفا و بشلان رفتار و بمردگان زندگاني بخشیدند بطریقي که در آیات اول الي ۱۱ فصل ۳ اعمال حواریون مسطور است که پطرس حواري

باسم يسوع مسيح شخص شلي‌را برفتار آورد و در آيات ۳۲ الي ۴۳ فصل ۹ ايضاً ذکر شده است که حواري مذکور اينياس نامي‌را که مدّت مديدي مريض بود شفا داد و يک زن بيوه‌ء که مرده بود از برکت دعاي او حيات يافت و ديگر در آيات ۱۲ الي ۱٦ فصل پنجم اعمال حواريون مذکور است که پطرس حواري به بسيار بيماران شفا داده و مردم مريضان خودرا در کوچها مي نهادند که هنگام عبور پطرس سايه اش بر آنها افتاده شفا يابند چنانکه بهر کسي که افتاد شفا يافت و بجهت پولس حواري در آيات ۸ الي ۱۰ فصل ۱۴ اعمال حواريّون ذکر کننده است که شل مادر زادرا بيک کلمه شفا داد و در آيات ۸ و ۹ فصل ۲۸ مذکور است که در يک جزيره ببرکت دعا و دست خود به بسيار بيماران شفا بخشيد و در آيات ۱۱ و ۱۲ فصل ۱۹ مرقوم گرديده است که خدا بر دست پولس معجزات باهره ظاهر گردانيد بحدي که مردم دستمال و دامن رختهاي اورا آورده بر بيماران خود مي نهادند و امراض از ايشان رفع مي شد و روحهاي شرير (يعني اجنّه) از آنها بيرون مي رفت ودر آيات ۹ و ۱۰ فصل بستم مسطور است که پولس حواري در شهر طرواس مرده‌ء‌را باز زنده نمود و هر چه که بجهت معجزات پطرس و پولس دراين جا ذکر گشت بسائر حواريون نيز منسوب است زيرا که روح‌القدس بلا تفاوت بهمکي ايشان رسيده بود ودر آيه‌ء ۴۳ فصل دوم و در آيه‌ء ۱۲ فصل ۵ اعمال در خصوص همه ايشان گفته شده است که از حواريون معجزات و علامات و غرائبات وعجائبات بسيار صدور يافت * و روح‌القدس بآن مرتبه بآنها رسيده و قوّت معجزه کرامت فرموده بود که حواريون بر ايمان آورندگان دست نهاده قوّت روح‌القدس و قدرت معجزه‌را بايشان مي توانستند داد چنانکه در آيه‌ء ۱۷ فصل ۸ اعمال حواريون مرقوم است که پس آنها (يعني پطرس و يوحنّا حواري) دستهارا بر ايشان (يعني بر ايمان آورندگان) گذاشتند و ايشان روح‌القدس‌را يافتند و در آيه‌ء ٦ فصل ۱۹ اعمال حواريون نوشته شده است که چون پولس

بر آنها (یعني بر ایمان آورندگان) دست نهاد روح‌القدس بر آنها آمده آغاز تکلّم بزبانهاي مختلفه نمودند خلاصه از آیات مذکوره بالتّمام ظاهر و ثابت مي گردد که حواریون صاحب معجزه بوده و مرتبهٔ رسالت داشته اند *

و همچنین روح‌القدس در حین موعظهٔ تعلیم مسیح بحواریون بآن مرتبه اعانت نمود که آنهارا به تکلّم آورنده روح‌القدس بوده است و هرچه که او بایشان الهام نموده ومي فهمانید همان‌را مي گفتند ومي نوشتند و در این خصوص خود شان نیز اقرار مي نمایند چنانکه در آیات ۱۲ و ۱۳ فصل ۲ نامهٔ اول باهل قرنتس مرقوم است که ما نیافته ایم روح دنیائي‌را بلکه روح خدائي‌را تاکه درک نمائیم آن چیزهائي‌را که خدا بما عطا نموده است و بآن چیزها تکلّم مي نمائیم نه بکلام پرداختهٔ حکمت انساني بلکه بآن کلام که روح‌القدس آموزد و دیگر در آیهٔ ۱۸ فصل ۱۵ نامهٔ باهل روم پولس حواري مرقوم داشته که مرا آن جرات نیست که تکلّم نمایم جز بآنچه مسیح بوساطت من براي اطاعت قبائل امر کرده است قولاً و فعلاً و دیگر در آیهٔ ۱۳ فصل ۲ نامهٔ اول به تسلینیقیان مذکور است که پولس مي گوید از این روست که ما پیوسته خدارا شکر مي نمائیم که چون آن کلامي‌را که از ما شنیدید که کلام خدا است چون کلام خلقش نپذیرفتید بلکه چنانچه في الحقیقت مي باشد کلام خدایش یافتید که شما مومنان‌را موثر است پس در این صورت نه آنکه حواریون در اوقات تعلیم دادن سخنان و افکار خود شان‌را گفته و اظهار نموده باشند حاشا بلکه في الحقیقت تعلیم و احکام مسیح‌را بیان نموده اند و بهمین جهت تعلیمات وسخنان خود شان‌را که گفته اند و کتبي‌را که تصنیف نموده و در آنها یعني در انجیل تعلیمات و احکام یسوع مسیح‌را مرقوم داشته اند بعینه تعلیم مسیح و کلام خدا است و بنابر این خود یسوع مسیح در آیهٔ ۱۶ فصل ۱۰ لوقا مي فرماید که آن کس که قبول کند شمارا مرا قبول کرده است و آن کس که تحقیر کند شمارا تحقیر کند مرا و آن کس که تحقیر کند مرا تحقیر کند آن کس‌را

که مرا فرستاده است لهذا حواریون خود، شان‌را رسولان مسیح و خدا می نامند چنانکه در آیهٔ اول فصل اول نامه اول باهل قرنتس و دیگر در آیهٔ اول فصل اول نامهٔ بگلتیان و دیگر در آیهٔ اول فصل اول نامهٔ اول پطرس و در آیهٔ اول فصل اول نامهٔ یعقوب ذکر گشته است پس از آیات مذکوره واز آن معجزات کثیره که از ایشان بصدور پیوسته بی شک و شبه معلوم و یقین است که حواریون رسولان خدا و واعظان کلام او یند و در مرتبهٔ پیغمبری بلکه زیاده‌تر از آن هم بوده اند باین معنی که اگرچه در پیغمبران سلف نیز قوّت و قدرت روح‌القدس بود لیکن آنها آن قوّةرا نداشتند که قوت روح‌القدس‌را باحوال دیگری نیز شامل سازند نهایت این مرتبهٔ بحواریون کرامت شده بود چنانکه سابقاً ذکر نموده ایم × و دیگر قدرت خداوندی از سخنان و اعمال و معجزات ایشان بآن مرتبهٔ ظاهر گشت که موعظهٔ ایشان چنان بقلب مستمعان اثر نمود که در اندک زمانی هزاران هزار خاص و عام از گناه برگشته بخدا رجوع کردند و از بت‌پرستی دست کشیده بعبادت خدای یگانه پرداختند چنانچه این چنین اعمال‌را خدا بوساطت پیغمبران سابق بعمل نیاورده بود × وجهت این معجزات و اعمال حواریون عالمان سلف مسیحیان نیز در کتب خود شان خبر داده اند و هم یهودیان در کتاب مشهور خود شان که مسمی به تلمود است و نیز چندی از علمای بت‌پرستان که در ایّام حواریون وما بعد بودند از آن جمله سلسوس و یولیان و پلینیوس و تاظیتوس از معجزات وگذارشات مسیح و حواریون و از منتشر گردیدن دین مسیح که خاص و عام وطوائف کثیرهٔ آن زمان آن دین‌را قبول کردند در کتب خود شان خبر داده اند و در قرآن نیز حواریون مسیح ملقّب برسولان خدا گشته اند چنانکه در سورة الصّف نوشته شده است که، قال عیسی بن مریم للحواریین من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله یعنی یسوع ابن مریم بحواریون گفت که آیا در امور الهی کیان بمن اعانت کننده اند حواریون گفتند

که ما اعانت کنندگان خدائیم و دیگر در سورهٔ یس گفته شده است که و اضرب لهم مثلا اصحاب القریة اذا جاءها المرسلون اذ ارسلنا الیهم اثنین فکذبوهما فعززنا بثالث فقالوا انا الیکم مرسلون قالوا ما انتم الا بشر مثلنا وما انزل الرحمن من شئي ان انتم الاّ تکذبون قالوا ربنا یعلم انا الیکم لمرسلون ایضاً وجاء من اقصا المدینة رجل یسعی قال یا قوم اتبعوا المرسلین و ایضاً و هم مهتدون- یعنی نقل اهل آن شهررا وقتی که رسولان بآنجا آمدند بایشان مفهوم ساز که وقتی که ما دو نفررا بآنها فرستادیم و ایشان‌را کاذب دانستند ما آنهارا باسیّمی مقوّی ساختیم و گفتند که ما فی الحقیقت بجهت شما رسولانیم آنها گفتند که شما علاوه نیستند مگر مانند ما بشرو خدا هیچ چیزی بشما نازل ننموده است شما محض فریبنده اید آنها گفتند که ربّ ما میداند که ما فی الحقیقت بجهت شما رسولانیم و از محلّهٔ بعیدهٔ شهر کسی دوان آمده گفت که ای مردمان متابعت رسولان نمائید که آنها هدایت یافتگانند مفسّرین قرآن مثل قاضی بیضاوی وغیرهٔ چنین می گویند که این رسولان حواریون مسیح اند و آن شهری که ایشان بآن جا فرستاده شده بودند شهر انطاکیه است که در آنجا از ایشان معجزه واقع گشت حتّی مردهٔرا هم حیات بخشیدند و می گویند که اسامی این دو نفر یوحنّا و پولس و نام سومی شمعون پطرس بود حال هر چندی که در این مواضع قرآن اختلاف چندی هست باز آن قدر آشکار است که در آن بحواریون رسولان خدا گفته می شود بنابر این می بایست که قبول کنندگان قرآن آنهارا در ان مرتبه بدانند * پس از مطالب آیات و دلائل مذکوره که در خصوص حواریّون و مراتب رسولیّت آنها ذکر نمودیم واضحاً ثابت گردید که آنها رسولان خدا بوده اند *

چون از اثبات مرتبه و رسالت حواریون فراغت و اتمام حاصل آمد اکنون بذکر کیفیّت وعظ و منتشر گشتن انجیل که بوسیلهٔ حواریّون بعمل آمده اقدام می نمائیم باین طریق که در حین موعظهٔ تعلیم مسیح مدّعای

ایشان شهرت یافتن و بزرگي نمودن نبوده است و ایمان آورندگان‌را بجهاد ترغیب و تکلیف نمي کردند که با ضرب شمشیر تعلیم انجیل‌را مشهور و منتشر سازند بلکه تحمّل جبر و ظلم‌را بخود قبول مي نمودند و در راه وعظ انجیل سختي بسیار و زحمت بي شمار مي کشیدند چنانکه اکثر حواریون در راه وعظ انجیل شهید شدند و بایمان آورندگان نیز بتاکید تمام نصیحت مي دادند که مبادا بزحمات و مصائب مخالفت نمائید بلکه بجهت خاطر مسیح با صبر و خوش حالي تمام همگي‌را متحمّل شوید × و دیگر در وعظ انجیل مقصود و مطلوب حواریون این نیز نبود که با عبارت رنگین و فصاحت شیرین و الفاظ دل نشین غالب مستمعان کردند که باین طریق شنوندگان‌را از تشخیص معاني کلام باز داشتند و در استفهام معني حقیقي آن کلام مشتبه سازند بلکه مطلب آن واعظان این بود که از عبارت پردازي و رنگیني کلام دست کشیده تعلیم انجیل‌را با زبان و الفاظ واضحه و مبیّنه بیان کنند که باین طریق خاص و عام معاني آن‌را فهمیده قوّت تعلیم انجیل بر مستمعان زیاده اثر کند چنانکه در همین خصوص پولس حواري در آیات اول الي ٥ فصل ٢ نامهٔ اول باهل قرنتس نوشته است که من ای برادران چون بنزد شما آمدم نیامدم با فضیلت کلام و حکمت بلکه تا شمارا از علام خدا آگاه سازم زیرا که عزم من چنین بود که چیزي ندانم در میان شما جز یسوع مسیح و همان‌را مصلوب و من در ضعف و ترس و لرزش بسیار نزد شما مي بودم و کلام من و نداي من بسخنان دل‌پسند حکمت انساني نبود بلکه ببرهان و تاثیر روح بود تا که نباشد ایمان شما در حکمت انساني بلکه در قدرت خدائي باشد بنابراین حواریون نیز بتحریک و الهام روح القدسي انجیل‌را همچنان واضح و بعبارت عوام فهم نوشته اند که حقیقت و قدرت خداوندي بالکلیّه بمطالعه کنندگان معلوم گشته بقلب شان بنشیند × و دیگر حواریون باین هم رجوع نکرده اند که تعلیمات و احکام‌را بر حسب خواهش نفساني مردم بیان نمایند و یا

آدمي‌را اميد لذّت و دولت و بزرگي دنيوي دهند که بدين طريق اورا بسوي انجيل مائل نمايند بلکه برعکس اين آن تعليمات يسوع مسيح‌را نيزکه بشخص نفساني و بخواهش قلب او بالمرّه ضد اند واضحاً بمستمعان بيان کرده و اين تکليف‌را هم بايشان نمودند که اگر تعليم مسيح‌را قبول نمايند لازم است که تمامي خواهشهاي نفساني و همه هوسهاي بدرا ترک و انکار نموده و از عيش و عشرت دست بردار گشته بعلّت ايمان آوردن بانجيل بر تلف گشتن مال و منال و رسوا گرديدن و زحمات کشيدن راضي باشند حتّي قتل‌را نيز بخود شان قبول نمايند و بايمان آورندگان محض اين مژده‌را دادند که بسبب ايمان آوردن بيسوع مسيح از گناه نجات يافته رضاي خداوندرا خواهند يافت و بسعادت ابدي خواهند رسيد و روح القدس بآنها اعانت خواهد نمود که با قدرت او بقبول نمودن و کشيدن آن زحمات توانائي بهم خواهند رسانيد * و قطع نظر از اينها حواريون صاحب حکم و دولت و شهرت نبودند و سواي يکي از آنها در علم و سواد نيز چندان سر رشته نداشتند و وعظ انجيل‌را نه اين که محض درميان طوائف نادان و نافهم مي‌کردند بلکه درهمان ولايات و شهرهاي که اهل آنها نسبت بسائر طوائف آن ايّام درعلم و کمال ترجيح کلّي داشتند وعظ انجيل‌را بيان مي ساختند پس در اين حال بنابر نظر عقلي آيا بخيال که مي رسيد که حواريون بطريق و وسائل مذکوره تعليم انجيل‌را که بخواهش قلب انساني و بتمامي مذاهب و عادات اهل آن ايام مخالفت کلّي داشت در دنيا منتشر و مشهور خواهند ساخت و مردم‌را بايمان خواهند آورد نهايت حواريون بخدا اميد بسته در اورشليم يعني در همان شهري که يسوع مسيح‌را مصلوب ساختند باوجود دشمني اهل آن شهر باز در همان جا آغاز وعظ انجيل نمودند و اينک درهمان موعظهٔ اول سخنان ايشان در قلوب مستمعان چنان تاثير نمود که سه هزار کس از يهوديان بمسيح ايمان آوردند و بعضي از اين اشخاص ايمان آورنده آنها بودند که در مصلوب گشتن مسيح ياري

نموده بودند و بعد از آن ایّام نیز با موعظهٔ حواریون بسیاري از یهودیان بسوي توبه و ایمان گرائیدند چنانکه در اندک زماني هزاران هزار نفس از یهود بانجیل ایمان آورده از ورطهٔ هولناک رهائي یافته در طریق نجات ثابت قدم گشتند و در تمامي ولایات یهودیه جماعت مسیحي ظهور یافته و بر قرار گردیدند پس جمعیتي که نخست بمسیح ایمان آوردند اکثر آنها از طوائف یهود بودند * و بعد از این حواریون بنابر امر مسیح بجهت وعظ انجیل باطراف و اکناف متفرق گشته بسائر طوائف انجیل‌را موعظه کردند و در آن هنگام بهر جائي که رسیده و تعلیم انجیل‌را بیان مي ساختند اشخاص کثیر بانجیل ایمان مي آوردند بمرتبهٔ که هزاران هزار کس از خاص و عام و از عالم و فاضل بُت‌پرستان بخوبي و خوشي تعلیم انجیل‌را قبول نموده پیروي کردند بطریقي که در همان ایّام حواریون در شهرها و دیهات و ولایات شام و روم و مصر و ایتلیا جماعت و ملّت مسیحي بر قرار گشتند و بعد از وفات حواریون در همان ولایات و در سائر اطراف و اکناف تعلیم انجیل زیاده‌تر مشهور و منتشر گشت و مسیحیان بمرتبهٔ ترقّي یافتند که عظیم‌ترین سلاطین عالم یعني شهنشاه آن ایّام که در ولایت ایتلیا مسکن داشت بابن تشویش افتاد که مبادا عاقبت الامر دین مسیحي قوّت یافته مذاهب بت‌پرستان‌را باطل و پایمال سازد پس دست تطاول کشاده بر مسیحیان ظلم و بیداد آغاز نهاد چنانکه بنابر فرمان و اشارهٔ او مال و منال مسیحیان‌را ضبط نمودند و آنهارا به حبس‌خانها انداختند و زجر بسیار و انواع زحمت و آزار نمودند و در پیش جانوران درنده انداختند و زنده زنده جسد شان‌را سوزانیدند و بقتل رسانیدند چنانکه با این زحمات گوناگون هزاران هزار کس از مسیحیان بقتل رسیده و در راه دین شهید شدند * و اینگونه عذابهای شدیدرا نه این که محض در چند سالي یا در عصر یک پادشاه دیده و کشیده باشند بلکه تا مدّت سهٔ صد سال متحمل زحمات مذکوره شدند و در این مدت طویل بت‌پرستان بهر طریق امتحانها بعمل

آوردند و سعیهاي تمام نمودند که دین مسیحي‌را منهدم و بر طرف سازند . اما هر چندیکه بجهت متزلزل ساختن و رخنه نمودن و بر طرف گردانیدن دین مسیحي بمسیحیان عذابهاي گوناگون رسانیدند لیکن مسیحیان باز مانند قلعهٔ محکم نا قابل الفتح در محاصرهٔ این مصائب خود داري نموده مداومت کردند چنانکه بدین طریق کلام مسیح انجام یافت که در آیهٔ ۱۸ فصل ۱۶ متّي فرموده است که درهاي جهنّم (یعني قوّت و قدرت شیطان) بروي (یعني بر جماعت مسیحي) استوار نخواهد بود و هر قدر که مسیحیان‌را زیاده زحمت مي رسانیدند و مقتول مي ساختند بآن مرتبه زیاده‌تر اشخاص از بت‌پرستان دین مسیحي‌را قبول مي نمودند چنانکه فیما بین این زحمات عدد ایشان یوماً فیوماً در تزاید بود و زحمات و عذابهاي مذکوره‌را مسیحیان با صبر بسیار مي کشیدند چنانکه در هیچ وقتي طغیان نکردند که بزور و شورش خود شان‌را از این زحمات برهانند یا حکام بت‌پرست‌را که بایشان آن قدر رنج و زحمت مي رسانیدند اخراج نمایند . و حال آنکه این امر بجهت ایشان محال نبود زیرا که درآن اوان در اکثر ولایات مسیحیان با بُت‌پرستان درعدد و زور برابر بودند بلکه در بعضي بلاد زیاده از بُت‌پرستان بودند باوجود این بشورش و زور اقدام ننمودند بلکه بهمین نوع یعني با عذاب کشیدن و ظلم‌را قبول نمودن دین مسیحي بر مذاهب بُت‌پرستي فائق گشته فتح عظیم و غلبهٔ کامل یافت چنانکه در اواخر ایّام مذکور قسطنطین که پادشاه آن عصر بود و در اکثر بلاد فرمان او جریان داشت و در ولایت روم مي نشست بیسوع مسیح ایمان آورد و اکثر بت‌خانها مبدّل بکلیسیها گردید و رونق بازار بت‌پرستي کاسد گشته در تمامي ولایات آن پادشاه مذهب مسیحیّه رواج یافت * مخفي نماند که این امر چنان امریست که در قوّت و قدرت آدمي بوده باشد بلکه استقرار و رواج چنین امر محض از جانب خداي قادر علي الا طلاق است و بس پس بهمین علّت مشهور گردیدن و بر قرار شدن دین مسیحي

بطریق مذکور دلیلي است معتبر که انجیل کلام خدا است وهم واعظان نخست انجیل یعني حواریّون رسولان خدا بوده اند زیرا که اگر چنانچه آنها في الحقیقت رسولان خدا نمي بودند وتعلیم آنها نیز کلام وحکم خدا نمي بود هر آئنه خدا این امررا بوسیلهٔ آنها بعمل نمي آورد ودر هنگام موعظ بطریق مذکور بایشان یاوري نمي نمود وچنانکه دین مسیحي در تعلیم از تمامي ادیان اعلاتر است بهمان طور طریق مشهور ومنتشر گشتن آن نیز از طریق مشهور گردیدن سایر ادیان برتر واعلا است *

بعد از ایّام مذکور دین مسیحي دیگر زیاده مشهور ومنتشر گشت امّا چون که خود پادشاه هم مسیحي گشته بود کسان بسیار از بت‌پرستان نه قلبًا بلکه محض از براي خاطر پادشاه یا از براي مطالب دنیویّه دین مسیحي‌را قبول نمودند وبعضي از مسیحیان نیز چون از عسرت وتنگي وزحمات رهائي یافته باستراحت وآزادي رسیده بودند در ایمان ومحبّت خدا سرد گشته آغاز دوستي دنیا نمودند وبادّعاي ایمان ظاهري قانع گردیدند وچنین اتفاق افتاد که رفته رفته بسیاري از مسیحیان دیگر باحکام انجیل متابعت ننموده وبنابرآن رفتار نکردند ودرمیان خود شان چنین اختلاف واقع وظاهر گردید که در بعضي اوقات در خصوص تفسیر بعضي آیات انجیل ودر خصوص آداب عبادات ظاهري با یک دیگر مباحثه ونزاع مي کردند ومحبّتي که اول بایک دگر داشتند حال در جاي آن خصومت بهم رسانیدند لیکن باوجود این اختلاف ظاهري که فیمابین ایشان بهم رسید باز در اصل مطلب که ایمان وکتاب باشد در مرتبهٔ اتحاد اند چنانکه درمیان همگي ملل مسیحیان همان یک انجیل مستعمل است وبس وتمامي مسیحیان یسوع مسیح‌را رهاننده وواسطه وخداوند خود مي دانند وهمین حال واحوال واختلاف ظاهري در ایّام محمّد نیز درمیان مسیحیان که در ولایات عربستان وشام ساکن بودند وقوع داشت واگرچه درمیان آنها مسیحیان حقیقتي یافت مي شدند که بدرستي متابعت

انجیل نموده احکامش‌را محافظت مي نمودند نهایت در آن ولایات نیز بسیار مسیحیان بودند که در ظاهر مسیحي نامیده مي شدند امّا در باطن مسیحي حقیقي و محافظت کننده احکام انجیل نبودند * خلاصه هرچه که تا حال بجهت تعلیم انجیل و در خصوص مشهور گشتن آن ذکر نموده ایم بعد از تفتیش و تشخیص با عقل روحاني و خورده بیني معلوم و آشکار مي گردد که از تعلیمات انجیل وهم از مشهور ومنتشر گردیدن آن بواضح تمام ثابت مي گردد که انجیل کلام خدا است *

باب سوم

در بیان کیفیّت احوال محمّد وقرآن است

و آن منقسم مي شود به پنج فصل در فصل اول درستي آن ادّعارا مشخّص خواهیم نمود که مي گویند که خبر رسالت محمّد در کتب عهد عتیق و جدید مسطور است در فصل دوم تفتیش و تشخیص خواهیم کرد که آیا عبارت قرآن دلیل از خدا بودن آن مي تواند شد یا نه در فصل سوم چند کلمات در اظهار معني قران مذکور خواهیم نمود در فصل چهارم صفات و رفتار محمدرا بیان خواهیم ساخت در فصل پنجم کمّ و کیف مشهور و منتشر گشتن دین اسلامرا ذکر خواهیم نمود *

شش صد و ده سال بعد از مسیح در وقتي که دین مسیحي در عالم منتشر و برقرار گشته بود محمد نامي در عربستان در شهر مکّه خروج نموده ادّعا کرد که من رسول خداي واحد و صادقم و قرآن کتاب من است که بجهت هدایت مردم از جانب خدا بمن نزول یافته پس مي بایست که بدرستي متوجّه گردیده ملاحظه نمائیم که آیا محمد ادعاي خودرا با چنان

دلائل به ثبوت رسانیده است که از آنها یقین و آشکار گردد که ادّعاي او
حق و بجا است زیرا که در بارهٔ چنین مطلب عمده محض بادّعا و بس
اعتبار و اعتماد نمي توان نمود و دلیل نبوت محض ادّعا نیست زیرا که
پیغمبران کاذب در دنیا بسیار ظاهر گشته و هر یک همین ادّعا نموده که
من رسول خدایم در این صورت قبل از آنکه شخصي‌را پیغمبر بدانیم و اورا
در آن درجه قبول کنیم مي بایست که دلایل نبوت اورا تشخیص و تحقیق
نمائیم وقتي که با انصاف جستجو نموده چنان دلائل‌را یافتیم که از آنها
یقین حاصل گردد که ادّعاي این کس درست و او في الحقیقت فرستادهٔ
خدا است پس در آن حال ادّعاي اورا باور نموده کلام و کتاب اورا کلام
خدا خواهیم دانست [illegible] اکنون لجاجت و تعصّب‌را بکنار نهاده از روي
انصاف آن ادّعا و دلائل‌را که محمد جهت اثبات رسالت خود بعرصهٔ
ظهور آورده است تفتیش نموده بسنجیم و به بینیم که آیا في الحقیقت
قرآن کلام الهي و محمد رسول خدا است و شخصي که ادّعاي الهام الهي و
رسالت خودرا بمیان آرد تا اورا در آن مرتبه بدانند لازم آن است که
تعلیم او شروط پنجگانه‌را که ما از براي علامات الهام الهي در دیباچهٔ این
رساله ذکر نموده ایم بانجام رساند و سواي آن شروط باید که شروط آتیّه نیز
از او ظهور نافته و آنهارا با تمام رساند یعني این که اوّلا لازم است که تعلیم
او با کتب پیغمبراني که قبل از او بوده اند اختلاف نداشته در مطالب
و تعلیمات عمده موافق و مطابق آنها باشد زیرا امکان ندارد که کتب الهي
مخالف یک دیگر باشند ثانیاً شخصي که ادّعاي پیغمبري نماید باید که دلیل
ظاهري نیز داشته باشد یا از قبیل پیشینگوئیها در کلام او ذکر شده یا این
که معجزهٔ از او بظهور رسیده و صادر گشته باشد ثالثاً بایست که اعمال و
رفتار او لائق پیغمبر خدا بوده باشد بدین عبارت که مطلب و مقصد او در
انجام احکام خدا و تزئید حلال و حرمت او بوده باشد رابعاً باید که تعلیم
خودرا مجبوراً مقبول خلق نسازد زیرا واضح است که ایمان آوردن بخدا

و اورا دوست داشتن و قلباً تابع احکامش گشتن مجبوراً میسّر نمي گردد بلکه جبر در این امورات بایمان و اطاعت قلب مانع است * پس اگر کسي ادّعاي نبوت نماید و در خود او و در تعلیمش تمامي آن علامات و شروطي که در این جا و در دیباچه ذکر نموده ایم ظاهر و هویدا گردد در آن وقت یقین است که ادّعاي او صحیح و خود او هم في الحقیقت پیغمبر خدا است *

فصل اوّل

در تحقیق و تشخیص این ادّعا که مي گویند که خبر رسالت محمد در کتب عهد عتیق و جدید مسطور است

بنابر مضمون قرآن یکي از دلائلي که محمّد از جانب خدا آمده باشد این است که مسیح در انجیل در خصوص آمدن او خبر داده باشد چنانکه در قرآن یعني در سورة الصّف نوشته شده است که مبشرا برسول یاتي من بعدي اسمه احمد یعني یسوع به بني اسرائیل گفت که من مژده دهنده ام از براي رسولي احمد نام که بعد از من خواهد آمد ظاهر است که اگر چنانچه بعد از مسیح رسول حق مي بایست مبعوث گردد هر آئنه لازم مي بود که خبر او در انجیل ثبت و اشاره گشته باشد تاکه باین طریق اورا از پیغمبران کاذب جدا سازند و اورا حق دانسته قبول نمایند زیرا که مسیح در انجیل خبر داده است که بعد از من پیغمبران کاذب خروج خواهند کرد و بمسیحیان بتاکید تمام در این باب امر نموده است که از چنین پیغمبران احتیاط و احتراز نمائید چنانکه این معني در آیات ۲۴ الی ۲۶ فصل ۲۴ متّي و ایضاً در آیهء ۱۵ فصل ۷ متّي مرقوم شده است امّا

كسي كه انجيلرا ملاحظه نموده يا ترجمه اش يا اصلرا در زبان يوناني از اول تا آخر خوانده باشد باو معلوم خواهد شد كه در هيچ صفحه و سطرش چنين سخني و حرفي و چنين آيهٔ كه مطابق مضمون آيهٔ مزبورهٔ قرآن باشد يافت نمي شود و در هيچ موقعي لفظ احمد و يا خبر آمدن محمد ديده نمي شود پس دعوي مذكوره باطل گرديد * و اگر كسي بگويد كه آيا چگونه مي توانست شد كه لفظ مزبوره در انجيل يافت نمي شد و باز محمد چنين دعوي [illegible] جواب اين است كه محمد يا سهواً يا عمداً چنين دعوي خلاف كرده است محمد أمي بود و علمي از زبان يوناني و عبراني كه زبانهاي انجيل و توريت است نداشته است و بنابر اين انجيلرا نخوانده بود [illegible] كسي كه از زبان يوناني علمي داشته و انجيلرا ديده بود از راه خاطرداري محمد يا از سبب ديگر باو گفت كه در انجيل خبر تو موجود است و مسيح در حق تو چنين فرموده است كه بعد از من رسول احمد نام خواهد آمد او در سهو افتده سخن آن شخصرا باور كرد و خوش گرديد كه بدين طريق قابو و فرصت يافته قول مسيحرا دليل اثبات دعوي رسالت خود گرداند يا شايد قصداً آن دعوي خلافرا بميان آورده باشد تا عربان و عاميان از مسيحيان بطريق اولي براو ايمان آرند و رسالت او قبول كنند زيرا كه نام يسوع مسيح در آن وقت درميان عربان مشهور و معزز بود و بعد از بروز دعوي اگر كسي كه انجيلرا خوانده بود مي گفت كه نام احمد در هيچ يكي از مواقع انجيل يافت نمي شود محمد و اصحاب او دعوي تحريف انجيل پيش آورده مي گفتند كه نسخ انجيل شما تحريف گشته اند لهذا لفظ مذكور در اينها باقي نيست ليكن در اصل نسخ بوده است و هرچندي كه در قرآن ذكر نگرديده است كه آن آيه در كدام باب انجيل يافت مي شود نهايت مفسّرين قرآن و علماي اسلام چند آيات توريت و انجيلرا در كتابهاي خود شان ذكر نموده اند كه بنابر گمان و ادعاي خود شان خبر آمدن محمد در آنها مرقوم شده است

پس ما نیز بعض آن آیات‌را ذکر نموده مشخّص نمائیم که آیا في الحقیقت خبر و اشارهٔ آمدن و حق بودن محمد از مضامین آن آیات مفهوم مي گردد یا نه *

آیهٔ نخست که علماي اسلام ذکر مي نمایند و عمده‌ترین آیات مي پندارند آیهٔ ۱۵ فصل ۱۸ کتاب ۵ موسي است که موسي از قول خدا به بني اسرائیل گفته است که خداوند خدایت از میان شما از برادرانت پیغمبري‌را مثل من مبعوث مي گرداند اورا بشنوید و باز در آیهٔ ۱۸ گفته است که از براي ایشان پیغمبري‌را مثل تو از میان برادران ایشان مبعوث خواهم کرد و کلام خود‌را بدهانش خواهم گذاشت تا هر آنچه که باو امر مي فرمایم بایشان برساند در خصوص این آیه محمدیان دعوی مي نمایند که کلمات از برادرانت با عراب منسوب است زیرا که بعضي از طوائف عرب از نسل اسمعیل ابن ابراهیم اند و مي گویند که نبي موعوده از محمد مراد است لاکن هر کس که آیات مزبوره‌را با تفکر مطالعه نموده تعصب‌را کنار گذارد بزودي دریافت خواهد نمود که معني آیه آن نیست که محمدیان بیان کرده اند زیرا که در آیه ۱۵ حضرت موسي بني اسرائیل‌را مخاطب فرموده صاف گفته است که خداوند از میان شما پیغمبري‌را مبعوث خواهد کرد پس اظهر من الشمس است که لفظ از برادرانت نیز بر بني اسرائیل منسوب است نه بنسل اسمعیل که بعضي طائفه اعراب از او بظهور آمدند مگر محمدي یا سهواً یا عمداً الفاظ از میان شما از نظر مي اندازند تا آیهٔ مزبوره‌را مفید مطلب خود گردانند لیکن اگر بالفرض الفاظ مزبوره داخل آیت نمي بود باز مطلب محمدیان حاصل نمي گردید زیرا که اولاً لفظ از برادرانت و از برادران شما اصطلاحي است مشهور و محاوره ایست عام بمعني قوم بني اسرائیل چنانچه از بسیاري آیات توریت معلوم و مثبت مي گردد مثلاً در همان کتاب ۵ موسي در آیهٔ ۷ باب ۱۵ مرقوم است که اگر درمیان شما مسکیني از احدي از برادرانت از هریکي از دروازهاي

تو (يعني از شهرهاي تو) در زميني كه خداوند خدايت بتو مي دهد باشد دل خودرا باو سخت مساز و دستت‌را ببرادر مسكينت مبند باز در آيهء ۱۵ باب ۱۷ مسطور است كه بادشاهي‌را كه خداوند خدايت برمي گزيند البته بر خود نصب نما از ميان برادران خود پادشاهي‌را برخود نصب نما و مرد بيگانهء كه از برادرانت نباشد مختار نيستي كه برخود مسلّط نمائي باز در آيهء ۱۴ باب ۲۴ مذكور است كه مزدوري كه فقير و مسكين است خواه از برادرانت و خواه از غريباني كه در زمينت و در اندرون دروازهايت باشند زور منما پس از اين آيات واضح و آشكار است كه مصداق لفظ از برادرانت خود قوم بني اسرائيل است و بنابراين در آيهء مزبوره نيز الفاظ مذكوره از قوم خود بني اسرائيل مراد دارد بدين مضمون كه خدا آن نبي‌را از ميان تو از برادرانت يعني از قوم خود تو نه از قوم ديگر مبعوث خواهد نمود پس لفظ برادرانت از راه تاكيد علاوه شده است ثانياً از آيات توريت آشكار و مثبت مي گردد كه پيغمبر وعده شدهء به بني اسرائيل يعني آن ذريّه وعده شدهء بابراهيم كه بسبب وي همه طوائف عالم بركت خواهند يافت از نسل اسحاق و يعقوب مبعوث خواهد شد نه اينكه از نسل اسماعيل چنانكه از آيات آتيه ظاهر و آشكار است يعني از آيات ۱۰ الي ۱۲ فصل ۲۱ كتاب اول موسي كه در آنجا مرقوم است كه ساره بابراهيم گفت كه اين كنيزك (يعني هاجره‌را) و پسر اورا (يعني اسماعيل‌را) اخراج نماي زيرا كه پسر اين كنيزك با پسر من اسحاق وارث نخواهد شد و در آيه ۱۲ خداي تعالي بابراهيم مي فرمايد كه بجهتة اين جوان و كنيزك درنظرت ناخوش نيايد هرچه كه ساره بتو گفته باشد قولش‌را استماع نما زيرا كه ذريهء تو از اسحاق خوانده مي شود و درآيهء ۱۸ باب ۲۲ همان كتاب مرقوم است كه خدا بابراهيم فرمود كه تمامي امّتهاي زمين از ذرّيهء تو بركت خواهند يافت چونكه فرمان مرا اطاعت نمودي و در آيات ۱۹ الي ۲۱ فصل ۱۷ همين كتاب مرقوم است كه خدا

بابراهیم گفت که عهد خودرا با اسحاق و ذرّیهٔ او ثابت می کنم یعنی
آن پیغمبر بزرگ و رهانندهٔ موعوده از اولاد اسحاق ظهور خواهد یافت
نه از اولاد اسماعیل و ایضاً در آیات ۳ و ۴ فصل ۲۶ همین کتاب خدا این
وعدهٔ خودرا تکرار نموده باسحاق ابن ابراهیم می گوید که تمامی امتهای
زمین از ذرّیهٔ تو برکت خواهند یافت و دیگر در آیات ۱۰ الی ۱۵ فصل
۲۸ همین کتاب این وعده‌را خدا به یعقوب ابن اسحاق نیز داد و در
انجیل یعنی در آیهٔ ۱۶ فصل ۳ نامهٔ بگلتیان مسطوراست که نسل وعده
گشته بابراهیم واسحاق ویعقوب که همگی طوائف دنیا از او برکت خواهند
یافت مسیح است ثالثاً خود مسیح در آیهٔ ۴۶ باب ۵ یوحنا فرموده
است که اگر موسی‌را باور می گردید هر آئینه مرا باور می گردید زیرا که
او درحق من نوشت در این حال که خود مسیح خودرا مصداق خبر
موسی ساخته است پس بالتمام واضح و آشکار گردید که دعوی محمدیان
باطل و عاطل است * و آیهٔ دیگر که محمدیان از توریت ذکر نموده
بمحمد منسوب می کنند این است که در آیات ۳ و ۴ وآیات ما بعدهای
زبور ۴۵ مرقوم گشته است که ای پهلوان شمشیرت‌را که جلال وجاه تست
بکمرت به بند وبا عظمت خود برخوردار شده سوارشو بسبب حقیقت
و حلم وعدالت که دست راست تو چیزهای مهیب‌را بتو نشان می دهد
چون محمد در راه استقرار دین خود شمشیر کشیده بضرب و زور شمشیر
کار خودرا از پیش برد لهذا محمدیان آیهٔ مزبوره‌را چنین تاویل نموده اند
که گویا بمحمد منسوب است لیکن خلاف فهمیده و بیان کرده اند چرا
که از آیات قبل و بعد همین زبور تماماً واضح است که امکان ندارد که
آیهٔ مذکوره بمحمد نسبتی داشته باشد زیرا بشخصی که در آیه ۳ خطاب
می شود که شمشیر بکمرت به بند در آیهٔ ۶ و ۷ باو خدا گفته شده است
و در انجیل یعنی در آیات ۸ و ۹ فصل اول نامهٔ بعبرانیان آشکارا بیان
شده است که آیهٔ مذکوره بمسیح منسوب است مخفی نماند که در

کتب عهد عتیق درباره مسیح دو قسم پیش گفتنیها مسطور داشته قسمی شامل فروتنی و افتادگی اوست و قسمی شامل مرتبه اعلائیت و الوهیتش است و در بعضی مواضع چنین اتفاق افتاده است که این دو قسم پیش گفتنیها ممزوج بهم مسطور گشته اند و آیات مذکوره بقسم دوم شامل است و بزرگی و قدرت حکمرانی مسیح‌را بیان می سازد که بنابر آن حکم آسمان و زمین در دست اوست و حال بنوع غیر مرئی سلطنت جهان‌را می نماید و امورات دنیارا گردش می دهد چنانچه خود او در آیه ۱۸ باب ۲۷ متی فرموده است که تمامی قدرت در آسمان و زمین بمن عطا شده است و هنگامی که در دفعه ثانی بزمین نزول خواهد فرمود بنوع مرئی سلطنت کرده در روز آخر حکم و دیوان با او خواهد بود چنانچه در آیه ۲۲ باب ۵ یوحنّا مرقوم است که مسیح فرموده است که پدر برهیچ کس حکم نمی کند بلکه تمام حکمرانی‌را به پسر داده است تا آنکه همه مردم پسررا عزت کنند چنانکه پدررا عزت می کنند و در آیه ۷ و ۸ باب اول نامه دوم به تسلونیقیان مذکور است که یسوع مسیح با فرشتگان قدرتش از آسمان ظاهر خواهد شد در آتش مشتعل منتقم از آنانی که خدارا نمی شناسند و آنانی که مژده خداوند ما یسوع مسیح‌را اطاعت نمی نمایند و در باب فرود آمدن مسیح از آسمان در روز آخر جهته انتقام و انصاف در آیات ۱۱ الی ۱۶ باب ۱۹ مکاشفات چنین مسطور است که دیدم آسمان‌را کشاده و ناگاه اسپ سفیدی که سوارش براستست حقیقی مسمی است و بحق انصاف و جنگ می نماید و چشمهایش چون شعله آتش و بر سرش افسرهای بسیار و نامی مرقوم بود که هیچ کس نمی فهمید جز خودش و جامه پوشیده بود که در خون رنگ شده بود و اسمش کلمته الله بود و سپاهیان آسمانی بر اسپان سفید سوار شده و حریر سفید درخشنده پوشیده درعقبش می بودند و از دهنش شمشیر بیرون می آمد که قبائل‌را بآن زند و بر آنها بعصای آهنی حکمرانی خواهد کرد و می خانه

قهر و سخط خداي قادر مطلق را پامال مي سازد و بر لباس در آن خود اسمي را نوشته دارد که پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان * و ایضاً آیهٔ دیگر که محمدیان از توریت ذکر نموده و بمحمد منسوب و مرجوع داشته اند این است که در آیات اول الی ۴ فصل ۴۲ اشعیا پیغمبر وارد شده است که اینک بندهٔ من که اورا تکیه مي دهم و برگزیدهٔ من که جانم از او راضي است روح خودرا براو مي افکنم تا از براي طوائف حکم را صادر سازد فریاد نکرده و آواز خودرا بلند ننموده آنرا در کوچها مسموع نخواهد کرد نيء شکاف شده را نخواهد شکست و فتیلهٔ بي نوررا منطفي نخواهد ساخت تا حکم براستي صادر گرداند غفلت نکرده تعجیل نخواهد نمود تا آنکه حکم را بر روح زمین قرار دهد و جزائر منتظر شریعتش باشند حال از خود الفاظ آیه بواضحي تمام آشکار و یقین مي گردد که آیات مزبوره بمحمد نسبتي ندارند زیرا که در محمد آن فروتني و افتادگي و چنین حلم و تحمّل و اعلی تعلیم نبود بلکه او بعساکر و طوائف خود سردار گشته با آناني که باو بیعت و اطاعت نمي نمودند مجادله و مقاتله کرده و اکثر اوقات بتدارک جنگ و جهاد مشغول بود بلکه این آیات بمسیح منسوب اند چنانچه در انجیل در آیات ۱۵ الی ۲۱ فصل ۱۲ متّي بآشکاري تمام باو نسبت داده شده اند و افتادگي و حلم مسیح را اظهار مي نمایند که در حیني که در دنیا بود بهمان طریق رفتار نمود و بظلم و جبر متحمّل گشت و ماوراي این در آیات مزبوره منتشر گشتن تعلیم مسیح در تمام عالم بیان شده است چنانکه تا حال انجام یافته و یوماً فیوماً در انجام یافتن است زیرا که بالفعل مسیحیان دو مقابل محمدیان مي باشند و روز بروز در تزائد اند چنانچه در این ایّام ملّت مسیحیّه در اکثر جزائر و ولایات عالم مشهور و بر قرار گشته است اگرچه این مرحله که آیات مزبوره در انجیل بمسیح منسوب گشته اند دلیل کافي و شافي است که بهیچ وجه بمحمد اشاره ندارند باز بآن اعتراض نیز توجّه کنیم که بعض محمدي نموده و گفته اند که در این صورت

که در آیهٔ اول و ۶ باب مذکورهٔ اشعیا نبي گفته است که آن بنده یعني آن نبي موعوده از براي طوائف حکم‌را صادر خواهد کرد و نور آنها خواهد بود پس ظاهر است که رسالت او عام خواهد بود و حال آنکه رسالت مسیح جهت بني اسرائیل بوده زیرا خود او در آیهٔ ۲۴ باب ۱۵ متّي گفت که من فرستاده نشده ام مگر بجهت گوسفندان گم شدهٔ خانهٔ اسرائیل و دیگر انکه در آیهٔ ۱۱ نبي فرموده است که بیابان و شهرهایش و قریهاي مسکون قیدار آواز خودرا بلند سازند و متمکّنان درصخره ترنّم نموده از سر کوهها گلبانگ زنند چون لفظ قیدار نام طائفهٔ عرب بوده بعربان منسوب است لهذا مي گویند که لفظ مذکوره بمحمد منسوب و خبر اوست جواب این است که از لفظ قیدار نه مسیح مراد است نه محمد بلکه صرف طوائف عرب یعني اشعیا نبي در آیات ۴ الي ۱۲ از راه پیشینگوئي منتشر گشتن دین مسیحیه‌را در تمام عالم بیان کرده و در آیهٔ ۱۱ گفته است که مسکون قیدار نیز یعني عربان نیز در آخر وقت بمسیح ایمان خواهند آورد و در نام او سرود و ترنّم خواهند کرد چنانچه در همین خصوص در آیهٔ ۶ و ۷ باب ۶۰ اشعیاء گفته است که کاروان شتران و جمّازهاي مدیان و عیفاه ترا (یعني کلیسیاي مسیحي‌را) مستور خواهند کرد تمامي اهل شبا حاضر شده طلا و بخوررا خواهند آورد و اوصاف خداوندرا اخبار خواهند کرد تمامي گوسفندان قیدار نزد تو گرد آمده قوچهاي نبایوث بکارت خواهند آمد و بر مذبحم برضامندي بر خواهند آمد و خانهٔ جلال خودرا جلیل خواهم کرد * و در باب رسالت مسیح بدان که آن هم خاص است و هم عام بدین مضمون که مسیح اول جهت بني اسرائیل آمده بود و وقتي که تبلیغ رسالت بآنها کرد و کار و مطلب او نسبت بآنها تمام شد در آن حال با شاگردان خود که قائم مقام او بودند حکم فرمود که بهمگي جهان رفته جمیع خلائق‌را باین مژده (یعني بانجیل) ندا نمائید که هرآنکو ایمان مي آرد و غسل تعمید مي یابد ناجي خواهد شد لیکن آنکه ایمان نمي آرد براو

حکم خواهد شد چنانچه در آیهٔ ۱۵ و ۱۶ باب ۱۶ مرقس مرقوم است مخفی نماند که رسالت و معاملات مسیح مانند رسالت پیغمبران نیست زیرا که رسالت آنها با مرگ شان تمام شد مگر معاملات او در خصوص نجات مردم بعروج وي تمام نگشته بلکه تا روز آخر جاري است وماوراي آیه مزبوره مسیح در آیات دیگر نیز عمومیت رسالت ونجات خود صاف بیان فرموده است مثلا در آیهٔ ۱۲ باب ۸ یوحنا مسیح گفته که من نور جهانم و آن کس که مرا پیروي نماید در تاریکي راه نخواهد رفت بلکه نور زندگي‌را خواهد داشت وایضا درآیهٔ ۵۱ باب ۶ یوحنّا فرمود که منم آن نان زندگي که از اسمان پائین آمده است اگر کسي از این نان بخورد تا ابد خواهد زیست و آن نان که من خواهم داد جسم من است که منش براي زندگي جهان خواهم داد وایضا در آیهٔ ۱۶ باب ۱۰ یوحنّا گفته است که گوسفندان دیگر دارم که از این گله نیست مرا بایست که آنهارا نیز بیاورم و آواز مرا خواهد شنید پس یک گله خواهد بود و یک گله‌بان باز در آیهٔ ۱۱ باب ۱۸ متي مسیح فرموده است که فرزند انسان (که عبارت از خود اوست) آمده است که گم شدگان‌را نجات دهد در این حال که لفظ گم شدگان بمعني عام آمده است پس مسیح در این آیت نیز بر عمومیّت نجات خود اقرار نموده است ویحیي وقتي که مسیح نزد او آمد و گفت که اینک برهٔ خدا که گناه خلق جهان‌را رفع مي کند چنانچه در آیهٔ ۲۹ باب اول یوحنّا مرقوم است و ایضاً در آیهٔ ۲ باب ۲ نامهٔ اول یوحنّا مسطور است که یسوع مسیح بجهت گناهان ما نه گناهان ما و بس بلکه همهٔ جهان کفارت است و ایضاً درآیات ۱۰ و ۱۱ باب ۲ فیلپیان مذکور است که خم گردد باسم یسوع هر زانوي از اهل آسمان و زمین و آنان که در زیر خاک اند وتا آنکه هر زبان اقرار نماید که یسوع مسیح خداوند است بقصد جلال خداي پدر خلاصه از آیات مزبوره صاف ثابت و بیان گردید که رسالت ونجات مسیح عام است لهذا دعوي محمدیان

بالکل باطل شد و چنین دعوي یا از تعصب و یا از بي خبري ایشان از مطالب انجیل صادر گشته است و بس * وایضاً آیهٔ دیگر که بعضي علماي محمدیه از توریت ذکر نموده بمحمد نسبت داده اند آیهٔ ۷ باب ۲۱ اشعیا است که در آن جا چنین ترقیم یافته که او دو دسته سواران اسپان و هم بار حماري و هم بار شتري را دید نظر باین مي گویند که سوار حمار اشاره بیسوع مسیح است زیرا که او یک دفعه بر حمار سوار شده و غرض از سوار شتر محمد است چون در اکثر اوقات بر شتر سوار مي گشت بلي علّت این که علماي محمدیه آیهٔ مزبوره را بطریق مذکور توجیه و تاویل نموده بمحمد منسوب ساخته اند محض از بي خبري است که از مضمون و مطلب کتب مقدّسه دارند زیرا که اگر اندکي دقّت کرده و زحمت کشیده تمامي آن باب را مطالعه مي نمودند هر ائینه معني صحیح را درک کرده دیگر بمحمد منسوب نمي ساختند از آنرو که از آیات قبل و بعد واضح و لائح است که آیهٔ مذکوره نه بمسیح و نه بمحمد رجوعي دارد بلکه مبني است بر بیان محاصره و ضبط نمودن شهر بابل یعني مطلب آیات اول الی ۱۰ باب مذکور پیشینگوي است که پیغمبر مزبور تخمینا دو بست سال قبل از وقوع بالهام ربّاني ملهم گشته در ضمن آن آمدن سپاه فارص و مادای بر شهر بابل و زیر و زبر ساختن آنرا بیان ساخته است بنحوي که در آیهٔ ۲ مرقوم گشته که ای عیلام (یعني فارص) بر آي و ای مداین محاصره نما و در آیهٔ ۹ مسطور است که بابل افتاد افتاد و تمامي تماثیل تراشیده شده خدایانش را بر زمین منکسر کرده اند مخفي نماند که در کتب مقدّسه و در کتب قدیمهٔ یهودیان و سائر ملل سمت جنوبي ایران از قبیل ولایات شوستر و شیراز و غیر هما عیلام و طرف شمالي آن که همدان و آذربایجان و غیر هماست مادای یا مداین خوانده مي شود چنانچه این فقره بر ضمیر مطالعه کنندگان کتب مقدّسه و تواریخ ایّام سلف روشن و آشکار است لهذا آن دو سوار و آن مرکب حمار و مرکب شتر که پیغمبر فوق الذّکر در رویاي نبوت

دیده و بیان فرموده اشاره بایلغار سپاه فارس است نه بآمدن محمد و سپاه مذکور در زیر علم قورش که عبارت از کیخسرو باشد جمع گشته بر بابل حمله آوردند و آنرا محاصره و تسخیر نمودند بنابر این تصوّرات محمدیان که گویا آیهٔ مذکوره بمحمد مرجوع باشد باطل است *

علماي محمدیان سواي آن آیات توریت چند آیات انجیلرا نیز در کتب خود شان ذکر نموده و بمحمد منسوب ساخته اند مثلا آیات ۱۶ و ۱۷ و ۲۶ فصل ۱۴ یوحنّا که در ضمن آنها مسیح بحواریون فرموده که من از پدر خواهم خواست و او تسلّي دهندهٔ دیگر بشما خواهد داد که تا ابد با شما خواهد ماند روح راستي که اورا جهان نمي تواند پذیرفت زیرا که اورا نمي بینند و نمي شناسند امّا شما اورا مي شناسید زیرا که نزد شما مي ماند و در شما خواهد بود و آن تسلّي دهنده یعني روح‌القدس که پدر اورا باسم من خواهد فرستاد همان شمارا هر چیز خواهد آموخت و هرچه من شمارا گفتم بیاد شما خواهد آورد و ایضاً آیات ۷ الیٰ ۱۴ فصل ۱۶ یوحنّا که بمعني آیات مذکوره است حال محمدیان مي گویند که این آیات بمحمد نسبت دارند و تسلّي دهندهٔ که مسیح در این آیات بشاگردان خود وعده داده است محمد باشد امّا قطع نظر از این که لفظ پاراقلت و یا فارقلیطرا که لفظ یوناني و ترجمه اش امداد کننده و تسلّي دهنده است خلاف تفسیر مي نمایند و خلاف واقع مي گویند که معني آن محمود و احمد است بما بقي کلمات و مطالب آیات هیچ متوجّه نمي شوند حال آنکه در آیهٔ ۲۶ فصل ۱۴ یوحنّا تسلّي دهندهٔ موعوده روح‌القدس نامیده شده است و گفته شده که او هر چیزرا بحواریون خواهد آموخت و سخن مسیحرا بیاد ایشان خواهد آورد و در آیهٔ ۱۶ و ۱۷ مسیح بحواریون مي فرماید که او تا ابد نزد شما و در شما خواهد ماند و جهان اورا نمي بیند نهایت واضح و آشکار است که در هیچ جائي محمد با لفظ روح‌القدس نامیده و مخاطب نشده است و چگونه

امکان داشت که محمد که پانصد سال بعد از حواریون خروج نموده باز سخن مسیح‌را بیاد ایشان بیاورد و ایشان‌را بیاموزد و همیشه نزد آنها بماند و در آنها باشد بدیهی است که هیچ صاحب عقل چنین خیال نخواهد کرد و چنین سخن نخواهد گفت و ایضاً مردمان محمدرا دیده اند لیکن بابت فارقلیط مسیح گفته است که جهان اورا نخواهد دید و اگر دلایل دیگر نیز می خواهی که از آن هم بالکلیّه واضح و آشکار گردد که تسلّی دهندهٔ وعده شدهٔ بحواریون محمد نباشد این است چنانکه در آیات ۴ و ۵ فصل اول اعمال حواریون مذکوراست که مسیح قبل از صعود خود بشاگردان ملاقات نموده قدغن کرد که از اورشلیم جدا مشوید بلکه آن وعدهٔ پدررا که خبرش از من شنیدید منتظر باشید بدرستی که یحیی بآب غسل می داد امّا شما چند روز بعد از این بروح‌القدس غسل خواهید یافت و همان حکم مسیح در آیهٔ ۴۹ باب آخر لوقا نیز مرقوم است و چون مسیح بحواریون امر کرده بود که از اورشلیم مفارقت ننمایند تا که امداد کنندهٔ موعده یعنی روح‌القدس بایشان برسد پس اگر این امداد کننده محمد می بود چنانکه محمدیان می گویند دراین صورت می بایست که حواریون نیز تجاوز امر مسیح ننموده نه محض چند روزی بلکه شش صد سال در همان اورشلیم زنده مانده در انتظار محمد بوده باشند زیرا که محمد شش صد و هشت سال بعد از مسیح خروج نمود خلاصه آشکار است که این گونه سخنان باطل و بیهوده است و این قسم ادّعا نمودن و آیات مذکوره‌را بمحمد منسوب ساختن بالمرّه از عقل و انصاف بیرون است مخفی نماند که امداد کننده که مسیح بحواریون وعده داده بود روح‌القدس بوده است چنانچه از خود آیات صاف آشکار و یقین می شود و روح‌القدس که بنابر تعلیمات انجیل مراد از اقنوم ثالث است موافق وعدهٔ مسیح بعد از ده روز از عروج مسیح بر حواریون نازل گشت چنانچه در فصل ۲ اعمال بتفصیل مذکور شده است و بعد از آنکه روح‌القدس

بر ایشان نازل شده و مرتبهٔ رسالت و قوّت معجزه بحواریون عنایت کرده ایشان از اورشلیم جدا گشته در تمام عالم انجیل‌را وعظ نمودند چنانکه این مطالب‌را در آخر باب دوم این رساله ذکر کرده ایم * بعضي محمدي اعتراض نموده مي گویند که روح‌القدس پیش از حواریون بانبیاي سلف داده شده بود و بنابر این در دنیا موجود بود مگر مسیح در باب پاراقلت فرموده است که بعد از رفتن من خواهد آمد و نیز بنابر اصول مسیحیّه روح‌القدس قدیم و غیر مخلوق است پس صفت مکان و زمان بچه طریق باو منسوب مي توان کرد و چگونه مي توان گفت که او خواهد آمد و نیز در این صورت که مسیح فرموده است که روح راستي دربارهٔ من شهادت خواهد داد و نسبت حواریون نیز گفت که شما شهادت خواهید داد و باز فرموده است که آن تسلّي دهنده چون بیاید جهانیان‌را بگناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت مگر روح‌القدس محض بایمانداران نازل مي شود پس از این همه ثابت مي گردد که پاراقلت دیگر است و روح‌القدس دیگر و روح‌القدس آن روح وحي است که بحواریون حلول کرد و پاراقلت از محمد مراد است که بنابر قول مسیح آمدنش من بعد وي واقع شدني بود فامّا الجواب اوّلا جواب کافي و شافي همهٔ این اعتراضات و امثال آنهارا این است که خود مسیح در آیات مذکوره لفظ پاراقلت‌را با لفظ روح‌القدس و روح راستي بیان فرموده و بحواریون گفته است که آن پاراقلت یعني تسلّي دهنده نزد شما خواهد آمد و شمارا تعلیم خواهد داد و شما تا آنکه بر شما نیامده است از اورشلیم جدا نشوید پس اظهر من الشمس است که پاراقلت و روح‌القدس دو نیست همان یک است پاراقلت یعني تسلّي دهنده نام و صفت از صفات روح‌القدس است زیرا که روحاني تسلّي و امداد از اوست لهذا این دعوی محمدي که پاراقلت دیگر و روح‌القدس دیگر است باطل و بیجا است ثانیاً روح‌القدس قبل از آنکه در روز دهم عروج مسیح بحواریون نازل

گشته در عالم بوده است و بانبیاء سلف و حواریون نیز داده شده بود
مگر آن نزول روح‌القدس که مسیح بحواریون وعده داد و گفت که بعد
از عروج من بر شما خواهد آمد و ده روز بعد از عروج بر آنها نازل شد
یک نزول خاص بود با کمال تام چنانچه پیش از آن روح‌القدس بهیچ
یک از پیغمبران بآن کمال نازل نگشته بود و بنابر این نیز مرتبهء رسالت
حواریون اعلی است نسبت بمرتبهء پیغمبران چنانچه در این اوراق در
فصل هفتم باب دوم بیان و مثبت گشته است پس لفظ خواهد آمد بر
این نزول خاص منسوب است نه بر این که گویا روح‌القدس قبل نبود
یا مقیّد زمان و مکان باشد ثالثا ظاهر است که روح‌القدس بر جهانیان
و بی ایمانان نازل نمی شود چنانکه بر پیغمبران و ایمانداران نازل شده
است مگر چنین مضمون از قول مسیح صادر نمی گردد صرف محمدی
جهت مفاد خود بدین طریق بیان کرده اند بلکه مسیح چنین فرمود
که تسلّی دهنده چون بیاید جهانیان‌را بگناه و صدق و انصاف ملزم خواهد
ساخت یعنی بوسیلهء وعظ انجیل که بواسطهء حواریون انجام خواهد یافت
روح‌القدس شنوندگان‌را بر گناهان ایشان و بر صدق و راستبازی الهی و نجات
که بمسیح حاصل و مهیا گشته است آگاه و ملزم خواهد کرد و آنهارا
بتوبه و ایمان خواهد کشید بدان که بنابر تعلیمات انجیل توبه و انابت
و ایمان و نیک نیت و قوّت فعل نیک و ادراک روحانی این همه از تاثیر
روح‌القدس در انسان بعمل می آیند چنانچه در باب دوم این اوراق
بتفصیل بیان شده است نهایت این گونه تاثیرات روح‌القدس دیگر است
و نزول روح‌القدس بر پیغمبران و حواریین دیگر است * آیهء دیگر که
بعض علمای محمدی از انجیل نقل کرده و خبر محمد ساخته اند آیهء
۳۰ باب ۱۴ یوحنّا است بدین مضمون که رئیس این جهان می آید و در
من حصّهء ندارد حال می گویند که از رئیس این جهان محمد مراد است
مگر بسیار تعجب است که چنین دعوی بیجا کرده باشند و دلیلی است

واضح و آشکار که چه قدر از مضامین انجیل بي خبر اند و تعصب خلاف ایشان‌را چه قدر مضطر ساخته است که آیهٔ مزبوره بمحمد منسوب کرده اند حال آنکه الفاظ رئیس این جهان در آیهٔ مذکوره از شیطان مراد است چنانچه از دیگر آیات انجیل صاف معلوم و یقین مي گردد و همه مفسرین نیز بهمین معني تفسیر کرده اند بدان که بنابر مضمون انجیل آنان که گناه مي کنند بندهٔ گناه مي گردند و گناه مخدوم و مالک آنها مي گردد چنانچه در آیهٔ ۱۶ باب ۶ نامهٔ باهل روم مرقوم است و مالک و پدر گناه و دروغ شیطان است یعني گناه و شر از اوست چنانچه مسیح در آیهٔ ۴۴ باب ۸ یوحنّا بیان فرموده است و بسبب گناه رئیس قدرت هوا یعني شیطان در ابناي بغاوت تاثیر مي نماید و حکمراني مي کند چنانچه در آیهٔ اول و دوم باب دوم نامهٔ بافسیان مرقوم است که شمارا که در خطایا و گناهان مرده بودید برخیزانیده است که در آنها بر حسب و در روزگار و بر حسب رئیس قدرت هوا پیش از این رفتار مي کردید که آن روحي است که حال در ابناي بغاوت تاثیر مي نماید و بنابراین در انجیل گفته شده است که تمام دنیا در تحت حکم شریر و معصیت است چنانچه در آیات ۱۸ و ۱۹ باب ۵ نامهٔ اول یوحنّا مرقوم است که هر کس که از خدا متولّد شده است معصیت نمي نماید بلکه آن کس خودرا نگاه مي دارد و آن شریر (یعني شیطان) بر وي دست نمي یابد ما مي دانیم که از خدا مي باشیم و تمام دنیا در معصیّت خوابیده است مخفي نماند که در اصل زبان یوناني لفظ پونرس که در آیهٔ ۱۸ واقع و با شریر ترجمه شده است همان است که در آیهٔ ۱۹ با معصیّت یا شرارت تعبیر یافته است یعني آن لفظ در مقام اول در حالت فاعلیّت آمده است یعني هو پونرس که معنیش الشّریر یعني شیطان است و در مقام دوم در حالت مفعولیّت آمده است یعني تو پونرو مگر در حالت مفعولیّت لفظ مزبور هم مذکّر و هم مستوي مي تواند شد بنابر قواعد زبان یوناني پس اگر مذکّر

باشد در آن حال معني آيه اين خواهد شد كه تمام دنيا در شرير يا در خبيث خوابيده است يعني در تحت حكم شيطان است لهذا بعض مترجم آيه‌را بهمان مضمون ترجمه نموده اند مگر در حقيقت هر دو الفاظ شرير و شرارت همان مطلب‌را بيان مي كنند زيرا آنكه در تحت معصيت و شرارت است در تحت حكم شيطان نيز هست كه آن از اين صدور يافته است و ايضاً در مقام ديگر در انجيل بشيطان و شياطين رؤسا و شاهنشاهان اين جهان گفته شده است چنانچه در آيات ۱۱ و ۱۲ باب ۶ بافسيان مسطور است كه اسلحه تام خدارا بپوشيد تا آنكه نزد شيطنتهاي ابليس توانيد ايستاد از آنجا كه كشتي ما بخون و جسم نيست بلكه با رؤسا و مقتدرين و شاهنشاهان ظلمت اين جهان و اشرار روحاني در ملاء اعلى است خلاصه از آيات مسطوره بخوبي بيان و مدلّل گرديد كه رئيس اين جهان شيطان است خدا رئيس و مالك حقيقي است مگر بسبب گناه شيطان رئيس و مخدوم گناهگاران گشته است و در حالي كه همه مردم بگناه گرفتار شده اند پس بدين مضمون شيطان رئيس همه سركشان اين جهان گشته است ليكن مسيح آمده است كه افعال و حكومت شيطان‌را معدوم سازد چنانچه در آيهء ۸ باب ۳ نامهء اول يوحنّا مسطور است كه آن كس كه معصيت مي نمايد از ابليس است زانرو كه ابليس از نخست معصيت مي نمود و پسر خدا از اين جهت ظاهر گشت تا كه افعال ابليس‌را ناچيز گرداند و او با اطاعت و زحمات و مرگ صليب خود شيطان‌را مغلوب ساخته و حكومت او بر آنها كه بمسيح ايمان آورند معدوم كرده و آنهارا از تسلط شيطان رهانيده است چنانچه در آيهء ۱۳ باب اول بقلسيان مسطور است كه خدا بوسيلهء مسيح مارا از قبضهء قدرت ظلمت رهانيده بملكوت پسر محبوب خود در آورده است و ايضاً در آيهء ۱۴ و ۱۵ باب ۲ نامهء بعبرانيان مرقوم است كه او بوسيلهء مرگ صاحب اقتدار مرگ يعني ابليس‌را تباه ساخت و آناني‌را كه از ترس و مرگ

همه عمر گرفتار بندگي بودند رهائي بخشيد و ایضاً در آیهٔ ۸ باب ۴ نامهٔ بافسيان مسطور است که مسیح بر بلندی صعود نموده اسیري‌را (یعني حکومت شیطان‌را) اسیر نمود و بمردم انعامها فرمود و ایضاً در آیهٔ ۱۵ باب ۲ نامه بقلسیان مذکور است که ریاستها و قوّتهارا (یعني ریاست شیطان‌را) عریان ساخته علانیه رسوا نمود چون در صلیب بر آنها ظفر یافت و بآن جنگهای در عالم غیر مرئي که مسیح با شیطان و شیاطین کرده و آنهارا مغلوب ساخته است در آیهٔ ۹ باب ۱۲ مکاشفات نیز اشاره رفته است بدین مضمون که مسطور است که آن اژدهاي بزرگ و مار قدیم که بابلیس و شیطان مسمي است که تمام مسکونه‌را مي فریبد بر زمین انداخته شد و فرشتگانش نیز باوي افکنده شدند حال نسبت بآخر حمله که در این جنگ روحاني شیطان بر مسیح در وقت زحمات و موت او کرده بود مسیح در آیهٔ مزبوره مي گوید که رئیس این جهان یعني شیطان مي آید تا جنگ آخرین با من بکند لیکن در من حصّهٔ از چیز خود که گناه و شرّ است ندارد و نیابد پس بر من غالب نخواهد شد و در آیهٔ ۳۱ باب ۱۲ یوحنّا فرموده است که اکنون بر این جهان حکم مي شود و اکنون رئیس این جهان افکنده خواهد شد یعني حال بوسیلهٔ زحمات و مرگ خود شیطان‌را مغلوب خواهم ساخت و سزا باو داده خواهد شد و از تخت حکومت بر ایمانداران من انداخته خواهد شد چنانچه در آیهٔ ۳۰ باب ۱۹ یوحنّا مسطور است که مسیح گفت تمام شد و روح‌را تسلیم نمود مراد از لفظ تمام شد این است که الحال جنگ من با شیطان تمام شده و آن مغلوب گشته و نجات جهته ایمان آورندگان مهیّا گردیده است و در آیهٔ ۱۱ باب ۱۶ یوحنّا مسیح در باب همان مطلب فرموده است که بانصاف ملزم خواهد کرد زیرا که بر رئیس این جهان حکم جاري شده است یعني روح‌القدس مردمان و ایمانداران‌را ملزم خواهد کرد و آنهارا خواهد فهمانید که بر شیطان حکم شده و از مسیح

مغلوب گشته است چنانچه دیگر بر ایمانداران دعوی و حکم ندارد و در آخر شیطان بدریاچهء آتش انداخته خواهد شد چنانچه در آیهء ۱۰ باب ۲۰ مکاشفات بیان شده است که ابلیس که آنهارا می فریبد بدریاچهء آتش و کبریت در جائي که آن حیوان و پیغمبر کاذب هستند انداخته شد تا ابدالاباد شب و روز معذّب خواهد بود مخفي نماند که شیطان و شیاطین الآن نیز در عذاب جهنّم گرفتار اند لیکن در روز آخر بدیگر سخت‌ترین عذاب انداخته خواهند شد * آیهء دیگر که بعض محمدیان از انجیل ذکر کرده و خبر محمد ساخته اند آن است که در آیهء ۷ باب اول مرقس بدین مضمون ذکر یافته است که مي آید شخصي بعد از من که از من تواناتر است و من لائق آن نیستم که خم شده دوال نعلینش‌را کشایم حال مي گویند که این آیه‌را مسیح در باب آمدن محمد بیان کرده است نهایت محمدي در این جا نیز غلط کرده و خلاف بیان نموده اند زیرا که اولاً این آیه نه قول مسیح بلکه قول یحیي نبي است چنانچه از آیات پیشین واضح و ثابت مي گردد ثانیاً یحیي خبر مزبوره نه در باره محمد بلکه در بارهء مسیح بیان نموده است چنانچه از آیات ۲۹ و ۳۰ باب اول یوحنا صاف معلوم و یقین مي گردد که در آنجا مرقوم است که یحیي در بارهء مسیح گفت که اینک برّهء خدا که گناه خلق جهان‌را رفع مي کند این است آنکه در حق او گفتم که شخصي پس از من مي آید و پیش از من است زیرا که پیش از من بوده است و اگر کسي بگوید که در این صورت که مسیح در آن وقت موجود بوده پس نسبت باو یحیي بچه طریق مي توانست گفت که بعد از من خواهد آمد جواب این است که یحیي این مضمون‌را در بارهء تعلیم دادن مسیح گفته است چنانچه بعد از آن که یحیي تبلیغ رسالت خود تمام کرد مسیح خروج کرده تعلیم و معجزه نمودن شروع ساخت *

بعضي از محمدیان جهت اثبات مطلب خود سواي آن آیات که ما

در این جا ذکر نمودیم بعضي آیات دیگر از کتب عهد عتیق و جدید استخراج نموده در کتب خود شان ثبت و ضبط نموده اند از آنجمله مصنّف روضة الصّفا در اوائل جلد ثاني و حاجي ملّا محمد رضاي همداني در رسالهٔ خود و مصنّف کتاب استفسار و غیره لیکن از آن آیات که ماوراي اینهاست و در کتب آنها ثبت گردیده بعضي آنها اصلا در توریت و انجیل نیستند و بعضي که هستند اکثر آنها لفظاً و تفسیراً بمسیح منسوب است و برخي دیگر آنها معني دیگر دارد یعني ماوراي آن معني است که محمدیان از راه تعصّب جهت مفاد خود شان تاویل و تفسیر کرده اند چنانکه هر کس که آن آیاترا در توریت بخواند و به تسلسل آن آیات متوجّه گردد بآساني خواهد فهمید لیکن چون ذکر و تفصیل آن آیات سبب تطویل بود لهذا در این مقام به بیان و ذکر آنها نپرداخته محض به بیان همان آیات عمده که محمدیان از توریت و انجیل دلیل خود ساخته و به محمد منسوب داشته اند اکتفا ورزیده معني حقیقي آنهارا اظهار و بیان نمودیم زهي سعادت اگر حال محمدیان بدقّت تمام توریت و انجیلرا مطالعه نمایند البتّه از مطالب آنها بهتر اطلاع بهم خواهند رسانید پس در آن وقت دیگر چنین آیاترا بتاویلات ناموافق و نامناسب از توریت و انجیل نخواهند آورد و اگر انصاف بدهند بدرستي خواهند فهمید که در توریت و انجیل اصلاً و قطعاً خبر محمد ذکر نگردیده است خلاصه از مطالب مذکورهٔ این فصل بتمامي آشکار و ثابت گردید که بجهت رسالت محمد در کتب مقدّسهٔ عهد عتیق و جدید سخني حتي اشارهٔ هم نیست پس بنابر این ادّعاي محمدیان و مفسّران قران که گویا خبر محمد در توریت و انجیل ذکر شده و رسالت او در آنها بیان گشته باشد بالمرّه باطل و از درجهٔ اعتبار ساقط است فلهذا واضح و آشکار است که دلیلي بجهت ثبوت رسالت محمد در توریت و انجیل ابداً یافت نمي شود *

فصل دوم

در تفتیش و تشخیص این که آیا عبارت قرآن دلیل از خدا بودن آن می تواند شد یا نه

دلیل دیگر که جهت ثبوت رسالت محمد در قرآن ذکر شده عبارت آن است چنانکه در سورهٔ البقره مرقوم است و إن کنتم في ریب ممّا نزلنا علي عبدنا فاتوا بسورة من مثله و ادعوا شهدائکم من دون الله ان کنتم صادقین یعني اگر شما در خصوص چیزي که ما به بندهٔ خود نازل کرده ایم متشکي هستید مانند آن سورهٔ بیاورید و شاهدان خودرا ماوراي خدا دعوت نمائید اگر راست گویانید علماي محمدي بمضمون این آیه معتمد گشته همیشه عبارت بي مثل و مانند قرآن‌را بمیان مي آورند و مي خواهند که عبارت قرآن عظیم‌ترین معجزات باشد بمرتبهٔ که از معجزات موسي و یسوع برتري داشته باشد و بنابر این عبارت قرآن‌را بجهت از خدا بودن قرآن و رسالت محمد دلیلي عظیم و قوي مي سازند نهایت کسي که در خصوص این مطلب اندکي تفکر نماید و عبارت قرآن‌را بانصاف تشخیص دهد بآساني خواهد فهمید که عبارت قرآن دلیل درستي آن نمي تواند شد زیرا که

اوّلاً اگر بالفرض قبول کنیم که عبارت قرآن دلیل از براي حق بودن آن باشد باز دلیل ناقص است بسبب آنکه محض آن کساني که زبان عربي‌را تماماً و کاملاً خوانده واقفیّت کلّي در آن زبان دارند این دلیل‌را مي توانند فهمید و بس لیکن سائر اشخاص عالم في نفسه خود شان بفهمیدن این دلیل ابداً قادر نخواهند بود بلکه باید که بنابر قول علماي چند سکوت اختیار نموده اعتقاد نمایند که افضلیت عبارت قرآن در انتهاي مراتب

است و بدین جهت کلام خدا است نهایت در قلب شخص دقیق با فکر رقیق باز این شبه و شک خواهد ماند که شاید علماي عرب سهواً در این باب بفکر خلاف افتاده اند زیرا که طائفهٔ بني نوع انسان چه از عالم و چه از عوام از سهو و خطاي عاري و بري نیستند و آن شخص دقیق و فکر نماینده نیز باین فکر خواهد افتاد یعني علمائي که این ادّعارا مي نمایند شاید سبب این باشد که اطاعت کنندگان قرآن اند و منظوري که دارند این است که بسبب اطاعت و اعتقاد مردم بقرآن ریاست و حرمت و دولت آنها زیاده گردد و بهمین سبب تا حال باین امر راضي گشته جهت استقرار فوائد دنیوي خود شان در این باب اتّفاق نموده اند چنانکه علماي بت‌پرستان باوجود آنکه خود شان در جهل و فریفتگي برقرار هستند لیکن باز بجهت فریفتن مردم از ایّام قدیم تا اکنون با یک دیگر همداستان گشته متفق اللفظ ادّعا مي نمایند که کتاب دروغ و جعلي آنها از جانب خدا است و حال آنکه علماي بت‌پرستان در اعداد و کثرت در مقابل عدد علماي عرب و اسلام بسیار زیاده اند چنانکه صدق این معني بر سیّاحان جهان و تواریخ خوانان واضح و عیان است پس عبارت قرآن اگر احیاناً مي توانست که دلیلي باشد باز بدیهي است که بجهت فراغت قلب جویاي حقیقت آن سکوت و یقیني که لازم است نمي تواند داد بلکه اورا همیشه در تردد خواهد گذاشت و این مرحله که انجیل چنین دلائلي دارد که خواص و عوام آنهارا بآساني مي فهمند و ایمان آورنده در قلب خود از حقیّت انجیل یقیني کلّي حاصل مي نماید در باب گذشته ذکر نمودیم *

و اگر کسي بگوید در این صورت که همه کس معجزات موسی وغیره‌را ندیده اند و نتوانستند دید لهذا دلیل معجزه نیز مانند دلیل عبارت قرآن ناقص است جواب این است که درمیان این و آن فرق کلّي است فصاحت کلام و دریافت و درک لطافت آن داخل علوم جهاني است و

بنابر این صرف صاحب علم این چنین دلیل‌را خواهد فهمید لیکن دلیل معجزه بمشاهده نسبت دارد چنانچه خواص وعوام که معجزات موسی و یسوع و حواریون‌را دیده بدین طریق از رسالت آنها یقین حاصل کردند پس برای دریافت این دلیل علم ضرور نشد و جهت افادهٔ آنان که من بعد بوده و هستند و خواهند بود معجزات موسی و یسوع و حواریین در توریت و انجیل بتفصیل مسطور اند و در حالی که ایمان آورنده بمسیح از آن دلائل که در باب گذشته مذکور شده و بسبب تبدیل دلی و یافتن شفا از بیماری اندرونی وتحصیل تسلّی وآرام حقیقتی در دل خود یقین تام حاصل نموده است که توریت و انجیل کلام حق است در این صورت معجزاتی که در آن کتب مذکور و بیان شده اند جهت او همچنان دلایل قوی اند که برای ناظرین بوده اند و جهت تحصیل این تبدیل دلی و آرام درونی علم و فضیلت لازم نیست محض ایمان حقیقی بمسیح درکار است وبس چنانچه درباب گذشته بتفصیل بیان گشت *

ثانیاً اگر چنانچه این امررا قبول نمائیم که بلی تا حال در لسان عربی مانند قرآن کتاب یا عبارتی نوشته نشده است از این مرحله محض این صادر می شود که قرآن در لسان عرب از تمامی کتب عرب در عبارت افضل است نه آنکه عبارت قرآن از تمامی کتب لسانهای مختلف که در جهان می باشند افضل و یا کلام الهی باشد پوشیده نماند که در زبانهای یونانی و لاطین وانگلیس و جرمن و سائر لسانها چنان کتب تصنیف گشته اند که در عبارت بالمراتب از قرآن افضل اند، چنان که این مطلب بعلمای فرنگستان واضح و آشکار و درمیان آنها مشهور است و بعضی از آنها که لسان عرب‌را آموخته و در آن علم سر رشتهٔ تام بهم رسانیده کتب عربیه‌را مطالعه نموده اند می گویند که بعضی کتب عربی مثلاً مقامات حریری و مقامات همدانی در عبارت کلام موافق قرآن بلکه از آن هم افضل اند و هر چندی که ادّعای این اشخاص در حضور محمدیان اعتباری ندارد و از راه

تعصّب و رعایت مآل کار خود شان سخن آنهارا قبول نمي نمایند نهایت
بسبب همین جانب داري شهادت خود محمدیان نیز در خصوص عبارت
قرآن در نزد سائر ملل هیچ قوتي و عتباري نخواهد داشت نهایت مخفي
نماند که بعض علماي عرب نیز اقرار داشته اند که عبارت قرآن اعجاز و
لاثاني نیست چنانچه شاه اسمعیل در تواریخ خود در باب في امته
المسلمین در بارهٔ فرقهٔ مزداریه چنان مسطور کرده است * المزدارية
اصحاب عیسي بن صبیح المکني بابي موسی الملقب بالمزدار و یسمي
راهب المعتزلة لانه تزهد و انفرد عن اصحابه بمسائل قبیحة جدا منها ان
الناس قادرون علي مثل هذا القران فصاحةً و نظماً و بلاغةً و هو الذي بلغ
في القول بخلق القران * یعني مزداریه اصحاب عیسي ابن صبیح بودند
که کنیت او ابي موسی و لقبش مزدار بود و براهب فرقهٔ معتزله نامیده
مي شد زیرا که او زهد کرد و از اصحاب خود بسبب مسائل قبیحه انفراد
و تجرّد اختیار کرد بعض از آن این است که انسان قادر است بر مثل این
قران در فصاحت و نظم و بلاغت و این کس مبالغه کرد در سخن بر این که
قرآن مخلوق است * و مصنّف شرح المواقف در باب مزدار گفته است
که او دعوي کرد که عرب چنین کتاب که بهتر از قرآن باشد (احسن منه)
مي توانند تصنیف کرد دیگر شهر ستاني در کتاب خود در این امر نسبت
مزدار بدین طریق نوشته است که ابطاله اعجاز القران من جهة الفصاحة
و البلاغة * یعني او باطل کرد این امررا که قرآن از روي فصاحت و بلاغت
اعجاز باشد و نظام گفته است که من حیث الاخبار عن الامور الماضية
و الاتية و من جهة صرف الدواعي عن المعارضة و منع العرب عن الاهتمام
به جبرا و تعجیزا اذا لوخلا هم لکانوا قادرین علي ان یاتوا بسورة من مثله
بلاغة و فصاحة و نظماً یعني از روي حیثیت اخبار زمانه گذشته و آینده
و از روي بر گردانیدن و باز داشتن دعوي از بحث و معارضه و باز داشتن
خدا عرب‌را از اهتمام آن بواسطهٔ سراسیمگي یا از روي عاجزي هرگاه که

از آنها علیحده می شدند هر آئینه قادر بودند برین که سوره مثل آن بیاورند در بلاغت و فصاحت و نظم * حال اگرچه شارعین قول اینها قبول نمي کنند بلکه آنرا در جای کفر می دانند باز آن قدر از مواضع مذکوره معلوم و یقین می گردد که علمای عرب در باب عبارت قرآن متّفق نیستند بلکه بعض آنها عبارت و فصاحت قرآن افضلترین و لاثانی نمی دانند *

ثالثاً هرگاه بالفرض قبول نمائیم که عبارت قرآن در زبان عربی بی مثل و مانند است و کلام خدا بودن آنرا فقط عبارت گواه و دلیل باشد پس عبارت بی مثل و مانند یک کتاب اگر دلیل و گواه از جانب خدا بودن آن باشد در آن صورت لازم می آید که همگی آن کتب مشهوره که در ایّام القدیم در زبان یونانی و لاطین نوشته شده اند و هم آن کتب مشهورهء که در این ایّام بر زبان انگلیسی و جرمنی و فارسی و سائر زبانها مرقوم گشته اند که تا حال در عبارت مانند آنها کتابی در آن زبانها نوشته نشده است باید که تمامی آنها نیز از جانب خدا بوده باشند و همچنین کتاب وید نام که کتاب دینی هندویان است و آنها ادّعای از خدا بودن آنرا می نمایند اگرچه تعلیم بت‌پرستی‌را می دهد پس باز باید که او نیز بعلّت عبارت خود کلام الهی باشد و اگر چنانچه ادّعای علمای اسلام در باب عبارت قرآن این باشد که عبارت او از عبارت تمامی کتبی که در جهان هستند افضل است البتّه قبل از این ادّعا می باید که علمای اسلام همگی لسانهارا آموخته و کتبی که در سائر زبانها نوشته شده بخوانند یعنی واضح است که مادامی که خواندن زبان عبرانی و یونانی و لاطین و جرمن و انگلیس و فرانس و هند و چین و سائرین‌را تماماً تحصیل نکرده و کتب السنهء مذکوره‌را نخوانده باشند نمی توانند که این ادّعارا بمیان آورده بگویند که عبارت قرآن از عبارت همهء کتب عالم بهتر و افضل است و چون باین امر اقدام نورزیده و بخود شان شایسته و سزاوار ندانسته اند که کتب و

علوم و مذاهب سائر طوائف‌را جستجو نمایند پس آن جرأت و هنر ندارند که ادّعاي مذکوره‌را نمایند *

و ربعاً ممکن است که مطالب ناحق و معاني زشت و سخنان کفر انگیز چنین کلمات رنگین و عبارات شیرین گفته و نوشته شود که عبارت آنها در انتهاي مراتب باشد چنانکه این مرحله نیز درمیان بت‌پرستان و سائر طوائف وقوع یافته است وکسان بسیار باین چنین سخنان شیرین و عبارت رنگین فریفته گشته اند پس بنابر ادّعاي محمدیان مي بایست که این چنین سخنان ناحق وکفر انگیز بسبب افضلیّت عبارت حق و کلام خدا بوده باشند * خلاصه از دلائلي که در باب عبارت قرآن ذکر شد بالکلیّه آشکار و معلوم گردید که عبارت قرآن خواه بي مثل و مانند باشد و خواه نباشد بجهت از خدا بودن آن و رسالت محمد قطعاً دلیل نمي تواند شد

فصل سوم

مبني است بر کلماتي چند در باب اظهار معني قرآن

چون از عبارت قرآن دلیل از خدا بودنش صادر نگشت پس بمضمون آن رجوع نموده به بنیم که آیا از مضامین قرآن بجهت ثبوت حقیّت آن دلیلي مي توان یافت یا نه بلي هر کس که طرفداري‌را بکنار نهاده و بمقام انصاف بر آمده قرآن‌را مطالعه نماید قبول خواهد کرد که قرآن خدارا بدین صفات حق و راست بیان مي کند چنانکه در اکثر آیات در باب صفات خدا ذکر شده است که خدا واحد و قدیم و علیم و حکیم و رحیم و رؤف و غفور و کریم است و نیز در آن بیان شده است که بعد از موت روح انساني ابداً خواهد ماند و بدن قیام خواهد نمود و در روز دیوان نیک

کاران و بدکاران اجر خودرا خواهند یافت و علاوه بر اینها چندین احکام
نیز ذکر یافته است که با احکام کتب عهد عتیق و جدید موافقت دارند
از این قبیل که بت‌پرستي نکنند و بخدا شریک قرار ندهند و تصویر اورا
نکشند و اسم اورا به بي حرمتي استعمال ننمایند دزدي و زنا و قتل بعمل
نیاورند و دروغ نگویند و خدارا دوست دارند و ببرادران و اقربا احسان و
بفقرا و مساکین رحم نمایند وغیره امّا هر کس که از کتب مقدّسهٔ عهد
عتیق و جدید خبردار باشد في الفور باو معلوم و آشکار خواهد گشت که
محمد این کلمات و احکام راست‌را از کدام سر چشمهٔ حقیقت برداشته
است یعني باو واضح مي گردد که آنهارا از کتب مقدّسه ضبط و نقل نموده
است و هر چندي که خود محمد توریت و انجیل‌را نخوانده بود لاکن چون
در ایّام محمد در ولایات عربستان مسیحي و یهودي بسیار بودند و از کتاب
سیرت الرسل و انسان العیون معلوم مي گردد که ورقه نیز که بني عم خدیجه
بود اول یهودي بود و بعد مسیحي گشت و چند روز پیش از آن که محمد
دعوي نبوت کرده وفات نمود و مردم ولایت شام هم بالکلّیه مسیحي بودند
و محمد نیز قبل از ادّعاي نبوتش با عمّ خود ابو طالب و بعد از آن تنها
خودش چند دفعه بعزم تجارت بولایت مذکور رفته بود پس محمد از
هر طرف مجال و فرصت داشت که هنگام معاشات با مسیحیان و یهودیان
در خصوص کتب و مذاهب ایشان گفتگو نماید و از مذاهب و مضامین
کتب آنها همان قدر مطلع و مخبر گردید که آن مسیحیان و یهودیان بقدر
و قوّهٔ اطلاع خود شان بمحمد نقل کرده بودند و وقتي که ادّعاي نبوت کرد
همان قدررا که شنیده و موافق طبع و راي خود پسندیده و در حافظه داشته
بود در قرآن ثبت نمود و بیان ساخت و از همین سبب است که آن
تعلیمات انجیل‌را که موافق و مطابق راي و عقل خود ندید در قرآن بیان
نساخته و نقل ننمود از آن جمله در قرآن خبر نداد که مسیح پسر خدا و
در مرتبهٔ الوهیت است و همچنین آن تعلیمات انجیل‌را نیز بیان

نشناخت که قلب آدمي بمرتبهٔ خراب است که عمل ثواب نمي تواند حاصل نمود و در حضور خدا بمرتبهٔ گناهگار است که محض یسوع مسیح اورا از عقوبت گناه مي تواند رهانید و رهاننده و شافي کل عالم همان است و بس و همچنین آن نصائح و احکام انجیل که بتازگي و پاکي قلب و افکار و خواهش آدمي منسوب مي باشند در قرآن بیان ننمود و چون یهودیان و مسیحیان حکایات توریت و انجیل‌را بطریق صحیح بمحمد نقل نکرده بودند یا آنکه صحیح نقل کرده لیکن محمّد آنهارا درست ضبط و حفظ نکرده بود لهذا در سهو افتاده حکایات کتب مقدّسه بعینه و بطریق صحیح در قرآن نقل نگشته و نیز در قرآن چنان حکایات بیان شده است که بطریق احادیث جعلي در آن ایّام درمیان یهودیان و مسیحیان شهرت داشت لیکن در توریت و انجیل اصلا نیستند چنانچه من بعد مذکور خواهد شد * و از آن سهوها که در این خصوص در قرآن یافت مي شود چندي‌را بطریق نمونه در این جا ذکر خواهیم نمود مثلاً انچه در اوائل سورهٔ بقره در بارهٔ گفتگوي خدا با فرشتگان در باب خلقت آدم و حکم سجده کردن او و ابا نمودن ابلیس مرقوم است خلاف توریت است که بنابر آن خدا چنین حکم نداده و ابلیس پیش از خلقت این عالم نافرماني نموده و شیطان گشته ایضاً در اوائل سورهٔ عنکبوت گفته شده که نوح نه صد و پنجاه سال بود که طوفان آمد چنانچه مسطور است ولقد ارسلنا نوحا الی قومه فلبث فیهم الف سنة الا خمسین عاماً فاخذ هم الطوفان وهم ظالمون * یعني ما فرستادیم نوح‌را بسوي قوم او پس بماند نوح در قوم خود نه صد و پنجاه سال پس گرفت قوم اورا طوفان و آنها گنهگار بودند مگر در آیهٔ ۱۱ باب ۷ کتاب اول موسی مرقوم است که نوح شش صد ساله بود وقتي که طوفان آمد و در آیهٔ ۲۸ باب ۹ مسطور است که نوح بعد از طوفان سه صد و پنجاه سال زنده مانده بود و در اوائل سورهٔ هود بیان است که از فرزندان نوح یک انکار کرد از سوار شدن کشتي و در

آب طوفان هلاک شد چنانچه مرقوم است * ونادي نوح ابنه وكان في معزل يا بني اركب معنا ولا تكن مع الكافرين * يعني خواند نوح پسر خودرا و بود پسرش در گوشهٔ ای پسر من سوار شو همراه من و مباش همراه منکران لیکن در توریت در ابواب ۷ و ۸ و ۹ کتاب اول موسی صاف مرقوم است که همه فرزندان نوح در کشتي بوده از طوفان نجات یافتند و ایضاً در سورهٔ یوسف چنین بیان شده است که گویا یوسف خواهش زن مالک خود کرده بود چنانچه مذکور است * ولقد همت به وهم بها * یعني بدرستي که عورت فکر او کرد و او فکر عورت کرد مگر در باب ۳۹ کتاب اول موسی بوضحي تمام بیان شده است که یوسف بالکل از او انکار کرده در دل خود نیز فکر بدرا جاي نداده بود و ایضاً در اوائل سورهٔ قصص مرقوم است که زن فرعون موسیٰ‌را پرورش کرد و در جاي فرزند قبول نمود چنانچه گفته است * فالتقطه آل فرعون * یعني برداشت آنرا خویش اوندان فرعون و باز گفته است * قالت امراة فرعون قُرّة عين لي ولك لا تقتلوه عسى ان ينفعنا او نتخذه ولداً وهم لا يشعرون * یعني گفت زن فرعون که براي من و براي تو قرة العين است این‌را قتل مکن شاید بکام ما در آید یا این‌را پسر خود بگردانیم و آنهارا خبر نبود مگر در توریت در باب دوم کتاب دوم موسی صاف گفته است که دختر فرعون موسیٰ‌را پرورش نموده در جاي فرزند قبول کرده بود و ایضاً در اوّل سورهٔ مریم مذکور است که مریم بمقام دور رفته و یسوع در زیر درخت خرما پیدا شده است چنانچه مرقوم است * فانتبذت به مكاناً قصيّاً فاجاءها المخاض الى جذع النخلة * یعني آنرا گرفته بر کنار شد در مکان دور باز آورد آنرا در دره بطرف تنهٔ درخت خرما لیکن در انجیل در باب دوم لوقا بالتفصیل بیان شده است که مسیح در شهر بیت‌اللحم در اصطبل تولّد یافت و بیت‌لحم در ملک یهودیه شهر آبا و اجداد مریم بود حال در این مواضع و امثال آنها محمد سهوا خلاف توریت و انجیل بیان کرده است

يا از اين سبب که در حافظه نداشته يا يهود و نصاري باو خلاف بيان کرده بودند و الّا محمد بي شک اين گزارشاترا صحيح نقل مي نمودي *

القصّه بانصاف و آساني مدلّل مي توان ساخت که قرآن از تعليمات وحکايات کتب عهد عتيق و جديد و هم از احاديث يهوديان و مسيحياني که در ايّام محمد مشهور گشته بود وهم از وقائع و عادات عربان و مجوسان جمع گشته و تاليف شده است يعني در اين باب شک و شبه نيست که محمد در ضمير خود مخمّر ساخته بود که از اين مذاهب ثلاثه يعني از مذهب يهوديان و مسيحيّان و عربان آن ايّام مذهب عليحدهٔ اختراع کرده برپا نمايد که بدين طريق مردم بآساني مذهب اورا قبول کنند و بهمين سبب هر چيزي که ازين سه مذهب عقل او قبول نمود و موافق راي و مطلب خود دانست آنرا جمع آورده مذهب جديدي ساخت و در قرآن مرقوم داشت چنانکه تعليمات قرآن در خصوص صفات خدا وخبر قيامت و روز ديوان واحکام نهي از قبيل قتل و زنا ودزدي ودروغ و احکام امر باطاعت و محبّت خدا و دوست داشتن همسايه و اقربا و سائرين تمامي وهمگي اينها از توريت و انجيل برداشته شده و ذکر يافته اند وکسي که کتب مقدّسه را خوانده است اگر چنانچه مطالب قرآن را با تعليمات کتب مزبوره مقابله نمايد هر آئينه بآساني تمام دريافت خواهد کرد که اخبار و تعليمات مذکوره نقل شدهٔ کتب مقدسه مي باشند و بهمين طريق در قرآن حکايات بسيار مرقوم اند که از کتب مقدّسهٔ عهد عتيق و جديد برداشته شده اند مثلاً گذارش لوط که در اواخر سورهٔ هود مذکور است تفصيلاً و صريحاً در فصل ١٩ کتاب اول موسى مسطور است و احوالات موسى و فرعون که در اواسط سورت الاعراف مذکور گشته است در فصول ٣ الى ١٤ کتاب دوم موسى تفصيلاً تحرير يافته است و نقل يوسف که در سورهٔ يوسف مسطور گرديده است در فصلهاي ٣٧ و ٣٩ الى ٤٧ کتاب اول موسى صحيح و صاف مرقوم است و مقدّمهٔ مريم که در اوائل سورهٔ

مریم نوشته شده است اظهر من الشمس است که آن گذارش از انجیل
یعني فصل اول لوقا استخراج گشته است و مانند اینها دیگر حکایات نیز
در قرآن یافت مي شوند که از کتب عهد عتیق و جدید برداشته شده اند
مگر این قدر تفاوت است که در قرآن یا کم و بیش بیان شده یا با تغیُّر
و تبدیل مرقوم گشته اند و سبب تغیُّر و تبدیل حکایات مذکوره را سابقاً
ذکر نمودیم و از احادیث یهودیان نیز محمد چند حکایات اخذ نموده در
قرآن خود ثبت کرده و بیان ساخته است از آنجمله خلقت آدم و سجده
نمودن فرشتگان باو و از خدا دور گشتن شیطان و مفارقت آدم از بهشت
که در سورة البقره و اوائل سورة الاعراف مرقوم است و همچنان وقائع ابراهیم
و داؤد و سلیمان که ابراهیم بُتهاي پدر خودرا شکست و قوم وي خواستند
که اورا بر آتش باندازند و کوهها و پرندگان با داؤد حمد و ثنا خواندند
و باد و جن وغیره در تحت حکم سلیمان و فرمان بردار او بودند چنانچه
در سورة الانبیاء و سورة النّمل ذکر گردیده است و چگونگي ذکر بهشت
و فرشتگان و سوال قبر و تقسیم جهنم بهفت درجه و خبر اعراف و نقل
اینکه در روز قیامت زبان و پاي و دست وغیره بر گناهگاران گواهي خواهند
داد چنانچه در آخر سوره یاسین بیان شده است و ایضاً غسل و طهارت
و این مرحله که وقتي که آب موجود نباشد با خاک تیمّم کنند و امتیاز
في مابین خیط ابیض و خیط اسود در روزه و نماز و غیر آنها تماماً از احادیث
و تواتر یهودیان است چنانکه در این ایّام نیز این قبیل احادیث و اقوال
در کتاب طالموت و گمرا و ضحار و میدراس نام و سائر کتب یهودیان
منضبط است و این فقره که یسوع در گهواره تکلّم نموده و در ایّام طفولیت
از وی معجزه صدور یافته است چنانکه در اوائل سورهٔ ال عمران و در سورت
مریم مي باشد و گذارش اصحاب کهف و الرّقیم که در سورت الکهف ذکر
گشته است محمد از احادیث مسیحیان آن ایّام برداشته در قرآن ذکر
نموده است چنانکه فقرهٔ اول در کتاب احادیث که مسمّي بنقل یا انجیل

طفولیت یسوع مسیح گشته مسطور است و گذارش کهف در کتاب تصنیف کردهٔ افرایم نام یافت می شود مخفی نماند که مسیحیان از حکایات و از احادیث ایّام سلف محض همان‌را قبول می نمایند که بانجیل موافقت و مطابقت داشته باشد و دیگر نقل میزان و پل صراط که در قرآن ذکر یافته است از حکایات مجوسان قدیم است چنانکه در کتاب مسمّی به حید که تاریخ و مذهب آن طائفه‌را ذکر می نماید مسطور است و دیگر کم و کیف گذارشات کعبه و آداب و اعمال حج از جملهٔ عادت و مذهب اعراب قدیم است چنانکه اگر کسی بتواریخ و احوال قدیم آن طائفه رجوع نماید یا اطلاعی بهم رساند خواهد فهمید که خانهٔ کعبه قبل از محمد بت خانهٔ مشهور بود که اعراب آن ایّام بنابر مذهب بت‌پرستی خود شان انجارا زیارت کرده و طواف نموده و بعضی اعمال و اداب دیگررا نیز بعمل می آوردند لهذا محمد نیز جهت تالیف قلوب اعراب آن ایّام در آن اعمال اندک تغیّری داده برای استقرار دین خود طواف و اعمال حج‌را برقرار نمود خلاصه اگرچه این گونه حکایات که محمد از کتب مقدّسه و احادیث و حکایات یهودیان و مسیحیان وغیره اخذ نموده در قرآن نوشته است زیاده ذکر می توانستیم نمود لاکن جهت آگاهی طالبین بهمین قدر اکتفا نمودیم پس در این صورت که هرچه در قرآن سخنان و مطالب حق و درست باشد عاریتهً از کتب مقدّسه تحصیل گشته دیگر بحقیقت قرآن دلیل نمی تواند شد *

باوجودی که در قرآن چند سخنان و مطالب راست و استخراج شدهٔ از کتب مقدّسهٔ مسطوره اند باز تعلیم آن با اکثر مطالب و تعلیمات انجیل بالمرّه مخالف و ضد است و همین دلیل عمده ایست که قرآن کلام خدا نیست و مخالفت قرآن با انجیل بدین طریق است که اول در انجیل بصراحته تمام الوهیت مسیح بیان شده است لاکن قرآن برعکس آن الوهیت مسیح‌را انکار نموده اورا محض در مرتبهٔ پیغمبری محسوب نماید

دوم در انجیل واضحاً مسطور گشته که مرگ مسیح کفّارهٔ گناهکاران است نهایت قرآن در خصوص موت مسیح آدمی‌را متشکّی می سازد زیرا که در یک جا مُقرّ و در مقام دیگر منکر مرگ اوست و از این مرحله که زحمات و مرگ مسیح کفّارهٔ ذنوب است بالمرّه انکار می کند سوم در انجیل بیان شده که آن میانجی و وسیله صادق واحد که فیمابین خدا و خلق می باشد مسیح است و عفو گناهان و رضامندی خدا و بخت و سعادت دائمی‌را محض آن کس می تواند یافت که مسیح‌را واسطه و رهانندهٔ خود بداند لاکن محمدیان می گویند که شفیع المذنبین محمد است و خدا بجهت خاطر او گناهگاران‌را می بخشد و قبول کنندگان اورا به بهشت می برد چهارم خدای واحد وابدی خودرا در انجیل باسم اب و ابن و روح القدس بیان ساخته است امّا قرآن باین نوع بیان گشتن ذات پاک الهی قائل نیست بلکه محمدی تعلیم تثلیث در مرتبهٔ کفر می شمارند پنجم مسیح در انجیل می فرماید که کتب عهد عتیق و جدید باطل و منسوخ نشده است و نخواهد شد و نیز می گوید که آسمان و زمین بر طرف خواهند گشت امّا کلام من بر طرف نخواهد شد نهایت محمدیان بر عکس این می گویند که بسبب ظهور قرآن توریت و انجیل منسوخ و برطرف گشته اند ششم در کتب مقدّسه آشکارا و بیان شده است که آدمی بسبب اعمال خود نجات نخواهد یافت بلکه محض بسبب ایمان آوردن بریسوع مسیح به قراری که در انجیل مثلاً در آیات ۲۳ و ۲۴ باب ۳ و در آیت ۵ باب ۴ نامهٔ باهل روم و در آیات ۸ و ۹ باب ۲ نامهٔ باهل افسس مذکور است مگر در قرآن گفته شده که آدمی بسبب اعمال حسنه و ثواب نجات خواهد یافت هفتم مسیح در آیت ۴۴ باب ۵ متّی بتابعین خود فرموده است که من بشما می گویم که اعدای خودرا دوست بدارید و از برای آنها که بر شما لعن می کنند برکت طلبید و با آنان که شمارا عداوت می نمایند احسان کنید و از بهر آنان که شمارا فحش می دهند و زحمت

مي نمايند دعا كنيد مگر محمد بامّت خود فرمود كه با ملّت غير جهاد كنيد و كساني‌را كه از قرآن بر گردند بقتل رسانيد هشتم مسيح چنانكه در آيت ٣٤ الي ٣٦ باب ٢٠ لوقا مذكور است گفت كه در آسمان يعني در بهشت نه تزويج مي كنند نه تزويج كرده مي شوند زيرا كه ايشان مانند فرشتگان خواهند بود و در آيت ١٧ باب ١٤ نامهٔ باهل روم مرقوم است كه ملكوت خدا اكل و شرب نيست بلكه عدالت و آرام و خوشي در روح القدس است مگر محمد برخلاف آن در قرآن بيان فرموده است كه در بهشت اكل و شرب و صحبت با حوران خواهد بود و مطالب ديگر نيز در انجيل و توريت مي باشند كه در قرآن بضدّ آنها بيان شده است نهايت چون تفصيل آنها باعث تطويل مي شد لهذا به بيان همين چند فقره اكتفا ورزيد پس واضح گرديد كه تعليمات قرآن بالمرّه با تعليمات انجيل مخالف و ضد است و بنابراين قرآن شرط اوّلي‌را كه در ابتداي همين باب بجهت شناختن پيغمبر حق ذكر نموده ايم بانجام نمي رساند و چون امكان ندارد كه كلام و كتب خدا ضد و برعكس يک ديگر باشند و از دلائل و مطالبي كه در باب اول و دوم اين رساله در خصوص كتب مقدّسه بيان نموديم بي شک و شبه يقين گرديد كه كتب مقدّسه تحريف و منسوخ نگشته و كلام حقيقي الهي مي باشند پس از همين مرحله كه قرآن بطريق مذكوره ضدّ و خلاف كتب مقدّسه است يقين كلّي حاصل مي شود كه كلام خدا نيست و.اگر چنانچه بجهت خلاف بودن قرآن سواي دليل مذكوره دليلي ديگر نمي بود باز همان دليل دليلي است كافي كه قرآن از جانب خدا نيست زيرا كه در انجيل حكم محكم جاري گشته است كه هر كس كه در ضد آن گفتگو نمايد اگر بصفت فرشته هم ظاهر گشته باشد باز كلام اورا از خدا ندانند چنانكه در آيات ٨ و ٩ فصل اول نامه بگلتيان مرقوم است كه اگر ما (يعني حواريون) يا فرشته از آسمان مژدهٔ (يعني انجيل) ديگر جز اين كه ما بشما رسانيديم برساند ملعون باد چنانچه پيش

گفتیم حال نیز مي گویم که اگرکسي شمارا مژده دهد جزآنکه یافتید ملعون باد پس در این صورت لازم نمي آید که در خصوص ردّ قرآن زیاده براینها گفتگو نمائیم زیرا که همین اختلاف آن با کتب مقدّسه دلیلي است کافي و مبرهن که آن از جانب خدا نیست امّا براي طالبان حقیقت دلائلي دیگر نیز ذکر خواهیم نمود که از آنها هم یقین کلّي حاصل مي گردد که قرآن کلام خدا نیست *

اولاً این که سواي دلیل مذکوره علامت دیگر که قرآن از جانب خدا نیست این است که قرآن تقاضا و تمنّاي آدمي‌را رفع نمي سازد زیرا که در دیباجهٔ رساله ذکر نموده ایم که لازم است که الهام حقیقي آن تقاضاي روحاني که خدا در روح و قلب انساني ثبت کرده است رفع و ساکت سازد و نیز در دیباجه ذکر و ثابت نمودیم که تقاضاي روح در آن است که آدمي از صفات خدا و از ارادهٔ که او در بارهٔ انسان دارد اطّلاع بهم رساند و از وسائل انجام آن آگاه شود و در حضور خدا بري الذّمه و بي گناه گردد و پاکي قلب و نیکي رفتار حاصل نماید و بخوش حالي حقیقي و سعادت ابدي برسد و همچنین در دیباجه ذکر و ثابت کردیم که اگر چنانچه کتاب دیني تقاضا و تمنّاي مذکوره‌را رفع نسازد و آدمي‌را بمراتب مسطوره نرساند همین علامتي است واضح که آن کتاب کلام خدا نیست امّا بعد از اطلاع یافتن بر مضامین قرآن معلوم مي گردد که تعلیم قرآن در رفع و ساکت ساختن تقاضاي روح آدمي ناقص و عاجز است یعني اگرچه چند مطالب راست و درست در خصوص صفات خدا و احوال قلبي و اطاعت آدمي از کتب مقدّسه انتقال یافته در قرآن ذکر شده است لیکن بآن اکملیّت که در انجیل بیان گردیده و بوضوح پیوسته است صفات خدا و اراده و احکام او و کیفیّت احوال قلب انساني در قرآن بیان و تفصیل نشده است و هم مطلبي که مي بایست آدمي در پاکي قلب بخدا تقرب تمام بیابد درآیات قرآن بالکلیّه از نظر

انداخته شده است بلکه بنابر مضمون بعضي آيات قرآن تقدّس و عدالت خدا و پاکي قلب آدمي باطل مي گردد چنانکه ثبوت اين مطلب را من بعد تفصيلاً ذکر خواهيم نمود و تقاضاي روح آدمي که بنابر آن آدمي بايد که از گناهان خود و عقوبت آنها رهائي جسته و آزادي يابد تعليم قرآن اصلا رفع نمي سازد و آدمي‌را چنان سر رشتهٔ نمي دهد که بآن در حضور خداي عادل و مقدّس بي گناه و پاک گردد زيرا آن وسائلي که خدا بجهت تحصيل عفو گناهان در انجيل بيان و برقرار فرموده است بر کنار نهاده در قرآن چنين وسائل آدمي‌را نشان داده شده است که امکان ندارد که بسبب آنها عفو گناهان خودرا حاصل نموده و از عقوبت آن رهائي يابد چنانکه در قرآن و در ديگر کتابهاي محمديان بيان شده است که آدمي باستصواب توبه و باعمال حسنه و ثواب خود و بنابر رحمت موفورهٔ خدا و بشفاعت محمد و ايمان بر آن آموزش گناهان خود تحصيل مي کند و خدا بسبب همينها از تقصيرات بنده گذشته اورا مقبول درگاه خود مي گرداند نهايت اين عقيده باطل و خلاف است زيرا که در خصوص توبه در اواخر فصل دوم باب دوم اين رساله ذکر و ثابت نموديم که خدا فقط بوسيلهٔ توبه از گناه نمي گذرد و در انجيل بواضحي تمام بيان شده است که خدا محض از گناه آن کس مي گذرد که توبه نموده قلباً بمسيح ايمان آورد امّا هر کس که بمسيح ايمان نياورده مستوجب غضب خدا خواهد بود و بهلاکت ابدي گرفتار خواهد شد چنانکه اين مطالب در انجيل در آيات آتيه يعني در آيهٔ ۱۵ فصل اول مرقص و در آيهٔ ۳۸ فصل ۲ و در آيهٔ ۲۱ فصل ۲۰ اعمال حواريون و در آيات ۱۵ و ۱۶ فصل ۱۶ مرقس و در آيهٔ ۳۶ فصل ۳ يوحنّا ذکر يافته است و اگر کسي بآيات مذکوره رجوع نمايد از اين مطالب اطلاع بهم خواهد رسانيد و همچنين در فصل دوم و سوم باب دوم اين رساله تفصيلا مذکور گشته که آدمي باعمال حسنه خودرا از عقوبت گناهان نمي تواند رهانيد زيرا که از مضمون آيات کتب

مقدّسه بواضحي ثابت گرديد که همهٔ مردم در حضور خدا گناهگار اند و فعل شايستهٔ ندارند و ابداً قادر نيستند که يک عمل ثواب بکنند که تلافي گناهي بوده باشد و نيز در مواقع مذکوره ذکر و ثابت کرده ايم که بنابر کلام انجيل خدا محض از براي خاطر مسيح در بارهٔ گناهگاران رحيم است و فقط عقائب و نتائج گناهان آن کس‌را محو مي نمايد که قلباً بمسيح ايمان آورده و اورا رهانندهٔ خود دانسته باشد ليکن کسي که بمسيح ايمان نياورد و اورا وسيلهٔ و رهانندهٔ خود ندانسته است هر آئينه عفو گناهان خودرا نخواهد يافت بلکه عقوبت آنهارا کشيده در هلاکت ابدي خواهد ماند چنانکه اين معني از آيات سابق الذکر انجيل آشکار و ثابت گرديد و ديگر اين که گويا محمد شفيع گناهگاران است اين معني بالمرّه خلاف و خيال باطل و ضدّ انجيل است زيرا که در انجيل صاف بيان شده است که شافي مذنبين مسيح است و بس چنانچه در آيهٔ ۶ فصل ۱۴ يوحنّا مرقوم است که مسيح فرموده که من راه و راستي و حياتم. هيچ کسي بنزد پدر بغير از وسيلهٔ من نمي آيد و ايضاً در آيهٔ ۱۲ فصل ۴ اعمال حواريون مسطور است که بهيچ کس ديگر نجات نيست زيرا که در زير آسمان نامي ديگر نيست که بانسان داده شده باشد که ما بسبب آن نجات توانيم يافت و ايضاً در آيات ۵ و ۶ فصل ۲ نامهٔ اول به تيموتيوس بيان شده که يک خدا است و درميان خدا و خلق يک واسطه است و او انسان مسيح يسوع است که خودرا در راه همه فديه داد پس از مضمون اين آيات معلوم و آشکار مي گردد که هيچ ذاتي و نفسي از عالم علوي و سفلي واسطه و شفيع نيست و نخواهد بود مگر يسوع مسيح و در اين حالت که محمد از جنس بني نوع بشر است و سهو و نسيان و گناه دراو يافت مي شد پس در اين صورت خود او نيز بشفاعت رهانندهٔ محتاج است آيا در اين حال چگونه ممکن مي شود که چنين شخص وسيلهٔ و سبب شفاعت ديگران باشد * و اين مرحله که مي بايست که شافي و رهانندهٔ

بي گناه و در مرتبهء کمال باشد در فصل دوم و سوم باب دوم این اوراق
بیان گشته است مخفي نماند که مرتبهء رسالت بسبب گناه باطل نمي
گردد چنانچه گذشت مگر مرتبهء شفاعت و در قرآن بآشکاري گفته شده
است که محمد صاحب گناه بوده است بطریقي که در سورة المومن
مسطور است که * فاصبران وعد الله حق واستغفر لذنبک و سبح بحمد
ربک بالعشي و الابکار * یعني صبر کن زیرا که وعدهء خدا حق است و از
براي گناه خود طلب عفو نما و بربّ خود شام و صباح حمد کن و دیگر
در صورت القتال مذکور گشته است که * فاعلم انا لا اله الا الله و استغفر
لذنبک و للمومنین و المومنات * یعني بدرستي بدان که نیست خدائي
مگر خداي واحد و هم از براي گناه خود و هم از براي گناه مومنان و مومنهها
طلب استغفار نما و دیگر درهمین خصوص در سورة الفتح نوشته شده است
که * انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر *
یعني اینک ما بتو فتح نمایانيرا بیان کرده ایم که خدا گناه ماضي و مستقبل
ترا عفو نماید و این که آیات مزبوره لا شک و شبه بمحمد و نه بقوم او رجوع
دارد از ربط کلام خود آیات واضح و آشکار است چنانچه مثلا لفظ لذنبک
منسوب بمحمد است والفاظ للمومنین و المومنات منسوب بامّتان محمد
و همچنین از احادیث آتیه نیز بدرستي معلوم و یقین مي گردد که گناهان
گذشته و آینده که گویا خدا نظر بمضمون آیه مزبوره بمحمد عفو فرموده
گناهان امّتش نیست چنانکه بعضي علما ادّعا مي کنند بلکه في الحقیقت
عبارت از گناه خود اوست و احادیث مذکوره از این قرار است که در
صفحه ۴ ورق ۷۵ جلد دوم کتاب حیات القلوب از قول امام جعفر مکتوب
است که محمد شبي در خانه أمّ سلمه بدعا مشغول گشته مي گریست
و مي گفت که خداوندا مرا بر مگردان هرگز بسوي بدي هرچند که مرا از
آن نجات دادهء و مرا بخود مگذار یک چشم زدن هرگز در این اثنا أمّ سلمه
بوي گفت که چون خدا گناه گذشته و آینده ترا آمرزیده است چرا چنین

مي گوئي و ميگرئي فرمود که ای امّ سلمه چون ايمن شوم و حق تعالی حضرت يونس را بقدر يک چشم زدن بخود گذاشت و از او صادر شد انچه صادر شد و ايضاً در صفحه ۲ ورق ۷۷ همان کتاب حديثي بهمان مضمون از امام محمد باقر منقول است که محمد شبي در خانهٔ عائشه بود و عبادت بسيار مي کرد عائشه گفت چرا اين قدر خودرا تعب مي فرمائي و حال آنکه حق تعالی را گناه گذشته و آيندهٔ ترا بخشيده است فرمود که ای عائشه آيا بندهٔ شکر کنندهٔ خدا نباشم و در ورق ۳۰۱ همان کتاب مذکور گشته که محمد بامّتان خود خطبه خوانده بعد از حمد و ثناي حق تعالی مردم را نصيحت داده در اواخر آن بگناهان خود مقرّ بوده مکرّر فرمود که خداوندا مرا و امّت مرا بيامرز و فرمود که طلب امرزش مي کنم از خدا براي خود و از براي شما و همچنين بخاري و مسلم روايت کرده است چنانچه در کتاب حصن الحصين در فصل صلوة مرقوم است که محمد بگنهٔ خود اقرار نموده دعا کرد که فاغفرلي ما قدمت وما اخرت و ما اسررت و ما اعلنت و ما انت اعلم به مني انت المقدم و انت الموخر انت الله لا اله الا انت يعني مرا مغفرت کن هر گناهي که پيش کردم و هر گناهي که بعد کردم و هر گناهي که مخفي داشتم و هر گناهي که اعلان کردم و هر گناهي که تو از من مي داني توئي اول توئي آخر تو خدا است و بجز ذات تو ديگري نيست و در مشکات المصابيح در کتاب اسماء الله تعالی در باب استغفار و التّوبه از بخاري روايت است که ابي هريره گفت که قال محمد انّي لاستغفر الله و اتوب اليه في اليوم اکثر من سبعين مرة يعني محمد گفت که بدرستي من از خدا استغفار مي کنم و توبه مي کنم هر روز زياده از هفتاد دفع و ديگر در همان موضع از مسلم روايت است که محمد گفت که انّي لاستغفر الله في يوم مائه مرة يعني بدرستي که من در هر روز زياده از صد دفعه از خدا استغفار مي کنم و ديگر در همين کتاب در باب الاستعاذه مسلم از قول عائشه روايت کرده که محمد گفت اللهم اغسل خطايائي

بماء الثلج و البرد و نق قلبي كما ينقي الثوب الابيض من الدنس و باعد
بيني و بين خطايائي كما باعدت بين المشرق و المغرب يعني اى خداوند
بشو گناهان من بآب يخ و برد و قلب مرا پاک کن چنانچه لباس سفيد
از چرک پاک مي کنند و گناهان من از من چنين بعيد کن چنانچه مشرق
از مغرب بعيد است و باز در کتاب الصلوة در باب السجود روايت است
كه قال ابو هريرة كان النبي يقول في سجوده اللهم اغفرلي ذنوبي كله دقه
و جله و اوّله و آخره و علانيه و سره يعني ابو هريره گفت که نبي در سجده
مي گفت يا الهي جميع گناهانمرا به بخش چه صغيره چه کبيره چه اوّل
چه آخر چه ظاهر چه پوشيده اگر بعض علما مي گويند که در اين آيات
معني استغفار و مغفرت اين است که گناهرا از مرتبهٔ امکان پوشيده داشتن
پس جواب اين است که چيزي که از مرتبهٔ امکان بعرصهٔ ظهور و وجود
نيامده است ظاهر است که آن وجودي و هستي ندارد يعني معدوم و
نيست است و درباره چيزي که نيست گفتن که هست و شده و گذشته
است غير حق خواهد بود لهذا گناهي که هيچ وقوع نيافته است در باب
آن استغفار و مغفرت غير ممکن و بيجا است بنابر اين دعوئي مزبوره
باطل و عاطل است و مرتبهٔ امکان را با عرصهٔ ظهور و وقوع مساوي دانستن
خلاف عقل است و کار خرد مندان نيست بلکه موافق چنين دعوي
فرشتگان پاک در صورتي که آنها نيز مرتبهٔ امکان گناه دارند همهٔ ايشان
گناهکار خواهند شد اگرچه گاهي گناهي از ايشان بظهور و وجود نيامده
است خلاصه در اين صورت که از آيات قرآن و مضمون احاديث واضح
و مبرهن مي گردد که محمد گناهکار بوده ديگر چگونه امکان دارد که او شفيع
و رهانندهٔ گناهکاري گردد پس بنابر دلائل مذکوره واضح است که آدمي
بوسائل که در قرآن بيان شده است عفو گناهان خودرا تحصيل نمي تواند
نمود و از عقوبت آنها رهائي نخواهد يافت و بهمين سبب در طريقت
و اعتقاد قرآن آدمي پاکي قلب خودرا تحصيل نمي تواند نمود و به بخت

حقيقي و سعادت جاوداني نمي تواند رسيد بلكه در گناه خود مانده و
بغضب خدا گرفتار گرديده در هلاکت ابدي خواهد ماند در اين صورت
تعليم قرآن تقاضا و تمنّاي روح آدمي‌را رفع و ساکت نمي سازد و آدمي‌را
بسر منزل نجات نمي رساند پس قرآن جهت تحصيل نجات نامناسب
و بي صرف است و بنابر اين قرآن شرط اوّل كه در ديباچه جهت تصديق الهام
حقيقي ذكر نموده ايم بانجام نمي رساند و بهمين سبب واضح و ثابت مي
گردد كه قرآن كلام خدا نيست خلاصه انجيل در اين باب نيز برتري
كلّي بر قرآن دارد زيرا كه تعليم انجيل تقاضاي روح ايمان آورنده‌را كاملاً
رفع و ساکت مي سازد و اورا بشناختن خدا و احوال قلب خود مي رساند
و بسبب نجات مسيح شخص ايمان آورنده عفو گناهان و پاكي قلب و نيكي
رفتار تحصيل كرده رضامندي خدارا شامل حال خود مي سازد و بخوش
حالي حقيقي و سعادت و جلال ابدي مي رسد چنانكه اين مطلب‌را در
باب دوم اين رساله تفصيلاً ذكر نموديم *

ثانياً دليل و علامت ديگر كه قرآن از جانب خدا نيست مطالب
ناشايسته ايست كه در او مرقوم يافته اند بطريقي كه برحمت و محبت
و تقدس و عدالت خداوندي لائق و مطابق نيستند از قبيل حكايت
بهشت چنانكه در سورة القتال مرقوم گشته است كه * مثل الجنة التي
وعد المتقون فيها انهار من ماء غير آسن و انهار من لبن لم يتغير طعمه و انهار
من خمر لذة للشاربين و انهار من عسل مصفي و لهم فيها من كل الثمرات
و مغفرة من ربهم * يعني جنّت موعدهٔ بمتقيان چنين است كه در آن جا
نهرهاي آب خراب نشونده و نهرهاي شير كه طعمش تغئير نيابنده است
و نهرهاي شراب لذيذ جهت آشامندگان و نهرهاي عسل مصفي و از هر
جنس ميوه در آن جا بجهت ايشان مي باشد و مغفرت از جانب پروردگار
خود خواهند يافت و ديگر چنانكه در سورة الواقعه مرقوم گشته است كه
* اوليك المقربون في جنات نعيم ثلة من الاولين و قليل من الاخرين علي

سرر موضونة متكين عليها متقابلين يطوف عليهم ولدان مخلّدون باكواب
و اباريق كاس من معين لا يصدّعون عنها و لا ينزفون و فاكهة ممّا يتخيّرون
ولهم طير ممّا يشتهون و حور عين كامثال اللؤلؤ المكنون جزاء بما كانوا
يعملون لا يسمعون فيها لغوا و لا تاثيما الا قيلا سلاما سلاما و اصحاب اليمين
ما اصحاب اليمين في سدر مخضود و طلح منضود و ضل ممدود و ماء
مسكوب و فاكهة كثيرة لا مقطوعة و لا ممنوعة و فرش مرفوعة انّا انشانا هن
انشاء فجعلنا هن ابكارا عربا اترابا لاصحاب اليمين * يعني آنها كساني
هستند كه در جنّات نعيم بخدا تقرب جسته اند بسياري از اوّلين و اندكي
از آخرين و بر بالاي مسندهاي مرصّع در مقابل يک ديگر خواهند نشست
وبجهت خدمتگاري ايشان جوانان مخلّد در اطراف شان خواهند ايستاد
و پياله‌ها و ابريقها و كاسه‌هاي ما لا مال از معين (يعني شراب) كه صداع و
مستي آورنده نيست و انواع ثمرات و گوشت طيوررا كه خواهش نمايند
و حور العين مانند نو نو مستورة جزاي اعمال ايشان خواهند بود و در آنجا
سخن لغو و زشتي نخواهند شنيد مگر كلام سلام سلامرا و اصحاب يمين چه
نيكبخت خواهد بود حال اصحاب يمين و در زير درخت سدر مخضود
و طلح منضود و سايهء وسيع در كنار آبهاي جاري و درميان ميوه‌هاي بسيار
بي قطع و منع و در آنجا زنان شريف پرهيزگار مي باشند و بدرستي كه ما
آنهارا بآفرينش مخصوصي آفريده ايم و آنهارا باكره و محبوب شوهران خود
و با ايشان هم سنّ نموده ايم بجهت اصحاب يمين بلي كيفيّت جنّتي كه
از براي اصحاب يمين مقرّر شده است در قرآن باين طريق ذكر گرديده
است و معني آيات آتيه ديگر زياده نالائق و نامناسب است چنانچه در
سورة الرحمن مرقوم است كه * فيهن قاصرات الطرف لم يطمثهن انس
قبلهم و لا جان * يعني جهت مومنان در بهشت آن چنان حوريان
هستند كه محض بشوهر خود توجّه دارند و قبل از شوهر خود شان از انس
و از جن اصلا بآنها نرسيده اند و نيز در سورة النباء وارد است كه * ان

للمتقين مفازا و حدائق و اعنابا و كواعب اترابًا و كاسا دهاقا * يعني بدرستي كه جهت متّقيان مكان عيش مهيّا گرديده است يعني باغهاي درخت انگور و حوريان نارپستان و شوهر دوست و كاسه‌هاي پر كرده بديهي است كه چنين كلمات‌را كلام خدا گفتن لائق نيست زيرا كه در جنب علم و تقدس خداوندي اين قديل مضامين و معاني لياقت و مناسبت ندارد نظر باين و سائر آيات قرآن بخت اخروي متابعان محمد در پوشيدن لباسهاي فاخر و نشستن بر بالاي فروش گرانبها و خوردن ميوه‌هاي نيك و گوشت لذيذ طيور بهشتي و در نوشيدن شراب لذيذ و شير و عسل مصفّا و صحبت و رفاقت با حور العين است و مفسّران قرآن و احاديث لذت آنرا ديگر بيشتر بيان مي سازند چنانكه كيفيّت آن در اوراق ۱۶۷ الى ۱۷۱ كتاب عين الحيات و در اوراق ۲۰۱ الى ۲۰۸ كتاب حق اليقين و در مشكات المصابيح در باب صفة الجنّة و اهلها و سائر مفصّلاً ثبت و ضبط گشته است و از مضامين احاديث مرقومهٔ مواضع معلومه بواضحي تمام ظاهر و روشن مي گردد كه بهشت اعتقاد محمديّة بالكليّة مجازي و جسماني است بدان طريق كه هر چيزي كه از خيال آدم نفساني خطور كند در آنجا حاضر است و هر لذّت و عيش و عشرت نفساني و جسماني كه قلب انسان ميل بآن دارد در آنجا يافت مي شود واضح است كه بچنين بهشت اميد دادن و امّيد بستن آدمي‌را از تلاش پاكي قلب و نيك افكار باز داشته بخواهشهاي نفساني قوّت و قدرت مي دهد پس چنين بهشت چگونه شايسته و لايق تقدّس خداوندي مي تواند بود و روح آدمي كه جهت تعبّد ابدي خلق شده است و لذّت و عيش روحاني‌را مي خواهد و محض به تحصيل حب و قرب الهي و مشمولي لطف و رضامندي خداوندي ساكت گشته خرّم و خوش حال و مالك بخت و جلال مي گردد در چنين لذّات و عيش و عشرت نفساني بچه طريق ساكت و خوش حال مي تواند گرديد آيا اين گونه آيات قرآن افكار نفساني قلب مطالعه و استماع كننده‌را بحركت نمي

آورند و آنهارا پرورش نمي دهند و آيا مي شود كه خدا خواهشهاي نفسانيرا
پرورش دهد و آنهارا بحركت آورد حاشا بلكه در چنين صورت بتقدس
خدا بحث وارد مي گشت بنابر اين بهشت بيان شدهء قرآن دليلي
است واضح وآشكار كه آن از جانب خدا نيست *
و ديگر در سورة التحريم مرقوم است * يا ايها النبي جاهد الكفار و المنافقين
و اغلظ عليهم * يعني اى پيغمبر جهاد كن با كفار بشمشير و بمنافقين
بحجت و بايشان تندي و سختي نما ديگر در سورة البقرة مرقوم است كه
* كتب عليكم القتال وهو كره لكم * يعني مقاتله بشما امر شد و اين از
براي شما كراهت دارد و ديگر در سورة النساء مسطور است كه * فليقاتل
في سبيل الله الذين يشرون الحيوات الدنيا بالاخرت و من يقاتل في سبيل
الله فيقتل او يغلب فسوف نؤتيه اجرا عظيما * يعني جهاد كنندگان
در راه خدا آن كسان اند كه مي خرند بحيات دنيا آخرت‌را و هر كس
كه در راه خدا جهاد نمايد و بقتل رسد يا غالب آيد بدرستي كه ما باو
اجر عظيم خواهيم داد و در سورة الفتح مرقوم است كه * تقاتلون هم او
يسلمون * يعني قتل كنيد شما آنهارا يا آنها مسلمان شوند و ديگر آيه
آتيه سورة الانفال نيز باين مطلب منسوب است كه * و قاتلو هم حتي
لا تكون فتنة ويكون الدين كله لله * يعني مقاتله نمائيد با كافران تا ديگر
فتنه نماند و دين بالكلية دين خدا باشد و ديگر در سورة النساء مسطور است
كه * فان تولو فخذو هم و اقتلو هم حيث وجدتمو هم * يعني كساني
كه از اسلام روگردان شوند بگيريد آنهارا و بقتل رسانيد در هر جا كه يابيد
آنهارا و ديگر در سورة الانعام مرقوم است كه * من يشاء الله يضلله و من يشاء
يجعله علي صراط مستقيم * يعني هر كرا خدا بخواهد بضلالت مي برد و
هر كرا بخواهد در راه راست دامي دارد و ديگر در سورة البقرة نوشته شده
است كه * ان الذين كفروا سواء عليهمء انذرت هم ام لم تنذرهم لا يومنون * ختم
الله علي قلوب هم و علي سمع هم و علي ابصار هم غشاوة و لهم عذاب عظيم *

يعني آنائي كه كافر اند تفاوتي ندارد اگر تو بايشان نصيحت دهي يا ندهي آنها ايمان نخواهند آورد خدا دلها و گوشهاي ايشان‌را مهر نموده است و بچشمان آنها پرده كشيده است و مورد عذاب عظيم خواهند گشت و ديگر در سورة الاعراف مسطور است كه * من يهدي الله فهو المهتد ومن يضلل فاوليك هم الخاسرون و لقد ذرانا لجهنم كثيرا من الجن و الانس * يعني بهركس كه خدا هدايت نمايد او هدايت خواهد يافت و آنانرا كه بضلالت اندازد هر آئنه هلاك خواهند گرديد و بدرستي كه ما بسياري از جن و انس‌را بجهت جهنم آفريده ايم در اين صورت بنابر مضمون شش آيهٔ اول كه در خصوص جهاد از قرآن ذكر نموديم لازم مي آيد كه محمد وعظ قرآن‌را بضرب شمشير قوّت دهد و مردم‌را بكراهت بايمان آورد و مجبوراً بطريق اسلام قائل و معتقد سازد و هركس كه دين محمدرا قبول كرده است اگر چنانچه بعد نكول و باز گشت نمايد در هر جاي كه اورا بيابند در همان ساعت مقتولش سازند پس ديگر آدمي بجهت دريافت حقيّت يا غير حقيت قرآن و براي فكر و گفتگو در مضمون و طريقه آن مجال و فرصتي نخواهد يافت بلكه از مضمون قرآن چنين مستفاد مي گردد كه شخص يا جبراً و مكروهاً ايمان آورد يا اين كه بقتل برسد نهايت دراين حال قدرت فاعل مختاري كه از خدا بآدمي داده شده است كه نظر بآن اختيار قبول و ردّ نيك و بد در خود انسان است بالكليّه بر طرف مي گردد و ديگر بنابر مضمون سه آيهٔ آخر كه مرقوم داشتيم فاعل مختاري آدمي بالمرة باطل مي گردد بمرتبهٔ كه جهت ايمان آوردن يا نياوردن هيچ اختيار و قوّت و قدرتي در دست انسان باقي نمي ماند بنابراين نصيحت و تعليم دادن هم بي فائده و باطل خواهد بود زيرا شخصي‌را كه خدا از ازل كافري و ملحدي قسمت كرده و از براي جهنّم آفريده است ديگر چه فائده دارد كه باو نصيحت و تكليف ايمان نمايند و حال آنكه همان بي ايماني و ملحدي تقدير و قسمت او بوده است پس نظر بمضمون آيات مذكورهٔ قرآن چنان مفهوم

مي گردد كه العياذ بالله خدا مانند پادشاه ظالمي عدالت و مهرباني خودرا از نظر انداخته بعضي از آدميان‌را بجهت ايمان و بعضي‌را از براي كفر و عصيان و جهنّم آفريده و از ازل تقدير لا تغئير ايشان‌را چنين نموده است كه ابدالآباد در دوزخ بسوزند پس بنابر اين خدا نه محض نيكي و خوش حالي بندگان خودرا خواهان است بلكه هلاكت ابدي بعضي‌را خواسته و ايشان‌را از براي همين آفريده است امّا اگر احياناً اين آيات راست و درست بوده باشند هرآئنه لازم مي آيد كه بعدالت و رحمت خداوندي نقصي برسد و جبر و ظلم‌را ملزوم باشد امّا چون نقص در امر خداوندي محال است پس يقين و آشكار است كه كتابي كه چنين آيات در آن مسطور گشته كلام خدا نيست *

در اين باب نيز معني انجيل در انتهاي مراتب از معني قرآن افضل و برتر است چنانكه بختي كه از براي انسان در انجيل وعده شده است نه در خوردن و آشاميدن است بلكه آرام و خوش حالي قلب در روح‌القدس است يعني در چشيدن لذّت رضامندي خدا است و ايمان آورندهٔ كه در اين عالم قلبا مطيع و محب خدا گرديده است بطريق اولي در آن عالم بخدا تقرب تمام يافته خدارا كاملاً خواهد شناخت و تمجيد و تعبد لائقه بعمل خواهد آورد چنانكه اين مطالب‌را در فصل پنجم باب دوم اين رساله ذكر نموديم و بنابر انجيل در ردّ و قبول حقيقت آدمي فاعل مختار است واگر كسي اراده و خواهش ايمان آوردن نمايد روح‌القدس جهت ايمان آوردن و بانجام رسانيدن اراده و احكام خداوندي باو قوت مي بخشد واگر آدمي خواهش ايمان آوردن نداشته باشد در انجيل نهي گرديده است كه جهت بي ايماني هيچ كس اورا ظلم ننمايد ليكن بچنان كس در انجيل بيان شده است كه بجهت بي ايماني خود آن شخص يقيناً بغضب الهي گرفتار خواهد گشت و ديگر تعليمات انجيل نسبت بقرآن بمراتب شيرين و تسلّي دهنده و آدمي‌را فارغ البال سازنده است

زیرا که بنابر مضمون قرآن آدمي همیشه در این شک است که شاید من یکي از آن کسان باشم که بجهت بی ایماني و از براي پر ساختن جهنّم آفریده شده اند و بدین علّت ابداً نجات نخواهم یافت نهایت انجیل بهرکس آشکارا مي گوید که مضطرب مباش زیرا که خدا هیچ کس‌را بجهت هلاکت خلق نکرده و هیچ کس‌را مقدّر جهنّم نساخته است بلکه خواهش محبت موفوره اش این است که همگي نجات یافته بخت جاوداني‌را تحصیل نمایند و نیز بیان مي کند که آدمي محبّت خدارا بآشکاري و یقیني کلّي از آن دریافت مي تواند نمود که خدا فرزند خودرا بانسانیّت و حقارت و مصلوبیّت سپرده است محض از براي این که هر آدمي بوساطت یسوع مسیح از گناهان و عقوبت آنها رهائي یافته بخت جاوداني‌را تحصیل نماید بشرطي که آدمي نیز بانجیل معتقد گشته قلباً خدارا دوست دارد و مطیع و منقاد احکام او باشد و بنابر آیات مبینات انجیل فقط آنان بهلاکت مي رسند و بجهنّم اندخته مي شوند که محبّت خداي‌را که در مسیح بیان و ظاهر گردیده است قبول نمي نمایند و بمسیح ایمان نمي آورند و اورا رهاننده‌ٔ خود نمي دانند و رفتار بد و بي انصافي و ظلم و ستم‌را شعار و شیوه‌ٔ خود مي سازند *

مخفي نماند که در قرآن چندین آیات نیز یافت مي شود که مضمون آنها بخلاف مضامین آیات مذکوره آمده است از این قرار که در راه دین اکراه و ظلم و ستم ننمایند و بآن کساني که از دین اسلام باز گشت نمایند زحمت ندهند چنانکه توضیح این معني در این آیات بیان گردیده است مثلاً در سورة البقره که * لا اکراه في الدّین * یعني در خصوص دین باید جبر نشود و در سورة الغاشیه مسطور گشته است که * فذکر انما انت مذکر لست علیهم بمصیطر * (یعني ای محمد) تو نصیحت ده زیرا که بدرستي که تو ناصحي و در مادهٔ ایشان حکم و زوري نداري و در سورة النور تحریر یافته است که * قل اطیعوا الله و اطیعوا الرسول فان تولوا

فانما عليه ما حمّل و عليكم ما حمّلتم و ان تطيعوه تهتدوا و ما علي الرّسول الا البلاغ المبين * يعني (بگو اي محمد) كه اطاعت خدا و اطاعت رسول نمايند امّا اگر باز گشت كنيد باو لازم است كه امري كه سزاوار اوست بعمل بياورد و بشما لازم مي شود كه لازمهٔ خودرا بانجام برسانيد و اگر باو اطاعت نمائيد هدايت خواهيد يافت و الاّ چيزي كه سزاوار رسول ماست محض بآشكاري وعظ نمودن است و در قرآن بضدّ آيات مزبورة چنان آيات نيز مرقوم اند كه در آنها به بي ايمانان چنين تكليف شده و بيان گرديده است كه اگر بقرآن ايمان نياورند اصحاب جهنّم خواهند شد چنانچه بر مضمون اين آيات اختيار قبول يا ردّ كردن تكليف ايمان در انسان باقي است و ايضاً هر چندي كه در اكثر آيات قرآن مسطور است كه يسوع مسيح محض بشر و بنده و پيغمبر بوده است ليكن بضدّ آنها باز در دو موضع قرآن بيان شده است كه مسيح از جنس بني نوع بشر نيست بلكه مرتبه اش اعلي است چنانكه در سورة النسا بيان گرديده است كه * انما المسيح عيسي ابن مريم رسول الله و كلمته القيها الي مريم و روح منه * يعني بدرستي كه يسوع مسيح ابن مريم رسول خدا است و كلمهٔ او (يعني كلمهٔ خدا) كه القاشد بمريم و روحي است از خدا مخفي نماند لفظي كه در اين آيه بمسيح كلمهٔ خدا خطاب شده است انتقال يافتهٔ انجيل است چنان كه در آيهٔ اول و چهاردهم فصل اول يوحنّا مرقوم است كه بود در ابتدا كلمهٔ (يعني مسيح) و آن كلمه نزد خدا بود و آن كلمه خدا بود و همان كلمه مجسّم شده درميان ما قرار گرفت و نيز در قرآن الفاظ روح الله بمسيح منسوب گشته است چنانكه در سورة التّحريم بيان يافته است كه * و مريم ابنت عمران الّتي احصنت فرجها فنفخنا فيه من روحنا * يعني مريم دختر عمران آن است كه بكارت خودرا محصون داشت و از روح خود ما باو دميديم امّا واضح است كه اين آيات ضدّ و خلاف آن آيات مي باشند كه معني آنها بر انكار الوهيت مسيح آمده

است و از این گونه اختلافات که آیات مزبورۀ و سائر آیات بیک دیگر دارند اگرچه باز دلیل مي توانستیم آورد که قرآن از جانب خدا نیست بسبب آنکه اختلافات معاني و ضد احکام در کلام خدا از جملهٔ صفات ناقصه است لیکن اقدام باین قبیل دلائل و بیان آنرا لازم ندانستیم زیرا از مطالب و دلائلي که تا حال در این فصل در باب معاني قرآن ذکر نمودیم بالکلیّه ثابت و واضح گردید که قرآن کلام خدا نیست و چون تعلیم قرآن چنانکه سابقا ثابت گشت ضدّ و خلاف تعلیم انجیل است و تقاضاي روح آدمي‌را ساکت نمي سازد و بعضي آیات قرآن بتقدس و مهرباني و عدالت خداوندي نقص بهم مي رسانند در این حال واضح و آشکار است که تعلیم و معاني قرآن آن شروطرا که در دیباچه و در ابتداي این باب جهت صدق الهام حقیقي ذکر نمودیم بانجام نمي رساند خلاصه تماماً معلوم گردید که از تعلیم و معني قرآن ابداً دلیل از براي حقیّت و از جانب خدا بودن آن یافت نمي شود بلکه از همان معني و تعلیم بواضحي تام ثابت مي گردد که امکان ندارد که قرآن کلام خدا باشد *

مخفي نماند که مفسّران قران در بعضي اوقات آیات مذکوره‌را بخلاف معني ظاهري لفظ تفسیر نموده بمضمون دیگر تاویل مي نمایند و بجهت پوشیدن نقص آن آیات قانون منسوخیّت بمیان آورده و همین عذررا مایهٔ دلیل خود ساخته مي گویند آیهٔ که بعد نزول یافته است اگر بمضمون آیهٔ قبل ضدّیت داشته باشد آنرا منسوخ ساخته و همه مي گویند که چندین آیات منسوخ شده در قرآن ثبت گردیده است امّا هر کس که اندک فکر کننده و دقّت گیرنده است خواهد فهمید که چنین قاعدهٔ نیز عیب و نقص دارد و در باب آن آیات که منسوخ نگشته لیکن معني ظاهري آنها ناقص و نالائق است مي گویند که آنها معاني باطني دارند و بعضي از امّتان محمد این ادّعارا نیز مي کنند که گویا آیات قرآن نه محض یک معني دارد بلکه در هر حرف و لفظ آن هفت یا هفتاد معاني

باطني مستتر است و هم مي گويند که معني قرآن بآن مرتبه اعلا است
که نه شخص عوام بل هر فاضلي نيز بدرک و تشخيص آن قادر نمي باشد
و بدين سبب علماي محمديان بهمدينان خود تکليف مي نمايند که در
درک معني قرآن بهمان مرتبه اکتفا نمايند که مفسّران گفته و تاويل نموده
اند پس بدين طريق مفسّران و علما عيب و نقص قرآن‌را از خلق پوشيده
و از فهميدن معاني حقيقي قرآن باز داشته اند و علما در تفسير و تاويل
معاني قرآن بمعني ظاهري الفاظ متوّجه نگرديده اکثر آيات قرآن‌را بطريق
خواهش و صلاح خود تفسير کرده و تاويل نموده اند و اگر بالفرض آيات
قرآن هفت يا هفتاد معني داشته باشد در آن وقت ديگر کسي نخواهد
دانست که معني حقيقي قرآن کدام است که بدان عمل کرده شود
و چون مفسّران هفت يا هفتاد معني آيات قرآن‌را پيدا ننموده و در
تفسير معني باطني موافقت ندارند پس تشويش شخص فکر کننده بمرتبهٔ
زياده خواهد شد که نخواهد دانست که در خصوص معني قرآن چه
فکر نمايد و کدام معني آنرا قبول کند خلاصه اگر چنانچه محمديان ادّعا
نمايند که قرآن هفت معني باطني يا زياده داشته باشد و يا معني قرآن
بدين طريق مي باشد که محض بعضي علما و برخي فضلا مي توانند فهميد
پس اين مرحله شخص فکر کننده‌را به تشويش تمام انداخته در تشکيک
کلّي خواهد گذاشت زيرا که در قلب خود خواهد گفت که اگر قرآن
بجهت هدايت همهٔ مردم نازل شده است پس نه اينکه علما و فضلا
معني آنرا بايد بفهمند بلکه مي بايست هر کس بقوهٔ خود از مطالب
و معاني آن اطلاع و آگاهي يابد و نيز فکر کننده خواهد گفت که اگر معني
آنرا نتوانم درک نمود پس تکليفات آنرا چگونه بانجام رسانم يا اگر بقول
علما عمل نمايم بچه طريق يقين حاصل خواهم کرد که آنها سهو و نسيان
ننموده معني درست و راست‌را بمن گفته اند في الجمله بهر فکر کننده
بآساني معلوم و واضح خواهد گرديد که ادّعاي مذکوره در باب معاني باطني

قرآن اصلي و بنائي ندارد و بنابر معني اين آيات قرآن نيز ادّعاي مذكوره
باطل و خلاف است زيرا كه در سورهٔ آل عمران نوشته شده است كه
هو الذي انزل عليک الكتاب منه آيات محكمات هن ام الكتاب
و اخر متشابهات فا ما الذين في قلوبهم زيغ فيتبعون ما تشابه منه
ابتغاء الفتنة و ابتغاء تاويله و ما يعلم تاويله الا الله و الرّاسخون في العلم
يقولون امنا به كل من عند ربّنا و ما يذكّر الا اولوا الالباب يعني خدا است
كه كتابرا بتو نازل كرده است و بعضي آيات آن كتاب محكم هستند
بآشكاري و آساني فهميده مي شود و آنها اصل كتاب اند و سائر اين
متشابهات يعني تمثال است امّا آناني كه در قلب شان شکّ و خرابي
هست بجهت فتنه انگيزي مي خواهند كه بتاويل آيات تمثال دست
اويزي نمايند و حال آنكه غير از خدا تاويل آنهارا احدي نمي داند امّا
آناني كه در علم راسخ و استوار اند مي گويند كه ما بآنها ايمان آورده ايم
و تمامي آنها از پروردگار ماست و هيچ كس پند نمي گيرد مگر صاحبان
عقل ما اين آيه‌را بنابر راي مفسّران جماعت سنّي ترجمه نموديم زيرا كه
تفسير آنها نظر بصرف و نحو درست و به تسلسل و معني آيه مناسب
و مطابق است اگر الفاظ و الراسخون في العلم چنانكه زعم مفسّران شيعه
است بالفاظ سابق معطوف باشد در آن حال مي بايست كه پيش از
لفظ يقولون يک واو يا ضمير اشاره كه عبارت از وهم است بوده باشد
و چون در كلمات قبل بلفظ و معني عام اشاره شده است كه محض
آنان كه در قلب شان خرابي هست تاويل آيات متشابهات‌را جويا
و طالب اند پس از اين واضح مي شود كه علماي شيعه هم در فهميدن
معني آن آيات عاجز و قاصر اند زيرا كه اگر ايشان في الحقيقت قلباً از
متابعان محمد اند بآنها نيز واجب است كه در خواهش تاويل آن گونه
آيات نباشند و همچنين الفاظ بعد كه امنّا كل من عند ربّنا است صحت
و درستي ترجمه و تفسير مذكوره‌را ثابت مي سازد زيرا كه كلمات و الراسخون

في العلم يقولون راجع است بالفاظ و ما يعلم تاويله الا الله يعني باين معني که آناني که در علم و دانستن قرآن راسخ اند و در قلب شان زيغ و شک نيست مي گويند که هر چندي که ما آيات متشابهات‌را نمي فهميم باز آنهارا قبول مي نمائم و هر چيزي که در قرآن هست از خدا مي دانيم پس از مضمون اين آيهء قرآن معلوم و مفهوم مي گردد که در قرآن دو نوع آيات مسطور اند قسمي بآشکاري و آساني فهميده مي شود که معاني آنها از الفاظ ظاهري مفهوم مي گردد و اين قسم آيات بناي قرآن اند و سواي اينها يعني قسم دوم چنان آياتي مي باشند که بآنها متشابهات گفته مي شود يعني آنها متضمن بمعاني باطني هستند چنانکه بغير از خدا هيچ کس آنهارا درک نمي تواند نمود و نبايد که کسي در خصوص فهميدن و تاويل آنها سعي نمايد لاکن در هيچ موضع قرآن اشاره نشده است که آيات متشابهات کدام اند پس در اين صورت آشکار است که آيات متشابهات محض آنها مي باشند که در آنها اشاره رفته است که معاني و مطالب آنها بطريق تمثال است و سائر آيات که در آنها چنين اشاره نمي باشد بايد که معني آنهارا ظاهرا و لفظا فهميد زيرا که اين نوع تفسير بقانون صحيحهء تفسير مطابق و موافق مي آيد چنانکه ضابطه و قانون تفسير صحيح اين است که اولاً مي بايد که مفسّر مطلب کتاب‌را چنان در يابد که در ضمير مصنّف بوده است پس شخص مطالعه و تفسير کنندهء کتاب بايد که از احوال ايّام مصنّف و از عادات و مذهب آن طائفه که مصنّف در ميان آنها تربيت يافته است اطلاع و آگاهي داشته و هم از صفات و احوالات خود مصنّف خبردار باشد نه آنکه محض بدانستن زبان آن کتاب اکتفا نموده بترجمه و تفسير آن اقدام نمايد و ثانياً بايد که بتسلسل مطالب کتاب متوجّه گشته ملحقي سخنان قبل و بعدرا متفرق نسازد و هر مطلبي‌را که مي خواهد تفسير کند بايد با همگي آن مواقع که باين مطلب مناسبتي و مطابقتي دارند مقابله نموده بنابر آن تفسير نمايد و ثالثاً چون معني

ظاهري که در گفتگو مشهور است همان معني است که مصنفين بآن معني الفاظرا در کتب خود ضبط و ثبت مي نمايند پس بايد که مفسّر نيز از آن معني ظاهري و مشهوره دست بر ندارد مادام که از خود موضع کتاب معلوم نگردد که مقصود مصنّف در اين موضع تمثال و کنايه بوده است و در صورتي که تمثال باشد بايد که در آن حال نيز معنيرا موافق مضمون و مطلب تمثال تفسير نمايد و الّا مفسّر محض بنابرخواهش خود نمي تواند تفسير نمود و هر کس که تعصّبرا بر کنار گذاشته بطريق انصاف بمعني آيات قرآن که در اين رساله ذکر نموديم ملاحظه نمايد خواهد فهميد که موافق تفسير صحيح و قانون مذکورة معني آن آيات بهمين معني است که ما ترجمه کرده و تفسير نموديم و در هيچ يک آنها بتمثال و تشبيهي اشاره و اطلاقي نگرديده است *

فصل چهارم

در ذکر کلمات چند در باب رفتار و صفات محمد

در فصلهاي گذشته ثابت گرديد که از عبارت و مضامين قرآن دليل از جانب خدا بودن آن صادر نمي شود حال بصفات و رفتار محمد رجوع نموده ملاحظ نمائيم که آيا صفات پيغمبري در او يافت مي شود يا نه در ابتداي اين باب ذکر نموده ايم که يکي از صفات پيغمبري اين است که معجزه يا پيشينگوئيها از او بظهور رسيده باشد نهايت نظر بمضمون قرآن هيچ معجزه از محمد صدور نيافته است چنانکه در سورة العنکبوت مسطور است که * و قالوا لو لا انزل عليه آيات من ربه قل انما الآيات عند الله و انما انا نذير مبين * يعني مي گويند که اگر از پروردگار او باو علامتي نازل نگردد ايمان نخواهيم آورد بگو (اى محمد) بدرستي که آيات در نزد

خدا یند و بتحقیق که من آشکارا نصیحت دهنده ام و همچنین در سورة
بني اسرائیل نیز مذکور است که * وقالوا لن نومن لک حتي تفجر لنا من
الارض ینبوعا او تکون لک جنة من نخیل و عنب وتفجر الانهار خلالها تفجیرا
او تسقط السّماء کما زعمت علینا کسفا او تاتي باللّه والملائکة قبیلا او یکون
لک بیت من زخرف او ترقي في السماء و لن نومن لرقیک حتي تنزل
علینا کتاباً نقرؤه قل سبحان ربّي هل کنت الا بشرا رسولا * یعني آنان مي
گویند که ما بتو هرگز ایمان نخواهیم آورد تاکه تو بجهت ما از زیر زمین
چشمهٔ آب جاري نسازي یا باشد ترا بُستاني از خرما یا بستان انگور و
روانه کني جویهارا بطور جاري یا بزیر بیاوري آسمان‌را چنان که ادّعا کردي
یا بیاوري خدا و فرشتگان‌را جهت شهادت یا باشد ترا خانهٔ از آریش
طلا یا بر بالاي آسمان بروي و بالا رفتن ترا باور نتوانیم کرد مگر فرود آري
از براي ما کتابي که ما بخوانیم در جواب ایشان بگو (ای محمد) که شکر
باد به پروردگار من نیستم مگر بشري به پیغمبري فرستاده شده ام و دیگر
در سورة الانعام مرقوم است که * واقسموا بالله جهد ایمانهم لن جاءتهم
اية لیومنن بها قل انّما الایات عند الله و ما یشعرکم انها اذا جاء لا یومنون
* یعني با سوگند سخت خود قسم یاد نموده اند که اگر بایشان معجزهٔ نازل
شود بدرستي که بآن ایمان بیاورند بگو (ای محمد) بتحقیق که معجزات
در نزد خدا یند و شمارا آگاه نگردانید زیرا که اگر معجزه بیاید باز آنها ایمان
نخواهند آورد و ایضاً در همین سوره مسطور است که * ما عندي ما
تستعجلون به ان الحکم الا الله یقض الحق و هو خیر الفاصلین قل لو ان
عندي ما تستعجلون به لقضي الامر بیني و بینکم * یعني بگو (ای محمد)
که نیست در نزد من آن چیزي (یعني معجزه) که شما در خصوص آن
استعجال مي ورزید زیرا که حکم از خدا است و او حق‌را ظاهر خواهد
ساخت و اوست که بهترین حکم کنندگان است بگو (ای محمد) بدرستي
آن چیزي (یعني معجزه) که مي خواستند بزودي بعمل بیاید اگر در نزد

من مي بود هرآئنه بانجام مي رسيد امري كه فيمابين من و شما بود پس واضحة از اين آيات مفهوم مي گردد كه محمد هيچ معجزهٔ ظاهر نساخته وبظاهر ساختن هم قادر نبوده است و هر چندي كه مفسّرين قرآن ادّعا مي كنند كه چون خدا ميدانست كه اشخاصي كه اين معجزاترا از محمد مي خواستند اگر چنانچه مي ديدند باز ايمان نمي آوردند پس بنابر رحمت خود محمدرا ماذون نساخت كه معجزاترا ظاهر سازد تاكه عذاب آنان كه معجزاترا ديده و ايمان نياورند نيفزايد و الاّ سواي اوقات مذكوره محمدرا قدرت اظهار معجزه بوده است نهايت بنابراين ادّعا كه مفسّران بميان مي آورند بواضحي كلّي محمدرا كاذب مي سازند زيرا كه در اين آيات محمد آشكارا اقرار مي نمايد كه كار من محض نصيحت دادن است و الاّ اگر اختيار اظهار معجزه در من مي بود هرآئنه آنهارا بعرصهٔ ظهور آورده و باين طريق اتمام حجّت مي نمودم و علاوه بر اين مدعيّاني كه جهت ثبوت رسالت دليل معجزه مي خواستند محمد ايشان‌را در هيچ جا و هيچ وقت بمعجزهٔ كه سابقاً كرده باشد رجوع نكرده و نيز نگفته است كه من بعد معجزه از من بظهور خواهد رسيد و بديهي است كه اگر چنانچه از محمد معجزهٔ وقوع يافته هرآئنه مدعيان خودرا بآنها رجوع كرده و مجاب مي ساخت و آنها هم بجهت ايمان نياوردن ديگر عذري نمي توانستند آورد ليكن از همين مرحله كه مدعيّان هميشه طلب معجزه از محمد مي كردند و او آنهارا هيچ وقت بمعجزه رجوع نمي كرد بالكليّه آشكار و يقين مي گردد كه محمد ابداً معجزه ننموده و قدرت معجزه باو نداده شده چنان كه اين مطلب بواضحي تمام از سورهٔ بني اسرائيل معلوم مي گردد كه درآن مرقوم است كه * ما منعنا ان نرسل بالايات الا ان كذب بها الاولون * يعني هيچ چيز مارا مانع نشده است كه ترا با معجزات بفرستيم مگر اين كه پيغمبران اوّلين‌را كه با معجزات فرستاديم باز كاذب دانستند پس بنابر مضمون اين آيت نيز بالتّمام واضح است كه محمد در هيچ وقت معجزه

نکرده و این دلیل رسالت نداشته است نهایت بعض علما ادّعا می کنند که در آیات مذکوره نفی معجزه عام نیست بلکه محض نفی خاص است یعنی در آنها محمد صرف انکار آن خاص معجزات را کرده است که بعض بی ایمان عربان در آن وقت از او خواسته بودند و دعوی می نمایند که این امر از لفظ الایات با الف لام ثابت می شود که بمعنی آن خاص آیات تعبیر می کنند و می گویند که اگر در مقام الایات لفظ آیة می آمدی در آن حال البته فائدهٔ نفی عام حاصل می شد و ثابت می گردید که هیچ معجزه از محمد ظاهر نشده است مگر ادّعای مزبوره صرف در آن وقت درست می بود که لفظ الایات در قرآن همیشه بمفاد خاص آمده باشد لیکن در این صورت که از خود این آیت و دیگر آیات قرآن واضح و ثابت می گردد که لفظ الایات در این جا و در اکثر مواضع قرآن بمعنی لفظ آیة یعنی بمعنی و فائده عام آمده است پس ظاهر و مثبت است که دعوی مذکوره باطل و بیجا است و چند از آن آیات قرآن که در آنها لفظ الایات بمفاد عام آمده است این است مثلاً در همان آیت آخر لفظ نرسل اشارت است که لفظ الایات بمفاد عام آمده است چنانچه از الفاظ آخرین همین آیت معلوم می شود که بدین مضمون اند که * ما نرسل بالایات الّا تخویفا * یعنی ما انبیارا با معجزات نفرستاده ایم مگر جهت خوف دادن حال چنانچه در این مقام الایات بمعنی عام آمده است پس ظاهر است که در مقام اوّل نیز همان مراد دارد و ایضاً در آیهٔ سوم مذکوره بالا لفظ آیة یعنی جاءتهم اية بمعنی عام آمده است و من بعد با لفظ الایات تعبیر یافت یعنی انما الایات الخ لهذا ظاهر است که الآیات در آنجا بهمان معنی آیة یعنی بمعنی عام آمده است و ایضاً در سورهٔ عمران وارد است که ذلک نتلوه علیک من الایات یعنی ما بدین طریق آیات را بر تو بیان می کنیم و ایضا در سورهٔ انعام مذکور است که قد فصّلنا الایات لقوم یعلمون یعنی ما بدین طریق آیات را بیاد کنندگان

بیان کردیم و همین الفاظ در سورهٔ اعراف و در سورهٔ توبه و غیره نیز واقع اند و ایضاً در اوائل سورهٔ رعد مسطور است که یفصّل الایات لعلّکم الخ یعني او آیات را بشما تفصیل مي کند و ایضاً در سورهٔ دخان وارد است که و اتینا هم من الایات یعني ما بایشان یعني به بني اسرائیل آیات یعني معجزات داده ایم و ایضاً در سورهٔ احقاف مرقوم است که و صرفنا الایات لعلهم یرجعون یعني ما نشانهاي خود بایشان بیان نمودیم خلاصه مانند اینها بسیار آیات در قرآن یافت مي شود که در آنها لفظ الآیات بمعني عام آمده است و در بعض مقام مراد از آیات قرآن و در بعض مراد از معجزات و نشانهاي خداوندگار در اسمان و زمین و در بعض مقام از آن معجزات مراد دارد که انبیا نسبت بعادت الله ظاهر نموده اند لهذا شک نیست که در آیات مذکورة الصدر نیز لفظ الآیات بمفاد عام آمده است و محمد در آنها نفي عام ازین کرده است که معجزات را که مطابق عادت الله بانبیا داده شده بودند بما نداده شده * اگر بعضي مي گوید که مسیح نیز اگرچه صاحب معجزه بود باز انکار معجزه کرده است چنانچه در آیهٔ ۴ باب ۱۶ متّي مرقوم است که مسیح فرمود که طبقهٔ شریر فاسق آیت را خواهش مي نمایند و سواي آیت یونس پیغمبر هیچ آیتي بوي داده نخواهد شد پس بدان که این آیت مفید آنها نخواهد بود زیرا که اولاً سرداران یهود از راه امتحان یک آیت خاص از آسمان از مسیح خواسته بودند چنانچه از آیهٔ اول همان باب متّي ظاهر و ثابت است که مرقوم است که فروسیان و زادوقیان پیش آمده بر سبیل امتحان از وي سوال نمودند که آیت آسماني بر آنها ظاهر سازد پس مسیح صرف آن آیهٔ خاص از آنها انکار فرمود و پس ثانیاً مسیح نگفت مانند محمّد که آیات نزد من نیست من با معجزه نفرستاده شده ام بلکه فرمود که یک خاص آیت نیز با شما داده خواهد شد یعني معجزهٔ یونس نبي که عبارت از قیام مسیح است چنانچه در آیات ۳۸ الي ۴۱ باب ۱۲

متّي بيان شده است و آن آيت در وقت قيام مسيح بآنها رسيده بود
ثالثًا معجزات مسيح در انجيل بتفصيل بيان شده و گفته است كه او
فلان مرده‌را زنده كرد و فلان نا بينارا بينائي بخشيد و فلان بيماررا شفا
داد و قس علي هذا و خود مسيح يهوديان‌را بمعجزات خود رجوع فرموده
گفت چنانچه در آيهٔ ۳۸ باب ۱۰ يوحنّا مذكور است كه اگر مرا باور
نكنيد كارهاي مرا باور كنيد و خود سرداران يهود نيز بمعجزات مسيح اقرار
داشته اند چنانچه در آيهٔ ۲ باب ۳ يوحنّا مسطور است كه نيقوديمس كه
يكي از سرداران يهود بود در شب نزد يسوع آمد وگفت ربي ما مي دانيم
كه تو از جانب خدا از براي تعليم آمدهٔ زيرا كه هيچ كس اين معجزات‌را
كه تو مي نمائي نمي تواند نمود جزاين كه خدا با وي باشد مگر در قرآن
در هيچ مقام نگفته شده كه محمد فلان فلان معجزه كرده است بلكه صرف
عذر و نفي از معجزه كردن جا بجا مذكور گشته است چنانچه گذشت *

نهايت بعضي اوقات محمديان آيهٔ سورة القمررا چنانكه مسطوراست كه
اقتربت الساعة و انشق القمر يعني ساعت يا روز قيامت رسيد و ماه
شگافته شد جهت معجزهٔ محمد دليل آورده مي خواهند كه از مضمون
آن معجزهٔ محمدرا ثابت سازند ليكن معجزهٔ محمد از اين آيت
بچند وجه ثابت نمي شود اولا لفظ السّاعة با الف لام در حالت مفرد در
قرآن همه وقت بمعني روز قيامت آمده است مثلا در اوائل سورهٔ طه
و سورهٔ حج و سورهٔ شوري و غيره بدان كه لفظ الساعة در دوازده سورهٔ و
پانزده جا يافته شده و در همه مقام بمعني روزاخير يا ساعت اخير آمده
است چنانچه مفسرين نيز آنرا بهمان مضمون بيان نموده و تعبير كرده اند
كه روز قيامت رسيده است و جملهٔ انشق القمر با واو عطف با جملهٔ
اقتربت الساعة ملحق گرديده معطوف و معطوف عليه هر دو بحكم يك
جمله است و سواي اين در هر دو جمله دو تا فعل ماضي آمده اند پس
چنانچه فعل اول اقتربت معني مستقبل دارد يعني روز قيامت خواهد

آمد بهمان طریق فعل دوم انشق نیز مراد سینشق دارد یعني در وقتي که روز قیامت خواهد آمد ماه شگافته خواهد شد چنانچه بعضي علما و مفسرین نیز آیه‌را بدین مضمون بیان کرده اند مثلا زمخشري و بیضاوي در تفسیر خود شان اگرچه آیهٔ مذکوره‌را معجزهٔ محمد مي دانند باز چنین مي نویسند * و عن بعض الناس ان معناه ینشق یوم القیامة و في قراة حذیفة و قد انشق القمر ای اقتربت الساعة و قد حصل من آیات اقترابها انه القمر قد انشق * یعني بعض اشخاص گفته که معنیش این است که در روز قیامت ماه شگافته خواهد شد و در قراءت حذیفه چنین است که تحقیق ماه شگافته شد یعني روز قیامت نزدیک آمد و بدرستي که نشان نزدیک آمدنش حاصل شد و آن نشان این است که ماه شگافته شد و بیضاوي مي نویسد * و قیل معناه سینشق یوم القیمة * یعني بعض گفته اند که ماه در روز قیامت شگافته خواهد شد ثانیاً اگر بالفرض قبول کنیم که شق القمر بوقوع آمده است در آن حال نیز معجزهٔ محمد نخواهد بود زیرا که نه در خود آیت و نه من بعد گفته شده است که این امر بوسیله و بجهت محمد وقوع یافت و تا آنکه یک معجزه یا یک خرق عادت دلیل رسالت و پیغمبري گردد لازم است که گفته شده باشد که آن معجزه از همان پیغمبر بظهور آمده است چنانچه در باب معجزات موسي و یسوع مسیح و حواریون و غیره در توریت و انجیل بتفصیل بیان شده که فلان فلان معجزه از فلان فلان نبي و رسول بوقوع رسیده است مگر در این آیهٔ قرآن بغیر ذکر فاعل فعل صرف عموماً گفته است که ماه شگافته شد و در آیات دیگر نیز در هیچ موقع قرآن نگفته شده است که شق القمر این سوره بمحمد رجوع دارد و بوسیلهٔ او بعمل آمده است و در آیهٔ من بعد نیز نگفته شده است که وقتي که مشرکان آن آیت‌را دیدند گفتند که سحر است بلکه صرف بمعني عام و در صیغهٔ مضارع و بدون تعیین لفظ آیت یعني بغیر الف لام گفته است

که * و ان یروا اية یعرضوا و یقولوا سحر مستمر * یعني اگر بي ایمانان به بینند آیتي را انکار کنند و گویند که این سحر قدیم است پس در این آیت نیز اشاره نیست که آن امر از محمد وقوع یافته است و علاقه آیه دوم بآیه اول بدین مضمون است که بي ایمانان در آخر وقت اگرچه نشانهاي روز قیامت خواهند دید باز ایمان نخواهند آورد بلکه موافق عادت بي ایمانان ایّام سلف خواهند گفت که سحر فاحش است و بس ثالثاً شک نیست که اگر شق القمر از محمد بوقوع مي آمدي در آن حال او آن اشخاص را که بتکرار یک معجزه از او طلب مي کردند تا رسالت او باور کنند بي شک او آنهارا باین معجزه رجوع کرده بایشان مي گفت که در فلان وقت من ماه را شگافته ام و این معجزه من است و بي ایماني شما بیجا است بلکه ضرور و لازم مي بود که بآنها همچنین جواب دهد تا ایشان را جاي عذر نماند مگر درعکس این عذر معجزه کردن در قرآن جا بجا وارد است خلاصه از این وجوهات روشن گردید که این آیه نیز مفید محمدیان نیست و از آن معجزه محمد ابداً ظاهر و ثابت نمي شود *

بعض محمدي آن آیه قرآن را نیز ذکر کرده اند که در سوره انفال چنین مرقوم است که * ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی * یعني تو نه انداختي هرگاه که انداختي لیکن الله انداخت و مي گویند که آن دلیل معجزه محمد است مگر در ضمن این کلمات نگفته شده است که محمد فلان فلان معجزه کرده بلکه بي تعیین و تفصیل محض گفته شده که تو نه انداختي هرگاه که انداختي لیکن خدا انداخت پس ظاهر است که از چنین الفاظ غیر معیّن نزد عاقلان و عارفان معجزه محمد ثابت نخواهد گردید نهایت بنابر مضمون احادیث مفسّرین مي نویسند که در غزوه بدر یا حنین محمد یک مُشت ریگ گرفته بطرف لشکر کفار انداخته است چنانچه چشمهاي ایشان از ریگ پُر شده آنها هزیمت فاش یافته بودند و مي گویند که آیه مزبوره اشارت بدین واقعه دارد لیکن با احادیث

مارا چه کار مباحثهٔ ما با قرآن است و بیان معجزه با تفصیل و تعیین از آیات قرآن خواسته ایم نه از احادیث و این مرحله که احادیث محمدی در مباحثهٔ دینیه دلیل نمي توانند بود من بعد بیان و مثبت خواهد شد و اگر بالفرض قبول کنیم که حدیث مزبوره صحیح باشد و محمد في الحقیقت ریگ بطرف لشکر دشمنان انداخته است از این نیز معجزهٔ او ثابت نخواهد شد زیرا که این محض یک آن چنان امر خواهد بود که مثال آنها لشکر کشان هر ایام کرده اند و مي کنند تا لشکر خود شان‌را بي باک و دلیر سازند و اگر وعده و وعید آنها درست آمده و بر دشمن ظفر یافته اند البته کسي صاحب عقل نخواهد گفت و باور نخواهد کرد که وعده و وعید آنها از الهام الهي بوده و آن ریگ في الحقیقت در چشمهاي دشمنان رفته و لشکر کش مزبور معجزه ظاهر کرده است *

ماوراي آیات مذکوره آیات آتیه‌را نیز مسطور ساخته اند یعني * و شهدوا ان الرسول حق و جاءهم البینات * که در سورهٔ عمران واقع است یعني گواهي دادند که رسول بر حق است و رسیدند ایشان‌را نشانها و ایضاً * فلما جاءهم بالبینات قالوا هذا سحر مبین * که در سورهٔ صف مرقوم است یعني در وقتي که آمد نزد ایشان با نشانهاي فاش گفتند این جادو است صریح و مي گویند که از اینها معجزات محمد صاف ظاهر و ثابت مي شوند مگر از این آیات نیز معجزهٔ محمد ثابت نمي گردد اولاً در آنها یک معجزه که محمد کرده باشد اسماً و تفصیلاً چنانچه جهت ثبوت رسالت لازم و واجب است و در انجیل و توریت آمده است بیان نشده و نگفته است که محمد فلان معجزه در فلان وقت و در فلان جا کرده است بلکه صرف عموماً گفته است که رسید ایشان‌را نشانها و آمد با نشانهاي فاش ثانیا آیهٔ دوم مفید مطلب نیست زیرا گمان غالب است که آن آیه نه بمحمد بلکه بمسیح مراد دارد چنانچه بیضاوي نیز آنرا بمسیح رجوع کرده و بدین مضمون بیان نموده است که * فلما جاءهم بالبینات

قالوا هذا سحر مبين الاشارة الي ما جاء او اليه وتسميته سحرا للمبالغة و يويده قراءة حمزة و الكسائي هذا ساحر علي ان الاشارة الي عيسي * يعني لفظ اشاره بطرف ما جاء است يا بطرف جائي يعني شخص آينده است و نامش كه سحر كرده شد از راه مبالغه است و تائيد مي كند آنرا قراءة حمزه و كسائي هذا ساحر بدين معني كه اشاره است بطرف عيسي ثالثاً اگر بالفرض قبول كنيم كه دو تا آيات بمحمد رجوع دارند باز بدان كه لفظ البينات اگرچه معني معجزه نيز دارد باز در اكثر مواضع قرآن بمراد آيات قرآن آمده است مثلا در اوائل سورة الحديد مرقوم است كه * هو الذي ينزل علي عبده ايات بينات الخ * يعني همان است كه نازل مي كرد بر عبد خود آيات صاف را و ايضاً در اوائل سوره احقاف مسطور است كه * و اذ اتتلي عليهم اياتنا بينات * يعني هر گاه شنيوانيدند ايشان را كلام ما كه ظاهر است و ايضاً در سوره بينه مرقوم است كه * الا من بعد ما جاءتهم البينه * يعني بعد از آن كه آمد نزد ايشان كلام روشن و ايضا در سورهٔ بقر مذكور است كه * فان زللتم من بعد ما جاءتكم البينات * يعني اگر بلغزيد بعد از آن رسيد شمارا حكم صاف و ايضا در سورهٔ مومن وارد است * لما جاء في البينات من ربي * يعني وقتي كه رسيد مرا نشانهاي صريح از نزد رب من خلاصه چنين آيات در قرآن بسيار يافت مي شوند كه بينه البينات بالبينات بمعني آيات قرآن و احكام و نشانهاي پيغمبران سابق آمده است و درحالي كه در قرآن هيچ جا نگفته شده است كه فلان معجزهٔ از محمد بظهور آمده است بلكه درضد اين عذر معجزه نكردن جا بجا مذكور است پس ظاهر و ثابت است كه در آيات مذكورة الصدر لفظ البينات نه بمعني معجزه محمد بلكه بمعني آيات قرآن آمده است رابعاً اگر كسي بگويد كه الفاظ هذا سحر مبين دليل است كه بينات در اين آيه بمعني معجزهٔ محمد آمده است زيرا كه بآيات قرآن بسحر نمي توان گفت جواب اين است كه در قرآن چنين آيات واقع اند كه در

ضمن آنها بیان شده است که قریش و یهود بمحمد ساحر و بآیات قرآن سحر و سحر مبین گفته اند مثلاً در سورهٔ ص مرقوم است که * و قال الکافرون هذا ساحر کذاب * یعنی منکران گفتند که این جادوگر است دروغگو و ایضاً در سورهٔ زخرف مسطور است که * و لما جاءهم الحق قالوا هذا سحر * یعنی وقتی که دین حق بآنها رسید گفتند این جادو است و ایضاً در سورهٔ احقاف مذکور است که * قال الذین کفروا للحق لما جاءهم هذا سحر مبین * یعنی منکران می گویند در باب سخن راست و حق وقتی که بایشان می رسد که این جادو است صریح پس ظاهر است که چنین دعوی نیز باطل و عاطل است و واضح و آشکار گردید که از آن دو آیات مذکورة الصدر نیز معجزهٔ محمد ظاهر و ثابت نمی شود و بالتمام یقین است که محمدی یک چنین آیت از قرآن نمی توانند آورد که در آن معجزهٔ محمد تفصیل و بیان شده باشد خلاصة الکلام از قرآن معجزهٔ محمد ابداً ثابت نمی گردد بلکه صرف انکار او از معجزات از مضمون آیات صاف ظاهر و مثبت می شود و بس *

اخبار قبل از وقوع نیز در قرآن ذکر نشده است یعنی چنین پیشین گوئیها که مانند پیشین گوئیهای کتب مقدّسه باشد و چندی از آنها در فصول سوم و ششم باب دوم این اوراق مذکور شده اند در قران ذکر نگشته و تحریر نیافته است نهایت بعضی علماء محمدیه آیات آتیه قران را ذکر نموده می گویند که در آنها خبر اخبار قبل از وقوع وارد گردیده است از آن جمله در سورة القمر مرقوم است که * ام یقولون نحن جمیع منتصر سیهزم الجمع و یولون الدبر * یعنی آیا آنها می گویند که ما گروه پر زور و داد ستانندهٔ هستیم اما همان گروه خواهند گریخت و خواهند برگشت مفسّران می گویند که این کلمات قبل از وقوع دعوی بدر ورود یافت چنانکه بعد از غلبهٔ محمد بر لشکر قریش صدق این آیه بعمل آمده لیکن اصل حقیقت و صحت این آیه بدین طریق است که چون اصحاب و لشکر محمد فهمیده

بودند که تعداد لشکر قریش از تعداد لشکر خود شان مضاعف هستند پس خوف و هراس بر دل ایشان ساري گشته بود چنانکه از سورهٔ انفال و از باب سي ام جلد دوم کتاب حیات القلوب که کمّ و کیف جنگ بدررا بیان مي کند واضح و چنان مرقوم است که حضرت اصحاب خودرا خبر داد که قافله گذشته اند و قریش رو بما مي آیند و حق تعالی مرا امر کرده است که با ایشان جهاد کنم اصحاب آن حضرت از استماع این واقعه بسیار ترسیدند و متالّم گردیدند و در مقام دیگر همان باب مسطور است که چون خبر بسیاري لشکر قریش باصحاب حضرت رسول رسید بسیار ترسیدند و جزع نمودند و گریستند لهذا محمد تزلزل آنهارا استنباط کرده جهت رفع خوف و بسبب اطمینان و دلیر ساختن لشکریان خود آیهٔ مذکوره‌را بیان ساخت چنانکه این قاعده درمیان هر سردار و هر لشکر کشي متداول است که قبل از دعوي این چنین سخنان‌را جهت اطمینان و جرأت دادن بلشکر خویش بگوید و اگر چنانچه اتفاق افتد که بدشمن غالب آید حرف او نیز صورت صدق مي پذیرد و آیهٔ دیگر که مفسّران دلیل خبر قبل از وقوع ساخته اند در سورة الروم مرقوم است چنانکه * الم غلبت الرّوم في ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون في بضع سنین * یعني اهل روم در ولایت نزدیک مغلوب گردیدند اما بعد از مغلوبیّت ایشان غالب خواهند شد در چند سالها بنابر قول اکثر مفسّرین این آیه یک دو سال قبل از هجرت بمحمد وارد گردید یعني در وقتي که خسرو پرویز پادشاه ایران بلشکر روم شکست داده ولایت شام‌را از دست پادشاه روم گرفت این آیه وارد گردیده اما هفت هشت سال بعد از وقوع این واقعه باز لشکر روم بلشکر خسرو پرویز غالب آمده اورا شکست دادند پس بنابر ادّعاي مفسّرین صدق قول محمد بظهور رسید اما اگر بالفرض قبول نمائیم که ادّعاي مفسّرین درست باشد و آیهٔ مذکورة قبل از غلبهٔ لشکر روم بلشکر ایران وارد گردیده است با وصف این باز واضح

است که مانند آیهٔ اول این آیه‌را نیز محمد محض بسبب اطمینان قلب اصحاب خود بیان کرده و مضمون آیهٔ مذکوره‌را برحسب گمان یا خورده بینی خود گفته است چنانکه این قبیل سخنان در هر ایام از صاحبان عقل و فکر شنیده شده است یعنی مانند این که اگر دو پادشاه بیک دیگر جنگ داشته باشند و یکی شکست بخورد پس شخصي محض برحسب گمان خود مي تواند گفت که پادشاه مغلوب گشته بعد از چند سال دیگر باز غالب خواهد آمد و نیز اگر شخصي از احوال و استعداد و قوت دو پادشاه مطّلع باشد و بداند که استعداد پادشاه مغلوب گشته زیاده بر استعداد آن پادشاه است که از اتفاقات غالب آمد در این صورت بنابر خورده بینی و زعم خود بطریق یقین نیز ادّعاي مذکوره‌را مي تواند نمود پس اگر قول چنین شخص صورت صدق بخشد و بمستند همین سخن ادّعاي رسالت نماید و بکلام خود الهام گوید البته واضح است که این چنین ادّعارا صاحبان عقل قبول نخواهند کرد خلاصه بنابراین مطالب بتمامي آشکار است که مضامین آیات مذکوره‌را محمد محض برحسب گمان و خورده بیني و مآل اندیشي خود گفته و بیان کرده است و بدین سبب ابداً دلیل رسالت او نمي تواند بود و اگر شخصي آیات مذکورهٔ قرآن‌را با پیشین گوئیهاي کتب مقدّسه مقابله نماید در این صورت باو واضح و آشکار خواهد گردید که درمیان این پیشین گوئیها و آن آیات قرآن فرق آسمان و زمین است آیت مذکورهٔ قران محض گمان و سخن انسان است و بس و پیش گفتنیهاي کتب مقدّسه اختصاص بدو سه آیه ندارد بلکه چند صد پیش گفتنیها در آن کتب بیان شده و مسطور اند بدین منوال که صد و هزار سال قبل از وقوع از گذارشات مستقبله خبر داده و بیان ساخته اند و تمامي آنها بانجام رسیده صورت صدق یافتند چنانکه سابقا بتفصیل ذکر یافت في الجمله از مطالب و دلائلي که الي الآن در این فصل مسطور گردید واضح شد که محمد نه معجزه ظاهر ساخته و نه پیشین گوئیها بیان نموده

است لهذا شرط دوم که در اوائل این باب جهت صدق پیغمبر صادق ذکر نمودیم بانجام نرسید و دلیلی جهت صدق رسالت محمد یافت نشد *

نهایت معجزات کثیره و علامات غریبه و امورات عجیبه که گویا از محمد صادر گشته باشد محمدیّان از روی احادیث نقل می کنند اما در صحّت و حقیّت آنها چندین سبب شک کلی هست سبب اول این که اصل ناقلان احادیث زوجات و اقربا و اصحاب محمد بودند پس در این صورت شهادت آنها در بارهٔ محمد چندان اعتبار ندارد و صرف در آن حال دلیل خواهد بود که معلوم و یقین شده باشد که آنها تعصّب و طرفداری نکرده و آن چیزها که از قول آنها نقل شده ایشان فی الحقیقت دیده باشند مگر در این باب شکّ کلّی است نزد هر عارف و عاقل ملّت غیر که از مضمون احادیث و تواریخ محمدیّه اطلاعی بهم رسیده باشد و گواهی از ملّت غیر در باب معجزات محمد نه در قران و نه در تواریخ ملل دیگر یافت می شود بلکه ذکر آنها محض در احادیث محمدیّه آمده است و بس بدان که جهت معجزات مسیح نه صرف گواهی حواریان و دوستان و هم مذهبان بلکه شهادت غیر و گواهی دشمنان نیز موجود است چنانچه گواهی علمای یهود جا بجا در انجیل وارد و شهادت علمای بت‌پرستان در اوراق بعض تواریخ آن ایّام موجود است چنانچه گذشت و جهت حقیّت و صحّت توریت قول مسیح گواه است کافی و شافی چنانچه مذکور شده سبب دوم راویان احادیث چنان اشخاص هستند که معجزاتی که از محمد نقل می کنند بچشم خود ندیده اند بلکه بعد از انقضاء صد یا دویست سال که از وفات محمد گذشته بود راویان احادیث و نقلهای معجزات محمدرا متواتر شنیده و جمع آوری نموده بعد نصف آنهارا بعلّت بی اعتباری عمداً انداخته و ما بقی‌را معتبر شمرده بتحریر آنها اقدام ورزیده در تالیفات خود شان ضبط و ثبت نمودند از آن جمله ابن الشهاب ظهری و ابن عبدالله محمد ابن اسمعیل بخاری و کلینی که از جملهٔ راویان

مشهور مي باشند مثلاً بخاري که دو صد سال بعد از محمد بوده دو لک احاديث جمع کرده بود که از آنها صرف ۷۲۷۵ معتبر شمرده در کتاب خود يعني در صحيح بخاري داخل کرده است امّا چون راويان مذکوره و سائرين که احاديث در کتب خود ثبت نموده اند معجزات را که در کتب خود نقل مي کنند بچشم خود نديده و احاديثي که ترقيم کرده اند خود شان لفظا از زبان محمد نشنيده اند پس شهادت آنها در بارهٔ احاديث معتبره اعتبار تمام ندارد مخفي نماند که معجزات مسيح بهمان اشخاص يعني با حواريون قلم بند گشته اند که همه وقت با مسيح بوده و آنهارا با چشمهاي خود ديده بودند راست است که علمائي محمديان ناقلان احاديث را اسما ذکر مي نمايند و سند آنها تا به اصحاب محمد مي رسانند حالا فرض کنيم که سند حديثي درست باشد باز ازاين ثابت نمي گردد که ناقلان يا سهوًا يا قصداً غلط نگفته اند و تا اين مرحله ثابت نشده است آن حديث معتبر نخواهد شد و اين که ناقلان در بعض يا اکثر اوقات غلط کرده اند ظاهر و ثابت است از آن احاديث که مختلف يک ديگر و خلاف قرآن آمده اند سبب سوم اين است که معني اکثر احاديث بطريقي مي باشد که هر عاقل و عارف اگر چنانچه تعصب و جانب داري را کنار گذارد بآساني خواهد فهميد که محال است که همگي آنها راست و درست باشد چنانچه از مطالب احاديثي که در کتب حق اليقين و عين الحيات و سائرهما ثبت گشته معلوم است يعني از شرح کيفيت بهشت و دوزخ که در مطاوي آنها ترقيم يافته که در کنار نهرهاي بهشت مانند گلها کنيزکان مي رويند چنانچه چه قدر مومنان بخواهند مي کنند و باز در جاي شان مي رويند و مومنان چند صد حوريه و چند هزار زوجه خواهند داشت و چه وقت که خواسته باشند مرغان بهشتي پخته و بريان گشته در سفرهٔ آنها حاضر مي شوند و چون بقدر خواهش از آنها تناول نمايند باز زنده شده پرواز مي کنند و انواع اقسام مطعومات و مشروبات و

ثمرات گوناگون و ملبوسات فاخر و گران بها و عمارتهاي مزيّن از جواهرات
وطلا و ديگر چيزهاي بسيار دارند که تماماً مجازي و به بهشت حقيقي و
اخروي بالتّمام ناگوار و نامناسب اند و درخصوص جهنّم ذکر گشته که چند
هزار سال بدمها ميدمند تا جهنّم افروخته گشت واهل جهنّم زنجيرهاي
بسيار بزرگ از گردن آويخته و نعلين آتشين در پا دارند که از گرمي آن
مغز دماغ شان بجوش مي آيد و در عوض آب بايشان صديد جهنّم وچرک
و ريم زناکاران را که در ديگهاي جهنّم جوشانيده اند مي آشامانند و در آنجا
مارها و عقربهاي قوي هيکل مي باشند که اهل جهنّم را عذاب دهند چنانچه
اين گذارشات در اوراق ۱۶۴ الي ۱۷۶ کتاب عين الحيات از قول ابوبصير
که آنهارا از امام جعفر نقل کرده مفصّلا مرقوم است و همچنين بالکلّي نالائق
و نامناسب است حديثي که از امام جعفر منقول است در باب ابا
نمودن زمين از برداشتن جبرئيل قبضهٔ خاکي را که مي بايست آدم از آن
خلق شود و آخر الامر ملک الموت قبضه را برداشت چنانکه حديث مذکوره
در صفحهٔ اول ورق ۱۲ جلد اول حيات القلوب مفصّلا مکتوب گشته و بهمين
منوال است حديثي که گويا فرشتگان در خصوص خلقت آدم با خدا
مباحثه نموده چنانچه از قول امام محمد باقر در صفحهٔ دوم ورق مذکور
کتاب مزبور تفصيلا مسطور است و ديگر اين که گويا در آسمان فرشتهٔ مي
باشد در صورت خروس که پاهاي او در منتهاي طبقهٔ هفتم زمين و سرش
نزد عرش است و بالهايش از مغرب و مشرق مي گذرد وچون آن ملک
در وقت سحر بالهاي خودرا مي کشايد و برهم مي زند خروسهاي زمين هم
بال برهم مي زنند و بانگ مي کنند بنحوي که مفصلاً از قول خود محمد
در صفحهٔ ۲ ورق ۱۷۵ جلد دوم حيات القلوب مکتوب گشته و همچنين
حديثي که ابن بابويه از علي روايت کرده است که چنان فرشتگان بزرگ
هستند که اگر يکي از آنها بر زمين بيايد زمين گنجايش اورا نداشته باشد
وملکي هست که از ما بين دوشش تا نرمهٔ گوشش هفتصد سال راه

است و بعضي از ايشان هست که بيک بال از بالهاي خود افق آسمان‌را پُروسد مي نمايند و بعضي از آنها آسمان تا کمر اوست و بعضي هست که اگر آبهاي عالم‌را بکو انگشت ابهامش ريزند گنجايش دارد وقس علي هذا چنانکه در صفحهٔ ۲ ورق ۲۶ کتاب عين الحيات مفصّلاً مرقوم است و ديگر گزارش عوج ابن عنق که گويا دختر زادهٔ آدم و قامتش بيست و سه هزار و ششصد و سي و سه ذراع بوده و ماهي‌را از تهٔ دريا گرفته نزد چشمهٔ آفتاب کباب کرده و خورده است و طوفان نوح از زانوي او نگذشته از قراري که در صفحهٔ اول ورق ۱۶۴ جلد اول حيات القلوب مذکور گشته و ديگر اين که حق تعالی سگ‌را از آب دهان شيطان خلق کرده چنانچه از قول علي و محمد در ورق ۳۹ همان کتاب مسطور است و همچنين آن حديث که از قول امام جعفر در صفحهٔ ۲ ورق ۱۶ کتاب مزبور ترقيم يافته که درميان اولاد شيطان نتاج نمي باشد بلکه تخم مي گذارند و جوجه بر مي آورند و ايضا آن حديث که در صفحهٔ اول ورق ۴۵ همان کتاب مرقوم گشته که امام جعفر صادق فرمود که ابليس ملعون بعد از وفات آدم رفت و در پاي درخت انگور بول کرد پس بدين سبب عصرِ آن بدبو و مست کننده مي شود و در کتاب مشکات نيز مانند احاديث مذکوره احاديث يافته مي شوند از ان جمله چندي‌را ذکر خواهيم کرد چنانچه در باب عذاب القبر گفته است که منکر و نکير اجسام شخص رباکاررا بگرز آهني بآن چنان شدت مي زنند که مضروب در قبر خود بشور و فرياد مي در آيد چنانکه صدايش از مشرق بمغرب شنيده مي شود مگر سواي جانوران هيچ کس نمي شنود و در باب الحشر نوشته است که ابو هريره روايت کرده که بروز حشر مردم چندان عرق خواهند کرد که آب عرق ايشان هفتاد گز در زمين فرو خواهد رفت و تا بروي ايشان خواهد رسيد و باز در باب صفته النار و اهلها از روايت ابو هريره گفته شده که درميان هر دو گوش کفار مسافت سه روزهٔ راه اسپ دوان خواهد بود و دندان ايشان مثل

کوه احد وسطبري پوست بدن برابر راه سه شب مي باشد و باز در فصل دوم باب بدء الخلق و ذکر الانبیا از جابر مروي است که ملائکهٔ حاملان کرسي چندان عظیم الجثّه اند که بعد مسافت گوشهاي ایشان از شانه هفتاد ساله راه است و باز در باب معجزات مذکور است که جابر گفت که در وقتي که محمد در مدینه خطبه مي خواند بستون مسجد تکیه مي کرد بعد که بر منبر بخواند ستون در ناله در آمد و قریب بود که دو پاره شود محمد بمشکل تمام تسکینش کرد و در همین باب از ابن عمر روایت است که محمد بدرخت سلمه حکم کرد که بر وحدانیت خدا گواهي دهد درخت همان دم زمین‌را کنده نزدیک آمد و سه بار گواهي داده باز گشت و باز ابن عباس گفته است که روزي بر حسب حکم محمد خوشهٔ خرما بر رسالت او گواهي داد و درمیان احادیث مذکوره احادیث دیگر نیز بسیار مي باشند که مانند احادیث مسطوره بلکه زیاده بر آنها نا معقول و نا لائق و نامناسب اند سبب چهارم این که بسیار از احادیث بخلاف و ضد قرآن آمده اند مثلاً باین قسم که در قرآن مرقوم شده است که از محمد هیچ معجزهٔ بظهور نرسیده امّا موافق احادیث نقل مي کنند که معجزه بسیار و بي شمار از محمد ظهور یافته و دیگر چنانکه سابقا ذکر گردید که در قران بیان شده است که محمد گناهگار بود نهایت بنابر مضمون اکثر احادیث محمدیان بخلاف آن ادعاي مي کنند که محمد معصوم بوده است یعني گناه صغیره و کبیره از او اصلا بوقوع نه پیوسته و افضل ترین کل مخلوقات بود بلکه باعث ایجاد دنیا و ما فیها همان است و بس و دیگر این که در قرآن بیان شده است که محمد در آغاز در ناداني و گمراهي بود چنانکه در سورة الضّحي مرقوم است که * الم یجدک یتیما فاوي و وجدک ضالا فهدي * یعني آیا ترا (خدا) یتیم نیافت که پرورش کرد و نیز ترا نیافت در ضلالت که هدایت کرد و همچنین در سورة الشوري نیز نوشته شده است که * ما کنت تدري ما الکتاب و لا الایمان و لکن جعلناه نورا

نهدي به من نشاء من عبادنا * يعني تو (ای محمد) نمي دانستي که
کتاب و یمان چه چیز است لاکن ما اورا نور گردانیده ایم که هدایت
نمائیم با او بهریک از بندگان خود که مي خواهیم امّا احادیث برعکس
آیات مذکوره بیان و ذکر مي کنند که محمد درایمان تولد یافته بود و بهمان
جهت در ایّام طفولیت معجزات کثیره از وي بظهور رسید سبب پنجم
این که احادیث مختلف یک دیگر اند مثلا باین قسم که درمیان اهل تسنّن
احادیث غیر آن احادیث هستند که درمیان شیعیان مشهور و مستعمل
گشته اند و علاوه بر این درمیان احادیث شیعه احادیث بسیار بضد و
خلاف یک دیگر وارد شده اند بنحوي که از مضمون دعائي که از امام زین
العابدین در صفحهء اول ورق ۲۶۸ کتاب حق الیقین تبئیدن یافته استنباط
مي شود که گناه آدمي بگریه و زاري و فغان و عبادت و رکوع و سجود و روزه
و زجرها عفو نمي شود بلکه خدا محض بنابر خواهش و ارادهء خود آنرا عفو
خواهد فرمود حال این فقره بالکلیّه بخلاف آن احادیث بیشمار ترقیم یافته
که در ضمن آنها واضحةً گفته شده است که بتلاوت قرآن و روزه و زکوات
و صدقات وغیره عفو گناه و ثواب بي مر و حدّ تحصیل مي توان کرد و دیگر
در صفحهء دوم ورق ۱۸۷ همان کتاب مسطور گشته که هیچ کس در روز
قیامت بعرصهء حساب نمي رسد مگر بعد از آنکه مشقت بسیار بکشد این
مطلب نیز ضد و مخالف آن احادیث کثیره است که در مطاوي آنها اظهار
گشته که گروهي از مومنان و شیعیان مي باشند که بي حساب داخل
بهشت خواهند شد و همچنین در صفحهء مزبورهء کتاب مذکوره حدیثي
بسند کالصحیح علي ابن ابراهیم از امام محمد باقر روایت کرده است که
اول کسي را که در روز قیامت بطلبند محمد است لیکن بخلاف این در
صفحه ۲ ورق ۱۸۸ همان کتاب کلیني بسند معتبر از امام جعفر چنین
روایت نموده که در روز قیامت اول کسي را که بطلبند نوح خواهد بود
و در صحفهء اول ورق ۱۷۵ جلد دوم کتاب حیوة القلوب از قول خود

محمد مکتوب است که در شب معراج عیسی‌را در آسمان دوم دیدم
نهایت در صفحهٔ اول ورق ۱۸۰ همان کتاب ابن بابویه از امام محمد باقر
بخلاف آن بدین نحو روایت کرده است که گویا محمد عیسی‌را در آسمان
هفتم دیده باشد بهرحال نه آنکه احادیث نقیض یک دیگر همینها که
تسطیر یافته بلکه دیگر احادیث بسیار می باشند که ضد و مخالف یک دیگر
اند بمرتبهٔ که در ترجیح صحت و غیر صحت آنها علماء محمدیان اکثر اوقات
تشکیک دارند چنانکه یقینا نمی توانند گفت که حدیث صحیحه کدام
است مثلا علی ابن ابراهیم ابن هاشم در خصوص اختلاف و ضدّ احادیث
از علی ابن ابیطالب سوال کرد و علی در جواب باو چنان گفت که اگر
تو معتبر و غیر معتبری احادیث‌را نمی توانی فهمید و در شک هستی اولی
چنان است که الی ظهور امام مهدی منتظر باشی زیرا که او آن چیزهارا
واضح خواهد ساخت چنانکه بدین حدیث در باب سی و پنجم رسالهٔ شیخ
جعفر اشاره گردیده است و همین حدیث در کتاب کافی در باب اختلاف
احادیث واضحاً بدین طریق مرقوم شده است که از علی ابن ابراهیم
منقول است که یک دفعه بعلی گفتم که در خصوص احادیثی که از محمد
می باشند می شنوم که مختلف یک دیگر و هم ضد قرآن اند حتّی تو هم آنهارا
معتبر ندانستهٔ و از وی سوال نمودم که سبب این چه چیز است و در
این صورت حدیث صحیح‌را چگونه می توان یافت بس علی ابن ابو طالب
در جواب چند قانونی بجهتهٔ تشخیص حدیث صحیح و غیر صحیح باو
تعلیم نمود لیکن علی ابن ابراهیم ساکت نشده باز بعد از چند سوال و
جواب بعلی گفت که اگر چنانچه بالفرض دو حدیث که مختلف هم
باشند لیکن همان کس بصحّت و درستی هر دوی آنها قائل شده باشند
در این صورت چه باید کرد علی در جواب گفت بهر کدامین آن که
حکما و قضات زیاده میل می نمایند آنرا قبول کرده دیگری‌را ترک کن
علی ابن ابراهیم باز پرسید که اگر حکما بهر دوی آن حدیث اتفاق

و میل نمایند در آن وقت چه باید نمود علي در جواب گفت اولي چنان است که صبر نمائي تا امام شما ظهور نماید زیرا که صبر در شک بهتر از فهمیدن خلاف است که سبب هلاکت باشد چنانکه آخر این حدیث در کتاب کافي بدین نحو مسطور است * فان وافقها الخبرین جمیعا قال ینظر الي ما هم الیه امیل حکامهم و قضاتهم فیترک و یاخذ بالاخر قلت فان وافق حکامهم الخبرین جمیعا قال اذ کان فارجه حتي تلقي امامکم فان الوقوف عند الشبهات خیر من الاقتحام في الهلکات × پس بنابر این گونه اختلاف که درمیانهٔ قرآن و احادیث و درخود احادیث مي باشد بیقین کلّي مشخّص است که اگر احادیث بالکلیّه خلاف هم نباشند باز چنان اعتباري ندارند که آنهارا درخصوص اعتقاد و یا در مباحثه دینیّه دلیل مي توان آورد × خلاصه اگر بالفرض قبول نمائیم که گویا محمد امور غریبیه و معجزه نموده باشد باز قرآن او باطل است و خود او نیز پیغمبر صادق نخواهد بود زیرا که قرآن ضدّ و برخلاف انجیل است و سابقاً ذکر و ثابت نمودیم که انجیل کلام خدا است و منسوخ نشده و تحریف هم نگردیده است و در انجیل در آیات ۸ و ۹ فصل اول نامهٔ بگلتیان چنین حکم وارد است که هرکس که خلاف انجیل بگوید اگرچه ادّعاي پیغمبري نماید و یا در تصویر فرشته بظهور آید باید که اورا کاذب دانند زیرا که امکان دارد که پیغمبر کاذب بحیله یا بقوت شیطان چنین علامات عجیبه ظاهر و هویدا سازد که مانند معجزه باشد و بهمین جهته مسیح بمتابعان خود تاکیداً نهي فرموده است که از پیغمبران کاذب و فریبنده با حذر باشید چنانکه در آیهٔ ۲۴ فصل ۲۴ متّي مرقوم گشته است که مسیحان دروغ و پیغمبران کاذب خواهند برخاست و علامات عظیمه و آیات‌را چنان ظاهر خواهند ساخت که اگر ممکن باشد برگزیدگان‌را نیز اغوا خواهند کرد پس بجهت صدق پیغمبري محض علامات غریبه دلیل کافي نمي تواند شد بلکه شخصي‌را که ادّعاي پیغمبري نماید محض در آن وقت قبول مي توان کرد که تعلیم او بانجیل

موافق آمده و تمامي آن شروط و علامات که ما در ديباجه و در اوائل باب سوم اين رساله ذکر نموديم در خود او و در تعليم او ظاهر و هويدا شود محض در چنين صورت اورا پيغمبر خدا و علامات غريبهٔ اورا معجزات خدائي مي توان دانست و الاّ فلا

و در خصوص اين گونه خواص و صفات محمد که در اين آيات مرقوم گشته اند چه گوئيم و چه گمان بريم مثلا در سورة الاحزاب وارد گشته است که × يا ايها النبي انا احللنا ازواجک اللاتي اتيت اجورهن و ما ملکت يمينک مما افاء الله عليک و ايضا و امرة مومنة ان وهبت نفسها للنبي ان اراد النبي يستنکحها خالصة لک من دون المومنين قد علمنا ما فرضنا عليهم في ازواجهم و ما ملکت ايمانهم لکيلا يکون عليک حرج * يعني اى پيغمبر ما بتو ازواج ترا حلال نموده ايم که مهر آنهارا دادهٔ و آنرا که دست راست تو تحصيل کرده است و از آن که خدا بتو غنيمت داده است و هر زن مومنه که نفس خودرا به پيغمبر باز گذارد اگر پيغمبر هم در خواهش نکاح کردنش باشد اين اذن مخصوصيت که عليحده از سائر مومنان محض بتو داده شده است زيرا که ما مي دانيم که از براي زنهاي آنها و کنيزگان ايشان بآنها چه فرموده ايم تا که بر تو حرجي نباشد و مشهور است که در وقت ظهور اين آيه سواي کنيز محمد نه زن داشت و در تمام عمر خود بنابر قول بعض مورخين يازده و بنابر قول ديگران پانزده زن بنکاح خود در آورده بود و چون بنابر قول قرآن که در اوائل سورة النساء مسطور است نهي شده بود که هيچ يک از متابعان محمد زياده از چهار زن بعقد نکاح نياورند پس محمد در آيه مذکورهٔ سورة الاحزاب اذن مخصوصي در بارهٔ خود وارد ساخت که کنيزگان و نه زن خود باو حلال باشند بلکه از مضمون آيه باين طريق نيز مي توان فهميد که بمحمد اذن مخصوصي داده شده است که از کنيز و زن هر قدري که دل او خواهش نمايد بازدواج خود در آورد يعني در باب حکم تزويج مانند سائر خلق اورا

حدّ و عدّي نباشد چون محمد از حکم آيهٔ سورة النّسا تجاوز نمود يعني زياده از چهار زن بعقد نکاح خود در آورده بود لهذا بايراد آيهٔ مسطورهٔ پردهٔ بر تجاوزيّت خود کشيد * و ديگر اين که محمديان بنابر شريعت خود بر اين امر وابسته شده اند که در ميان زنان خود تفاوتي منظور ندارند نهايت محمد از براي اينکه خودرا از تحت اين حکم نيز خارج و ازاد سازد آيهٔ آتيهرا وارد ساخت که بنابر مضمون آيه باو اذن داده شد که بهر طريقي که راي او علاقه گيرد با ازواج خود بهمان نوع رفتار نمايد چنانکه در سورة الاحزاب مرقوم گشته است که * ترجي من تشاء منهن و تؤدي اليک من تشاء و من ابتغيت ممن عزلت فلا جناح عليک * يعني تو هريک از زنان خودرا که خواسته باشي مي تواني آورد و هريکرا که اراده کني در نزد خود مي تواني جا داد و همچنين از هرکدام آنها که خواهي جدا شوي از براي تو تقصيري نخواهد بود * و نيز در ميان متابعان محمد اين قاعده هم مقرر است که زوجهٔ مطلقهٔ ديگرييرا ديگري بعقد نکاح خود مي تواند آورد امّا در خصوص زنان محمد باز اين اذن باو داده شده است که بعد از او احدي زنان اورا نکاح ننمايند. چنانکه در همين سورهٔ مذکوره مرقوم شده است که * و ما كان لكم ان تؤذو رسول الله و لا تنكحوا ازواجه من بعد ابداً * يعني سزاوار نيست شمارا که پيغمبر خدارا برنجانيد و بايد که زنان اورا ابداً بعد از او بنکاح درنياوريد * و ديگر در سورة التحريم مسطور است که * يا ايها النبي لم تحرم ما احل الله لک تبتغي مرضات ازواجک و الله غفور و رحيم قد فرض الله لكم تحلة ايمانكم * يعني اي پيغمبر چرا حرام مي کني آنچه خدا ترا حلال کرده است آيا خوشنودي زنان خودرا طلب مي کني و خدا غفور و رحيم است بدرستي که خدا از براي شما مقرّر گردانيده است برهمزدن قسمهاي شمارا و بنابر روايت باب پنجاه و پنجم جلد دوم کتاب حيات القلوب سبب ورود آيهٔ مذکوره بدين طريق است که روزي محمد در خانهٔ حفظه بود و ماريهٔ قبطيّه اورا

خدمت مي نمود اتفاقاً حفظه پي کاري رفت و محمد با ماریه مقاربت نمود چون حفظه بر این امر مطلع شد غضبناک گردیده گفت آیا در روز نوبت من و در فراش من بکنیزي مقاربت مي کني پس محمد شرمنده شده و فرمود که این سخن را بگذار که ماریه را بر خود حرام گردانیدم که دیگر هرگز باو نزدیکي نخواهم کرد فقط نهایت چون محمد قلباً نمي خواست که از ماریه مفارقت نماید پس از عهد خود پشیمان گردیده آیه مذکوره را وارد ساخت که بنابر مضمون آن آیه بر او جائز گردد که سوگند خودرا بر همزند و بدین طریق حفظه را نیز ساکت سازد * و دیگر زید که غلام آزاد کرده محمد بود و محمد اورا بفرزندي برداشته بود روزي جهته دیدن بخانه زید رفته وقتي که پرده حجره را برداشت چشم محمد بزینب زن زید افتاد از حسن جمال او تعجب نموده و قلباً مائل او گردیده لفظ سبحان الله خالق النور و تبارک الله احسن الخالقین را بر زبان خود جاري نمود چون زید در خانه نبود بنابر آن زینب ماجرارا بعد از ورود شوهر خود باو حالي و بیان ساخت پس زید یا از ترس یا از اخلاصي که بمحمد داشت زینب را طلاق داده محمد من بعد اورا بنکاح خود در آورد چنانکه همین مطلب در باب پنجاه و سوم جلد دوم کتاب حیات القلوب تفصیلاً ذکر یافته است پس محمد باز چنین آیه وارد ساخت که گویا در ضمن آن جهته نکاح زینب حکم از جانب خدا رسیده است چنانکه در سورة الاحزاب مرقوم است که * و اذ تقول الذي انعم الله علیه و انعمت علیه امسک علیک زوجک و اتق الله و تخفي في نفسک ما الله مبدیه و تخشي الناس و الله احق ان تخشیه فلمّا قضي زید منها وطرا زوجناکها لکیلا یکون علي المومنین حرج في ازواج ادعیایهم اذا قضوا منهن وطرا و کان امر الله مفعولا * یعني یاد کن آنرا که گفتي مرکسي را که انعام کرده است خدا براي او و تو انعام کرده بر او بپروردن و گفتي باو که نگاهدار از براي خود زن خودرا و بترس از خدا و پنهان مي کردي در نفس خود آن

چیزیرا که خدا آشکار کننده آن است و می ترسی از مردمان و خدا سزاوارتر است بآن که از او بترسی پس چون زید امر حاجتیرا تمام کرد یعنی زن خودرا طلاق داد ما آنرا بر تو تزویج گردانیدیم تا نبوده باشد بر مومنان گناهی در خواستن زنان پسر خواندگان خود هرگاه امر حاجترا بعمل آورند و طلاق بگویند و امر خدارا باید بعمل بیاورند نهایت اصل سبب ورود آیهٔ مذکوره بدین طریق است چون محمد دریافت که گذارش زینب در میان مردم مشهور گشته و باین علّت متشکّی شده اند زیرا که بنابر عادت عربان آن ایّام گرفتن زن پسر خواندگی جائز نبود. پس سعی نمود که عشق زینبرا در دل خود مستور دارد امّا وقتی که آخر الامر عشق خودرا در اشتداد دید لهذا این آیهرا وارد ساخت که گویا از خدا باو اذن رسید که زینبرا بنکاح خود در آورد تا بدین طریق عیب این عملرا پوشیده دارد و هرگاه در این گذارش هیچ عیب و نقصی بهم نمی رسید و بهیچ طور ضد اداب حیا و عادات آن ایّام نمی بود پس چرا از برای حلال گشتن آن اذن مخصوصهٔ در ورود چنین آیه لازم گردید و اگر عربان در این باب متشکّی نمی بودند از چه سبب محمد محبّت زینبرا پنهان ساخته و از مردم احتیاط می نمود * حال کسی که در خصوص گذارشات مذکوره اندکی متفکر گردد آیا باو معلوم و یقین نخواهد شد که آیات مذکوره و مقدمات مسطوره صاف گواهی می دهند و ثابت می سازند که قلب محمد از خواهشهای نفسانی پُر و مملو بوده است و هوا و هوس نفسانی بمرتبهٔ باو مسلّط گشته بود که بچهار زن قناعت نکرده و در باب گرفتن زن متعدّده آیات مذکوره بکمّ و کیف مسطوره در بارهٔ خود اظهار ساخت مگر در مادهٔ چنین پیغمبری چه فکر بکنم که بجهت آنکه خواهش نفسانی خودرا بعمل آورد و بر عیوب خود پرده کشد ادّعا می نماید که خدا اورا جهت تجاوز از احکام خود اذن داده و برهمزدن قسم و عهدرا بر او جائز نموده است و نیز ادّعا نماید که عشقی که بزن

دیگری بهم رسانیده خدا بر او حلال نموده است آیا ممکن است که خدا جهت تجاوز از احکام خود اذن بدهد و بر همزدن قسم و عهدرا جائز سازد و عشق زن دیگری‌را حلال نماید حاشا و کلّا بلکه بصفات خدای عادل و مقدّس چنین کلام‌را نسبت دادن بسیار ناسزا است چون وقوع این مرحله محال است لهذا واضح و آشکار است که آیات مذکوره‌را محمد محض از پیش خود گفته و خلافا بخدا نسبت داده است و چون محمد در مواقع مذکوره از راه کذب ادّعای الهام الهی کرده است پس در خصوص سائر آیات قرآن نیز ادّعای او باطل است و بنابر این نیز یقین است که قرآن کلام خدا نیست بلکه خیال و کلام خود محمد است و بس ای مطالعه کننده این رساله هر چندی که این سخنان در نظر تو افسانه و ناگوار خواهد نمود باز تنگ حوصله و تنگ ظرف نگشته غضبناک مشو و بدرستی دانسته و آگاه باش که این رساله بجهت آن نوشته نشده است که محمد بی سبب و بی دلیل مذموم گردد و یا تو بغیرت آمده خشمناک گردی بلکه حقیقت همین بود که بیان کردیم چون ما خودرا در حضور پروردگار خود مدیون می دانستیم که حقیقت‌را بتو بیان سازیم لهذا بی غرضانه بتحریر این رساله اقدام ورزیدیم پس تو نیز طرفداری و غیرت‌را بکنار نهاده با قلب صاف بخدا مناجات و استدعا نما که نور هدایت‌را بتو عنایت فرماید و آن گاه این رساله‌را مطالعه نموده مطالب و تعلیمات انجیل و قرآن‌را با یک دیگر مقابله کُن در آن حال از مرحمت خدای تعالی بتو آشکارا خواهد گشت که هر چیزی که ما تا حال در بارهٔ قرآن و محمد ذکر نموده ایم بالکلیّه راست و حق بوده است *

در باب سائر صفات می توان گفت که محمد صاحب فهم و فراست و خورده بین و زیرک و در امورات دنیوی ماهر و رفتار و سلوک ظاهری او خوب و دل پسند و بفقرا و زیر دستان و دوستان و خویش و اقربای خود مهربان و کریم بوده نهایت از پاک باطنی بیگانه و درماندهٔ دشمنان

خود کینه‌ور و انتقام گیرنده بود چنانچه صفت آخر از گذارشات آتیه ظاهر و ثابت مي گردد مثلا چندي قبل از دعوي بدر محمد جهته انتقام گرفتن از قریش عبد الله ابن حجش‌را مع هشت نفر روانه نموده باو یک نامه داد و حکم کرد که در روز سوم آنرا وا کرده بخوان و بموجب حکمي که در آن نوشته است عمل کن او در روز سوم نامه‌را خوانده مطابق مضمون آن به بطن نخله که ما بین مکّه و طائف واقع است روانه گشته در آنجا قافلهٔ قریش‌را منتظر بود چون ماه رجب بود که درمیان عربان شهر حرام بود و بنابر عادات ایشان در آن ماه غزوه یا جنگ ممتنع بود پس قافله قریش بي لحاظ و بي سامان سفر مي کرد و محض چهار اشخاص قریش سواي شتر بانان همراه آن بودند عبد الله این حال‌را دیده بیکي از همراهیان خود حکم نمود که موي سر خود بتراشد تا قریش گمان برند که این حاجیان اند که در مکّه شروط عمرہ انجام نموده اند و بدین طریق آنهارا زیاده بي خوف و بي اندیشه کرد پس فرصت یافته با رفیقان خود ناگهان بر آنها حمله نموده یکي‌را بکشت و دو تارا اسیر نمود و یکي از آنها که نوفل نام داشت بگریخت بدین طریق همه مال و متاع قافله‌را ضبط کرده بمدینه مراجعت نمود لیکن وقتي که این گذارش مشهور گشت پس نه صرف اهل قریش بلکه اکثر از تابعان محمد نیز از این مرحله ناراض شدند که در ماه حرام بحکم محمد جنگ و خونریزي بعمل آمده بود بنابر این محمد از خُمس آن مال انکار کرد تا مردمان گُمان برند که او نیز از امور عبد الله ناراض است لیکن باوجود این باز در تمام عربستان همه مي گفتند که محمدیان در شهر حرام نیز جنگ و رهزني مي کنند و عبد الله و رفیقان او از این مرحله که محمد از خمس آن مال‌را انکار کرد بسیار رنجیده گشتند لهذا تا اینهارا خوش کند و تهمت عربان رفع شود و خُمس آن مال باو حلال گردد آیهٔ آتیه‌را نازل کرده است که در سورهٔ بقر بدین طریق مسطور است که * یسئلونک عن الشهر الحرام قتال فیه قل قتال فیه کبیر

و صد عن سبیل الله و کفر به و المسجد الحرام و اخراج اهله منه اکبر عند الله و الفتنة اکبر من القتل * یعني از تو مي پرسند درباب ماه حرام و از جنگ کردن در آن ماه تو بگو جنگ کردن در آن ماه گناه کبیره است و باز داشتن از راه خدا و انکار خدا نمودن و از مسجد حرام باز داشتن و اهل مسجد حرام‌را از آن اخراج کردن در حضور خدا زیاده از آن گناه است و از دین بغي کردن از قتل هم زیاده است * پس بورود این آیهٔ محمد جنگ‌را در شهر حرام حلال نمود چنانچه درگذارشات زینب که گذشت نیز بورود یک آیت نکاح زینب بخود حلال فرمود و عادت عربان که نسبت بآن زن پسر خوانده حرام بود منسوخ ساخت * ایضا بعد از دعوی بدر محمد در میان راه حکم نمود که از جمله اسیران نذهر و عقبه‌را بکشند از این سبب که نذهر بیشتر از راه حقارت قرآن‌را مجموعه افسانه و قصص گفته بود و عقبه یک روزي که محمد در مکّه وعظ کرده خواسته بود که اورا بزند مگر ابو بکر مانع شد * ایضاً بعد از مراجعت بمدینه عصمه بنت مروان که دربارهٔ محمد هجا کرده بود یا بموجب حکم محمد یا باشاره و علم او از عمیر ابن اوبج درشب درخوابگاه خود کُشته شد * ایضاً چند ماه بعد از دعوي بدر کعب ابن اشرف ازاین سبب که برگشتگان بدر آفرین خوانده و اهل مکّه‌را جهت انتقام ترغیب کرده بود از ابو نائله با حیله و فریب در وقت شب کشته شد و درحالي که ابو نایله سر کعب پیش محمد گذاشت او گفت الحمد الله * ایضاً وقتي که بعد از دعوي اُحد محمد دید که حمزه بسیار زخمها خورده کُشته شده است خشمناک شده گفت که اگر خدا مرا بر قریش فتح خواهد بخشید من هفتاد کس از آنها همچنان مجروح و قتل خواهم کرد * ایضاً وقتي که محمد با بني قریظه که یهود بودند جنگ نموده قلعهاي ایشان‌را محاصره کرد آنها باین امید که محمد بسبب منّت اهل اَوس جان بخشي خواهد کرد از قلعها بیرون آمده خود شان‌را بمسلمانان سپرد کردند که آنهارا بسته و اسیر کردند اهل اَوس

از محمد در باب آنها منت کردند محمد که نخواست که آنهارا ببخشد جواب داد که سعد در این امر حکم دهد وقتي که از سعد پرسیدند او فرمود که همه‌را قتل بکنند محمد گفت که این حکم الهي است و همه ایشان که قریب هفتصد بودند در میداني در شهر مدینه کشته شده اند * ایضا چندي بعد از آن یکي از مردمان خیبر که نامش سلم ابن ابي الحقیق و لقبش ابو رافع بود بموجب حکم محمد بدین راه کشته شد که محمد شاعري عبد الله ابن رواحه‌را با چندي از مسلمانان به خیبر فرستاد تا سلم‌را دعوت کرده بگویند که بمدینه پیش محمد بیا او ترا رئیس قوم خود خواهد کرد لیکن بعبد الله حکم خاص داد که اورا درمیان راه بکشد و او همچنین کرد * گذارشات مزبوره همه از کتاب ڈاکٹر ویل اخذ کرده شده که آنهارا از کتب انسان العیون و خامس و سیرت الرسل و کتاب ابراهیم حلبي اخراج نموده است و در اوراق این کتب بتفصیل بیان شده اند و مورخین مي گویند که خود محمد در بیست و هفت غزوه شامل بود و محمدیان سي و هشت سریه بحکم او کرده بودند * حال اهل انصاف بگویند که حرکات مزبوره لائق پیغمبر خدا هستند یا نه یقین است که هیچ نبي برحق چنین امور گاهي نکرده است *

في الجمله از راه ضمیمه باین فصل آن مطالب‌را الحاق خواهیم کرد که در این روزها ڈاکٹر ویل که یکي از علماي فرنگ است و در لسان و علوم عربي سر رشتهٔ تام بهم رسانیده در زبان جرمن تاریخ محمد و خلفا از کتب قدیم و معتبرهٔ عرب تصنیف کرده است در اواخر کتاب خود در باب محمد چنین نوشته است که از قرآن و کتب عرب یقین مي گردد که محمد در اوائل گمان کرد که خدا في الحقیقت اورا فرستاده است تا بوسیلهٔ او حق عبادت‌را باز در عربستان مقرر و بر قرار گرداند و در این خیال خود او تائید یافت از خوابها و خیالها که گاهي باو رو دادند و اغلب است که سبب آنها مرض صرع بود که محمد از جواني خود داشت و از بعضي مورخین

اغمی خوانده شده است چنانچه در این باب در کتاب انسان العیون مسطور است که ابن اسحاق از شیوخ خود نقل کرده است که وقتي که محمد در مکّه بود قبل از نزول قرآن جهت دفع نظر بد باو معالجه کردند و وقتي که قرآن باو نازل شد باز همان حالات باو رو دادند یعني گاهي یک قسم بیهوشي مثل اغمی با ترس و لرزه براو در آمد و چشمهایش بند شد و کف از دهان بیرون آمد و مانند شتر جوان آواز داد دیگر در همان کتاب از قول عایشه مرقوم است که وقتي که جبرئیل بر حضرت نازل شد او نهایت سنگین گشت و عرق از پیشاني وي روان شد و چشمهایش سرخ گشتند و بعض اوقات مانند شتر جوان آواز داد باز مذکور است که زید ابن ثابت نقل کرده است که وقتي که وحي به نبي نازل شد اورا چنان حال رو داد که گویا وقت جان کني رسیده است و بیهوش شد و مانند شخص در حالت نشه گشت باز مسطور است که ابو هریره نقل کرده است که در حالي که وحي بر حضرت رسول نازل شد هیچ کس از ما طرف او نگاه نتوانست کرد دهن او پر از کف شد و چشمهایش بند گشت و در بعض اوقات مانند شتر آواز داد بنابراین و دیگر احادیث مثل آنها شک نیست که محمد مرض صرع داشت زیرا این حالات که در ضمن احادیث مذکوره در باب محمد نقل شده اند همه علامات آن مرض اند و مخفي نماند که مریض آن مرض یا مانند آن گاهي غریب و عجیب خیالهارا نیز مي بیند که محمد آنهارا رویا و فرشته و وحي پنداشته و بدین طریق گمان برده است که من فرستادهء خدایم لیکن رفته رفته محمد دیده و دانسته خیال و فکر خود او وحي و کلام الله گفته و بتابعان خود همچنان بیان نمود و وقتي که بمدینه هجرت نموده و از جفاهاي قریش رهائي یافت و صاحب اختیار گشت و رئیس و حاکم قوم خود شده هم از اعمال و هم از احکام او صاف معلوم و ثابت مي شود که او کینه‌ور و غدار و شهوت پرست و نا مطابق در افعال

و اگرچه زیرک بود باز کوته نظر نیز بود و بس چنانچه در اول حال بیهودان
چاپلوسي کرد و جهت خاطرداري آنها چندین احکام داد مثل رو بطرف
اورشلیم یعني بیت المقدّس کردن در نماز و غیره بعد از آن که معلوم
شد که یهود دوست نخواهند شد آن احکامرا منسوخ کرد و دشمن شدید
ایشان گشت ایضاً بر بعض جان بخشي مي کند چرا که از عبدالله مي
ترسد و دیگرانرا حکم خدا عذر خود ساخته قتل مي کند (این اشاره است
بر آنکه محمد بسبب خاطرداري عبدالله ابن ابيّ ابن سلول به بني قینقع
که جان بخشي کرد و بني قریظهرا بنابر قول سعد قتل نمود) وقتي بنکاح
حدي مقرر مي فرماید و وقت دیگر خود او از آن حد تجاوز مي نماید
ومي گوید که حکم الله است اگر کسي مقتول یا مجروح شد در آن حال
قاتل فدیه مي توان نمود بشرطي که اقربا راضي باشند لیکن دستهاي دزد
باید که بي رحم ببرّند * وقتي که مشکلات پیش آیند از دیگران صلاح گیرد
و برخلاف راي خود مطابق صلاح آنها عمل کند چنانچه در دعوي أحد
خلاف راي خود بجنگ بیرون رفت یعني او خواست که در مدینه
بمانند و جنگ در آن جا بکنند لیکن بعض از تابعانش خصوصاً آنها که
در دعوي بدر شریک نبودند صلاح او قبول نکردند * و در دعوي خندق
او خواست که صلح بکند لیکن سعد ابن عباده و سعد ابن معاذ مانع شدند
* و در جنگ طائف محمد موافق خواهش لشکر خود بحمله آوردن حکم
نمود اگرچه موافق بعض مورخین دانسته بود که بي فایده خواهد شد (تفصیل
صلاح کاري با سعد بدین رهگذر است که محمد خواسته بود که به بني
غطفان ثلث خرماي شهر مدینه بدهند و بدین شرط بآنها صلح کنند لیکن
وقتي که محمد سعد ابن عباده و سعد ابن معاذرا که رئیس اهل اوس و
خزرج بودند از این امر آگاه ساخت آنها گفتند که اگر تو آنرا موجب
وحي الهي مي کني یا اگر خاص حکم تست در آن حال اطاعت بما لازم
است لیکن اگر تو آنرا جهت خاطر ما کردهٔ پس از آن باز بمان محمد

جواب داد اگر خدا مرا حکمي مي داد با شما صلاح نمي کردم لیکن بخدا قسم من آنرا کردم تا میان دشمنان تفرقه و ضعف پیدا شود نهایت سعد راضي نشد بهمان طریق در دعوي بدر نیز محمد بر صلاح کاري دیگر عمل نمود یعني محمد خواسته بود که بچاهي که نزدیک‌تر بطرف مدینه بود با لشکر خود فرود آید در آن حال حباب باو گفت که اگر خدا جهت فرود آمدن در این جا ترا حکم نموده است در آن حال البته پیشتر نمي توانیم رفت لیکن اگر این محض صلاح خود است پس بهتر آن است که تا بچاهي که دور تر از همه باشد برویم لهذا چنان کردند) و دیگر دلیل قوي جهت اثبات ضعف و کوته نظري محمد این مرحله بود که در باب خلافت حکمي ننمود وبدین طریق تیغه بر بیخ سلطنت اسلامیّه گذاشته و ممکن است که خود او در این باب در تردد بود دلش با علي شوهر دختر خود بود لیکن عقل و ادراک باو معلوم نمود که جهت حکومت ابوبکر زیاده لیاقتي دارد و موت ناگهان براو فرود آمده این امر عمده بي بندوبست بماند × ودر مکّه دعوي نبوّت کردن چندان مشکل نبود زیرا که تعلیم محمد نسبت به بت‌پرستي اهل مکّه نهایت اعلي و اول بود وماوراي این محمد خوش اخلاق وفصیح کلام وکشاده دست بود و نسبت بفقرا و غلامان وغیره مهربان چنانچه بدین وسائل نیز دل مردمان بطرف او کشیده شد لیکن اصل سبب حکومت وتزائد تعداد تابعانش در مدینه این بود که بني اَوْس رشته‌دار او بودند واو پیش نظر تابعان خود امید غنیمت و بیت المال مي گذاشت و طوائف عرب با یک دیگر اتفاق نداشتند وخود او غدّار و زیرک وخورده بین بود وجهت دور ومقتول کردن مخالفین یا اختلاف اندختن فیمابین دشمنان هر وسیله و بهانه باو مقبول و مرغوب نمود و زیرکي و بهادري او خصوصاً در این امر بود که خودرا بقدر امکان از همه چیز و از همه گزارشات و احوالات قریب و بعید مخبر گردانید و ناگهان بر دشمنان فرود آمد و حمله کرد و بنابر این

بتابعان و لشکر خود صرف در جنگ طابق مقصد و مطلب خود از پیش
بیان نموده بود و از این سبب چنین اتفاق افتاد که در همان وقت که
در آخر ایام محمد طوائف بعیده عرب باو اطاعت نمودند در مدینه
تحقیر او کردند (این اشاره است بغزوه طابق که در سال نهم هجرت وقوع
یافت و بسیاري از تابعان محمد از این جنگ ناراض بودند و عذر آوردند
و خلاف حکم محمد کردند و با لشکر شامل نشدند و بعض مثل عبدالله ابن
عبیع معه لشکر خود باز گشت نمودند) و این مرحله که اکثر عربان نه
باعتقاد دلي بلکه محض از راه خوف تابع محمد گردیدند از این قول عایشه
نیز صاف معلوم مي گردد که نقل شده که او گفت وقتي که رسول الله صلعم
وفات نموده بود عربان باغي شدند و یهود و نصاري سر بلند کردند و منافقین
نفاق خود دیگر پوشیده نکردند و مسلمانان مانند گله در شب زمستان
پریشان حال بودند تا وقتي که ابوبکر آنهارا باز جمع نمود و ابوعبیده نیز
نقل کرده است که وقتي که خبر وفات محمد بمکّه رسیده بود اکثر اهل
مکّه خواستند که از محمد و اسلام منحرف گردند چنانچه اطّاب که در آن
وقت رئیس مکّه بود تا چند روز جرات نکرد که از خانهء خود بیرون
آید نهایت در وقت خلافت ابوبکر و عمر که بوسیلهء سرداران بهادر ایشان
لشکر اسلام فتح بر فتح یافته بود سلطنت اسلامیه بر قرار و پایدار گشت و
دین محمدي مشهور شده و ازدیاد و استحکام یافت در این صورت آن نقص
و قصور و سهو و نسیان که از محمد بظهور آمده بود با آن فوائد بسیار که
عربان از محمد و تعلیم او حاصل کرده بودند پوشیده و مستور گشت و چون
خلفا و تابعان محمدي سبب فیروزمندي ایشان نه در حکمت و فراست
خلفا و نه در زیرکي سرداران و نه در بهادري لشکر و نه در اختلاف و ضعف
دشمنان دانستند بلکه گمان کردند که فتحیابی ایشان محض از آن محبّت
و لطف است که خدا با محمد و محمدیان دارد بنابر این در نظر و ذهن
لشکر فتح مست عرب محمد نهایت اعلي معلوم نمود و از آنها باو چنان

مراتب نسبت داده شد که گویا افضلترین مخلوقات و مالک کل کائنات و بهترین انبیا و شافي مومنین و پاک و معصوم و صاحب معجزات و کرامات بیحد وعد بوده است اگرچه در قرآن اشاره هم بچنان صفات یافت نمي شود لیکن بخلفاي اولین بخوبي معلوم بود که از این تعظیم و تکریم محمد مفاد و مطلب خود شان نیز حاصل و عائد خواهد شد زیرا که مي دانستند که عربان هر قدر که محمدرا زیاده تعظیم خواهند نمود و اعتقاد و اعتماد ایشان بر قرآن و محمد قویتر خواهد گردید همان قدر ایشان بخوشي و خوبي و دل قوي جنگ و جهاد نموده از جان شیرین دریغ نخواهند کرد چنانچه سبب عمدهٔ فتح مندي لشکر اسلامیه همان اعتقاد بود و اعتماد بر آن آیات که در ضمن آنها حکم بجهاد آمده و بکشتگان مرتبهٔ شهادت با همهٔ نعمائي بهشت قرآن وعده داده شده است *

فصل پنجم

در بیان مشهور و منتشر گشتن دین اسلام

ماوراي آنکه در آخر فصل گذشته در باب منتشر گشتن دین اسلام بیان شده است بدان که محمد در کلام خود فصاحت و بلاغت و شیریني عبارت‌را بکار برد که بدین نمط مردم‌را دل ربائي نموده مطیع و منقاد خود سازد و کوشش کرد که با قاعدهٔ زنان متعدده گرفتن و بي جرم و گناه آنهارا طلاق دادن و با وعدهٔ بهشت پر از عیش و عشرت نفساني دین خودرا مقبول اعراب سازد و همچنین از عادات قدیمي عربان و بعضي از گذارشات کتب عهد عتیق و جدید و چندي از احادیث یهود اخذ نموده در کتاب خود ثبت کرد که بدین طریق دین خودرا رواج داده مقبول و مطبوع خلق

سازد و بمتابعان خود محض چند تکلیف ظاهري نمود يعني از قبيل غسل و طهارت وحج و روزه وخمس و زکوة و نماز وجاري ساختن کلمه * لا اله الا الله محمد رسول الله * و جنگ و جهاد در راه دين و امر نمود که از بت‌پرستي وقتل و زنا و سائر اعمال قبيحهء ظاهري کناره جويند و وقتي که محمد بنحو مذکور چند نفري‌را مريد خود ساخت وديگر نتوانست که در مکّه بماند ومي دانست که مردم مدينه با اهل مکّه عداوت دارند ونيز فهميده بود که اهل مدينه باو ميل دارند لهذا بآنجا فرار کرد بدان که بعد از سه سال محض ده دوازده نفر بمحمد ايمان آورده بودند و در سال سيزدهم که اول سال هجرت بود قريب صد اشخاص از اهل مکّه و هفتاد و پنج از اهل مدينه باو ايمان آورده بودند و وقتي که تعداد متابعان در مدينه ازدياد يافت ومحمد توانائي جنگ و انتقام کشيدن از دشمنان بهم رسانيد آيهء جهادرا اظهار ساخته آغاز جنگ نمود بنابر اين کاروان طائفهء قريش‌را تاخت وتاراج کرد ودر دعواي بدر بايشان فائق گشته وباين نحو سر عسکر سپاه منصورهء خود گرديده بخصمان غالب آمد و اعدا از او خوف و هراس برداشتند و آنائي که زياده نقاضت نموده و در قبول و اطاعت او سهل انکاري مي ورزيدند بقتل رجوع مي نمود چنانچه در فصل گذشته اشاره و بيان شده در اين حال مردم کثيره باميد تحصيل عزت و اعتبار و حصول دولت بسيار از بيت المال بزير علم او رفته و روز بروز متابعان او تزائد يافتند و سائر مردم که قوت مقابله و تهيّه مجادله نداشتند از بيم آنکه مبادا اموال آنها باسم بيت المال ضبط گردد و عيال ايشان باسيري رود و جانها بمعرض تلف آيد لابدًا مطيع گرديده رسالت اورا قبول نمودند مثلاً وقتي که محمد در سال هشتم هجرت با لشکر خود نزديک مکه رسيده بود و عبّاس ابو سفيان‌را که از بزرگان مکه بود پيش محمد برده تا شايد اورا جان بخشي کند محمد از او پرسيد که آيا حال تو باور مي کني که من رسول الله هستم ابو سفيان جواب داد که تو مرا از پدر و مادر عزيزتر هستي ليکن

و الله در باب رسالت هنوز در دلم شکّي است عبّاس بآواز بلند گفت
وایّ بتو مسلمان شو و بگو لا اله الا الله محمد رسول الله پیشتر از آن که سر
تو بریده شود بعد از شنیدن این سخنان او ایمان آورده بدین طریق مسلمان
شد و محمد اورا جان بخشي کرد چنانچه این مرحله در کتاب سیرت الرسل
بتفصیل مسطور است و بطربقي که ابو سفیان بسبب خوف جان محمدي
شد همچنان محمد مالک ابن عوف‌را که سردار آن لشکر عرب بود که در
دعوي حنین با محمد جنگ کرده بود با وعدهٔ بخشش و ریاست مسلمان
کرد بدین تفصیل که بعد از آنکه مسلمانان در دعوي حنین بر لشکر عرب
فتح یافته و سردار ایشان مالک ابن عوف گریخته بطائف رفت محمد یکي‌را
از تابعان خود پیش او فرستاده اورا خبر داد که اگر تو مسلمان خواهي
شد هر چه در دعوي از مال تو ضبط شده است بتو پس خواهم داد و
ماوراي آن صد شتر ترا بخشش خواهم نمود مالک پیش محمد آمد و
مسلمان شد و محمد اورا ماوراي آن سردار بعض طوائف عرب کرد که
مسلمان شده بودند * ایضاً روزي یک محمدي با یهودي دعوئي داشت
پیش محمد رفتند او در حق یهود فیصل داد محمدي راضي نشده پیش
عمر رفت وقتي که عمر از صورت حال مطلع گردید گفت قدري صبر کن
پس رفت و شمشیر خود بیرون آورده سر محمدي‌را ببرید و گفت این
است اجر کساني که بخدا و رسول او مطیع نمي شوند چنانچه در تفسیر
جلال الدین در بیان آیهٔ ٥٨ سورهٔ عمران ابن گزارش مسطور است و
دیگر اهل مکه تابع اسلام شدند بدین وسیله که محمد بعد از هجرت بمدینه
جنگ و جهاد با آنها آغاز نموده در دعوي بدر وغیره بر قریش فتح مند
شده آخر الامر در سال هشتم هجرت با ده هزار لشکر خود ناگهان بر مکّه
فرود آمد قریش جهت جنگ آماده نبودند لهذا محمد بآساني مکّه‌را
گرفت و مطیع نمود و بعد از این در حق چندي از اهل مکّه که پیشتر
هجاي او کرده بودند حکم قتل نمود و دیگران‌را جان بخشي کرد و حال

که قریش دیگر قابو و طاقت مجادله نداشته اند تابع گردیده دین محمدي‌را قبول نمودند نه قبل چنانچه این گذارشات در کتاب حیات القلوب نیز در جلد دوم در باب چهل و سوم که در بیان فتح مکه آمده است تفصیلاً مذکور و مسطور گشته است * و این که اصحاب و انصار و سائر تابعان محمد درپئي تحصیل غنیمت و در امید بیت المال بودند از کتب و تواریخ محمدیّه صاف معلوم و یقین می گردد از جمله آنها در این جا بذکر یک گزارش اکتفا خواهم نمود مثلا در دعوي حنین دعوتاس که چندي بعد از تسخیر مکّه واقع شده بود لشکر محمد بسیار از زنان و فرزندان دشمنان و کثرت از مال و متاع ایشان بدست آورده بود بعد از دعوي بني حوازین مطیع شده از محمد منت کردند که زن و فرزند و مال بایشان پس داده شود محمد گفت من حصّهٔ خود و حصّهٔ بني عبد المطلب‌را از اسیران بشما بخشیده ام این‌را شنیده مهاجرین و انصار نیز همچنان کردند صرف بني تمیم و فصاره انکار کردند لیکن بعد از آنکه محمد ایشان‌را وعده داد که در دعوي دیگر شش چند آن از اسیران بآنها داده خواهد شد اینها نیز راضي شدند مگر در حالي که محمد در تقسیم مال و متاع بیت المال آن دعوي دیر کرد مسلمانان ترسیدند که مبادا محمد آنرا نیز پس بدهد لهذا حصّه خود شان از مال و متاع با چنان تیزي و هجوم از او درخواست نمودند که قبایش‌را گرفته داد خودرا از ایشان در پي درختي پنهان کرده بود بعد از آنکه محمد آنهارا ساکت ساخته بایشان گفت که ای مردمان قباي من بما بدهید و الله اگر شما آن قدر دواب ضبط کردید که در اعداد برابر درختان ملک تهامه باشند هیچ یک از آنها از شما دریغ نخواهم کرد و الله من در هیچ وقتي از بیت المال برابر موي شتر هم زیاده از خُمس آن نگرفته ام و آنرا همیشه در راه شما خرچ مي کنم من بعد همه مال تقسیم نموده از خُمس خود بابو سفیان صد شتر و چهل اوق نقره داد و همان قدر به پسران او یزد و

معاویه نیز داد دیگر بحکیم ابن حسام و بحارث ابن حسان و بسهیل ابن عمرو و به صفوان ابن امیه وغیرهم بهریک صد شتر داد و بدیگران پنجاه و چهل شتر میداد از آن جمله شاعر عیاص ابن مرداس بود و وقتي که او از پنجاه راضي نبود پنجاه دیگر باو داد نهایت انصار از این مرحله که محمد بمردمان قریش و دیگران که انصار نبودند آن قدر بخششها نمود بسیار ناراض شدند چنانچه یکي از آنها گفت و الله این بسیار عجب است که حال آنکه شمشیرهاي ما از خون قریش هنوز خشک نشده و محمد غنیمت مارا بآنها بخشش مي کند اگر این حکم خدا است بما صبر لازم است لیکن اگر رسول الله موافق خواهش خود چنین مي کند بگوید که ما چه قصور کردیم که مارا بر طرف داشته است محمد این‌را شنیده انصاررا خوانده بآنها گفت که آیا شما در ضلالت نبودید و بوسیلهٔ من هدایت یافتید آیا بي چیز نبودید و بوسیلهٔ من دولتمند گشتید الخ چنانچه این گزارشات در کتاب سیرت الرسل و در کتاب انسان العیون بتفصیل مسطور شده اند و در آخر کتاب گفته است که سه قسم اشخاص بودند که محمد خواست که دل آنها با بخششها بطرف خود بکشد بعض‌را باین قصد تا ایشان مسلمان شوند مثل صفوان ابن امیه که در آن وقت مسلمان نشده بود و بعض‌را باین مراد تا ایشان در اسلام قائم گردند مثل سُفیان ابن حرب که کرهاً مسلمان شده بود و بعض‌را باین اراده تا از شرارت باز مانند مثل ادینیه و اقراء و عیاس ابن مرداس * خلاصه محمد دین خودرا بهمین وسائل در حال حیات خود در اکثر بلاد عربستان منتشر گردانیده و بعد از وفات محمد خلفا نیز بنحو مسطور به منتشر و مشهور ساختن دین اسلام متوجه گردیده لهذا لشکر بولایات دیگر کشیده بضرب شمشیر حقیّت دین اسلام‌را ثابت ساختند و مردم‌را بدین طریق جبراً بزیر حکم قرآن آوردند مثلاً ابوبکر برتخت خلافت نشسته لشکر اسلام در ذو القصه جمع نموده یازده سردار مقرر کرد و آنهارا روانه نمود تا بکفّار و منحرفان حرب نمایند و بهر یک از

آنها حکم نامه داد که اول بر آنها بخوانند و اگر بموجب حکم آن اسلام‌را قبول نکنند بآنها آغاز جنگ نمایند در آن نامه ماوراي مطالب ديگر چنين مرقوم بود که هر آنکه نامه‌را قبول کند و معتقد اسلام گردد اورا قبول و حمايت کنند ليکن بآن کساني که انکار کنند حرب نمايند تا براه خدا درآيند و بر منحرفين بهيچ طريق رحم نکنند بلکه آنهارا درآتش بسوزانند و بهر طريق بقتل رسانند و فرزندان و زنان ايشان‌را غلام مسلمانان گردانند پس اگر کسي بدلايل ضرب شمشير سکوت اختيار مي نمود فبها و الاّ گردن اورا بضرب شمشير جدا مي ساختند يا اين که دست اطاعتش‌را بخدمت بسته مي داشتند چنانچه بدين وسائل بيدق اسلام در شهرها و ولايات مغلوبه بلند شد و هنوز از هجرت صد سال نگذشته بود که عربستان و ولايات شام و ايران و مصر و بعضي ولايت روم با سپاه کينه خواه عرب مغلوب و زير دست گشته دين محمدرا قبول نمودند چنانکه بر تاريخ خوانان روشن و آشکار است مثلا اهل ايران بدين طريق دين محمدي‌را قبول کردند که بعد از آنکه امر خلافت بعمر قرار گرفت بدين حکم و فرمان لشکر عرب‌را بايران فرستاد که اگر اهالي آن ولايت دين محمدي‌را بخوبي و خوشي مطيع گشته قبول نمايند فبها و الاّ با ايشان محاربه و مقاتله نموده آنهارا جبراً و کرهاً معتقد قرآن و تابع محمد سازند و چون ايرانيان از قبول دين اسلام ابا و امتناع نمودند پس لشکر عرب آغاز حرب نموده سه دفعه از سپاه ايران مغلوب و در دعوي چهارم بر ايشان غالب آمده ولايات اطراف رود فرات‌را متصرّف گشتند و بعد از اين مقدمه يزدجرد ابن شهريار که آخرين پادشا از ملوک ساسانيه بود بر تخت سلطنت ايران متمکن گرديد در آن اوان سعد ابن ابي دقّاص که سردار لشکر عرب بود بنزد يزدجرد ايلچي فرستاده گفت که اورا بقبول دين محمد تکليف نمايند و اگر قبول نکند اظهار جنگ کنند نهايت يزدجرد بتکليف مذکور اعتنائي نکرده بلکه از آن سخنان غبار نقار بر خاطرش نشسته خشمناک گرديد و بتهيه و تدارک جنگ فرمان

داده سپاه بسياريرا فراهم آورد و لشكر طرفين در نزديك قادسيه مجتمع گشته بعد از تلاقي فريقين لشكر ايران مغلوب و منهزم گرديده درفش كاوياني بدست عربان افتاد و در سنه ٢١ هجرة در بيابان قريهٔ نهاوند نزديك بشهر همدان لشكر عرب باز بسپاه ايران شكست فاحش داده تمامي ايرانرا متصرف گشتند و يزدجرد بمرو فرار نموده در نزديكي اين شهر بدست آسيابائي كشته شد و همگي ايران بدين نوع بتحت فرمان خلفا افتاد و مدت دويست سال عربان در آن سر زمين حكمراني كرده اكثر اهالي ايران از خوف و ترس خلفا و عساكر ايشان و يا بعلت اين كه از ظلم و بي داد آنها آزاد گردند دين عربانرا كه بر ايشان دست يافته بودند ناچار قبول نمودند و كساني كه سر از طوق اطاعت باز كشيده در قبول مذهب عربان اهمال ورزيدند يا از عربان بقتل رسيدند و يا جلاي وطن اختيار نموده بسمت بلوچستان وهندوستان فرار كردند چنانكه از نسل ايشان الي الآن در ولايات مذكورة باقي مانده و متابع طريقهٔ زردشتي بوده گبر ناميده مي شوند و چنانچه سعد بامداد لشكر فيروزمند خود اهل ايرانرا مطيع نمود بهمان طريق خالد و معاويه ممالك شام و عمرو ابن العاص ملك مصر در وقت خلافت عمر فتح نموده اهالي آن ممالكرا بر دين محمديه در آوردند *

مخفي نماند كه قبل از هجرت محمد بمدينه جميع قليلي باو اطاعت داشتند چنانچه بيان شده و قريش و يهوديان و مسيحيان در اكثر اوقات بمخالفت محمد گفتگو مي نمودند وجهت ثبوت رسالت او معجزه و دليل مي خواستند چنانكه از آيات سابق الذكر قرآن واضح است و نظر بآيهٔ اوائل سورة الحجر اهل مكّه محمدرا مجنون مي ناميدند بطريقي كه مرقوم شده است كه * قالو يا ايها الذي نزل عليه الذكر انك لمجنون و بنابر سورت الانبياء باز اهل مكّه باو گفتند كه قرآن از جملهٔ خواب است يا محمد اورا از پيش خود ساخته و مانند شاعران خوب بهم بسته است

چنانکه مسطور شده است * بل قالوا اضغاث احلام بل افتریه هو شاعر فلیاءتنا بایة کما ارسل الاولون و چنانکه قبل از این ذکر شده باو شاعر و بقرآن سحر مبین گفتند امّا وقتي که محمد بمدینه هجرت نمود و در آنجا لشکري جهت خود فراهم آورد و بطائفه قریش زورآور شده مکّهرا نیز مسخّر گردانید در آن حین اکثر اعراب دین محمدرا از راه لابدي و ناچاریي قبول کردند و درصورتي که محمد امر خودرا باین پایه و مایه رسانیده دیگر احدي جرأت و یاراي مخالفت و حجّت ومباحثهٔ درخصوص رسالت او نداشت زیرا که علاوه بر کثرت و قوّت لشکر بنابر ادّعای خود بمحمد از جانب خدا حکم جهاد نازل شده بود چنانچه بعض از آیات در باب جهاد و قتال پیش از این ذکر یافت که بنابر آن بر بي ایمانان قهر و غضب نماید یعني هرگاه اورا قبول نکنند یا خلاف او گفتگو نمایند جواب آنهارا بزبان برّي شمشیر حواله کرده ساکت و صامت گرداند و اگر احیاناً کسي جرات مي نمود که خلاف سخنان و ادّعاي محمد گفتگو نماید در پاداش این جرات تسلیم نمودن جان بر او لازم مي آمد بطریقي که بیان شده و از آن زمان تا حال خلفا و سلاطین و امراي دین اسلام نیز بنابر همان قانون رفتار نموده اند چنانکه اگر شخصي از ملّت خود اسلام یا ملّت دیگر خلاف قرآن‌را فهمیده جهت اثبات مدّعاي خود خواسته باشد که در میان مسلمانان بضدّ آن گفتگو کرده بمقام ردّ بر آید بمجرد این که اهل اسلام از احوال و گفتگوي چنین شخص اطلاع بهم رسانند اجتماع نموده اورا بقتل مي رسانند و بنابر این از ایّام محمد الي الان ممکن نگشته است که احدي در ولایات متابعان محمد بي خوف و ترس قرآن‌را تشخیص داده بسنجد که آیا راست است یا خلاف و نیز ممکن نیست که شخص افکاري که در بارهٔ قرآن نموده و نقصي که در آن یافته است بي دغدغه ظاهر و بیان کند و از دین اسلام برگشته دین دیگررا قبول نماید زیرا که حکم قرآن بر این است که هر کس که از دین محمد بازگشت نماید اورا بقتل رسانند *

نهايت واضح و آشکار است که حقيّت و حقيقت بضرب شمشير ثابت
نمي گردد و محال است که آدمي‌را بجبر و زور بآن مرتبه برسانند که
قلبا بخدا ايمان بياورد و از افعال بد دست کشيده خدارا قلبا دوست دارد
بلکه جبر و ظلم بايمان و اطاعت قلب مانع مي گردد و بنابراين جبر و تعدّي
در راه دين از جملهٔ افعال ناقصه است و همين دليل خواهد بود که آن
دين از جانب خدا نيست پس طريق شهرت و انتشار يافتن دين اسلام
که بقوت و ضرب شمشير صورت گرفته نيز يکي از جملهٔ دلائل است که
دين مذکوره از جانب خدا نيست بدان که دين مسيحي بدين طريق
منتشر نگشته است چنانکه کم و کيف شهرت و انتشار آنرا در فصل هفتم
باب دوم اين رساله ذکر نموديم و اگر کسي بموضع مذکوره رجوع نمايد خواهد
فهميد که در اين باب نيز انجيل برتري و تفوّق کلّي بر قرآن دارد *

برخي از علماي اسلام مقدمهٔ جدّال و قتال بني اسرائيل کنعانيان‌را
و غزوات داؤدرا بميان آورده مي گويند چنانکه به بني اسرائيل قتل و جدال
کنعانيان جائز و حلال بود بهمان طريق جهاد در راه دين بمحمد نيز جائز
گرديد ليکن چنين ادّعاي محض از بي خبري از مطالب توريت صادر گشته
است زيرا که خدا در توريت به بني اسرائيل نفرموده بود که نخست
بکنعانيان تکليف ايمان نمايند و ثانيا هرگاه تکليف‌را منقاد نگردند ايشان‌را
قتل و غارت سازند بلکه حکم خدا اين بود که آنهارا بجهت گناهان کثيره و اعمال
قبيحه قتل عام سازند پس مدّعاي جنگ بني اسرائيل تکليف اهل کنعان
نبود بلکه غضب الهي بود که خدا بوساطت بني اسرائيل در پاداش اعمال
قبيحهٔ ايشان بظهور و انجام رسانيد چنانچه درکتاب پنجم موسي در فصل
٧ آيهٔ ١ـ٥ و در فصل ٢٠ آيهٔ ١٦ـ١٨ و در فصل ٩ آيهٔ ٤ و ٥ و در کتاب
سوم موسي در فصل ١٨ آيهٔ ٢٤ ـ ٢٨ و در ديگر آيات نيز مرقوم و بيان
شده است و همچنين مدّعاي جنگ و جدال داؤد در راه دين نبوده
است بلکه چون پادشاه بود جهت استقلال امر سلطنت خود جنگ

و جدال مي نمود * بالجمله از مطالب و دلائلي که در اين باب در خصوص قرآن و محمد ذکر و ثابت نموديم بالتمام واضح و آشکار است که در معني قرآن و در صفات محمد علاماتي که در ديباجه و در اوائل باب سوم اين رساله جهت تصديق کلام الهي و پيغمبر صادق ذکر نموديم ابداً يافت نمي شود و بنابر دلائل مسطورهٔ اين باب بي شک و شبهه يقين گرديد که از جانب خدا آمدن محمد محال و کلام الهي بودن قرآن نيز غير ممکن است *

امّا اگر بخيال شخصي از متابعان محمد خطور کند که هرگاه في الحقيقت دين اسلام خلاف است پس چرا خدا شهرت يافتن و تا حال بر قرار ماندن آنرا مانع نگشته است فامّا الجواب مخفي نماند که دين بت پرستي قديم تر از دين محمد و در شمار تخميناً چهار مقابل اسلام است و غير حق بودن آن نيز نزد خردمندان واضح و اظهر من الشمس است با اين همه باز خدا در ظهور و انتشار و دوام آن الي الآن مانع نگرديده است پس واضح است که ظهور و دوام يک دين دليل حقيّت آن نمي شود ليکن چون خدا بنابر معرفت خود مصلحت ندانست که مطلب و سبب طور گذران طوائف عالم را در هر کار و هر گذارش بآدمي بيان سازد پس بهمين سبب است که آدمي در اکثر اوقات در درک امورات الهي و گردش ايام و اختلاف ملل طوائف عالم متحيّر و حيران است نهايت رموز حکمت و اسرار مصلحت اين قبيل امور در نزد خداي حکيم علي الاطلاق است و بس امّا بنابر کلام انجيل همين قدر مي توان گفت که خداي تعالي بظهور و انتشار دين محمد از دو جهت مانع نگرديد اولاً که بدين طريق بمسيحيان عربستان و شام و مصر وغيره که در ايّام محمد از طريقهٔ انجيل دور و مهجور گشته بودند تنبيه و بازخواست کرده شود که ديگر زياده مهجوري نکنند و ثانياً که دين بت پرستي در عالم زياده شهرت نيابد و دوباره زورآور نگردد نهايت در وقت معيّنهٔ در صورتي که مسيحيان باز

با ایمان زنده رجوع نموده و اکثر ایشان قلباً بانجیل گرویده بنابراحکام آن
رفتار خواهند نمود در آن وقت خدای تعالی این مواخذه و تنبیه خودرا
خواهد برداشت و نظر بوعدهائی که خدا در کتب مقدسهء عهد عتیق و
جدید علی الخصوص در آیات ۶ و ۷ فصل ۶۰ اشعیاء پیغمبر و در آیات
۲۳ و ۲۴ و ۲۵ فصل ۱۹ همین کتاب معلوم و ظاهر ساخته است در آخر
زمان بسیاری از متابعان محمد بمسیح ایمان آورده بملت مسیحیه ملحق
خواهند گردید و در آیات اول الی ۵ فصل ۲ اشعیا و در فصل ۴۹ و در
فصل ۶۰ کتاب همین پیغمبر تفصیلاً مرقوم است که آخرالامر تمامی سلسلهء
انسانی خواه بت‌پرستان خواه محمدیان و خواه یهودیان بمسیح ایمان آورده
خواهند دانست که راه و حقیقت و حیات جاودانی محض اوست و
بس و در آن وقت کلام مسیح انجام خواهد یافت چنانکه در آیهء ۱۶
فصل ۱۰ یوحنا فرموده است که یک گله و یک گله بان خواهد بود و دیگر
در آیات ۱۰ و ۱۱ فصل ۲ نامهء فیلپی مسطور گشته است که زانوهای
تمامی اهل آسمان و زمین و آنانکه در زیر خاک اند باسم یسوع مسیح
خم خواهند گردید و هر زبان اقرار خواهد کرد که مسیح خداوند است بقصد
جلال خدای پدر و در آیهء ۱۴ فصل ۲۴ متی مسیح فرموده است که ندا
باین مژدهء ملکوتی (یعنی وعظ انجیل) در همگی اقطار جهان خواهد شد
بجهته شهادت بر همگی قبائل و آن گاه انجام کار پدید خواهد شد (یعنی
آخر الزمان خواهد رسید) پس موافق مضمون این آیه یکی از علامات آخر
الزمان این است که وعظ انجیل در میان همهء طوائف متداول گشته من
بعد آخر الزمان خواهد رسید و علامت مذکوره جهت عنقریب شدن
آخر الزمان هویدا گردیده است چنانکه در این اقرب زمان صدها نفر واعظ
بجهته موعظهء انجیل از فرنگستان بیرون آمده بولایت بُت‌پرستان رفته
تکلیف ایمان‌را بایشان می نمایند و خدای تعالی بوعظ آنها چنان قوّت
تاثیر مرحمت نموده است که در این اندک زمان هزاران هزار نفس در

ولايت افريكيه و هندوستان و در جزائر واقعهء سمت چين و در امريكه و جزائر آن فقط باستصواب وعظ انجيل و مطالعه نمودن آن از بت‌پرستي و اعمال قبيحه دست كشيده بمسيح ايمان آورده اند و اكنون خداي يگانه و حقيقي‌را ستايش نموده بنابراحكام انجيل سلوك مي كنند و بهمين طريق روز بروز تعداد ايمان آورندگان بمسيح از دياد مي پذيرد حتّي از يهوديان و اُمّتان محمد هم بسبب شنيدن موعظهء انجيل و يا خواندن آن در فرنگستان و هندوستان و سائراطراف بمسيح ايمان آورده وطريقش‌را محفوظ مي دارند * و نيز در محمديان معلوم باشد كه درآخر الزّمان مسيح باز ظهور خواهد نمود و با قدرت و جلال از آسمان بزمين نزول خواهد فرمود كه بر متابعان حقيقي خود نجات و سعادت ارزاني فرمايد و بر آناني كه تكليف انجيل‌را قبول نكرده و بمسيح ايمان نياورده اند غضب نمايد چنانكه در آيات ۶ الي ۹ فصل اول نامهء دوم بتسلينيقيان وارد است كه اين است انصاف نزد خدا كه معذّبين شمارا از راه قصاص عذاب نمايد و شمارا كه مظلومانيد راحت بخشد با ما در وقت ظهور يسوع خداوند با فرشتگان قدرتش از آسمان در آتش مشتعل منتقم از آناني كه خدارا نمي شناسند و آنائي كه مژدهء خداوند ما يسوع مسيح‌را اطاعت نمي نمايند و ايشان ازحضورخداوند و جلال و قدرتش بقصاص هلاكت ابدي خواهند رسيد و نيز بموجب وحي الهي يوحنّا حواري در آيات ۱۱ الي ۲۱ فصل ۱۹ مكاشفات مي گويد كه ديدم آسمان‌را كشاده و ناگاه اسپ سفيدي كه سوارش براست حقيقي مسمّي است (كه عبارت ازمسيح باشد) و بحق انصاف و جنگ مي نمايد و چشمهايش چون شعلهء آتش و بر سرش افسرهاي بسيار و نامي مرقوم بود كه هيچ كس نمي فهميد جز خودش و جامه پوشيده بود كه درخون رنگ شده بود و اسمش كلمة الله بود و سپاهيان آسماني بر اسپان سفيد سوار شده و حرير سفيد درخشنده پوشيده در عقبش مي بودند و از دهنش شمشير تيز بيرون مي آمد

(یعني عبارت از کلمات حکم و انتقام است که در آن وقت مسیح از بي ایمانان و بدکاران خواهد گرفت) که قبائل‌را بآن زند و برآنها بعصاي آهني حکمراني خواهد کرد و مي خانهٔ قهر و سخط خداي قادر مطلق‌را پامال مي سازد (یعني حکم و غضب خدا بوسیلهٔ مسیح خواهد شد) و برلباس دران خود اسمي‌را نوشته دارد که پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان و دیدم فرشته‌ٔرا که درآفتاب ایستاده بود و بآواز بلند فریاد نمود بتمامي مرغان که در آسمان طیران مي نمایند که بیائید و در ضیافت خداي عظیم جمع شوید تا آنکه بخورید اجساد ملوک و سرداران و پهلوانان و اسپان و راکبان آنهارا و همگي‌را از آزاد و بنده و کهتر و مهتر و آن حیوان (که عبارت از دجّال باشد) و پادشاهان زمین و عساکر ایشان‌را دیدم که مجتمع شده اند تا بآن سوار اسپ نشین و سپاهیانش کارزار نمایند و گرفتار شد آن حیوان و آن پیغمبر کاذب نیز که بپیشش (یعني پیش دجّال) آن امر غریبه‌را بجا آورد که بسبب آنها فریفت آناني‌را که نقش حیوان‌را با خود گرفتند و مثالش‌را پرستیدند و آن هر دو زنده در دریاچهٔ آتش که با کبریت مي سوزد انداخته شدند و باقي بشمشیر سوارهٔ اسپ که از دهنش بیرون مي آمد بقتل رسیدند و جمیع مرغان از اجساد آنها سیر شدند *

في الآخره اى متابعان محمد و مطالعه کنندگان این رساله بدرستي تمام باور کنید که هر چیزي که ما تا حال در خصوص قرآن و دین محمد ذکر و ثابت نمودیم نه این که از راه عداوت یا قصد لجاجت بود که بتقدیم آن اقدام ورزیدیم بلکه محض از راه آن محبت خالص و بي ریب و ریا بوده است که بنابر آن بجهت خاطر مسیح شمارا دوست داشته و بحال هلاکت شما قلباً متالّم و متاثّر گردیده لهذا خلافیّت دین محمدرا بشما بیان و واضح ساختیم که شاید بدین وسیله از خواب غفلت بیدار گردیده و

خلافیت دین خودرا فهمیده براه حق و دین مسیحی برگردید که بدین طریق از حال خطرناک خلاص گشته و از هلاکت ابدی رهائی یافته بنجات سرمدی برسید و چون بنابر امر مسیح چنانکه در آیات ۱۸ الی ۲۰ فصل ۲۸ متّی وارد است از جملهء واجبات مسیحیان است که وعظ تعلیم انجیل‌را بعموم طوائف برسانند لهذا بترقیم این رساله بادای دین خود پرداختیم پس اگر چنانچه ای محمدیان شما از غفلت و غرور بتکالیف مندرجهء این رساله متحمّل نگردیده و نجات مسیح‌را قبول ننمائید دانسته و آگاه باشید که در روز واپسین باید که خود شما جواب بی ایمانی خودرا در حضور پروردگار بدهید اما اگر چنانچه قلب تو در حضور خدا صاف باشد و طرف داری‌را کنار گذاری و طالب حقیقت باشی از مطالب و دلائلی که الی الآن ذکر و ثابت نمودیم البتّه انصاف خواهی داد که بجهت حقیت قرآن و محمد دلیلی یافت نشد بلکه از مضامین قرآن و رفتار و صفات محمد بالکلیه واضح گردید که قران خلاف و محمد پیغمبر خدا نبوده است پس در این صورت ایمان و دین تو باطل است و هرگاه از آن برنگردی یقیناً بهلاکت و بدبختی ابدی خواهی افتاد * خلاصه ای محمدی و مطالعه کنندهء این رساله کلمات و نصیحت آخری بندهء حقیررا بگوش هوش شنیده در قلب خود جا ده یعنی سابقا ذکر یافت که آدمی توانائی آن ندارد که خود او فی نفسه خودرا از عقاب و عذاب گناهان خود برهاند بلکه رهاننده و نجات دهنده‌را محتاج است و آن رهاننده و نجات دهنده چنانکه بنابر کتب مقدّسه ثابت کردیم یسوع مسیح است که فقط بوسیلهء او آدمی از عقائب گناهان خود رهائی می تواند یافت و مقبول درگاه خدا می تواند شد و بسعادت حقیقی و جاودانی می تواند رسید پس ای مطالعه کننده جهت بخت جاودانی و سعادت ابدی خود به نصیحت و ملتمس ما متوجه گردیده در استخلاص ورطهء هلاکت ابدی فکر و تامّل

حکایات

حکایات آتیه که گذارشات محققرا نقل مي کنند بطريق ضميمه براين رساله الحاق کرده ایم که مطالعه کنندهرا از آنها نیز قوت کلام انجیل و خوش بختي مذهب مسيحي واضح وبيان گردد

حکایت نخست

گذارش شخص عالم مسيحي که از طريق ايمان منحرف گرديده باز قلباً بانجیل رجوع نموده ایمان آورد

در یکي از شهرهاي ولایت نمسستان يعني جرمني تاجري بود که خداي تعالی باو فرزندي کرامت فرموده بود چون والدش دید که پسرش زیرک و فهیم و صاحب اخلاق حسنه و صفات مستحسنه است فلهذا در قلب خود چنان مخمّر ساخت که فرزند خودرا بتحصيل و تکسیب علم الهي مشغول سازد پس اورا بآن مدرسه فرستاد که ابتداي این علمرا در آنجا تعلیم مي کردند او نیز در آن جا با سعي تمام و جهد تام بتحصیل علوم مشغول گشته من بعد بمدرسههاي عظيم شهر نياله ليپسيک رفت که در آنجاها بمراتب علومي که منظور نظر داشت رسیده تحصیل خودرا بانجام و تکمیل رساند هنگام نخست بکمال خوبي و خوشي رفتار مي نمود وبجهت تحصيل کمال در علم الهي سعي بليغ و اهتمام تمام بعمل مي آورد لاکن بعد از مدت چندي با چنان هم درسان هم صحبت و جلیس

مي شد که اعتقاد دين مسيحيرا از خود شان ردّ ساخته بمرتبهٔ در بي ايماني افتاده بودند که انجيلرا نا حق انگاشته و اعتقاد معزّز مسيحيرا خوار داشته بآن استهزا وتمسخر مي کردند و مي خواستند که پاي رفيق جديد خود شانرا نيز از جادهٔ نجات لغزانيده مانند خود شان سالک طريق ضلالت و بي ايماني سازند آخر الامر او نيز بدام فريب رفيقان خود افتاده و بنياد اعتقادش تزلزل يافته در اين امورات با ايشان موافقت و مرافقت کرد و در خصوص عقيدهٔ مسيحي متشکّي و تارک تحصيل علم الهي گشته خواندن و آموختن علم حکمت شروع نمود خلاصه پايهٔ کار خودرا بالاستمرار بجائي رسانيد که دين مسيحي و انجيل و تمامي کتب مقدّسهرا نا حق و بي مصرف دانسته حتّي بالهام الهي نيز معتقد نشد در اين حال حاضر حضور پدر خود گرديده شک خود در بارهٔ مذهب مسيحي و ردّ ساختن آنرا چنانکه در قلبش نشست کرده بود باو اظهار نموده از او خواهش مند گشت که اي پدر مرا اذن ده تا از علم الهي دست کشيده بتحصيل علم طب مشغول گردم نهايت از اين سبب که پدرش مسيحي حقيقي بود بعد از اين که احوال فرزند خودرا بآن نحو مشوش و پريشان ديد مايوس و غمگين گشته و صلاح نديد که پسرش علم طبرا تحصيل نمايد پس از روي نصيحت باو خطاب نموده گفت که اي فرزند ارجمند از خواندن علم الهي غافل مشو بلکه کلام الهيرا با استغاثهٔ تام مطالعه کن و جستجو نما و بجهت درک مطالب آن از خدا طلب اعانت کرده در هر حال احتياط کن که عقل خود يا فهم ديگريرا از معرفت الهي زياده نداني مبادا که باين علّت فريفته گرديده کلام خدارا انکار نمائي چون پسر ديد که مطلب خود خلاف راي پدر است با کراهيت بسيار در تحصيل علم الهي مانده از صلاح ويد پدر امتناع ننمود و بعد از اين که بمراتب منظوره و مقصودهٔ علم مذکوره رسيد بشهر خود يعني بحضور پدرش مراجعت نمود و در شهر مذکور دو نفر کشيش نيکو

محضر و خوش نهاد و درمذهب مسیحي بي ريا و نيك اعتقاد بودند كه
با يكي از آنها رابطهٔ دوستي پدر اين طلبه مستحكم و مضبوط بود و چون
پدر طلبه در اكثر اوقات بمجلس موعظهٔ آنها حاضر مي گشت پسر نيز
بنابر خواهش پدر باستماع وعظ آنها مي رفت و درصورتي كه سخنان نصائح
آميز و مواعظ شوق انگيز ايشان‌را مي شنود نه آنكه سخنان ايشان باو تاثير
مي نمود حاشا بلكه در اكثراوقات از كلمات مسموعهٔ نفرت نموده درقلب
او نا معقول و نا مربوط مي نمودند و در اوقاتي كه بخانه معاودت مي كرد
في الحال بمطالعهٔ كتب حكمت كه سخنان و مطالب آنها بجهت او از
احكام و تعليمات انجيل شيرين‌تر و معقول‌ترمي نمودند مشغول مي گشت
نهايت پدرش درخلا و ملا از روي اضطرار بخداي تعالي بسيار مناجات
و دعا مي كرد كه اي قادر علي الاطلاق تو قلب جگر گوشهٔ مرا از راه
ضلالت بسوي سعادت بازگردان و در اين اوقات چنان اتّفاق افتاد كه
كشيش يك قريهٔ از قراء بعيدهٔ شهر مذكور از طلبه استدعا نمود كه اي
عزيز خواهش آن است كه تو در روز رب بعوض بنده وعظ دهي و بنابر
عادت لازمه آن بود كه نظر بمضامين آيات اوائل فصل سوم يوحنّا كه
مطلب آنها بوساطت مسيح قلباً بخدا رجوع و باز گشت نمودن است
وعظ دهد چون او باين مطلب هيچ قائل نبود پس بخلاف آن باين نوع
موعظه نمود كه هر كس كه از براي تحصيل رضامندي خداوندي بنابر عقل
خود سعي نمايد هر آئنه رضامندي خدارا بخود شامل مي تواند ساخت
اهل ده از موعظهٔ او فيضي نبرده چندان نه فهميدند و فهميده‌را نيز نه
پسنديدند طلبه اين مرحله‌را دريافت نموده خائب و خاسر در بارهٔ پدر
خود نا خوش گشته درقلب خود ازاو گله‌مند گرديد زيرا كه باعث تحصيل
اين علم و دخل و تصرف اين امر كه نقيض شوق و افكارش بود پدرش گشته
با همين تخئيلات از كليسيا بيرون آمده بنزد كشيش رفت و كشيش اورا
بنزد خود طلبيد و چون كشيش مذكور مسيحي حقيقي و قلباً معتقد انجيل

و از بي ايماني طلبه نيز مطلع گرديده بود در همان حالت بيماري باو آغاز
گفتگوي دين نمود چون طلبه بنابر مغروري خود سخنان اورا ابلهي مي شمرد
پس در ابتداي مكالمه بسخنان او كم ميلي بسيار مي نمود و بسخنان تلخ
و نا ملائم پاسخ مي داد آخر الامر صحبت شان بطول انجاميده بآنجا
منجر گشت كه صحبتهاي كشيش و سخنان عاقلانه اش بطلبه خوش آمدند
و چون بي پروا در باب تعليمات انجيل با كشيش گفتگو و از او استفسار
مي نمود و كشيش نيز هر تعليم را با دلائل و شواهد باو معلوم مي ساخت
پس بجهت بي ايماني خود اندكي متشكي گرديده بود كه در اثناي اين
صحبت كسي آمده و بر در ايستاده از براي چند كلمه گفتگو نمودن با طلبه
اورا بيرون طلبيد طلبه نيز از خانه بدر آمده شخصي را كه از ديدارش آثار
عوامي و دهستاني هويدا بود بر در ايستاده ديد گفت چه خدمت داري
اي دوست من او نيز در جواب او گفت خدمت از ما است اي آقاي
بنده استدعاي من محض اين است كه در خصوص سخنان موعظهٔ امروزه
جناب شما چند سوال نمايم چنانكه امروز جناب باين نحو موعظه فرموديد
كه بجهت تحصيل نيكي و رضامندي خدا لازمهٔ آن است كه آدمي
بنابر عقل خود سعي نمايد امّا آنكه در بارهٔ يسوع مسيح است سخني
نگفته ايد ما اهالي قريه بسيار تعجّب نموده ايم زيرا كه كشيش ما بواضحي
تمام و يقين كلّي از انجيل بما فهمانيده و به ثبوت رسانيده است كه
انسان محض بوساطت رب و رهانندهٔ ما يسوع مسيح و بجهت خاطر و
ثواب او رضامندي خداوندي را تحصيل و بعنايت و توفيق او سرفراز مي تواند
گشت و روح القدس را كه براي انجام احكام الهي بشخص مومن توانائي
دهنده است محض بوسيله يسوع مسيح بآدمي عنايت مي فرمايد و باين
نحو آدمي بعد از مرگ به بهشت دائمي مي رسد امّا جناب شما امروز
بسياق ديگر رهنمائي فرموده ايد الحال غرض آن است كه آيا شما
في الحقيقت يقين كلّي حاصل نموده ايد كه بنابر اين سخناني كه امروز

موعظه کردید در حین وفات بخوش حالي مي توانيد مرد و بسرور
قلب در حضور خداوند عادل حاضر مي توانيد شد نهايت جناب شما
از بنده رنجيده خاطر نشويد معلوم ماست كه موعظهء امروزرا بطريق خلاف
وعظ داده ايد زيرا كه اگر تعليمات شما حق و درست مي بودند هرآئنه
آنهارا با كلام كتب عهد عتيق و جديد به ثبوت مي رسانيديد امّا جناب
شما هيچ آيهء از كتب مقدّسه نياورده ايد كشيش ما باين طريق نمي
نمايد بلكه هر سخن و مطلبهارا از كتب مقدّسه به ثبوت مي رساند وما
نيز بعد از اينكه در خانهاي خود بآنها رجوع مي نمائيم بهمان قرار مي
يابيم خلاصه بما چنان معلوم گشت كه تعليمات جديد جناب شما خلاف
اند پس نظر بعوامي خود از طريق محبّت از شما منّت مي كنم كه من
بعد تعليمات خودرا بنابر كتب مقدّسه تشخيص داده چنان وعظ دهيد
كه موافق آنها باشد طلبه از سخنان آن دهستاني بمرتبهء متعجب و متحيّر
گرديد كه ديگر اورا ياراي جواب گفتن نماند آخرالامر اورا مرخّص ساخته
بحجرهء كشيش آمده كيفيت صحبت دهستاني‌را باو درميان نهاد در
اين حال كشيش دريافت نمود كه دل سنگين طلبه از تاثير صحبتهاي
گذشته مانند موم نرم گشته در خصوص اعتقاد مسيحي ديگر زياده با وي
گفتگو كرده احوال وحشت انگيزاورا باو حالي ساخت و اورا معلوم گردانيد
كه هرگاه در اين بي ايماني و مخالفت انجيل بماني هرآئنه بغضب خدا
گرفتار خواهي گشت طلبه نيز از تمامي اين سخنان بسيار ملايم گرديده در
قلب خود چنان مضطرب شد كه ديگر زياده از آن در نزد كشيش نتوانست
ماند پس برخاسته بخانهء خود باز گشت و در اثناي راه خود بخود بسيار
مباحثه نموده باز با عقل خود سخنان و دلائل كشيش‌را رد مي كرد و آن
تصوّرات و دلائلي كه بنابر آنها الهام الهي‌را قبول نمي كرد باز اورا حق و
يقين مي نمودند لاكن قوهء انصاف هردم باو مي گفت كه تو باز بسيار
در بد حالي و نا اميدي هستي و از گفتهء انصاف طلبه به خود همي گفت

اگر بالفرض الهام الهي في الحقيقت وقوع يافته باشد و انجيل نيز كتاب ملهمي خدا و تمامي تعليماتش حق و درست باشند و خدا از راه حكمت خود چنين مصلحت ديده باشد كه تمامي عالمرا بتعليمات آن ارجاع نمايد و رضامندي و خوشنودي او محض شامل حال كساني مي باشد كه معتقد آنها مي باشند آيا در آن وقت حال تو چگونه خواهد گشت و بجهت بي ايماني خود بخدا چه جواب خواهي داد با اين همه افكار داخل شهر گرديد و آزار خاطر و اسرار قلب خودرا از اهل خانه پنهان داشت چون شب در رسيد بحجرهٔ مخصوصهٔ خود رفته غذائي هم نخورده خوابيد در اين حال دلائل عقلي و حكميرا بجهت اطفاى حرارت اضطراب قلب خود تحصيل كرده درميان انداخت نهايت باينها نيز استراحت قلب حاصل نساخته بلكه اضطراب دروني او بنهايت رسيده آخر بخواب رفته واقعهٔ مهيب و هولناكي ديد كه گويا با يكي از رفيقان خود در روز اعتدال هوا در موسم تابستان در باغچهٔ او سير مي كرد بانشاء تمام از هر دري صحبت كرده كلمات نا مناسب بسيار گفته صحبت دين هم درميان آوردند و مذهب مسيحي و تعليمات انجيلرا استهزا كردند هنگام شام در حين معاودت بخانه ديد كه آسمان تيره گشته و هوا ابر گرفته شروع برعد و برق مي كرد بحدّي كه گوئي آتش مي باريد و از آواز رعد زمين در زير پا بلرزه مي آمد در اين اثنا برق بدرختي كه نزديكي او بود رسيده چنانكه او از ترس و هراس بيهوش برزمين افتاد و بعد از دقيقهٔ چند برق ديگر زده اورا كشت و همان ساعت خودرا در حضور حاكم عالم ديد و چه قدر لرزه و ترس اورا رو داد وقتي كه چشمهاي خودرا كشاد ديد كه همان يسوع مسيحي كه اورا خوار ديده و ملامت كرده بود با عزّت تمام و جلال ما لا كلام در بالاي تخت نشسته حاكم عالم و فرمان فرماي بني آدم اوست و شريعتي كه بنابر آن حكم مي فرمود همان انجيل بود كه آنرا بي مصرف و مردود مي پنداشت پس پريشان و زياده از حد هراسان

خودرا بپاي تخت انداخته استدعاي رحمت و منّت و رافت ساخت
امّا ياراي فرصت نداشت پس با خوف و وحشت بي اندازه منتظر ديوان
بود در اين حال از خواب بيدار شده و خودرا هنوز در اين عالم يافته
زياده از حد محبور و مسرور گشت و برخاسته زبان حال‌را باداي اين
دعاي صدق انتماي مترنّم نمود كه شكر بتو اي رحمن الرحيم كه هنوز در
عالمي هستم كه باز گشت و رجوع بسوي تو ممكن و مقدور است بمن
عاجز و مضطر رحم نموده نظر بگناهان عظيم من حكم مندما واي مسيح كه
حاكم تمامي مردم عالم و مني از نظر مرحمت مرا ميانداز بايد كه زانوهاي
همگي بتو خم گردد و هرچندي كه كلام تو در نظر عقل مغرور و بي بصيرت
ابلهي مي نمايد لاكن چنانكه توئي آن نيز حق و درست است و چنانچه
في الحقيقت حاكم تمامي مردم توئي همچنان كلام تو كه عبارت از انجيل
است بي شک و شبه حاكم است با افتادگي تمام زانوهاي خودرا در حضور
تو خم مي سازم و با قلب شكسته و خاطر حزين ترا عبادت و بندگي مي
نمايم اين دفعه دفعهٔ نخست است كه ترا بآن زباني كه ترا كفر مي گفت
و آن اسمي‌را كه ملايكان مقربين با حرمت تمام ذكر مي نمايند ريش
خند مي كرد حمد و شكر مي كنم اي رحمن رحيم باين بندهٔ حقير و
صاحب گناهان كثير كه يكي از كفر گويان دست رحم كن و قلم عفو بر
گناهش كش و بمن چنان معاونت و ياوري نما كه بعد از اين معرفت
و حكمت من شناختن مطالب آن مرگ تو باشد كه بجهت گناهكاران
بر بالاي صليب واقع شده است و عزّت و حرمت من همين كه بحقيقت
كلام تو در حضور آن كساني كه قبل از اين باتّفاق هم نام ترا بي حرمت
نمودم شهادت بدهم بخاک افتاده و باين طور دعا نموده در قلب خود
چنان فراغت و خوش حالي يافت كه تا آن وقت نديده ونچشيده بود
و از اين حالت اورا يقيني حاصل شد كه عنايت خداوندي شامل حالش
گشت علي الصبّاح برخاسته و پدر خودرا از اين مقدّمه مستحضر نساخته

بنزدیکی از کشیش ان شهر رفته حقیقت حال‌را باو تقریر کرد کشیش نیز
بعد از اطّلاع باتّفاق طلبه بخاک افتاده در مادّهٔ او بخدای متعال مناجات
نمود که ای قاضی الحاجات نظر مرحمت خودرا از این طلبه دریغ مدار
و با نور هدایت خود قلب اورا منوّر و مأوا ساز و در طریق خود اورا ثابت
قدم نما و از تاثیر این دعا طلبه‌را رقّت قلب حاصل گشته زار زار گریست
در این اثنا طلبه حال گمراهی و بد رفتاری سابقهٔ خودرا بکشیش معلوم
ساخته از او استدعا نمود که ای آقا توقّع آن است که با دعا و نصیحت
از برای محافظت احکام انجیل بمن یاوری کنید او نیز در پاسخ بهمین
کلمات تکلّم نموده فرمود که ای عزیز بعد از این لازمه و مفید آن است
که با دعای قلبی و طلب نور هدایت انجیل‌را مطالعه نمائی و مطالب
آنرا به قلب خود رجوع کنی طلبه هم نصیحت پذیر گشته بهمین سیاق
و باین مُدّعا که از انجیل نصیحت و تسلّی تحصیل نماید آنرا بسیار مطالعه
نمود و باین نحو در خصوص حق و از خدا بودن اعتقاد مسیحی یقین تام
حاصل کرد و بمطالب انجیل یوماً فیوماً دیگر زیاده رسید چنانکه از برای
او انجیل از تمامی کتب خوشتر و شیرین‌تر آمده بنابر این قلباً سالک
طریق آن گردید و اکثر اوقات نصیحت آن دهستانی‌را بیاد آورده هرگز
فراموش نمی کرد و تعلیمات انجیل‌را با خوبی و خوشی و قوّت و تاثیر
تمام وعظ می نمود خلاصه مسیحی حقیقی و کشیش امین و نیک اعتقاد
گردید و بدرش نیز تیر دعای خودرا بر هدف جابت مقرون دیده خدارا
حمد و شکر کرد *

حکایت دوم

مقدمهٔ شخص مسیحی ظاهری که در اواخر عمر بمسیح باز گشت نموده مسیحی حقیقی گردید

کشیشی نیکو محضر و خوش رفتار و متدین و نیک کرداری نقل می نماید که یک وقتی بجهت عیادت جوانی از جماعت متعلقهٔ خود که بعلت مرض خفیفه بستری گردیده بود رفتم و آن جوان در امورات کسب کاری خود امین و در نظر هر کس محبوب القلوب بود چنانکه بنابر نیک رفتاری ظاهری و نظر بسعی او در امورات دینیه همه اهالی شهر اورا دوست و عزیز می داشتند و هرچندی که همگی حرکات و سکنات ظاهری او مرغوب و مرضش نیز چندان شدّت نداشت باز برخود لازم شمردم که رفته اورا دیده در خصوص حال قلبش با وی گفتگو نموده اورا حالی نمایم که آیا بطریقی است که می بایست در حضور خدا باشد و با یقین کلّی حاصل نموده است که بواسطهٔ مسیح عفو گناهان را تحصیل کرده و به بخت جاودانی رسیده است یا نه پس از ادای این کلمات هر چند از ناصیهٔ احوالش معلوم گردید که فقرات مذکوره اورا بسیار خوش و شیرین آمدند امّا چون در بارهٔ حال باطنیٔ خود چیزی اظهار نکرد بدین حال اورا گذاشته رفتم علی الصباح مرا احضار ساخته باز بنزدش آمدم و بنابر عادت رسمی احوال پرسی نمودم در این حال توقّع نمود که سوای من و او در آن اوطاق احدی نماند که با کشیش چند مکالمهٔ خلوتی دارم چنانکه گفته بود همهٔ بیرون رفته همین من و او ماندیم در این حال زبان حال را بترنّم این مقال کشوده گفت که ای آقای من در حضور خداوند عالم و عالمیان عظیم ترین ریاکاران و گناهکارانم زیرا هر چندی که قدرت فریفتن خدا نداشتم نهایت

تمامي دوستان و آشنايان خودرا فريفته ام چون برفتار و گفتار ظاهري خود بقدر امكان متوجّه بودم پس هر كس كه مرا مي ديد تصوّر مي نمود كه باطناً نيز مرد متّقي و مسيحي حقيقي ام و حال آنكه قلباً از اين حالت بسيار دور و مهجور بوده ام حتّي هر فعل نا شايسته كه بخاطر رسيده و بعمل آوردنش توانائي داشته ام بآن اقدام و در انجام آن سعي تمام بجا آورده ام و بعد از اظهار اين مطلب بعضي از اعمال قبيحهٔ خودرا نيز كه از او بصدور رسيده بودند از براي من بيان ساخت چنانكه لرزه بر اندامم افتاده بينهايت متعجّب گشته گفتم سبحان الله چگونه ممكن است كه آدمي باوجود چنين اعمال شنيعه باز خودرا در نظر خلق چنان جلوه دهد كه گويا شخصي است نيك واميں گفت بلي در اين خصوص سعي بسيار نموده ام كه هيچ كس از خواهش ذميمه و اعمال قبيحه ام خبردار نگردد و بهمين علّت لباس عاريهٔ دينداريرا رياكارانه در بر كرده در اكثر اوقات بكليسيا مي رفتم و بفقرا و مساكين احسان مي نمودم و در معاونت هر كس بهر سياقي كه امكان داشت سعي بليغ بعمل مي آوردم خلاصه از هر جهت منظور نظرم آن بود كه در نظر خلق محبوب نمايم و پيوسته متوجّه مي بودم كه مبادا در حضور مردم سخن نا مربوطي از من بروز يابد پس تا حال بدين طريق مردم فريب و رياكار بودم خداي تعالى بر من رحم نمايد گفتم آه اين چه اقرار و چه اعمال قبيحه اند كه از تو صدور يافته بلي در اين صورت لازم آن است كه خودرا بدترين تمامي مردم و عظيم‌ترين گناهكاران شمرده از صميم قلب بخدا استغاثه نمائي كه نظر مرحمت خودرا شامل حالت سازد سوال نمودم كه اى دوست عزيز آيا في الحقيقت جهت اين اعمال زشت خود بشيماني داري و يا فهميدهٔ كه قلب و اعمالت چگونه قبيح اند و بچه مرتبه اسير شيطان گشتهٔ و در پاداش اين اعمال چسان مستوجب سخط خداي عادل و مقدّس و قرين هلاكت خواهي گشت گفت بلي اندكي خبردارم و قوهٔ انصاف نيز مرا از سيه

مستي اين سيه کاري هوشياري بخشيده است امّا شکستگي قلب و توبه چنانکه مي بايست نيست بسي آرزومندم که خودرا در آن حالت بينم ليکن سختي قلب مانع اين گرديده است بهر حال اگر احياناً روحم ابدي وقيامت مردگان راست و روز جزا حق باشد پس واي بحال من زيرا که اجر من دائما از خدا دور بودن و بهلاکت ابدي گرفتار گشتن خواهد بود گفتم پس در اين حال خود بخود حکم مي کني و چنان معلوم مي گردد که بهلاکت و جهنم رفتن راضي هستي گفت حاشا چگونه راضي مي توانم گشت البتّه اين بديهي است که هر کس فراخور حال خود درصدد تحصيل سعادت ابدي وبخت جاوداني است گفتم پس در اين صورت ديگر تو مايوس و آزرده خاطر مباش زيرا که از کلام الهي صريحاً و صحيحاً ترا مي توانم گفت که هرچندي که سزاوار هلاکت دائمي مي باشي باز خدا ترا مي تواند رهانيد حتّي ارادهٔ او اين است که ترا نجات دهد بسبب اين که يسوع مسيح بجهت تمامي خلق رهاننده ايست کامل و رحيم و قادر چنانکه مرا و ترا حتّي همگي مردم‌را از گناه و جهنم رهانيده وبجهت ايشان بخت دائمي‌را آماده نموده است و هرکس که معتقد او گشته و با قلب شکسته في الحقيقت پشيمان شده قلباً باو رجوع نمايد هرچند گناهکار عظيم هم باشد باز اورا قبول کرده از لطف عميم محروم نخواهد ساخت پس تو نيز باو رجوع نموده و تقصيرات خودرا درحضور او اظهار کرده طلب رحمت ومغفرت نما و از دعا ومناجات و استغاثه غافل مباش تا آنکه بوساطت او عفو گناهان خودرا حاصل بسازي شايد که بدين وسيله از عذابهاي جهنّم خلاص يافته صاحب بخت جاويد گردي گفت بلي هرچندي که سخنان شما راست و دل پسند وموافق کلام الهي اند و اظهار اين معني نسبت بجناب شما از لوازم و ضروريات است امّا معتقد عقائد مذکوره نيستم بنابر اين نصائح ومواعظ شمارا در بارهٔ خود موثّر ومقوّي نمي بينم و بالتّمام شخصي عاصي و شقي ام خداوندا رحم

الرحمين مرا رحمت كناد و باعث اين بي ايماني و سنگ دلي ارتكاب اعمال نالائقه و مطالعه كتب مذمومه گرديده است گفتم پس تو نيز در عقيدهٔ آن اشخاص هستي كه محض بعقل خود اعتبار و بر خواهش قلب خراب رفتار نموده كلام الهيرا انكار و دين مسيحيرا ردّ و بر كنار مي سازند گفتم اى دوست آيا خواهش داري كه از جادهٔ ضلالت رو بر تافته ديگر سالك آن نباشي و آيا في الحقيقت در صدد آن هستي كه صلاح و پند مرا بانجام رساني گفت بلي هر گاه قادر باشم هر آئينه با هوس بسيار و خوش حالي بيشمار آنرا بعمل خواهم آورد گفتم بسيار خوب پس من رفته در خانهٔ خالي از اغيار براي تو بدرگاه قاضي الحاجات بدعا و مناجات مشغول خواهم شد تو نيز از صميم قلب دعا و استغاثه نموده حالت خودرا در حضور خدا اظهار كرده با عجز و نياز از درگاه قادر كارساز مسئلت لطف و عنايت نموده بگو كه اى خداوند يسوع مسيح اگر راست است كه بجهت رفع گناهان مردم بدنيا آمدهٔ و در راه ما زحماترا نظر برحمت خود بخود قبول نموده بر بالاي صليب مردهٔ و اگر فرزند خدا و رهانندهٔ تمامي مردم توئي پس تو خودرا بمن نيز چنان عيان و آن ايمانرا بمن هم عنايت فرما كه اميد خودرا محض بتو به بندم و عفو گناهان بوسيلهٔ تو تحصيل نموده به بخت دائمي برسم بعد از تلقين اين كلمات بحالت مهلكهٔ او رحمم آمد و بعقيدهٔ اين كه در بارهٔ او دعا نمايم بيرون رفته در حضور پروردگار باين نوع دعا نمودم كه اى قادر علي الاطلاق از براي خاطر يسوع مسيح نظر مرحمت خودرا از اين گرفتار دام ضلالت دريغ مدار و اورا از هلاكت ابدي برهان مريض نيز با صدق تمام بخدا مناجات نموده و با قلب شكسته در حضور او بگناهان خود مقرّ و معترف گرديده بسيار استغاثه مي نمود و مي گفت كه اى خداي قادر و رحيم اگر في الحقيقت مسيح فرزند تو و در مرتبهٔ الوهيت و رهانندهٔ عاصيان است بمن نيز اين مرحلهرا كشف و بيان نما و آن ايمانرا بمن عنايت فرما كه من هم مسيحرا شفيع

کلی عالم و رهانندهٔ خود دانم و باو امیدوار باشم و هر چندی که مضمون سائر سخنان دعاي اورا تماماً نفهمیدم لاکن در اثنای که من در بارهٔ او بمناجات مشغول بودم چنان خوش حالي و خرّمي قلبمرا حاصل گشت که بتقریر و بیان نمي توان آورد و اورا شنیدم که در عالم راز و نیاز خود بمسروري تمام مي گفت که بلي ای رب من یسوع مسیح حال ترا مي شناسم و قلباً بتو رجوع نموده معتقد هستم که تو فرزند یگانهٔ خدائي که از برای رهانیدن تمامي خلائق از عصمت و جلال خود نزول فرموده مصلوب گشتي تاکه بدان طریق تمامي مردم حتّي مرا نیز از گناهانم برهائي و حال یقین دارم که في الحقیقت عنایت و بخت جاوداني خداوندیرا بمن نیز شامل فرمودهٔ پس از من هم بتو شکر و سپاس دائمي باد بعد از این محبّ تو گردیده ترا از هر چیز بیشتر دوست خواهم داشت توئي خوش حالي و دولت و عزّت من چنانکه غیر از تو بچیز دیگر احتیاجي ندارم بعد از اتمام این گونه مناجات باز بنزدش معاودت نموده اورا نشسته دیدم و از آثارش فهمیدم که قلبش با خوش حالي و تسلّي حقیقي مملوّ گردیده است در این حال بمن گفت که ای کشیش عزیز حال استدعا آن است که در شکر و حمد خدا بمن یاوري کنید زیرا که بجهت آن عنایتي که خدا شامل حال بندهٔ حقیر کرده است مرا زیاده از حد خوش وقتي حاصل شده و حال مي دانم که مسیح فرزند خدا و رهانندهٔ تمامي مردم است که از برای همگي گناهکاران حتّي بجهت من نیز مرده است و آدمي بمحض ایمان آوردن باو نجات مي تواند یافت و مي دانم که خدا محض بجهت خاطر او گناهانمرا عفو و مرا برضامندي خود قبول فرموده است حال آرزوي آن دارم که زیاده بر این در محنت آباد دنیا نمانم و خواهشم این است که هرگاه مرا قبول فرماید بزودي بحضور مسیح بروم و دائما با او باشم بعد از این همسر و دوستان خودرا احضار نموده بایشان گفت که شما تا حال مرا نیک مي دانستید و حال آنکه در حضور خدا

گناهگار و صاحب تقصیرات بسیار بوده ام و خود و شمارا می فریفتم امّا حال خدا چشمان روحانی مرا منوّر و حال حقیقی قلبمرا بمن روشن ساخته است چنانکه از حال درونی مخبر گشته بدرستی می دانم که در حضور خدا گناهگار عظیمم و رهانندهٔ خودرا نیز که مسیح است شناخته ام و قلبا باو ایمان آورده ام و از رحمت بی پایان خداوندی توفیق و عفو گناهان خود و بخت جاودانیرا در مسیح تحصیل نموده ام چنانکه الحال قلبم راحت کلّی یافته زیاده از حد مسرور است حال بکمال آسانی از تمامی آن چیزها که در این دنیا مرا دل پسند و عزیز بودند دست می کشم زیرا که بخت و خوش حالی اخرویرا دریافت نموده ام و هر چندی که شدت مرض و کثرت درد در بعضی اوقات افراط می نمود باز تا نفس واپسین در همان خوش حالی مانده هنگام وفات روح خودرا با نهایت آرام و استراحت بخدای پدر آسمانی خود تسلیم نمود *

حکایت سوم

گذارش عالم یهودی است که دین مسیحیرا
قبول نموده است

در شهر فرنکفورط که در نمسستان در نزدیکی رود اودر واقع است شخصی عالم و فاضل و جواهر فروش متمول مسمّی بابراهیم عشل یهودی که در سنه ۱۶۹۱ مسیحیه خدای عز و جل پسریرا بجهت او از کتم عدم بعرصهٔ وجود آورد اورا یوشوع نام نهاد چون اورا همین یک پسر بود پدر و مادرش بسیار عزیز می داشتند و در محافظت و تربیّت و تعلیمش سعی بلیغ می نمودند حتّی پدرش تمامی آداب و علوم مذهب یهودیرا خود

باو درس گفته آموخت و در اندک زماني فهم و فراست و عقل و کياست پسر بدرجهٔ رسيد که هيچ يک از همدرسانش با او برابري نمي توانست نمود در همين ايّام پدرش مرده بي پدر ماند بعد از انقضاي مدت چندي راي مادرش چنان قرار گرفت که پسرش بامر تجارت مشغول کرد و نهايت هوس تحصيل علوم بمرتبهٔ در قلب پسر بود که بهيچ وجهي دست بردار نمي توانست شد و خواهش وتمنايش محض اين بود که در علوم بدرجهٔ کمال رسيده با اجناس فاخرهٔ آن متموّل گردد لاکن چنان اتّفاق افتاد که بعد از مدّتي چند نفر يهودي از شهر اورشليم يعني بيت المقدّس بشهر مذکور آمدند و از آن احوالاتي که اين اشخاص در باب شهر اورشليم و در خصوص آبا و اجداد خود شان ذکر مي نمودند بقلب اين پسر نيز هوس سياحت و شوق سير و فضاي آن ديار افتادهٔ عزمش را جزم نمود که جلاء وطن کرده برود و شهر شريف مذکور و ولايت آباء و اجداد خودرا براء العين زيارت کرده معاودت نمايد با اين تمنّا از مادر خود خواهش مند و بمرتبهٔ عجز و الحاح نمود که مادرش نيز آخر الامر با اشکال تمام بمهاجرت فرزند دل بند راضي گشته اورا ماذون ساخت پس يوشوع برفاقت شخص عالم يهودي باشتياق تمام روانه گرديد نهايت اين خوش حالي او بزودي بدرد و غم و رنج و الم مبدّل گرديد باين نحو که بعد از آنکه از ولايت لح گذشته بولايت قريم که هنوز در يد تصرّف تاتاريه مي بود رسيدند باين اراده که در آن جا بر کشتي نشسته و از بحر اسود گذشته بمقصد خود برسند در عرض راه حراميان تاتاريه بايشان دو چار گشته و هست و نيست آنهارا بيغما برده يوشوع را نيز اسير نمودند و زياده از حد مزاحم احوالش مي گرديدند که دين اسلام را قبول نمايد آخر الامر که از اين امر ابا و امتناع نمود اورا بشخصي عثمانلو فروختند که او نيز بجهت فروختن اورا بشهر ايسمر برده در آن جا به يهوديان فروخت و باين طريق از شدّت زحمات خلاصي و از اسيري آزادي يافته باستنبول آمد و از آن جا بشهر لوبلين لحستان

که خالویش نیز در آن جا خاخام بود رفت و چون خالویش سعي اورا در طلب و تحصیل علم دید پس یوشوع را بشهر قراتو که در آن جا مدرسهٔ یهودي بود از براي تحصیل علم فرستاد و در آن جا تحصیل خود را بدرجهٔ تکمیل رسانیده بمدرسهٔ واقعهٔ در شهر پراگ رفت و چون درمیان یهودیان در مراتب علم رتبهٔ برتري یافته بود اورا لائق مرتبهٔ مدرّسي و معلّمي دانسته باین لقب ملقّب ساختند در این اثنا این خیال گریبان گیر خاطرش گشت که متضمن بر بطلان دین مسیحي کتابي تصنیف نماید زیرا که طریقت خود و مذهبي که در آن تولّد یافته بود بي شک و شبه باو یقین نمود و بنابر تعصّب دین یهودي بمسیحیان بسیار عداوت مي کرد الغرض در علم ترقّي نموده از براي ردّ ساختن دین مسیحي بسیاحت ولایت هولند و انگلیس و ایتالیا رفت که در آن جاها با عالمان یهودیه ملاقات کرده و از آنها زیاده تحصیل علم و تکسیب کمال نماید پس باین ارادهٔ عازم گشته و بشهر خود رسیده مادرش را سالم یافت و چند مدتي در آن جا توقف نموده باز بتمنّاي سیاحت بلاد از والدهٔ خود مفارقت کرده بشهر سوندرسحوس رسید بعد از ورود آن جا بمرضي مبتلا گردیده در آن جا توقّف نمود در این اوقات والیک نام یهودي که شخصي غني و محترم و خزینه دار امیر آن ولایت بود از گذارشات او مخبر گشته اورا بخانهٔ خود آورد یوشوع بنابر فهم و فراست خود درمیان یهودیان آن جا مشهور و معروف و معزّز و مکرّم گردید دریک وقتي چنان اتفاق افتاد که هوس ملاقات ریتهارد نام معلّم کشیش آن شهر بقلب یوشوع افتاد پس باین اراده بدیدن او آمده بعد از ملاقات دید که في الحقیقت شخصي است دیدني زیرا که در علم و کیاست و فهم و فراست بسر حد کمال رسیده و بحسن اخلاق معروف گشته و با تمامي این صفات حسنه و خواص مستحسنه از علم و لسان یهودي نیز کما ینبغي خبردار شده است پس مسرور گشته تعجّب نمود که آ چگونه ممکن است که عالم مسیحي باین

مرتبه از همهٔ این فنون مستحضر و مخبر باشد و ربنهارد معلم آغاز گفتگو نموده درخصوص آن آیات کتب عهد عتیق که بیسوع مسیح شامل و باو اشاره اند مکالمه کرده با ادلّه بثبوت رسانید که آنها دریسوع بانجام رسیده اند و مسیح موعودهٔ توریت همان مسیح است که مسیحیان باو ایمان آورده اند نهایت یوشوع در مقام حجّت ایستاده سخنان و دلائل معلم مسیحی‌را قبول نمي کرد خلاصه یوشوع چند مدتی قبل از این مشغول تفسیر کتاب اشعیاء پیغمبر گشته در نفس خود برقرار نموده بود که آنرا باتمام رساند چون بفصل ۵۳ رسید در تفسیر آن حیراني و سرگرداني دست داده مضمون آنرا ادا نمي توانست نمود و هرچندي که بکتب مفسّرین یهود رجوع مي نمود در هیچ یک از آنها تفسیر مسکت و مؤدّي نمي دید بلکه همین قدر مفهوم مي گشت که هیچ یک از معاني منسوب بفصل مذکور معتبر نیست وچون نمي دانست که معني واقعي وحقیقي آن چیست و نمي توانست تشخیص داد که آیا آن کس که در این فصل در بارهٔ او گفتگو مي شود کیست فلهذا سرگردان مانده در دل خود برقرار نمود که تفسیر کتاب مذکوررا بعقدهٔ تعویق اندازد در این حال رینهارد معلم بخاطرش آمده بخود گفت رفته تفسیر این فصل‌را از او نیز بپرسم و به بینم که آیا مسیحیان این فصل‌را بچه طریق تفسیر مي کنند باز اندیشید که شاید مسیحیان این فصل‌را بیسوع مسیح منسوب مي سازند پس متردد و متشکّي گشته ارادهٔ رفتن‌را موقوف ساخت لاکن خودرا علي الدوام بي آرام یافته لا علاج بنزد رینهارد معلم رفته مطلب خودرا باو بیان نمود او نیز از این رهگذر خرش حال و ممنون گشته بیوشوع گفت که چون من علم یهودي‌را نیز تحصیل نموده ام پس تفسیر این فصل عمده‌را در کتب آنها خوانده با تفسیر مسیحیان مقابله نموده ام حال توقع آنکه بتقریر تفسیرم متوجه گشته گوش دهي یوشوع از این مرحله مسرور و راضي گردیده چنان تصوّر نمود که بلي امید دارم که از این دو قسم تفسیر یک تفسیر علیحدّه استخراج

نمایم که هم مطابق فصل و هم موافق راي یهودیان باشد رینهارد معلّم آغاز
نموده تفسیر فصل مذکور تقریر کرد و مطلب خودرا بانجام رسانیده با برهان
و دلائل ثابت ساخت که آن کس که اشعیاء پیغمبر در این فصل در
مادّه او با نبوّت گفتگوی کند یا باین که یسوع مسیح باشد که با زحمات
و مرگ و قیام خود پیش گفتنیهاي مذکورهٔ این فصل‌را بانجام رسانیده
است یا شخص ذکر کردهٔ آن فصل هنوز ظهور نکرده است خلاصه هر
چندي که سخنان و دلائل معلّم مسیحي بیوشوع مقوي و صحیح مي نمودند
لاکن نظر باین که در قلب او قرار گرفته بود که چگونه ممکن است که
رهاننده و مسیح موعودهٔ کتب مقدّسه عهد عتیق حقیر و ذلیل و زحمت
کش باشد باز دلائلش‌را نمي پسندید رینهارد شک اورا در این باب دریافت
نموده باو ثابت ساخت که بنابر وعده‌هاي کتب مقدّسه لازم است که
مسیح در حالت حقیري و زحمت کش باشد نهایت چون یوشوع نیز
در راي و گمان سائر یهودیان بود که رهانندهٔ موعودهٔ توریت یعني مسیح
در هنگامي که ظهور یابد با بزرگي و جلال دنیوي و مانند پادشاه عظیمي
ظهور خواهد نمود بنابر آن مخالف او گفتگو نموده لیکن در قلب خود
مشوش گردیده از او مفارقت و بخانهٔ خود معاودت نموده از این رهگذر
که بنزد معلم مذکور رفته و این گونه مکالمات‌را با او درمیان آورده بود بسیار
مایوس و پشیمان بود لاکن در اکثر اوقات سخنان و دلائل معلم مسیحي
بفکرش افتاده و چه قدر که در بارهٔ آنها متفکّر مي گردید آن قدر اورا
مقوّي‌تر مي نمودند و چون از آنها در انتهاي مراتب درون او بي راحت
گردید پس سعي تمام مي نمود که این تخئیلات‌را از قلب خود دفع نماید
مگر بهیچ طریقي میسر نگشت پس بخاک افتاده از صمیم قلب بدرگاه
خداي تعالي مناجات نمود که یا دلیل المتحیّرین مرا بطریق حقیقت
هدایت کن بدین دعا قلبش اندکي ساکت گردیده در این حال بآن امر
اقدام نمود که بتمامي طالبان حقیقت لازم است یعني آغاز نمود که

کلام الهی‌را با عون و عنایت او تعالی مطالعه نماید پس لجاجت و طرفداری‌را بکنار گذاشته با عدل و انصاف سعی تمام نمود که بمقصد و مطلب رهانندهٔ موعودهٔ کتب عهد عتیق رسد فلهذا تمامی آن وعده‌هارا که در کتب مقدسه بآن رهاننده یعنی بمسیح مرجوع اند خوانده با یک دیگر مقابله نمود در این صورت باو حالی و یقین گشت که مسیح نه آنکه رهاننده جسمانی بلکه لازم است که بنابر آیات مذکوره نجات دهندهٔ روحانی باشد نهایت بعلت آن پردهٔ پنداری که بر چشمان روحانیش کشیده شده و آنهارا تیره و تار نموده بود الحال زیاده از این نتوانست دید بلکه همین‌را درک نمود که هنوز در ظلمت است پس خواهش رهائی یافتن از ظلمت باطنی در او اشتداد یافته با صدق تمام بمطالعهٔ کتب عهد عتیق علی الدّوام مشغول بود و آن آیات‌را که مشتمل بر ظهور مسیح بودند با دقّت تام متوجّه شده از خواندن آیات مذکوره باو کشف گردید که می بایست که مسیح موعوده قبل از این آمده باشد و چه قدر که یوشوع در خصوص آیات و وعدهٔ مسطورهٔ در مادهٔ مسیح زیاده متفکّر می شد بآن مرتبه در باب طریقت خود زیاده متشکّی می گردید و فی الاخر یقین نمود که همین مسیح ناصری همان رهاننده و مسیح است که در کتب مقدّسه وعده داده شده است و باوجودی که این نور جزوی از عالم غیب بقلب او سرایت کرده بود نهایت این افکار که آیا در این صورت چه کند و کدام طریق‌را اختیار نماید اورا بسیار متغیّر و متحیّر می ساختند آخر الامر بجهت رهائی یافتن از این اشکال از خدای تعالی که اورا هادی و ملجای خود می دانست استعانت کرده باین طریق مناجات نمود که ای قادر قدرت نما که خدای بنی اسرائیل نیز توئی از روی مرحمت موفورهٔ خود زنجیرهای که بآنها بسته شده بودم پاره پاره نمودی و مرا از قبضهٔ حرامیان رهانیده از هلاکت نجاتم دادی پس حال نیز نظر مرحمت خودرا بدین بیمقدار انداخته از این حالت بی راحتی و تردد که قلبم‌را بحرکت می

آورد برهان و اقدامم را بشاهراد هدایت رسانیده درآن ثابت سازچون از
این دعا فارغ گشت قلبش را مملو از فراغتي دید و آرزوی وصال آن نور
اصلي که تابش آن بقلبش سرایت کرده بود بر او چنان غالب آمد که
في الفور برخاسته با خوش حالي تمام بحضور رینهارد معلم رفت و حال
دروني و میل باطني خودرا که بدین مسیحي داشت کما حقّه باو اظهار
و بیان ساخت او نیز گفتش که ای عزیز آیا در خصوص این امر با دقّت
و صحّت تمام فکر نموده و آیا راضي هستي که بجهت ایمان آوردن
بمسیح از ملّت خود و از آن حرمت و عزّتي که در میان ایشان داري و
دست بردار گشته بریشخند و تمسخر آنها متحمّل شوي و آیا توانائي آنرا
داري که بجهت خاطر مسیح بخوشي احوال از ملک و مال مفارقت گزیني
و در بوتهٔ غربت و مذلت نشیني اگر از جان و دل متحمّل این تکالیف
گران نباشي صلاح چنان و اولي همان است که پیرامون مذهب مسیحي
نگردي و سالک مسلک عیسوی نشوي قلب یوشوع از سلسله جنبانيء این
سخنان بحرکت آمده افسرده خاطر و مایوس گردیده گفت که ای معلّم
عزیز اگر فوائد دنیوی را طالب و جویا مي بودم هر آئنه در طریقت خود
و درمیان ملّت خود مي ماندم نهایت نه مادر که اورا بسیار دوست
مي دارم و نه دولت و نه اعزاز و اکرام ملّت حتّي هیچ چیز مانع نمي
تواند گشت که یسوع مسیح را که هادی و رهانندهٔ تمامي مردم و خود
دانسته ام طالب نباشم و باو پیروي ننمایم رینهارد از این سخنان بغایت
فرحناک و خوش حال گردید چون از مضامین آنها دریافت نمود که آئنه
قلب یوشوع از زنگارهای انصافي مصفّا و هر چه مي گوید بي ریا و قلباً در
صدد این است که مسیح را درست بشناسد و مسیحي حقیقي گردد لاکن
باز از او متوقّع گردید که ای عزیز در این امر عمده دیگر زیاده فکر کرده و از
خدا مسئلت و استغاثه نموده در فلان روز بجهت اظهار ما في الضمیر خود
بنزد من بیا که درباب مطلب مذکور باز ملاقات کنیم یوشوع برخاسته

با غمگینی بسیار و قلب شکسته بخانه خود معاودت نمود و بعد از ورود
بخانه در خانهٔ دلش افکار کثیره بهیجان آمده مجادله سختی واقع گردید
از یک طرف درد مفارقت مادر و خویشان و ریشخند ملّت و عداوت
ایشان و بر عکس ایّام سابق عدم مال و مکنت و فقارت و عسرت بعلّت
قبول مذهب مسیحی دامنگیر می گردیدند و از طرف دیگر یقین و جزم
نموده بود که نجات و بخت حقیقی دائمی‌را محض با ایمان به یسوع
مسیح می توان یافت آخر الامر طلب حقیقت آرزوی سالک طریقت
مسیح شدن و در راه نجات او ثابت قدم گردیدن بر آن تخیلات باطله
غالب و فائق آمده آنهارا تار و مار ساختند در این صورت مجادله رفع گشته
یوشوع آرام یافت پس از کثرت وجدی که بجهت او حاصل گردیده بود تا
روز معیّنه صبر ننموده بنزد معلّم مذکور آمد و با سرور تازه و بهجت بی اندازه
با کمال خوش حالی باو گفت که در روز عید آیندهٔ یهودیان بکنشت
ایشان رفته و بآنها خدا حافظ گفته وداع خواهم نمود زینهار گفت نیک است
امّا من هم باتفاق تو خواهم آمد پس در روز موعوده یوشوع بکنشت یهودیان
رفته نه بطریق سابق وعظ داد بلکه بایشان خطاب نموده گفت که ای بنی
اسرائیل دوستان عزیز من بهمگی شما معلوم است که تا حال با استحکام
تمام طریقت یهودی‌را پیروی نموده و بدین مسیحی عداوت کلّی داشتم
و نیز می دانید که از جمله بو الهوسان نیستم که چیزی‌را امتحان ننموده
و غور رسی نکرده قبول کنم بلکه باین اراده که حق‌را یافته و درک نمایم بسیار
سفرها کرده علمای مذهب خودرا دیدم و با ایشان مماشات و ملاقات
نمودم و مخفی نماند که تا حال چنان گمان داشتم که حقیقت‌را یافته ام
و در صدد آن بودم که بجهت بطلان مذهب مسیحیه کتابی‌را تصنیف
نموده نظر بعقل ظلمت اندود خود آنرا ردّ کنم نهایت ای برادران همان
سعی که در این خصوص بعمل می آوردم باعث بطلان رای فاسد و سبب
یافتن حقیقت گشت و چنانکه تا حال من در خلاف بودم حال شما

نیز در خلاف و ظلمت می باشید بلي آن رهانندهٔ یگانه و حق همان
یسوع مسیح است پس ای عزیزان من عبث عبث در انتظار مسیح
و رهانندهٔ دیگر مباشید زیرا که مسیح موعود آمده است و چگونه امکان
دارد که مسیح هنوز نیامده باشد و حالانکه اولاد داؤد که می بایست از
آن سلسله ظهور یابد مدتي است که منقرض شده است چنانکه حال
دانسته نمي شود که نسل داؤد کدام است و آیا آن زمانیرا که دانیال
پیغمبر بجهت ظهور مسیح مقرر نموده است منقضي نگشته و شهر
بیت‌لحم که می بایست در آن تولّد یابد آیا خراب نشده است و هیکل
دو باره تعمیر کردیده که قبل از خرابي ثانيءِ آن آمدن مسیح لزومیت
داشت آیا چندین قرنهاي اقدم بر این با لشکر پادشاه روم انهدام نیافته
است و از آن تاریخ تا حال قرباني گذرانیدن و قانون کاهنان رفع نگشته
است و حال آنکه بنابر مضامین کتب مقدّسه و کتب علماي ما لازم
است که پیش از انجام اینها مسیح بیابد بلي اي دوستان و برادران
محبوب من دانسته باشید که آن کس که داؤد از روي نبوّت بجهت
گناهان ما بر صلیب کشیده و اشعیاء پیغمبر اورا در عوض ما مرده دید
في الحقیقت آمده است و بي دغدغه و احتیاط در حضور همگي شما
اقرار مي نمایم که من رهاننده و نجات دهندهٔ خود همان یسوع مسیحرا
می دانم که بنابر وعدهاي کتب مقدّسه في الحقیقت آمده است اي
برادران من چه خوش حالي و خوش وقتي مرا مي بود اگر بدین کلمات
شمارا متحرک ساخته در این راه رفیق خود مي توانستم نمود و بچه مرتبه
مسرور و فرحناک مي شدم اگر حقیقت دین مسیحي و نجات بیان
شدهٔ انجیلرا بشما نیز مي توانستم یقین نمود نهایت ظلمتي که شما
هنوز در آن مي باشید مانع این امر است حال محض اینرا مي توانم کرد
و خواهم بعمل آورد که شب و روز در بارهٔ شما بخداي تعالي مناجات
نمایم که قلوب شمارا از عالم بالا منور کند و طریق حقیقت خودرا خود او

بشما نموده در آن ثابت قدم سازد و آن ایمان‌را بشما عنایت فرماید که
مرا از تمامي چیزها شیرین‌تر و از تمامي اموال دنیوي گران بهاتر است
ای بني اسرائیل برادران عزیز من بجهت آن حرمت و محبّتي که در
مادّهٔ من بعمل آورده اید بسیار ممنونم حال من در تلافيء آنها نمي توانم
کوشید زیرا که از تمامي اموال پدرم دست بردار گشته ام بلکه استدعاي
من این است که خدای تعالیٰ عوض آنها بشما کرامت فرماید و هرچندي
که حال از شما مفارقت مي نمایم اما دانسته و آگاه باشید که محبّت
شمارا هرگز فراموش نخواهم نمود و دعاي خیر من در حق شما نقص پذیر
نخواهد شد و خدا شاهد حال و گواه این مقال است که سبب مفارقت
از شما محض آن حقیقت است که در انجیل یافته ام نه آنکه چیز دیگر
و باوجودي که مفارقت شما بجهت من بنابر جسم بسیار دشوار است
نهایت از حقیقتي که در یسوع مسیح یافته ام ردّ نمي توانم گشت زیرا
که او از براي من از هر چیز حتّي از جانم نیز عزیزتر است خلاصه برکت
خداي تعالیٰ بر شما باد و شمارا خود او هدایت کناد این سخنان‌را گفته
محبّت باطني چنان بحرکت آمد که دیگر زیاده گفتگو نتوانست نمود
و از این سخنان بحضار نیز رقّت قلب دست داده بگریه در آمدند و
بعضي از آنها از سخنان یوشوع چنان متعجّب گردیدند که مبهوت گشته
دیگر ندانستند که چه فکر کنند و چه بگویند آخر الامر باو نزدیکي کرده
بعضي بالتماس و نصیحت و بعضي بوعدهٔ دولت دنیوي و شوکت و برخي
بمذمّت و لعنت از او درخواست نمودند که از ایشان مهجوري و از دین
آبا و اجداد خود دوري نگزیند هر چندي که آنها بیش گفتند او کمتر
شنید مخلصاً سخنان هیچ یک از آنها باو تاثیر نکرد في الآخرة از ایشان
دوري گزید و از این گونه برگشت و امتناع او بعضي از یهودیان آن جا
بحرکت آمده در ایمان آوردن بمسیح با او مرافقت نمودند و اگر محبّت
دنیاي غدّار و مذمّت و لعنت خلق مانع نمي گردید هر آئینه از سائر

یهودیان نیز دین مسیحی‌را قبول می کردند خلاصه الکلام رینهارد معلّم یوشوع‌را بخانهٔ خود آورده مطالب و تعلیمات انجیل‌را دیگر بیشتر باو حالي و بیان ساخت و بعد از چند مدّت اورا غسل تعمید داد و او نیز بعد از تحصیل علم الهي مسیحیه کشیش قریهٔ گردیده معاني و مقاصد انجیل‌را با تاثیر تمام در آن جا وعظ می نمود چنانکه اکثر مستمعان از موعظهٔ او فیض حقیقتي یافته بسر منزل نجات ابدي رسیدند و بهمین طریق الي آخر عمر رفتار نموده در سال ۹۱ ایّام زندگاني خود با خوش حالي تمام در ایمان بمسیح بدار عقبي رحلت نمود *

حکایت چهارم

وقائع عبد الله و ساباط است که سٔیٔ سال قبل از این اتفاق افتاده

اشخاص مذکور از نجبای عرب و صاحب نسل شریف بودند و رابطهٔ دوستي و مودّت درمابین عبدالله و سَبَط مستحکم و علاقهٔ یک جهتي و محبت درمیان ایشان محکم گشته و خواهش گردش بلاد بر ایشان غالب آمده متفقاً ارادهٔ سیاحت نمودند چون هر دوی ایشان در دین اسلام ثابت قدم و در تقوی و تدیّن ساعي بودند و سَبَط نیز ولد ابراهیم ابن سَبَط از سلسلهٔ شریف و هم سیّد بود پس هر دوی آنها اوّلا مکه مدینه‌را زیارت کرده بعد بعزم تفرّج بیرون آمده بولایت ایران رسیدند و از آن جا بملکت کابل وارد شدند بعد از ورود آن جا در رای و قلب عبدالله چنان قرار گرفت که در این ولایت بماند پس در خدمت امیر کابلستان ماند در این جا سَبَط از دوست خود مفارقت نموده عازم بخارا گشت و هنگامي که عبدالله در کابل مي بود چنین اتّفاق افتاد که از یک تاجرا منه یک

جلد کتاب در زبان عربي باو رسيد که تمامي کتب مقدّسهٔ عهد عتيق و جديد در آن مرقوم گرديده بود چون مطلب و احکامش‌را با تفکّر تمام مطالعه نمود ديدهاي روحانيش باز گشته دين مسيحي‌را قلباً قبول نمود نهايت بسيار سعي مي کرد که ايمان قلبي خودرا که بمسيح داشت از بيگانگان پنهان دارد امّا چون ديد که امکان ندارد پس فکر نمود که بولايت روسيّه گريزد در اين حال تبديل لباس کرده از کابل فرار نموده بشهر بخارا رسيد بعد از ورود آن جا روزي در کوچهاي شهر بدوست قديمي خود بر خورده في الفور سَبَط اورا شناخت و چون از احوالات عبدالله خبردار و از مسيحي گشتنش مستحضر و از فرار نمودن او مخبر بود پس تيغ زبان‌را بطعن و ملامت دراز کرد عبدالله چون ديد که رفيق ديرينه اش از اين مقدّمه خبر دارد باز گشتنش باو آشکار است باو سوگند داده التماس نمود که اين رازرا افشا نسازد و بگريختن او مانع نگردد نهايت چنانکه خود سبط بآن کس که اين گذارش‌را در کتاب خود ثبت کرده و ما نيز اين احوالات‌را از آن نسخه استخراج نموده ايم اقرار کرده است که من در بارهٔ او هيچ رحم ننمودم بلکه بآن مرتبه غضب بر من مستولي گرديد که بخدمتگاران خود فرمودم که اورا دستگير ساخته بشاهزاده مراد که امير بخارا بود تسليم سازند و شاهزادهٔ مذکور از اين مقدّمه مستحضر گرديده اورا بقتل رجوع نمود و منادي در کوچها و بازار ندا کرده روز قتل اورا معلوم خلائق ساخت و در روز معيّنه جمع کثيري از صغير و کبير آن شهر بجهت تماشا در ميدان حاضر گشته من نيز بآن جا آمدم و در نزديکي عبدالله ايستادم در اين اثنا جلّاد تيغ بيد اورا کشيده در پهلويش ايستاد در اين وقت شخصي از طرف شاهزاده آمده گفت که حکم شاهزاده اين است که اگر دين مسيحي‌را انکار و مذهب آبا و اجداد خودرا اختيار نمائي از تقصيرات تو در گذشته ترا مرخّص خواهم ساخت و الّا بقتل مي رسانم عبدالله گفت حاشا و کلّا هيچ امکان ندارد که حيات روحاني خودرا با زندگاني جسماني

معاوضه نموده مسیح‌را منکر گردم در این حال یک دستش‌را قطع کردند او
در همان ثابت قدمی ماند در این وقت جرّاحی از جانب شاهزاده
آمده گفت که اگر تو از مذهب مسیحی ردّ گشته بدین اسلام معاودت
نمائی هر آئینه شاهزاده از تنبیه تو می گذرد و شفقت کثیرهٔ او شامل
حالت می گردد و من نیز بر جراحتت مرهم نهاده التیام دهم او هیچ
پاسخی نداد و با دیدهٔ انتظار و چشم اشک بار بعالم بالا نگریسته قطرات اشک
حسرت بر عارض و رخسار خود پاشید و بعد با مهربانی تمام بطرف من
میل نموده با قلب عفو کننده و دیده خوش حال نظر بر من انداخت
در این حال دست دیگرش‌را قطع کردند او در دوام و ثبات خود بهمان
سیاق نخست مانده ارکان صبر و تحملّش بهیچ وجه تزلزل نیافت آخر
الامر سرش‌را نیز جدا کردند در این وقت تمامی اهل بخارا از قرار و ثبات
او متحیّر گشته گفتند که آیا این چگونه امر است و غرض سبط نه آن بود
که دوستش بقتل برسد بلکه امیدوار بود که عبدالله از تهدید و تعذیب
ترسیده و از قتل واهما نموده دین مسیحی‌را انکار خواهد نمود الاّ در صورتی
که قضیه بر عکس نتیجه بخشیده دوست قدیمی و محبّ صمیمی خودرا
مقتول دید از فعل قبیح خود بسیار پشیمان گردید و بجهت بی راحتی
قلب خود دیگر در بخارا نتوانست ماند پس عزیمت سیاحت نموده
و از بلاد ببلاد رفته باز تسکین القلب حاصل نکرد آخر الامر مصمّم سفر
هندوستان گردید و بشهر مدراس داخل گشته بعد از چند مدّت بخدمت
انگلیس در آمده بنابر کمال و اصل شریف خود در شهر فیساکاپات نام
بامر قضا مقرر گشت و در هنگامی که در این شهر بود چنان اتفاق افتاد
که یک جلد انجیل در زبان عربی بدستش رسید و گاه بیگاه با سعی و تفکر
تمام آنرا خوانده و تعصّب مذهب‌را بکنار نهاده با قرآن مقابله نمود آخر
الامر از مرحمت الهی باو آشکارا و یقین گردید که طریقت حق همان طریق
انجیل است نه طریق قرآن و بعد از مدتی چند بشهر مدراس معاودت

نموده و در آن جا از یک کشیش انگلیسي غسل تعمید یافته بآشکاري
دین مسیحي‌را قبول نمود نهایت دریغ و افسوس که او مانند دوست
خود عبدالله در اعتقاد مسیحي ثابت قدم و در این طریق نجات سالک
و مستحکم نماند چنانکه في الآخره در آن متضعف گردیده و آنرا از خود
ردّ ساخته از هندوستان بعربستان آمد لاکن چون قلبش بسبب انکار دین
مسیحي ساکت نمي گشت خواست که دو باره بهندوستان آمده باز دین
مسیحي‌را قبول نماید و بجهت اصلاح انکار خود ترقیم رسالهء که مشتمل بر
بطلان دین محمدیه باشد مبادرت ورزد نهایت اجل امان نداده بغضب
الهي گرفتار گردیده در دریا غرق گشت *

حکایت پنجم

گذارش عبد المسیح نام است که در این اقرب زمان از دین
اسلام برگشته دین مسیحي‌را قبول نموده است

در شهر دهلي پسري متولّد گشته مسمّي بصالح گردید و چون پدرش
شیعه و عالم و فاضل در دین اسلام پرهیزگار و ساعي مي بود پس بسیار
مبالغه مي نمود که فرزند خودرا نیز خوب تربیت داده دین اسلام‌را
بدرستي تمام باو بیاموزد بنابر این بتحصیل علوم فارسي و عربي راغب و
وا داشت نمود صالح در این علوم ترقي کرده و بدرجهء کمال رسیده ملقّب
بشیخ صالح گردید در سن بیست سالگي بهمراهي پدر خود بشهر لکهنو رفت
تا در آن جا بامري مشغول گردد بعد از ورود آن جا خدمت یکي از
صاحبان انگلیس‌را اختیار نموده زبان فارسي‌را باو تعلیم مي کرد و شیخ
صالح در آن اوقات در دین اسلام و در طریقهء شیعه بمرتبهء پائدار و ساعي
بود که یکي از خدمتکاران هندوي صاحب مذکوررا از بت‌پرستي بدین

محمدي درآورد و چند مدتي در نزد آن صاحب مانده آخر الامر بجهت
رنجش قلب و نقار خاطري كه درميانهٔ ايشان واقع گشت از او مفارقت
و چنين تعهد نمود كه ديگر با مسيحيان ملاقات و مماشات نخواهم نمود
بعد از انقضاي چند مدت شوق ديدار پدرش كه در شهر كانبور مسكن
داشت بقلبش افتاده بنزد پدر خود آمد و در آن جا استماع نمود كه
هنري مارتن كشيش انگليسي كه در شيراز انجيل‌را بزبان فارسي ترجمه
نموده است به بت‌پرستان وعظ مي دهد خواست كه رفته موعظهٔ اورا
كه در آن وقت بازيچه مي شمرد تماشا كند لاكن وقتي كه بمجلس موعظهٔ
واعظ مذكور حاضر گشته ديد كه مارتن احكام مسطورهٔ فصل ۲۰ كتاب ۲
موسى‌را بحاضرين بيان مي سازد شيخ صالح بخوبي و دقّت تمام گوش داده
احكام مذكورهٔ خداوندي وسخنان و نصائح مارتن باو بسيار معقول و شايسته
نمودند و تعليمات توريت و انجيل‌را كه از اين شخص مسيحي استماع
نمود از تعليمات قران و سائر كتب مسلمانان كه خوانده بود بدان مرتبه
مقبول‌تر و لائق‌تر ديد كه ميل دين مسيحي بر او غالب آمد حتّي اين
احوالات‌را با پدر خود درميان نهاده از او درخواست كه اى پدر استدعايم
آن است كه بجهت آنكه از تعليمات دين مسيحي بيشتر خبردار گردم
مرا اذن دهي كه در اين جا بمانم تا براي غور رسي آنها مجال و فرصت
داشته باشم پدرش نيز آخر الامر باين مطلب راضي گشته ماذونش ساخت
در اين حال شيخ صالح باز بخدمت انگليسي درآمده چه قدري كه فرصت
و وقت داشت براي خبردار گرديدن از تعليمات انجيل سعي بليغ بعمل
آورد در همين اوقات انجيل اردو بجهت جلد نمودن بشيخ صالح رسيد او
هم از اين بسيار مسرور و ممنون گشت و شب و روز بمطالعه همين انجيل
مشغول گرديد كه باين طريق از مطالب و تعليمات انجيل ديگر زياده مخبر
گردد و كاملاً بآنها برسد الغرض سخنان انجيل بقلب او اثر كرده حال
حقيقتي قلبش باو معلوم و واضح گشته آنرا بهمان طريق كه در انجيل احوال

قلب انسان نقش شده است بخدا نامقبول و در حضور او زشت و ناپاک
یافت و در این حال که از گناهان خود مایوس و غمگین گردیده بود تعلیم
انجیل که یسوع مسیح برای گناهکاران کفارهٔ ذنوب است بجهت او مژدهٔ
تسلی آورنده جراحت قلبرا مرهم التیام دهنده بود بنابراین باستحکام
تام بان چسبیده بخوش حالی تمام آنرا قبول نمود بعد از این بشهر کلکته
رفته در آن جا از یک کشیش انگلیسی غسل تعمید یافته و اسم عبد المسیحرا
بر خود قبول نموده ملحق کلیسیای مسیحی گردید در این اثنا مسلمانان
آن جا از احوالات او خبردار گشتند چه قدری که در قوهٔ ایشان بود بهر
سیاقی مزاحم احوالش می گشتند و مورد مذمتش می ساختند نهایت
تمامی اینهارا متحمل می شد و چون دیدند که از این رهگذر علاجی نمی
شود پس باو وعدهای اموال دنیوی دادند که شاید باین نحو اورا از دین
مسیحی رد سازند نهایت این همهٔ فریب و اغوا که در بارهٔ او بعمل
آوردند اورا در ایمان خود که بیسوع مسیح داشت متشکی و از دین مسیحی
رد نتوانستند ساخت بلکه ابن قبیل حرکات باعث آن شدند که او پیش
از بیش در ایمان حقیقی پایدار و در مذهب مسیحی برقرار گشته در
درک تعلیمات انجیل بسر حد کمال رسید خلاصه چنانکه پیش از این در
محافظت دین اسلام ساعی بود حال زیاده بر آن از صمیم قلب بتعلیمات
انجیل چسبیده با سعی تمام مطیع آنها گردید وخواهش و رغبت او علی
الخصوص این بود که توفیق و نجاترا که بسبب ایمان آوردن بانجیل از
طرف خدا بقلبش اثر کرده بود هم بمسلمانان و هم به بتپرستان بیان
ساخته آنهارا بطریقت انجیل دلالت نماید و بهمین امر تا رحلت خود
بدار بقا که در این اقرب اوقات اتّفاق افتاده با سعی وهوس بسیار مشغول
گشت وخدا نیز بموعظهٔ و تکلیف او چنان برکت و قوت داد که بوساطت
او چندی از مسلمانان و بتپرستان از طریق ضلالت منحرف گردیده و در
جادهٔ نجات ثابت قدم گشته قلباً بمسیح ایمان آوردند *

و چندي از آن مکالمات کثیرهٔ که عبدالمسیح با مسلمانان نموده
است از آن کتابي که گذارشات اورا نقل مي کند استخراج کرده در این
جا ثبت مي نمائیم از آن جمله روزی وقائع حالات و صحبت اورا بیکي
از اطباي غني و مشهور آن جا که از اهل اسلام بود نقل کردند او گفت
که این محال است چگونه امکان دارد که شیخ صالح که با من همدرس
و از چنان نسل مشهور است بچنین امر اقدام ورزد احتمال مي رود که
این کس کاذب و فریبنده باشد پس بجهت آنکه فریب اورا بشما معلوم
سازم اورا احضار خواهم نمود در این صورت بطلبش کسي فرستاده اورا
حاضر کرد چون دید که همان شیخ صالح است که با او همدرس بوده بسیار
تعجب نمود در این اثنا ابواب صحبت مفتوح گشته و در باب انجیل
و قرآن گفتگوهاي بسیار ردّ و بدل گردیده آخر الامر بان جا منجر گشت که
طبیب بعبدالمسیح گفت که بلي آن دلائل‌را که بنابر ان از دین محمد رو
بر تافته دین مسیحي‌را قبول کردهٔ بهیچ وجه ردّ نمي توانم کرد و حالي
گردیدم که قرآن با انجیل برابري نمي تواند نمود و حقیقت همان در
انجیل یافت مي شود پس انجیل‌را از عبد المسیح خواسته او نیز یک
انجیل باو داده و خدا حافظ گفته رفت و دیگر این که طبیب یکي از امراي
آن ولایت چون از آن اختلاف کثیر که درمیان محمدیان مي باشد در
باب حقیقت دین محمدیه متشکي گردیده و در قرآن نیز دیده بود که
بیسوع روح الله خطاب مي شود خواهش مند گشت که درخصوص چنان
شخص بزرگوار زیاده مخبر گردد پس باین عاشا به شهر آگره رفته در ان جا
با یک واعظ انگلیسي در خصوص انجیل و دین مسیحي بسیار گفتگو نمود
و از او انجیل بدست آورده با تفکّر تمام بخواندن آن مداومت کرده
راستي آنرا دریافت نموده لاکن نخواست که ظاهرا مسیحي شود در این
اوقات گذارش عبدالمسیح‌را شنیده با پسر خود بنزد او آمد و در بارهٔ
مطالبات انجیل با او گفتگو نموده مسیح‌را رهانندهٔ خود و تمامي مردم

دانسته با پسر خود دین مسیحي‌را بآشکاري قبول کرد و دیگر در همان کتاب مسطور است که در آن اوقات مُلّا فتح الله نامي با ملّاي دیگر که هر دوي آنها ملّایان فاضل و عالم بودند در شهر رامپور صحبتهاي عبدالمسیح‌را که در بارهٔ انجیل وقران نموده شنیده کاررا بجائي رسانیدند که خلاف بودن قران وحق و درست بودن انجیل‌را یقین نموده و بدرستي تشخیص دادند که رهاننده از گناه و جهنم یسوع مسیح است و بس و باین علّت دین مسیحي‌را قبول کردند و هر چندي که بجهت قبول کردن دین مسیحي مسلمانان مزاحم احوال ایشان مي گشتند و بهرطوري که ممکن بود امتحان مي نمودند که آنهارا دو باره بدین محمدیه بیاورند علاج پذیر نگشته یوماً فیوماً در دین مسیحي ترقّي مي کردند و دیگر انکه خود عبدالمسیح نقل مي کند که یک وقت بشهر میران کي سراي رفته بودم دران اوقات میر نور علي نام سیّد ریش سفیدي بنزد من آمده و سلام داده نشست و از من سوال نمود که از کجا مي آئي گفتم از شهر آگره گفت گذارش آن جا بچه نحو است زیرا شنیده ام که در آن جا بسیار کسان مسیحي گشته اند شنیده ام که یک شخص انگلیسي از شهر کلکته بآن جا آمده و بهمراهي او مردي هست که سابقاً از اهل اسلام بوده و از علوم دین اسلام نیز بخوبي خبردار است چنانکه بسیاري از مسلمانان‌را با ادّله از دین محمدي بري ساخته بدین مسیحي ترغیب مي نماید و چون تو از اهل اسلامي توقع آنکه حقیقت این اخبارا از براي من بیان سازي گفتم خدا نکند که من مسلمان باشم بلي حق است هرچندي که قبل ازاین مسلمان بودم لاکن از لطف و عنایت خداوندي مسیحي مي باشم و استغاثه ام این است که خداي تعالی مرا در این اعتقاد و طریق محفوظ دارد او تعجّب نموده گفت که شاید تو نیز از آنها مي باشي گفتم بلي گفت آیا از کدام سلسلهٔ گفتم از نسل شریفم نهایت بسبب خواندن انجیل و متفکر گشتن در مطالبات آن فهمیدم که دین اسلام حق نیست بلکه بخت دائمي‌را

محض با یسوع مسیح مي توان یافت و بس زیرا که اگر شخصي توریت و زبور و انجیل یعني کتب مقدسهٔ مستعملهٔ مسیحیان‌را با دقّت و تفکّر تمام بخواند هر آئنه خواهد یافت که قرآن کتاب الهامي نیست و آن چیزهارا که محمدیان بمحمد نسبت مي دهند هیچ مناسبتي ندارد بلکه لازم است که بیسوع مسیح منسوب سازند او گفت این سوال‌را نیز از تو مي نمایم و ترا سوگند مي دهم که هرگاه اسم محمد در این کتب مرقوم گشته است بمن بگو گفتم که اگر رنجیدهٔ خاطر و از من مکدّر نگردي البتّه راست خواهم گفت گفت حاشا هیچ ملول نخواهم گشت گفتم در حضور پروردگار بدرستي و راستي بتو مي گویم که در هیچ کدام از این کتب جزيء بجهت محمد مسطور نگردیده است لاکن محض این هست که مسیح فرموده است که بعد از من پیغمبران کاذب بسیار خروج خواهند کرد هرگاه مي خواهید که این‌را بمحمد مرجوع سازید مي شود گفت پس اگر چنین است مذهب ما خلاف و باطل است گفتم بلي هرگاه چنین نمي بود البتّه که من مسیحي نمي گشتم حال از راه دوستي از براي شما چنان صلاح مي بینم که طالب و راغب حقیقت شوید و بجهت تحصیل آن بخدا مناجات و سعي تمام بعمل بیاورید گفت چه نحو و در کجا جویاي آن شوم گفتم در انجیل گفت انجیل‌را از کجا یابم گفتم من یکي‌را بشما مي دهم گفت پس بچه نوع استغاثه نمایم گفتم مثلاً باین نحو که اي خداوند بجهت خاطر یسوع مسیح مرا بطریق حقیقت هدایت فرما و بآن دیني که مقبول تو و نجات بخشنده است دلالت نما او بسیار ممنون و مسرور گشته و خدا حافظ گفته رفت من نیز گفتم که توفیق و رحمت خداوندي رفیق تو باد او گفت آمین

حکایت ششم

گذارش عالم هندوی است که طریق بت پرستي ترک نموده مسیحي گردیده است

یکي از واعظان انگلیسي که قبل از چند سال بجهت موعظهٔ انجیل بجزیرهٔ سیلان یعني لنکا رفته بودند که به بت پرستان آنجا وعظ دهند نقل مي نماید که در این اقرب اوقات بما این خوش حالي و شادي رو داد که در شهر ماطوره یکي از علماي مذهب بدهو از طریق بت‌پرستي پا کشیده در جادهٔ نجات مسیحي ثابت قدم گشت و کیفیت باز گشت او بدین منوال است که شش سال پیش از این سلمون نام واعظ باین اراده که تعلیم نجات یسوع مسیح را بمحبوسان وعظ دهد داخل دار الحبس شهر ماطوره گردیده در آنجا بیکي از علماي بت پرستان راست آمد که بدیدن محبوسي آمده بود که بت پرست و از براي مقتول کردن بدار الحبس انداخته شده بود در این اوقات سلمون اورا ملاقات کرده چند کلمهٔ در خصوص این مطلب عمده که رهانندهٔ از گناه کیست و آیا خبراورا درکدام کتاب دین مي توان یافت در میان آنها اتفاق صحبت افتاد در این حال سلمون در میان صحبت بعالم مذکور گفت، که در کتب ادیان شما بجهت رهانندهٔ که مانند یسوع مسیح رهاننده و نجات دهندهٔ گناهکاران بوده باشد هیچ خبري نیست هرچندي که عالم مذکور بنابر سن جوان بوده نهایت نسبت بکمال و علم درمیان ملّت خود بسیار مشهور و معروف و چون بغایت نقیض دین مسیحیّه و مخالف واعظان آن بود پس در باب این سخن بسیار غضبناک گشته برخاست و باین مقصد که تمامي کتب مذهب خود شان‌را خوانده بجهت بطلان

سخنان واعظ مذکور دلائل یافته بمیان آورد به بُت خانهٔ خود معاودت
نمود و مدّت دو سال بخواندن کتب مذهب خود مشغول گشته در هیچ
یک از آنها خبري بجهت چنان رهانندهٔ که مانند یسوع مسیح باشد
نتوانست یافت پس ازاین سبب قدري مشوّش گشته بشهرگلّی آمد
بعد از ورود این جا از واعظ دیگر در زبان خودش انجیلي بهم رسید پس
با دقّت تمام و سعي و اهتمام تام آنرا خوانده در باب مذهب خود بالمرّه
متشکّي گردید و در قلب خود یقین نمود که دین مسیحي حق و درست
است نهایت چون عالم ثاني آن ولایت و در میان ملّت خود صاحب
رتبهٔ عالي گردیده و بمردم تسلّط یافته بود پس اینها باعث آن گردیدند که
مطلب قلبي خودرا چند سالي پوشیده و پنهان داشت آخر الامر طلب
حق غالب آمده دیگر طاقت آن نداشت که ما في الضمیررا مستور
دارد بنابر این بنزد سلمون واعظ رفته ارادهٔ مسیحي گردیدن خودرا باو بیان
نمود چند دفعه پي درپي براي آن که در باب تعلیمات انجیل دیگر زیاده
گفتگو کند بنزد او رفت در این صورت بمردم معلوم گشت که او در آن
خواهش است که دین مسیحي را قبول کند و باین علت چنان شورش و
قال و مقالي درمیان خلق برپا شد که در بت خانه خود نتوانست ماند
پس ازآنجا فرار نموده بنزد واعظان آن شهر آمد دراین حال که مسیحي
شدن او مشهور و یقین گشت علماي بت پرست بسیار دست و پا زدند
که اورا باز بطریقهٔ خود شان درآورند پس مشورت نموده مراسلهٔ باین
مضمون نوشته باو فرستادند که هرگاه تو مذهب مسیحي را قبول نمائي
هرآئنه ازبراي ما مایوسي بي غایت و غمگیني بي نهایت حاصل خواهد
شد و بجهت مذهب ما زخم بي التیام خواهد بود و مردم مارا بي حرمت
ساخته و مورد ریشخند و ملامت گردانیده زبان طعن بر ما دراز خواهند
کرد باین مراسله هیچ مهمل نگذاشته دو بارهٔ باین مضمون نامه نوشته
فرستادند که اگر مسیحي نشده در بت پرستي مداومت نمائي هرآئنه

اختیار دو بت خانه‌را با تمامي مداخلش بتو وا گذار خواهیم کرد از این نیز مراد ایشان حاصل نشده سومی‌را نوشته باو معلوم ساختند که هرگاه مسیحي گردي بهر نحوي که باشد ترا بقتل خواهیم رسانید هرچندي که در اول مرحله اندکي متوحش گردید نهایت بدین طریق هم اورا بحرکت نتوانستند آورد و از محبّت مسیح ردّ نتوانستند ساخت بلکه دیگر زیاده مشتاق و هوسناک گردید که بزودي ایمان خودرا که بمسیح داشت در حضور خلق معلوم و آشکار سازد پس از واعظان انگلیسي در تعلیمات انجیل بیشتر آگاهي و بلدیّت بهم رسانیده و قلباً مسیح‌را رهاننده‌ٔ خود دانسته با صدق تمام باو ایمان آورد در این صورت روز غسل تعمیدش معیّن کردند و چنان اتفاق افتاد که یوم غسل او در همان روز بود که بمجلس وعظ این واعظان جمع کثیري از اهالي شهر و دهات اطراف جمع گشتند و وقتي که جماعت در کلیسیا حاضر گردیدند عالم بت پرست مذکور نیز از لباس ظاهري و باطني خود عاري گشته با خلعت غسل تعمید مذهب مسیحي مخلع گردید بواضحي تمام آن دلائل‌را که نظر بآنها مذهب بدهورا باطل و خلاف و دین مسیحي‌را حق و راست دانسته قبول نموده بود بحضّار کلیسیا بیان نمود جماعت در خصوص این امر تعجّب نموده و اکثري از آنها بحرکت آمده طالب جستجوي مطالب انجیل گردیدند چنانکه تا حال در آن جزیره بسیار کس از بت‌پرستان دین مسیحي‌را قبول نموده اند *

حکایت هفتم

گذارش مسیحي گردیدن یکي از مردم وحشي نئي دنیا است

شخص مذکور احوالات خودرا بیک جماعت مسیحي چنین نقل کرده

است که چون من بت‌پرست و در بت‌پرستي بکبر سن رسیده ام پس اموران و حالات بت‌پرستان‌را خوب مي دانم و بدرستي دانسته ام که با توفیق خداوندي محض آن مژدهء انجیل که یسوع مسیح رهانندهء گناهگاران ست آنهارا خوب و نیک مي تواند ساخت و بس چنانکه حال بشما نقل مي کنم که دریک وقتي کشیشي بجهت تعلیم دادن بنزد ما آمده آغاز نمود که خدا موجود است ما گفتیم که آیا چنان تصوّر مي کني که ما این مطلب‌را درک نکرده ایم برخیز از این جا برو چنان اتفاق افتاد که دیگري آمد و بما گفت که دزدي و قتل مکنید و دروغ مگوئید و مست مشوید ما باو گفتیم که ای دیوانه آیا تو چنان گمان داري که ما اینهارا نمي دانیم برو این نصیحتهارا بملّت خود بگو زیرا که آنها نیز این اعمال قبیح‌را مي کنند بعد از چندي راو نام واعظي بمیان ما آمده نزد من نشسته بمن چنین گفت که باسم خداي تعالی که خالق اسمان و زمین است بنزد تو آمده این مژده‌را بتو مي رسانم که ارادهء او این است که ترا از این حالت بدبختي برهاند و از گناه خلاصي داده بسعادت جاوداني رساند و از این جهت خداي تعالی فرزند یگانهء خود یعني یسوع مسیح‌را بدنیا فرستاده است که او جان خودرا در عوض مردم تسلیم نموده بجهت گناهان ایشان بمیرد تا این که آنهارا از گناه و جهنّم برهاند این کلمات‌را گفته چون خستگي داشت در کومهء من خوابید من بخود گفتم که آیا این چه کس است که درمیان ما مردمان وحشي بي احتیاط با استراحت تمام خوابیده است بچه آساني اورا مي توانم کُشت و در این خصوص کي بمن سخني خواهد گفت هر چندي که صورت این افکار در قلب من نقش مي بست لاکن بهیچ وجهي سخنان اورا فراموش نمي توانستم نمود و در هر اوقات زحمات و مرگ یسوع مسیح که بجهت گناهکاران بخود قبول نموده بود بخاطرم مي افتاد در این حال فکر نمودم که این چیز غریبي است البتّه در این حکمتي هست پس سخنان این واعظ مسیحي‌را برفقاي

خود نیز معلوم و محقّق ساختم و چنان اتّفاق افتاد که با توفیق و عنایت خداوندي از کلمات مواعظ او بسیارکس از ما یسوع مسیح‌را قبول نموده ایمان آوردیم و پیش از آنکه هنوز خبر نجات مسیح‌را نشنیده بودم بسیار شریر و بد عمل و بالمرّه در تسلّط شیطان و جدال کننده و فحش دهنده و شرابي و مردم آزار و باعمال ناشایسته گرفتار بودم و چنان بتي‌را که از چرم بصورت آدمي ساخته بودند نظر باشارهٔ مادرم خدا دانسته بآن سجده نموده ام نهایت در صورتي که خبر یسوع مسیح‌را شنیده درک نمودم که او رهاننده و نجات دهندهٔ بت‌پرستان نیز هست بسیار شاد گشته دانستم که تمامي اینها خلاف و نالائق مي باشند و حال دریافت نموده ام که او مرا نیز از تمامي گناهانم و از نتائج آنها رهانیده است و در این باب یقین کلّي حاصل کرده ام که اوست رهاننده و خدا و بخشندهٔ من و هر چندي که الحال قلبا اورا دوست مي دارم باز ساکت نمي شوم زیرا مي بینم که هنوز بسیار ناقصم و پیش از این مانند سنگ سخت و مانند یخ سرد بودم نهایت حال او قلبم‌را نرم و گرم نموده است چنانکه بالفعل خوش حالي و شادي من محض اوست و بس و سواي او بهیچ چیزي هوس و میلي ندارم محض این‌را طالبم که بنابر حال قلب علي الدّوام در حضور او باشم و هر چیزي که در کتب مقدّسه مرقوم گشته تمامي‌را حق و از خدا مي دانم و مي فهمم که احکام خداوندي‌را بعون و یاري او بعمل مي توان آورد و هر چیزي که شیطان بسیار وسوسه مي کند که مرا از طریق نجات ردّ و گمراه ساخته از آن خود سازد لاکن بوساطت یسوع مسیح از آن خدا گشته ام و تا دم مرگ در آن خواهم ماند امین *

اي مطالعه کنندهٔ حکایات مزبورهٔ از مطالبات آنها بواضحي مي توانی فهمید که اعتقاد مسیحي ایمان بي قدرت و بي قوّت نیست بلکه بکسي که بمرتبهٔ ایمان رسیده از خداي تعالی چنان شفقت و قدرت بخشیده مي شود که از بدي و جادهٔ ضلالت کناره جسته راغب نیکي و سالک

طریق نجات مي گردد و از صمیم قلب محبّ خدا و حافظ احکام حق تعالی گشته بدین طریق از عنایت حضرت باري مادامي که در این دنیا است صاحب بخت حقیقي مي شود و در بارهٔ جلال اخروي با امید واري تمام ایقان کلّي حاصل مي نماید پس تو نیز ای برادر مسلمان من که جویاي حق و طالب بخت حقیقي مي باشي بجهت ایمان آوردن بیسوع مسیح مانند اشخاص مسطوره سعي و تلاش کرده قلباً از خدا استغاثه و مسئلت نما که چنان ایمان را بتو نیز عنایت فرماید در ان صورت تو هم در قلب خود آن نعمتهارا دیده دریافت خواهي نمود که این اشخاص و سائر ایمان آورندگان دیده و چشیده اند و مانند آنها از گناه و عقائب آن خلاصي حاصل نموده خوش حالي حقیقي و بخت جاودانی را خواهي یافت حال دعاي ما در بارهٔ تو این است که خداي تعالی بتو نیز نور هدایت بخشیده ایمان مذکور را کرامت فرماید آمین * بیت * مراد ما نصیحت بود گفتیم * حوالت با خدا کردیم و رفتیم * گر نیاید بگوش رغبت کس * بر رسولان بلاغ باشد و بس * تمام شد کتاب میزان الحق که محض از راه مهرباني جهت نصیحت و دلالت محمدیان باستعانت قادر سبحان تالیف گردید *

تم

فهرست

باب اوّل

در اثبات اين که انجيل و کتب عهد عتيق منسوخ و تحريف نگشته اند

فصل اول

در اظهار اين که قرآن نيز مقرّ است که انجيل و کتب عهد عتيق از خدا مي باشد

بیان لفظ توریت و ذکر این که انجیل محتاج گواهي قرآن نیست
و آیات مذکوره محض جهت خاطر محمدیان مسطور گشته اند ۱۶ــ۱۷

فصل دوم

در ثبوت این که انجیل و کتب مقدّسه عهد عتیق در هیچ وقتي منسوخ نگشته اند

مطالب توریت و انجیل با یک دیگر موافقت و مطابقت کلّي
دارند آن بنیاد عمارت نجات است و این تکمیل آن . ۱۷ــ۱۸
در توریت دو قسم احکام است ظاهري و باطني که آن فروعات
است و این اصول و اکثر احکام ظاهریّه نمونهء مسیح و نجات
او بوده در او انجام و اتمام یافت لهذا بعد از ظهور او
محافظت آنها دیگر لازم نبود و آن که احکام باطني است
مسیح آنهارا دیگر زیاده بیان و مقیّد ساخت . . . ۱۹ــ۲۴
ادّعاي محمدیان که خدا اول توریت را و بظهور انجیل زبور را و
بقران انجیل را منسوخ نموده است خلاف بزرگيء خداي
تعالی است این چنین افعال صرف در آدمي و پادشاه
انساني امکان دارد نه در خداي قادر مطلق و این که از ترقّي
علم نسخ لازم نمي آید زیرا که کلام خدارا با علوم دنیاوي علاقهء
نیست مقصد آن این است که تقاضاي روح آدمي را رفع
و دفع سازد و آن تقاضاي روح در هر ایّام و در هر شخص
همان است که هست ۲۴ــ۲۶
در ضمن آیات انجیل و توریت صاف بیان شده است که کتب
عهد عتیق و جدید در هیچ وقتي منسوخ نخواهد شد . . ۲۶ــ۲۷

فصل سوم

در اثبات این که ادّعاي متابعان محمد که گویا کتب مقدّسه تحریف و تبدیل گشته باطل است

باب دوم

در بیان و اظهار تعلیمات انجیل و کتب عهد عتیق

فصل اول

متضمن بر بیان صفات خدا و ارادهٔ که نسبت بآدمي دارد

فصل دوم

در بیان این مدعا که انسان در ابتدا در چه حال بوده و الآن در چه حال است و در نیکي و پاکي بچه حال مي باید برسد

فصل چهارم

در بیان این که آدمي چگونه بفیض نتائج نجات
یسوع مسیح مي تواند رسید

فصل پنجم

در بیان اطوار و رفتار شخصي که بیسوع مسیح
ایمان آورده است

فصل ششم

در بیان بعض دلائل که بآنها ثابت مي گردد که انجیل کلام خدا است

فصل هفتم

در بیان این که تعلیم انجیل در ابتدا بچه طریق مشهور و منتشر گردید

باب سوم

در بیان کیفیت احوال محمد و قرآن

فصل اول

در تحقیق این ادعا که مي گویند که خبر رسالت محمد در کتب عهد عتیق و جدید مسطور است

فصل دوم

در تفتیش این که آیا عبارت قرآن دلیل از خدا بودن آن مي تواند شد یا نه

فصل سوم

مبني است بر کلمات چند در باب اظهار معني قرآن

فصل چهارم

در ذکر کلمات چند در باب رفتار و صفات محمد

فصل پنجم

در بیان منتشر گشتن دین اسلام

حکایات